

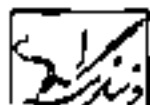
# سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان

گزارشات منتشر نشده‌ای از:

سر اوستن هنری لایارد، استاک ،  
مادام بیشوپ، لینچ، ویلسون

ترجمه و حواشی از:

مهراب امیری



تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچین: حمیدرضا مناجیان

چاپ اول: ۱۳۷۱ ه. ش.

چاپ پنجم: پدیدم

ناشر: فرهنگسرا، تهران، بازارچه کتاب، میدان انقلاب، تلفن ۶۶۱۰۰۳

حق طبع جهت ناشر محفوظ است.

ترجمه این اثر را به روان پاک پدرم قاید علی امیری (مکوندی) که  
نکته‌هایی از مطالب آنرا در دوران کودکی از زبان ایشان شنیده‌ام،  
تقدیم می‌نمایم.



*Wm. L. Garrison*

# فہرست مطالب

صفحہ	عنوان
۵	فہرست مطالب
۱۱	پیشگفتار مترجم
۱۵	مقدمہ مترجم
	فصل اول
	سفر نامہ سر اوسٹن ہنری لایارد
۲۵	اوضاع سیاسی و تقسیمات ایللی و عشیرہای
۲۷	فیلی
۳۶	بختیاری
۳۷	محمد تقی خان
۴۰	جانکی گرمیر
۴۱	جانکی سردسیر
۴۱	کنورسی
۴۱	سوهونی
۴۲	بغونی
۴۲	گندزلو
۴۳	دینارونی
۴۳	رامہرمز

۴۵	فریدن
۴۶	جعفرقلی خان بهداروند
۴۹	کلیعلی خان دورکی
۵۱	محمدمیتی خان محمود صالح
۵۱	اولک ها و مال احمدی ها
۵۲	میمونند و سالک
۵۴	فرق بین طوایف چهارلنگ و هفت لنگ
۶۳	کهگیلویه
۶۴	بهمه نی
۶۵	لیراوی و زیتون
۶۶	هندیجان
۶۸	مسنی
۶۹	شوشتر
۷۴	دزفول
۷۷	خویزه
۸۱	قبایل کعب
۸۷	دهات و روستاهای کعب
۸۷	نهرها و کانالها
۹۲	قبایل بنی لام
۹۵	بزرگتری حکمران خوزستان (محمدتقی خان)

## فصل دوم

۹۹	اوضاع جغرافیائی خوزستان
۱۰۱	کارون
۱۰۸	رودخانه دز
۱۰۸	شاهور
۱۱۳	آثار تاریخی اطراف کارون و دزفول

۱۱۹	رودخانه کرخه
۱۲۱	رودخانه جراحی
۱۲۴	رودخانه زهره
۱۲۵	رودخانه طیب
۱۲۶	رودخانه دوارج
۱۲۷	دشت‌ها، تپه‌ها، دهکده‌ها
۱۳۲	کول فرح
۱۳۶	اشکفت سلمان
۱۴۰	مسجد سلیمان
۱۴۳	دشت شیمبار
۱۵۲	جزایرای قدیم شوشان
۱۵۸	ایذج
۱۵۹	ارجان
۱۶۰	رامهرمز
۱۶۱	عسکر مکرم
۱۵۹	جندی شاپور
۱۶۰	قلعه هنوش
۱۶۰	ایوان کرخه
۱۶۱	حویزه
۱۶۱	طیب
۱۶۱	بیت داریا
۱۶۲	بیت کسایا
	فصل سوم
	یادداشت‌های مترجم
۱۶۵	(۱) لرها
۱۶۹	(۲) دلفان

- ۱۶۹ (۳) مله
- ۱۷۰ (۴) محمد علی میرزا دولت‌شاه
- ۱۷۰ (۵) حسن خان
- ۱۷۰ (۶) علی خان
- ۱۷۰ (۷) منوچهر خان معتمد الدوله
- ۱۷۱ (۸) محمد تقی خان کنورسی
- ۱۷۶ (۹) کلبعلی خان دورکی
- ۱۷۷ (۱۰) جعفرقلی خان بهداروند
- ۱۸۰ (۱۱) محمد میتی (مهدی) خان
- ۱۸۰ (۱۲) وجه تسمیه چهارلنگ و هفت‌لنگ
- ۱۸۰ (۱۳) اسکندر (عموزاده محمد تقی خان)
- ۱۸۱ (۱۴) مکوند (قاید اسماعیل)
- (۱۵) جانکی گرمسیر (ابوالیاسی‌ها، مکوندی‌ها،  
مینی‌ها، کنورسی‌ها، زنگه و کردزنگه)
- ۱۸۳ (۱۶) ملا محمد دینارونی
- ۱۸۵ (۱۷) علی رضا خان
- ۱۸۷ (۱۸) رضاقلی میرزا - نجفقلی میرزا - تیمور میرزا
- ۱۸۸ (۱۹) بهبهان
- ۱۸۹ (۲۰) ایلات ممسنی
- ۱۸۹ (۲۱) شوستر
- ۱۹۰ (۲۲) دزفول
- ۱۹۱ (۲۳) سید محمد مشعشع
- ۱۹۱ (۲۴) اهواز
- ۱۹۲ (۲۵) دانیال
- ۱۹۳ (۲۶) مال امیر (ایذه)
- ۱۹۳ (۲۷) مسجد سلیمان
- ۱۹۳ (۲۸) شوش



۱۹۴	(۲۹) رامهرمز
۱۹۵	(۳۰) حویزه
	<b>فصل چهارم</b>
	<b>ضمائم</b>
۱۹۷	<b>سفرنامه ادوارد استاک</b>
۱۹۹	ملاقات با ایلخانی بختیاری (حسینقلی خان)
۲۰۱	قهوه رخ
۲۰۲	گهرو
۲۰۲	چغافور (ملاقات با امامقلی خان ایلگی)
۲۰۴	هیجدهم ژوئن
۲۰۹	<b>سفرنامه ایزابلا پیشوب</b>
۲۰۹	لرستان (بختیاری)
۲۱۳	لر کوچک
۲۱۴	اردل
۲۱۷	ملاقات با حاجی ایلخانی
۲۲۰	ملاقات با ایلگی
۲۲۱	خرم آباد اوگست ۱۸۹۰
۲۲۴	بروجرد اوگست ۱۸۹۰
۲۲۷	<b>سفرنامه هنری بلوس لینچ</b>
۲۲۸	از بختیاری تا اصفهان ۱۸۸۹
۲۴۱	(۱) داراب خان کنورسی (یادداشت مترجم)
۲۴۳	<b>مقاله سر ارنولد ویلسون</b>
۲۴۴	عشایر بختیاری
۲۴۴	نژاد بختیاری
۲۴۷	منش و صفات ویژه بختیاری
۲۴۸	طوایف بختیاری

۲۴۸	ایل هفت‌لنگ
۲۵۰	ایل چهارلنگ
۲۵۱	خوانین کنورسی
۲۵۲	خانواده ایلخانی فعلی بختیاری
۲۵۵	آثار باستانی بختیاری
۲۶۰	تاریخ معاصر بختیاری
۲۶۱	شکار و حیوانات مناطق بختیاری
۲۶۱	حرفه و هنر بختیاری
۲۶۵	گوش بختیاری
۲۶۵	افسانه‌های قبیله‌ای و فولکور بختیاری
	فهرست اعلام

## پیش‌گفتار مترجم

سر اوستن هنری لایارد نویسنده این یادداشتها، در پنجم مارس ۱۸۱۷ میلادی، در پاریس متولد، و در پنجم ژوئیه ۱۸۹۴ در سن هفتاد و هفت سالگی در لندن درگذشت. لایارد در خلال عمر طولانی‌اش، با وقایع و حوادث گوناگونی روبرو بود و قبل از سن بیست و سه سالگی با اندک پولی که داشت (بدون استفاده از خط آهن) سرتاسر فرانسه، سوئیس، شمال ایتالیا، دانمارک، سوئد، پترزبورگ را سیاحت کرد؛ و آنگاه مسافرتِ مخاطره‌آمیز خود را به آسیای صغیر از جمله ایران آغاز نمود و به تعبیر «بروس» نویسنده زندگینامه‌اش، چندی میهمان ایلخانی پختیاری بود، و در کنار او و ایلش، که بر علیه حکومت خودکامه ایران می‌جنگیدند شرکت جست و کمی بعد بخاطر حفاریهایش، در خرابه‌های «آشور» و «نینوا» شهرت جهانی یافت. وی از میدانهای جنگ کریمه دیدن کرد و در هنگام شورش هند، به آن کشور سفر نمود و از نزدیک شاهد مبارزات مردم ایتالیا برای کسب آزادی بود. در سالهای ۷۱-۱۸۷۰ هنگام انقلاب اسپانیا سفیر بریتانیا در مادرید، و در سال ۱۸۷۷ هنگام جنگ عثمانی با روسیه نیز سفیر کشور خود در بابعالی بود، در زمینه باستانشناسی و هنرهای زیبا نوشته‌هایی از او در

دست است، در سالهای آخر عمر نیز دو جلد کتاب معروف ماجراهای اولیه را برشته تحریر در آورد، و در سال ۱۸۷۷ در لندن بچاپ رسانید<sup>۱</sup>.

لایارد در خلال سالهای ۴۲-۱۸۴۰ که در خوزستان اقامت داشت علاوه بر «ماجراهای اولیه» یا سفرنامه خود، به توصیه انجمن پادشاهی جغرافیائی گزارش جامع و مبسوطی درباره اوضاع سیاسی و جغرافیائی و ریشه‌های تژادی عشایر و ایلات این استان تهیه کرد. و هنگامیکه در بغداد اقامت داشت به اشاره «کننل تاپلور» نماینده سیاسی انگلیس مقیم بغداد، به اسلامبول سفر کرد و با سر استراتفور کائینک سفیر انگلیس در دربار عثمانی که در آنموقع سرگرم حل اختلاف مسائل مرزی ایران و عثمانی بود، ملاقات کرد. سر استراتفور کائینک با توجه به اطلاعات و دانشینهای لایارد درباره خوزستان به او مانوریت داد تا طرحی درباره حل اختلاف مرزی ایران و عثمانی (مرزهای جنوبی) تهیه کند. چون در آنموقع روابط ایران و بریتانیا بر سر مسئله هرات تیره بود و برعکس انگلیسیها نظر مساعدی بدربار عثمانی داشتند، لذا لایارد با موافقت «سر استراتفور کائینک» طرحی به سود دولت عثمانی، و زیان دولت ایران تهیه کرد، که مورد موافقت «لرد ابردین» وزیر وقت خارجه انگلیس که در آنموقع با نظریات و عقاید روسها هم آهنگی نشان میداد، قرار نگرفت. هنگامیکه «سر استراتفور کائینک» او را بعنوان نماینده دولت انگلیس در کنفرانس «ارزنته‌الروم» معرفی کرد، لرد ابردین بخاطر جلب نظر روسها با این اعتقاد که «لایارد از ترکها حمایت خواهد کرد» با این انتخاب مخالفت و بجای او «کننل فن ویک ویلیامز» و «روبرت کوزن» را به آن کنفرانس اعزام کرد<sup>۲</sup>.

۱. این کتاب بار دیگر دو سال ۱۸۹۴ در یک جلد در لندن تجدید چاپ شد. ماجراهای اولیه، بوسیله راقم این سطور از روی چاپ اشیر بطور کامل ترجمه و چهار بخش آن از سال ۱۳۵۱ به بعد در مجله خاطرات وحید بنام «خاطرات لایارد» منتشر شد و اخیراً نیز ترجمه کامل این سفرنامه تحت عنوان «سفرنامه لایارد» از طرف مؤسسه انتشاراتی وحید بچاپ رسیده است.

۲. لایارد با توجه به روشهای استعماری کشور متبوع خود و به تبعیت از سیاست مزبوانه «سر استراتفور کائینک» در مسئله اختلافات مرزی ایران و عثمانی طرفدار ترکها بود. «گردون واترفیلد» یکی دیگر از نویسندگان شرح حال لایارد سالها پس از مرگ این دیپلمات مکتوبات قلمی او را در مورد اختلاف ایران و عثمانی بلاگو مینساید. او می‌نویسد لایارد معتقد بود که نباید اجازه داد آبراه «شط‌العرب» بدست دولت ایران که دوست روسها و دشمن انگلیسها است، بیفتد چرا که این عمل خطرناک و در عین حال مغایر منافع بریتانیای کبیر در قاره آسیا بود. گزارش تنظیمی او بقدری غیرمادلازه و پک طرجه بود که حتی وزیر خارجه دولت متبوعش، از ترس رسوائی جرئت

تحقیقات لایارد، درباره خوزستان بنام «شرحی پیرامون خوزستان»، تحت عنوان  
"A DESCRIPTION OF THE PROVINCE OF KHOZESTAN"  
ابتدا توسط «لرد ابردین» در انجمن پادشاهی جغرافیایی قرائت، و سپس در سال ۱۸۴۶  
در جلد شانزدهم مجله انجمن پادشاهی جغرافیایی در لندن منتشر شد.

با اینکه قریب یک قرن و نیم از سفر لایارد به خوزستان می گذرد مهذا تاکنون  
هیچ پژوهشگر ایرانی یا خارجی موفق به تهیه چنین گزارشی جامع و مشیی درباره این  
استان نشده است. او تمام مناطق خوزستان را قدم بقدم سیاحت، و از کلیه آثار باستانی  
آن حدود بازدید بعمل آورد، و با رؤسا و خوانین و شیوخ محلی ملاقات کرد و اوضاع  
سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی منطقه را بررسی نمود و تعداد خانوار هر طایفه و  
عشیره و منبع مالیات و منال دیوانی، و اقامتگاه تابستانه و زمستانه و بیلاق و قشلاق، و  
محل تغلیف احشام طوایف کوچرو را، با دقتی خاص، مشخص کرد.

لایارد صرف نظر از عقاید سیاسی، با نوشتن «ماجرای اولیه» و تهیه و تنظیم این  
گزارش تحقیقی، خدمات ارزنده و قابل تحسینی به بخشی از تاریخ اخیر ایران نموده  
است. بطوریکه مشاهده شده، این گزارش بعدها بعنوان یکی از منابع مهم و قابل اعتماد  
تاریخی، مورد استناد و استناد پژوهشگران ایرانی و خارجی و حتی مؤسسات تحقیقاتی،  
مانند بخش مردم شناسی دانشگاه «هنری فیلد آمریکا» قرار گرفته است. غیر از  
یادداشت های لایارد قسمت هایی از سفرنامه های استاک و بیشوب و دو مقاله از لینچ و  
سر ارنولد ویلسون در رابطه با بختیاری تحت عنوان ضمانت به آخر کتاب اضافه شده است.  
ما برای تکمیل این یادداشتها هر جا لازم دیدیم توضیحات مورد نیاز را در آخر  
کتاب تحت عنوان «یادداشت های مترجم» اضافه نمودیم باین امید که این اثر نیز مانند  
ترجمه سفرنامه لایارد، مورد قبول و اقبال محققان و خوانندگان گرامی واقع شود.

تهران زمستان ۱۳۶۹

مهراب امیری



## مقدمه مترجم

استان زرخیز خوزستان، با مساحت یکصد و پنجاه دوهزار و سی و شش کیلومتر مربع<sup>۱</sup>، در جنوب غربی کشور ایران بین درجات ۳۰ تا ۳۴ شمالی خط استوا و ۴۶ تا ۵۱ شرقی نصف النهار لندن (گرینویچ) و بین ۴۴ و ۴۹ شرقی پاریس قرار گرفته، و یکی از غنی ترین و حاصلخیزترین بخش های کشور پهناور ایران است.

این سرزمین کنهال از هزاران سال قبل دارای تمدن و فرهنگی درخشان بوده که نظیر آن در تاریخ حیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ملت های زنده جهان کمتر دیده شده است.

از هزاره چهارم قبل از میلاد تا زوال امپراطوری ساسانی، خوزستان یکی از واحدهای مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دنیای قدیم، بشمار میرفته و بقول «بنوتیست» (BENVENIST) روزگاران باشکوه و عظمتی بخود دیده و رزمندگان فاتح او چندین بار در جهت شمال و باختر، موفقیت های شایانی بدست آوردند. انسان ماقبل تاریخ، در خوزستان کوزه گر و نقاش خوبی بود، و از وجود مس اطلاع داشت و ظروفی از سنگ می تراشید و مجسمه های گلی می ساخت و بالاخره به بزرگترین پدیده های بشری آنروز یعنی کشف خط موفق شد و این اختراع بزرگ را در دنیای قدیم برای خود

---

۱. این مساحت مربوط به خوزستان بزرگ است و ارتباطی با تقسیمات دهه های اخیر ندارد. مترجم

کسب کرد<sup>۱</sup>. کتابت مردم خوزستان در زمان هخامنشی با خط «خوزی» بوده که دارای صدوسیزده حرف بوده و با خط میخی نوشته می‌شد. سنگ نبشته‌های فراوانی از زمان هخامنشی در دست است که با سه زبان رسمی روز، یعنی پارسی باستان، خوزی و بابلی نوشته شده است. در سال ۱۳۱۲ شمسی هنگام خاکبرداری در تخت جمشید در زیر تلی از خاک، در میان کاخ آپادانا و کاخ صدستون کتیبه‌های زیادی که از سی هزار لوح متجاوز بوده بدست آمده که تماماً به خط میخی خوزی و زبان خوزی نوشته شده است. این لوح‌ها در سال ۱۳۱۶ بامانت بدانشگاه «شیکاگو» فرستاده شد<sup>۲</sup>.

واژه خوزستان ساخته از کلمه «خوز» به معنی سرزمین خوزها است. خوزستان چندین بار در سنگ نبشته‌های داریوش «هوج» (HUVAJA) و خوزستانی «هوجیه» (HUVAJIYA) نامیده شده است و همین واژه است که در فارسی «هوز» شده و به صیغه جمع عربی «اهواز» گردیده است و اگر می‌بینیم حرف هاء به خاء تغییر یافته در زبان‌های باستانی ایران و زبان فارسی نظیر آن بسیار دیده شده است مانند «هورزمیه» (HUVRAZMIYA) بجای «خوارزم» و هور بجای خور (شید) و جز اینها، نخستین جزء نام هوجیه (= اوجیه) همان واژه «هو» است که در فرهنگ‌های فارسی معنی خوب یاد شده و در ادبیات ما بکار رفته است<sup>۳</sup>.

تاریخ از مردمانی که در هزاره چهارم قبل از میلاد در خوزستان میزیستند بنام قوم «عیلامی» نام می‌برد. تقریباً تا سه رسیق قرن پیش تنها در بعضی از کتیبه‌ها نامی از مردم عیلام دیده می‌شد ولی در اثر کاوشهای سودمند باستان‌شناسان فرانسوی هزاران اثر از الواح و کتیبه‌های مذهبی و غیرمذهبی و سنگ نبشته و ابنیه تاریخی، از زیر خاک بیرون آمده و گذشته یا چندین هزارساله «عیلام» را در خوزستان روشن می‌کند.

تمدن خوزستان، در زمان عیلامی‌ها گواه یک حیات مستد و طولانی بوده، و شاهد یک دوره پرشکوه و عظمتی از تاریخ این سرزمین است. شکوه و عظمتی که در تاریخ ملت‌های آسیای غربی کم نظیر بوده است. آثاری که تحقیقات باستان‌شناسی از این سرزمین بدست آورده نشان می‌دهد که دانش و صنعت کشاورزی مردم خوزستان چنان

۱. تمدن ایرانی - ترجمه دکتر عیسی بهنام. ص ۷۲-۷۳

۲. متن سخنرانی پوردادود، ص ۲۶-۲۷

۳. متن سخنرانی ابراهیم پوردادود در کانون باستان‌شناسان. ص ۱۰



بوده که با تمدن‌های بزرگ بابل و آشور برابر می‌کرده است.

هنگامیکه دولت «عیلام» به آرامی راه سقوط و انحطاط را می‌پیمود، تیره‌هایی از طوایف پارسی که در حدود هفتصد سال قبل از میلاد در کوه‌های پختیاری در مشرق شهر شوشتر در دو طرف رودخانه کارون مستقر شده بودند حکومت کوچکی تشکیل دادند و «جیش پیش» پسر هخامنش (۶۷۵-۶۴۰ قبل از میلاد) بعنوان پادشاه «آنشان» سلطنت خود را آغاز کرد<sup>۱</sup>.

جانشینان «جیش پیش» قلمرو حکومت خود را گسترش دادند تا جائیکه بزرگترین و مقتدرترین امپراطوریهای قدیم را بوجود آوردند. در زمان کورش کبیر شهر شوش بعنوان یکی از دو پایتخت زمستانی سلاطین هخامنشی برگزیده شد و خوزستان بار دیگر حیات خود را بعنوان مرکز ثقل بزرگترین حکومت‌های دنیای قدیم آغاز کرد و شوش که هنوز از ویرایش مدنی نگذشته بود دوباره بصورت پایتخت هخامنشی‌ها درآمد.

خوزستان چه در عهد عیلامیها و چه در زمان هخامنشی‌ها همیشه یکی از بزرگترین مراکز سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دنیای قدیم بوده است. این شهرت مدت چهار هزار سال برای خوزستان باقی ماند تا زمانی که داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی در سال (۳۳۱ ق-م) از اسکندر مقدونی شکست خورد و سلسله هخامنشی منقرض شد.

خوزستان در زمان «اشکانیان» نیز مورد توجه بود. به روایت صنیع‌الدوله اهواز پایتخت اردوان چهارم بود و در آبادی آن اهتمام فراوان بخرج داد<sup>۲</sup>. آنچه در زمان اشکانیان از زیر خاک بیرون آمده نقش برجسته‌ایست که چهره اردوان پنجم را نشان می‌دهد که هنگامی که قیامی بر ضد سلسله اشکانی در تکوین بوده آخرین مقاومت بر ضد قیام کنندگان در ناحیه اطراف شوش بوقوع پیوسته است<sup>۳</sup>.

خوزستان در زمان ساسانیان بار دیگر اهمیت سابق خود را بازیافت. اردشیر بابکان شهرهای تستر (شوشتر) و هرمز اردشیر (اهواز) و رامهرمز اردشیر (رامهرمز) را بنا نمود و شاپور اول دومین پادشاه ساسانی در سال ۲۶۰ میلادی که والرین قیصر روم را باسارت

۱. ایران از آغاز تا اسلام. دکتر گرشمن ترجمه دکتر محمد معین، ص ۱۲۴-۱۲۵

۲. مرآت البلدان، ص ۶۶

۳. تمدن ایرانی، ترجمه دکتر میسی بهنام، ص ۵۷

گرفت او و سایر بزرگان رومی را مجبور کرد تا سدّ عظیم شوشتر را بسازند<sup>۱</sup>. شاپور همچنین شهر معروف «جندی شاپور» را بنا نمود و دانشکده پزشکی این شهر تا زمان منصور خلیفه عباسی بسرپرستی «بختیشوع» پزشک تصراتی بکار خود ادامه می داد و نیز محصول شکر این شهر بزرگ در آن روزگاران به خراسان و خاور دور صادر می شد<sup>۲</sup>.

به گواهی مقدّسی جغرافیانویس سده چهارم هجری در عصر ساسانیان شکر تمام ایران و بین النهرین و یمن از خوزستان تامین می شد. پارچه های ابریشمی و زری و دیای منحصر بفرد جهان آن روز از شوشتر صادر می گردید، شکر شوش، پارچه های ابریشمی و نخی و مقنعه و دستمال «عسکر مکرم»<sup>۳</sup> و پرده های کار «بصنا»<sup>۴</sup> و نمدهای ساخت «قرقوب»<sup>۵</sup> و نقاب صورت کار شهر تیری<sup>۶</sup> و پارچه های قلاب دوزی معروف به «طراز» ساخت جندی شاپور<sup>۷</sup> و ابریشم خام رامهرمز در جهان شهرت بسزائی داشت.

خوزستان در زمان خلافت عمر در سال نوزدهم هجری بدست ابوموسی اشعری سقوط کرد و هرمان فرمانروای وقت را همانند اسیران جنگی به مدینه گسیل داشتند.

خوزستان در دوران بعد از اسلام نیز مورد توجه امرای مملکان ایرانی بود. یعقوب لیث صفاری خوزستان را به کانون آزادیخواهان ایران تبدیل کرد و مبارزات خود را علیه خلفای عباسی آغاز کرد، در شهر اهواز بود که یعقوب پیام تاریخی خود را برای خلیفه عباسی فرستاد، هنگامیکه فرستاده محمد عباسی فرمان حکمرانی فارس را از طرف خلیفه برای یعقوب به اهواز آورد یعقوب در بستر بیماری غنوده بود، دستور داد شمشیر و گرده نان خشکی حاضر کردند و سپس فرستاده خلیفه را بحضور پذیرفت و به او گفت: از قول من به خلیفه بگوئید اگر من از بستر بیماری برنخاستم شما برای همیشه آسوده خاطر خواهید بود، و اما اگر شفا یافتم هیچ چیز بین من و شما جز این شمشیر و گرده نان داوری نخواهد کرد<sup>۸</sup> یعقوب روز بعد بدرود حیات گفت و خلیفه عباسی برای همیشه از

۱. میجمل التواریخ، ص ۶۱-۶۲

۲. سرزمین خلافت های شرقی تألیف نسترنج ترجمه عرفان، ص ۲۶۵

۳. شهری بوده در حوالی شوشتر

۴ و ۵ هر دو شهر در حوالی شوش قرار داشتند.

۶. مرکز دشت میشان و نزدیکی مونتگرد بوده است.

۷. در حوالی دزفول نزدیک شاه آباد

۸. فارسی نامه ناصری، تألیف قسائی، ص ۱۵۰

امرای آل بویه که از یک خاندان اصیل ایرانی برخاسته و دارای مذهب تشیع بودند بخوزستان توجه زیادی معطوف داشتند و عمادالدوله علی شهر ارجان راد<sup>۲</sup> پایتخت قرارداد و مبارزات خود را علیه یاقوت حکمران خلیفه عباسی در فارس آغاز کرد<sup>۳</sup> عضدالدوله شهر اهواز را تجدید بنا و در ترمیم خرابیهای آن کوشش فراوان نمود<sup>۴</sup>.

در زمان اتابکان لرستان خوزستان بار دیگر مورد توجه قرار گرفت. این امرای نیمه مستقل ایرانی که پایتخت خود را در شهر ایذج، قرار دادند. از سنه ۵۵۰ تا ۸۲۷ هجری قمری یعنی قریب دوست و هفتاد و هفت سال حکومت داشتند و در آبادانی خوزستان کوشش فراوان کردند. بزرگترین حکمران این خاندان ملک نصرالدین هزاراسپ است (۷۳۰-۱۱۹۵هـ) که یکی از مشهورترین امرای قصلویه است. وی علاوه بر حسن سلوک با مردم با علما و اهل شعر و ادب حشرونشر داشته و نام نیکی از خود به یادگار گذاشته است.

خوزستان در قرن سوم و نهم هجری قمری با دو شورش بزرگ مواجه شد. در سال دوست و پنجاه و شش هجری، شورش عظیم و قیام خونین بردگان بین النهرین که در تاریخ به قیام «زنج» معروف است، شروع شد. در این سال هزاران برده سیاه (زنگی) که بکار پاک کردن شوره زارهای اراضی دولتی گماشته شده بودند، طغیان کردند. شورشیان به رهبری «علی بن محمد برقمی» در خوزستان (اهواز) اربابان خود را کشتند، و در جنگ های فراوانی علیه خلیفه معتمد عباسی پیروز شدند و در نتیجه اهواز و سراسر خوزستان را تسخیر و اراضی و املاک اربابان را بین خود تقسیم کردند. علی بن محمد برقمی ایرانی و اهل «ورزین» (نزدیک ری) بود و مدتی به مشغل معلمی اشتغال داشت. بروایت هندوشاه وی مردی عاقل و فاضل و شاعر بود<sup>۵</sup> و بیشتر سرداران و یاران او ایرانی بودند<sup>۶</sup> و نام ایرانی و واقعیش «بهبود» بود<sup>۷</sup>.

۱. یعقوب در سال ۲۶۵ هجری قمری درگذشت و سندش در شهر معروف جندی شاپور بخاک سپرده شد.

۲. خرابیه های این شهر در سه مایلی شمال شرقی بهبهان قرار دارد.

۳. فارسنامه ناصری، ص ۱۶

۴. تاریخ جغرافیای خوزستان از سید نورالدین امام خوشتری، ص ۹۶

۵. چهاربلسف، ص ۶۸

۶. کامل - این شهر - ج ۲، ص ۶۹

خلفای عباسی بعد از پانزده سال توانستند قیام بردگان را سرکوب و بیشتر آنها را بقتل برسانند. در مورد تعداد بردگانی که در شورش «زنج» بقتل رسیدند اختلاف وجود دارد. در حالیکه «هندوشاه» تعداد کشته‌شدگان را دو میلیون و نیم ذکر کرده<sup>۱</sup> «فیلیپ» تنها تعداد آنها را نیم میلیون نفر ثبت کرده است<sup>۲</sup>.

«علی بن محمد برفعی» پس از دستگیری و شکنجه در بغداد بدار آویخته شد و پس از مرگش، زنگیان به نهضت قرمطیان پیوستند.

شورش دیگری که در قرن نهم هجری قمری در خوزستان بوقوع پیوست فتنه «مُشمعیان» بود. در زمانی که شاهرخ میرزا فرزند امیر تیمور گورگانی بر ایران سلطنت می‌کرد، حکومت خوزستان با عبدالله سلطان نواده او بود، و در همین سالها بود که سید محمد مشمع ادعای مهدویت کرد و با بیرحمی و جنگ و خونریزی بر قسمتی از خوزستان استیلا یافت. و بعد از او جانشینانش طریقه او را دنبال کردند تا اینکه در سال ۹۱۴ هجری قمری شاه اسمعیل صفوی ضمن لشکرکشی به عراق عرب و تصرف بغداد، چون از عقاید مذهبی این فرقه آگاهی یافت به هویزه لشکر کشید و سید فیاض پیشوای مشمعیان و عده زیادی از پیروان این طریقت را بقتل رسانید و یکی از امرای قزل‌باش را به حکومت آنجا منصوب کرد<sup>۳</sup> بدین طریق غائله اول مشمعیان که از سال ۸۴۰ تا سال ۹۱۴ هجری یعنی قریب هفتاد سال در خوزستان ادامه داشت، پایان یافت<sup>۴</sup>.

هنگام کشتار مشمعیان یکی از برادران سید فیاض، که از حویزه بجزایر گرنخته بود، پس از دفع غائله مجدداً به حویزه مراجعت کرد و از پادشاه صفوی تقاضای بخشایش کرد، شاه اسمعیل نیز تقاضای او را پذیرفت و از تقصیرش درگذشت و حکومت خوزستان غربی را باو تفویض نمود. بدین ترتیب بار دیگر مشمعیان توانستند در بخش غربی خوزستان مستقر شوند. حکام این خاندان که بنام «والی» برای مدت

۷. المنتظم، این جزوا، ج ۴، ص ۶۵

۱. تجارب السلف، ص ۱۱۰

۲. تاریخ عرب، ج ۳، ص ۶۰۱

۳. اسکندر یک ترکمان در وصف این جنگ گوید:

از خون مشمع در آن ساده دشت

ز بس خون در آن سرزمین کله بست

تو گفنی زمین و زمان لاله گشت

فلک تا کمرگاه در خون نشست

۴. حیب السیر تألیف خواندمیر، ج ۴ ص ۶۸-۶۹

دویست و شصت سال بر بخش غربی خوزستان تسلط مرکزی بوجود می آوردند<sup>۱</sup>.

در زمان صفویه خوزستان به دو بخش خاوری و بخش باختری همانطوریکه گفتیم خاندان مشعش می کردند و بخش خاوری آن از طرف حکامی ادا بخوزستان اعزام می شدند.

در پایان دوره صفویه و تیکه افغان ها بر ایران

بخش های کشور دچار هرج و مرج و اختلال شد. هنگامیکه در سال ۱۱۴۲ هجری از راه فارس اصفهان بیرون راند و تا فارس آنها را دنبال کرد در بهار سال ۱۱۴۲ هجری از راه فارس عازم خوزستان شد و چند روزی در رامهرمز بسر برد و از طریق اهواز وارد شوشتر شد و در این شهر عده ای از رؤسای عرب را توقیف و به خراسان تبعید نمود<sup>۲</sup>. نادر در این سفر ابوالفتح خان نواده و اخشنو خان حکمران سابق خوزستان را به حکمرانی شوشتر برگزید. ولی پس از مراجعت نادر و طغیان محمدخان بلوچ، ابوالفتح خان نیز با او همداستان شد. مردم دزفول مخالفت خود را با این شورش ابراز نمودند ولی شوشترها برخلاف دزفولها با آنها سازش کردند. نادر پس از اطلاع از این موضوع عده ای از سپاهیان خود را برای سرکوبی غائله روانه خوزستان کرد و خود نیز متعاقباً وارد خوزستان شد و پس از اتمام حجت به مردم شوشتر و ابوالفتح خان وارد شهر شد و امر به غارت شهر داد و سپس ابوالفتح خان را دستگیر کرد و نجف سلطان یکی از همراهان خود را بحکومت شوشتر برگماشت و در همین سفر بود که نادر دو بخش خاوری و باختری خوزستان را یکی کرده و شهر حویزه را مرکز آستان قرار داده و دست والیان مشعشی را بکنی از کار کوناه کرد (۱۱۵۰ - ق)<sup>۳</sup>.

هنگامیکه نادر در سال ۱۱۶۰ هجری قمری در خراسان کشته شد بار دیگر ایران دستخوش طغیان و ناامنی شد و در گوشه و کنار کشور گردنکشان محلی سر بعصیان و نافرمانی برافراشتند، در خوزستان نیز آل مشعش بخصوص کمیان که تازه به قدرت

۱. تاریخ پانصد ساله خوزستان، کسروی، ص ۵۴

۲. جهانگشای نادری، ص ۲۲۶-۲۲۴،روضه الصفا، ج ۷، ص ۵۴۱. منتقم ناصری، ج ۲، ص ۲۷۹

۳. دوره نادری، ص ۲۸-۳۷، تذکره شوشتر، ص ۹۳-۹۰. تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۱۲۶-۱۲۵.

رمیده بودند به آشوب و عصیان برخاستند و خوزستان را باز برای چند سالی دچار فتنه و آشوب کردند. اما همینکه کریم خان زند قدرت را بدست گرفت شخصاً عازم خوزستان شد و بدون جنگ و ستیز وارد شوشتر شد و چون ماه رمضان و عید نوروز نیز در پیش بود کریم خان عید فطر و جشن نوروز را در شوشتر گذرانید و بطنیان و عصیان کعبیان و آل مشعشع پایان داد و زکی خان یکی از منسوبان کریم خان هم که سر بطنیان برداشته بود در خوزستان به کریم خان تسلیم شد و به طریقه شاهی پناه آورد.<sup>۱</sup>

در پایان کار خاندان زند و آغاز سلطنت قاجاریه خوزستان به چند بخش جداگانه قسمت شده بود. دزفول - شوشتر - آل کثیر - کعبیان - آل مشعشع و هریک بطور جداگانه میزیستند. اما پس از کشته شدن آقامحمدخان و آغاز سلطنت فتحعلی شاه کم کم شورشها فرونشست و کشور دچار آرامش شد، فتحعلی شاه نیز خوزستان را بدو بخش جداگانه تقسیم کرد، بخش شمالی را که شامل شهرهای شوشتر، دزفول، حویزه بود به حاکم کرمانشاهان محمد علی میرزا دولتشاه داد و بخش جنوبی یعنی رامهرمز و فلاحیه (شادگان و هندیجان) را به حاکم فارس حسینعلی میرزا سپرد.

در آخرین سالهای سلطنت فتحعلی شاه محمد تقی خان چهارلنگ بختیاری در خوزستان علیه حکومت مرکزی طغیان کرد و دیری نپایید بر سراسر خوزستان و قسمت‌های دیگر از کشور دست یافت. فتحعلی شاه شخصاً برای دفع غائله او عازم اصفهان شد ولی قبل از آنکه بتواند کاری انجام دهد در اصفهان بدرود حیات گفت<sup>۲</sup> پس از مرگ فتحعلی شاه بین پسران او از یک طرف و محمد میرزا که ولیعهد رسمی کشور بود از طرف دیگر کشمکش‌هایی در گرفت تا جائیکه ظل‌السلطان خود را در تهران عادل شاه خواند و به تخت سلطنت نشست، حسینعلی میرزا فرمانفرما در شیراز و حسینعلی میرزا شجاع‌السلطنه در فارس علم طغیان برافراشتند. غائله تهران بزودی خاموش شد و محمد شاه لشکری برای دفع شاهزادگان به فارس روانه کرد و در جنگی که بین شاهزادگان و قشون اعزامی محمد شاه در شیراز رخ داد شاهزادگان شکست خوردند و سه فرزند آن فرمانفرما از مهلکه جان بدر بردند و بطور مرموزی خود را به لندن رسانیدند و کمی بعد به بغداد آمدند و بوسیله سر هنری لایارد با محمد تقی خان ارتباط حاصل

۱. روضةالصفا، ج ۹، ص ۷۹-۸۰. فارسنامه ناصری، ص ۲۱۵. تاریخ پانصد ساله خوزستان - کسروی، ص ۱۰۳

۲. نقل از کتب تاریخی

کردند و تحریکاتی را علیه سلطنت محمدشاه آغاز نمودند. ما در مقدمه ترجمه سفرنامه لایارد علل و انگیزه مسافرت لایارد را بنخاک بختیاری تشریح نمودیم و در اینجا دیگر نیازی به توضیح مجدد نمی‌بینم.

م- امیری

www.Bakhtiaries.com

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)



## فصل اول

### اوضاع سیاسی و تقسیمات ایلی و عشیره‌ای

سلسله جالی که در گذشته‌ای دور «زاگروس» خوانده می‌شد هم‌اکنون «لرستان» نام دارد. این رسته ارتفاعات و سرزمین‌های غریبش، از اعصار گذشته تا حال، جزو قلمرو امپراطوری ایران است.

این کوهستان بعلت شرایط اقلیمی و موقعیت طبیعی اش اقوامی دلیر و ستمشور را در درون خود پرورده است.

این مردم بنخاطر موانع صعب‌العبور، و پناهگاه‌های امن و غیرقابل نفوذ، همیشه از ناخست و ناز اقوام مهاجم و همسایگان در امان بودند. «لرها»<sup>۱</sup> و دیگر سکنه خوزستان، و نواحی بهبهان، در حقیقت خود را مطیع شاه ایران می‌دانند ولی به ندرت مالیات و خراج سالیانه را بدون توسل بزور به خزانه شاهی می‌پردازند.

این عشایر و اهالی شهرنشین خوزستان، باضافه عربها، هر یک دارای خان، یا شیخی هستند که متعلق به یک خانواده اشرافی قدیمی‌اند، و نسل بعد از نسل بر آنها

۱. سکنه این کوهستانها که شامل عشایر جلی، پختیاری، کوه‌گیتویه، ممحنی، می‌باشند در ایران به «لرها» شهرت

حکومت می کنند. مقامات دولتی کمتر مزاحم این خوانین یا شیوخ می شوند و معمولاً این حکام، وقتی به این مناطق اعزام می شوند که مالیات سالیانه دولت را وصول کنند، و به محض دریافت این وجوه بر حسب وظیفه بلافاصله بدنیال کار خود می روند.

این طوایف همچنان تحت حکومت و سرپرستی خوانین و شیوخ خود بسر می برند. اغلب این خوانین از طرف حکومت مرکزی برسمیت شناخته می شوند و هر ساله با همکاری مامورین دولتی خراج سالیانه را وصول، و به خزانه دولتی تحویل می دهند. این سیستم مالیات گیری، و وصول عوارض دولتی هنوز در ایران ادامه دارد. سرزمینی که درباره اش سخن میگوئیم از دو بخش جداگان یعنی جلگه و کوهستان تشکیل یافته است و این دو هریک از نظر موقعیت طبیعی و جغرافیائی و عادات و رسوم و باورداشت های قومی و حتی زبان، در حد خود قابل تعریف و تفسیر است. بیشتر اقوام، و سکنه کوهستانها را «لرها» تشکیل می دهند. این مردم معمولاً بنام عشایر فیلی بختیاری، و کوه گیلویه و ممسنی شهرت دارند. اینان اغلب در دامنه و اطراف قسمتی از این ارتفاعات یعنی از حوالی کرمانشاه تا نزدیکی شیراز سکونت دارند و جلگه وسیعی که در غرب این سلسله جبال قرار گرفته، شهرستانهای شوشتر، دزفول، حویزه و بهبهان و دیگر مناطق «کعب» و «بنی لام» را شامل می شود؛ منطقه موصوف خوزستان نام دارد. اعراب «بنی لام» در قسمتی از خاک عثمانی سکونت دارند ولی بیشتر اوقات احشام خود را در مراتع و مناطق سرحدات بین ایران و عثمانی می چرانند و با اهالی خوزستان ارتباط نزدیکی دارند، بنابراین، ما آنها را جزو سکنه غربی خوزستان بحساب می آوریم.

حدود خوزستان طبق تقسیمات داخلی ایران، همان سرحدات قدیمی است. از طرف شمال و شمال شرق محدود به سلسله جبال است که قله مرتفعش در اوایل زمستان پوشیده از برف می شود. از غرب محدود به رودخانه کرخه است. گرچه سواحل غربی این رودخانه بملت سکونت طوایف ابوابجمعی «والی» و حکمران «حویزه» جزو قلمرو خوزستان بحساب می آید.

از جنوب محدود است به رودخانه «جراحی» یا «کردستان» و با ترمیم خطی در امتداد جلگه از «کارون» یا «کرن» به «کرخه» و چند مایل بالاتر از الحاق این دو رودخانه به «شط العرب» (اروند، مترجم). از مشرق به کردستان یا جراحی.

در محدوده خوزستان شهرستانهای شوشتر، دزفول و دشت رامهرمز و بختیاری

قسمتی از الوار فیلی بر بخشی از اعراب کعب<sup>۱</sup> سکونت دارند. طوایف اخیراً ذکر اهالی بهبهان، با اینکه در نقشه جزو خوزستان محسوب می‌شوند، ولی در عمل خراجگزار استان فارس می‌باشند.

## فیلی

طوایفی که در قلمرو «لر کوچک» سکونت دارند به الوار «فیلی»<sup>۲</sup> شهرت دارند. اینان بدو قسمت «پیش کوه» و «پشتکوه» تقسیم می‌شوند و هر کدام از ایندو شامل چند تیره و طایفه‌اند. من در جدول شماره یک ضمیمه این گزارش نام طوایف بیشتری از آنچه «ماژور رالینسون» در «مجله انجمن پادشاهی جغرافیائی»، ج نهم، ص ۱۰۷ ذکر کرده، ثبت کرده‌ام.

عشایر بزرگ «پیش کوه» شامل چهار طایفه است که هر کدام بنوبه خود پشانه‌های کوچکتوری تقسیم می‌شود.

طوایف «پیش کوه» دارای یک رئیس مقتدری نیستند و تقریباً هر طایفه دارای یک «شمال»<sup>۳</sup> یا ریش سفیدی هستند که اجباراً در بعضی موارد از حکمرانی که از طرف شاه تعیین می‌شود اطاعت می‌کند. اینان اغلب در مجاورت شهرهای بزرگی مانند «کرمانشاه» «بروجرد» «خرم‌آباد» زندگی می‌کنند و بیشتر از الوار پشت کوه از حکومت مرکزی تبعیت می‌کنند. قبل از آنکه این نواحی جزو ابوابجمعی «والی لرستان» درآید این طوایف در قلمرو حکومتی کرمانشاه یا اصفهان قرار داشتند. هنگامی که در خوزستان بسر می‌بردیم «حاجی ملا احمد» از طرف «مُتعمد» مأمور شد تا خراج سالیانه این طوایف را وصول کند. با اینکه آنان برای مدتی در مقابل او مقاومت کردند ولی سرانجام ناچار به تسلیم شدند و «ملا احمد» به تنهایی با طرح توطئه و دسیسه موفق شد مبلغ محتابهی بابت مالیات از آنان وصول نماید.

۱. شخراً نام این طایفه در نوشتن و تلفظ با هم هرق دارد. در خوزستان و در نوشتجات نام واقعی این طایفه «کعب» است ولی سکه شرقی شط العرب آنرا «جعب» تلفظ می‌کند. «عرب معمولاً ک را ج تلفظ می‌کند مثلاً در محاوره و گفتگو کبیر را جیر می‌گویند» نویسنده.

۲. «ماژور رالینسون» در یادداشت‌هایش بنام «عبور از زهاب به خوزستان» و مجله پادشاهی جغرافیائی (جلد نهم ص ۵۲) تنها بدو طایف «پشت کوه» اکتفا نموده است. «نویسنده»

۳. کلماتی که در برانتر گذاشته شده عیناً از فارسی در متن انگلیسی آمده است. «مترجم»

«ماژور رالینسون» در یادداشت‌هایش<sup>۱</sup> می‌نویسد حکومت مرکزی با کمک چهار یا پنج «تُشمال» هر طایفه را اداره می‌کند و بیشتر اوقات این «تُشمال»ها برای بحث و گفتگو درباره مسائل مشترک و مورد علاقه باهم ملاقات و مشورت می‌کنند. بعقیده من این گونه گردهم‌آنها و تبادل نظرها در بین رؤسای این طوایف بعید به نظر می‌رسد چرا که بعلت دشمنی و عیناد خانوادگی این اتحاد و همبستگی وجود ندارد. بدیهی است این اختلافات تنها در بین الوار «پیش‌کوه» دیده نمی‌شود بلکه این گونه دوگانگی‌ها و خصومت‌ها در میان تمام طوایف و قبایل آسیا بجشم می‌خورد.

«تُشمال»ها تنها کدخدا یا ریش‌سفید چند خانوار از نزدیکان و متعلقان خود، یا شاخه کوچکی از یک طایفه هستند. اینان اطاعت و وفاداری خود را نسبت به خان طایفه ابراز می‌دارند و موظفند خراج سالیانه دولت را تحت هر شرائطی ولو با کشتن و به زندان انداختن مخالفان وصول کنند. «تُشمال»ها در تمام موارد در برابر خان مسئولند و در موارد ضروری یا هنگام جنگ، بایستی از او حمایت کنند؛ چنانچه هر یک از این «تُشمال»ها مرتکب خلافی شود بلافاصله از مقام خود معزول و دیگری به جانشینی او تعیین می‌شود.

روش وصول مالیات، در بین این طوایف، در حقیقت شبیه همان سیستم فتودالیزم است.

خود خان نیز با دولت مرکزی همکاری می‌کند و هر سال مالیات ابوابجمعی خود را با کمک «تُشمال»ها جمع‌آوری و به خزینه دولت واریز می‌نماید. چهار طایفه «پیش‌کوه» معمولاً با هم در جنگ و سبزند و بویژه دو طایفه «دلفان» (۲) و «سلسله» (۳) به شرارت و دزدی شهرت دارند و در قلمرو آنان بندرت مسافر یا کاروانی عبور می‌کند. طایفه «دلفان» با بسیج یک نیروی هشتصد نفری کوریمانی بنام «کُوریمان لرستان» تشکیل داد. این کُوریمان سیصد نفر از طایفه «ایتی‌وند» و چهارصد نفر از «می‌موند» و صد نفر از «اینراوند» یا رضاوند را شامل می‌شوند.

تعدادی از طوایف «دلفان» «علی‌الهی» هستند.

طایفه «عمله» همانطوریکه از نامشان استنباط می‌شود معمولاً بصورت گماشته یا عمله در دستگاه «والی لرستان» بخدمت اشتغال دارند و چند تیره از اینان بشغل

«میرآخور» و غلام بکار خود ادامه می‌دهند. طایفه عمله اغلب ده‌نشینند، و در خالصجات دولتی نزدیک خرم‌آباد بکار زراعت و کشاورزی مشغولند.

طوایف «پُشتکوه» تحت سرپرستی حاکمی بنام «والی» قرار دارند. خانواده «والی» نسل بعد از نسل رئیس طوایف «قبلی» بوده‌اند.

حسن خان پدر «والی» کنونی، آخرین والی مقتدر این خانواده بوده است. گرچه حکمرانی الوار «پشتکوه» نیز از طرف دولت مرکزی به عهده او محول شده بود ولی در حقیقت او تنها حکمران بلامنازع طوایف «پشتکوه» بحساب می‌آمد. کلبعلی خان<sup>۱</sup> یکی از افراد خانواده‌اش، علیه او شورش کرد و تا اندازه‌ای هم موفقیت‌هایی بدست آورد ولی محمد علی میرزا (۴) او را با قید قسم امان داد و به اردوگاه خود برد، و سرانجام در قرارگاه او بقتل رسید.

حسن خان چند سال پیش در سنین پیری و کهنولت در گذشت (۵). بعد از مرگ حسن خان هر سه پسرش از طرف حاکم لرستان مزول شدند لیکن آنان طوایف را بین خود تقسیم کردند.

علی خان (۶) پسر ارشد حسن خان در حال حاضر بعنوان والی لرستان قدرت را در دست گرفته است و فعلاً طوایف «گرد»، «شهن»، «دیناروند»، «لورث»، «هندمنی»، «سگوند» و «بیرانوند» ریاست او را پذیرفته‌اند لیکن دو طایفه اخیراً از روی اجبار در برابر قدرت او تسلیم شدند.

احمدخان نیز ریاست نیمی از طوایف «تجکی» را بعهدہ دارد حیدرخان هم بنوبه خود بر بقیه طوایف و نبرهای «پنج ستون» حکومت می‌کند.

علی خان اضافه بر طوایف ابواجمعی خود دهات «دهلران» و «بیات» و مراتع و چراگاه‌هایی را که معمولاً قبایل «بنی‌لام» در آن احشام خود را می‌چرانند در اختیار دارد و قبایل موصوف هر ساله مبلغ جزئی بابت غلتچر به او می‌پردازند.

این سه برادر با هم دشمنی دیرینه‌ای دارند و معمولاً با یکدیگر در جنگ و ستیزند. علی خان به تقلید از دربار فتحعلی‌شاه تشریفات شاهانه‌ای در سیاه‌چادر خود برقرار کرده است وی بخاطر اعمال ظالمانه‌اش در بین طوایف محبوبیتی ندارد با اینکه او

۱. «کلبعلی خان» کسی بود که کاپتن «گرت» و «بودرینگام» را بقتل رسانید. مهدی خان پسر کلبعلی خان هنوز زنده است لیکن در بین طوایف «قبلی» قدرتی ندارد. «نویسنده»

با مسافرین خوشرفتار است معهداً، تا هجدهمین سالهای آخر «قافله» ای در قلمرو او عبور و مرور نمی کرده است.

حیدرخان در بین طوایف محبوبیت بیشتری دارد و بعقیده من او بین سه برادر از همه باهوشتر و قابل اعتمادتر است. دولت مرکزی چون از استقرار طوایف، تحت نظر یک والی نگران است، لذا بطور دائم طوایف را علیه این سه برادر تحریک می کند.

طایفه «سگوند» بیش از سایر طوایف لرستان برای دولت مرکزی ایجاد مزاحمت می کند. ایشان با اتکاء بقدرت خود چند ماه در مقابل قوای دولتی مقاومت کردند و دور زمین نظامی با دشواری موفق شد خراج سالیانه دولت را از این طایفه وصول کند.

در بهار سال ۱۸۴۱ و قبل از ورود «مُعتمد» به خوزستان اوضاع این منطقه بسیار منوش و ناآرام بود. جاده‌ها ناامن و کاروانها مورد نهدید و دستبرد قرار داشتند و تقریباً ارتباط بین شهرهای شوشتر، کرمانشاه و خرم‌آباد قطع شده بود. ولی در حال حاضر اوضاع آرامش نسبی پیدا کرده است و رؤسای این مناطق تصمیم برای عبور و مرور مسافرین بمعده گرفته‌اند.

«لُر کوچک» قبلاً جزو ابوابجمعی کرمانشاه<sup>۱</sup> بود لیکن پس از انتصاب «مُعتمدالدوله» (۷) به حکومت اصفهان این مناطق نیز جزو قلمرو حکومتی او قرار گرفت. حاکم نشین طوایف «پشکوه» معمولاً شهر خرم‌آباد یا دشت «صیمره» می باشد. بدشواری میتوان تعداد افراد مسلح و قوای رزمی «لُر کوچک» را تخمین زد. علی خان والی احتمالاً میتواند مابین چهار تا پنج هزار تنگچی بسیج کند که از این تعداد، بین پانصد تا ششصد نفرشان سوار باشند. احمدخان و حیدرخان در حال حاضر هر کدام سه هزار تنگچی در اختیار دارند. «سگوند»ها فعلاً در حدود سیصد نفر سوار بسیج می کنند که جزو ابوابجمعی علی خان بحساب می آیند. شمار تنگچی که رویهمرفته ممکن است در لرستان بسیج شود بین چهار هزار تا پنجهزار سوار، و بیست هزار پیاده تخمین زده می شود.

ظاهراً «فیلی دا» به سفاکی همسایگان بختیاری خود نیستند، و بیشتر از آنان به سوگند و قسم خود احترام می گذارند. به عقیده من، در این مورد بخصوص، اندک

تمایزی بین ایندو و همسایه مشاهده می‌شود.<sup>۱</sup>

چند طایفه کوچک از تیره‌های پشتکوه وابسته به علی‌خان مراتع و چراگاههای خود را رها کرده و در دهات نزدیک دزفول سکونت گزیدند و بعنوان «رعیت» به شغل کشاورزی اشتغال ورزیدند.

www.Bakhtiaries.com

---

۱. لرستان، بختیاری، شوشتر، دزفول، حویزه، بانضمام همدان و اصفهان زیر نظر یک حکمران قرار دارند. «نویسنده»

## تیره‌های اصلی و فرعی عشایر لرستان «پیشکوه»

شاخه اصلی	خایه	تعداد خانوار	تعداد خانوار	نقاصگاه تابعستانه	اقامتگاه زمستانه	مناطق
دلفان	کاکاوند	۱۵۰۰۰	۵۰۰۰	«میلان»	«تشلان»	چهل هزار تومان
دلفان	بوتیوند			خاوه	حلیلان	
دلفان	پیشوند			خاوه	حلیلان دجله	
دلفان	رمباوند			خاوه	کوه دشت	
دلفان	بجناوند			خاوه	رودبار	
دلفان	چواری			هراسیم	چاردانور	
سلسه	حسی‌وند	۱۰۰۰۰		خاوه	طرحان	
سلسه	کولی‌وند			آشتر و خاوه	جیدار	
سلسه	یوسف‌وند			آشتر و خاوه	حسیره	
بالاگریوه	رشنو	۶۰۰۰	۳۵۰۰۰	نعمه خرم آباد	کرآب و دشت لیر	
بالاگریوه	بوی			آبستان و سرحدور	کرکله و من‌گرد	
بالاگریوه	ساکبی			کوه هفتادپهلر	دشت رما	
بالاگریوه	پایی			کوه هفتادپهلر	دشت رضا	
بالاگریوه	دیرک‌وند			کوه هفتادپهلر	دشت رضا	
عسله	کشکی	۲۰۰۰		خرم آباد	حسیره	
عسله	زیوه‌در			مزرخان	کوه دشت	
عسله	امرائی					
عسله	میرآحور					
عسله	قاطرچی					
عسله	علامه					
عسله	معتمد					
عسله	رُخ‌رُخ					
عسله	زولا zulah					
عسله	بیگی					



تیره‌های اصلی و فرعی طوایف لرستان منطقه «پشکوه»

مالیات	اوقات گاه زمستانه	اوقات گاه تابستانه	تعداد خانوار	تعداد خانوار	طایفه	شاخه اصلی
	«قتلاق»	«بیلاقی»	در این	در طایفه		
پانزده هزار تومان	دشت‌ها	ارتفاعات	۱۰۰۰۰	۵۰۰۰	آرکیاسی	محلکی
	ودانه‌های	شمال غرب			زرباندوشی	محلکی
	کوهستان	کیر کوه			تخازنی	محلکی
		وبعضی			بندرابی	محلکی
		اوقات			بالی	محلکی
		نزدیک			ده بالائی	محلکی
		خرم آباد			گمشتر	محلکی
					مال کتابی	محلکی
					میش کاس	محلکی
					علی بگی و غیره	محلکی
					شهنی علی بگی و غیره	محلکی
				۴۰۰		
				۲۰۰		پنج ستون
				۲۰۰		دیناروند
				۱۵۰		نورث
				۱۵۰		هندنی
						طوایف وابسته:
دو هزار تومان	دشت عباس	حرو		۹۰۰	دیابوند	باجلان
	کنار کرعه	حرو		۶۶۰	سگوند	باجلان
	وتپه‌های	حرو		۱۵۰۰	عشی وند	بیرانوند
	کنار دوزیج	حرو		۱۰۱۰	دوش وند	بیرانوند
سه هزار تومان	دشت	تپه‌های		۵۰۰	علیمان وند	حلیلان
	حلیلان	نزدیک		۵۰۰	حلال وند	حلیلان
		حلیلان		۲۰۰	دچی وند	حلیلان

حلیان	بالاوند	۱۰۰
حلیان	سرخامری	۱۰۰

### تیره‌های اصلی و فرعی طوایف لرستان منطقه «بُشنکوه»

شاخه اصلی	عقابیه	تعداد خانوار	تعداد خانوار	اقامتگاه تابستانه	اقامتگاه زمستانه	مالیات
نُکرد	زرگ‌گوشت	۴۰۰۰	در ایل	«بیلان»	«شلاق»	پانزده هزار تومان
نُکرد	مت‌پی			دیمضی	آب‌دانوه	
نُکرد	ماسوس			اوقات	دهلران	
نُکرد	باپیراوند			صیر»	بالای	
نُکرد	قطب‌الدین			»	بدریه‌د	
نُکرد	نوروزوند			»	دانه‌های	
نُکرد	ابراهیم‌حسین			»	کیرکوه	
نُکرد	احمدجاشی			»	»	
نُکرد	مکارگی			»	»	
نُکرد	سافروند			»	»	
نُکرد	دستی			»	»	
نُکرد	یوسف‌وند			»	»	
نُکرد	لقلیف‌وند			»	»	
نُکرد	حلیل‌ابراهیم			»	»	
نُکرد	نظرعلی			»	»	
نُکرد	گوروانو			»	»	
نُکرد	بدوی			»	»	
نُکرد	چم‌کابند			»	»	
نُکرد	مُلنکی			»	»	
نُکرد	مسماهی			»	»	
نُکرد	شهریاروند			»	»	

۱۱	۱۲	دوست علی وند	شُکر د
۱۲	۱۳	د زابلوط	شُکر د
۱۳	۱۴	بلدوی	شُکر د
۱۴	۱۵	یتولی	شُکر د
۱۵	۱۶	عذوری	شُکر د
۱۶	۱۷	صندل	شُکر د
۱۷	۱۸	مراد علی وند	شُکر د
۱۸	۱۹	سیدروند	شُکر د
۱۹	۲۰	بزرگگیر	شُکر د
۲۰	۲۱	خوږمزانې	شُکر د
۲۱	۲۲	حق علی	شُکر د
۲۲	۲۳	موکر عساران	شُکر د
۲۳	۲۴	آب دانان	شُکر د
۲۴	۲۵	دهلران	شُکر د
۲۵	۲۶	بیات	شُکر د

در جنوب قلمرو «فیلی» عشایر بختیاری، کوه گیلویه، و ممتنی قرار دارند و سرزمین «لر بزرگ» را تشکیل می‌دهند.

بختیارها در سرحدات شمالی منطقه لر بزرگ سکونت دارند. از رودخانه دزفول با ترسیم یک خط فرضی بطرف مناطق جنوبی یعنی تا «دهیور» و دشت رامهرمز و از آنجا تا فلات «قشّه» و روبروی ارتفاعات: از شرق تا حوالی بروجرد و فریدن و چهارمحال، (حدود دو روز مسافت تا اصفهان). از غرب وراء دشت‌های دزفول و شوشتر را در اختیار دارند.

بختیارها از بسیاری جهات با لُرهای «فیلی» تفاوت دارند و از لحاظ لهجه به فارسی زبانان نزدیک‌ترند. معمولاً یک بختیاری به زحمت زبان یک فیلی را می‌فهمد. علی‌اللهی در بین آنان یافت نمی‌شود. جدول و تقسیماتی که «ماژور رالینسون» از تیره‌های بختیاری ارائه داده است، احتیاج به تغییراتی دارد. هنگامیکه در بختیاری اقامت داشتم چهارتن «خان» بر آن طوایف حکومت می‌کردند و معمولاً با هم در جنگ و ستیز بودند. نیرومندترین و مقتدرترین آنها که بوسیله حکومت مرکزی بعنوان «ایلخانی» شناخته می‌شد، محمدتقی خان بود (۸) و سه تن دیگر عبارت بودند از کلبعلی خان (۹)، جعفرقلی خان (۱۰) و محمد مینی خان (۱۱) (مهدی‌خان - مترجم).

بختیارها به دو شاخه هفت لنگ و چهارلنگ تقسیم می‌شوند. بعضی از طوایفی را که در جدول پیوست نام بردیم جزو این دو تیره نیستند و با اینکه با هر دو گروه روابطی دارند اما همراه آنان باین مناطق مهاجرت نکردند. مثلاً «بندونی»ها با اعتقاد خود بختیاری‌ها اولین مردم بومی این سرزمین هستند، اینان از خود خان یا کلانتری ندارند ولی تعدادی از آنان به‌مرور زمان در طوایف چهارلنگ مستهلک شده‌اند. بطوریکه گفته شده «کنورسی»ها در حدود چهارصد خانوارند. بسیار دشوار است که وجه‌تسمیه چهارلنگ و هفت‌لنگ را بیان کرد، در بین مردم بختیاری روایات فراوانی در این مورد وجود دارد. بختیارها معتقدند که تحت رهبری یکی از امرای بزرگ خود از «شام» به ایران کوچیدند و همین مناطقی را که در آن زندگی می‌کنند به تصرف درآوردند. یکی از نواده‌های همین امیر بزرگ، صاحب دو زن بود که از یکی چهار، و از دیگری هفت فرزند داشت و بعد از مرگ آن، فرزندان و نواده‌های آنها بدو شاخه هفت و چهار تقسیم

شدند و پس از مدتی با یکدیگر به جنگ و ستیز برخاستند و از آن تاریخ به بعد بین این دو تیره دشمنی عمیق بوجود آمد (۱۲) با اینکه هر دو قبیله بختیاری هستند ولی به ندرت با هم ازدواج می کنند. «گرمسیر» یا مراتع زمستانه آنها را سواحل رودخانه کارون مشخص می کند ولی «سردسیر» یا چراگاه تابستانه احشام آنها بدرستی معلوم نیست. اما طوایف هفت‌لنگ بندرت در جوار چهارلنگ‌ها اقامت می کنند؛ چرا که همیشه بین آندو، دشمنی و عداوت خانوادگی وجود دارد.

«دینارونی»ها از اصفهان به بختیاری مهاجرت کرده‌اند. چراگاه احشام این طوایف در ناحیه «سوسن» و «برز» و ارتفاعات اطراف است. «دینارونی»ها پس از آنکه اطاعت و همتگی خود را به محمدتقی خان ابراز داشتند اجازه یافتند که در دشت «مال‌امیر» ساکن شوند. طوایف جانکی گرمسیر و سردسیر جزو طوایف «کوه گیلویه» محسوب می شوند. «گندزلو»ها از ترکان افشارند، من بطور قطع نتوانستم ثابت کنم که اینان در چه برهه زمانی باین منطقه کوچیده‌اند. ولی آنچه مسلم است نادرشاه آنها را مجبور کرد که از خوزستان به شمال ایران مهاجرت کنند. پس از مرگ نادر «گندزلو»ها و چند قبیله دیگر مجدداً به خوزستان مراجعت کردند. «افشارها» بیشتر ارتفاعات و حتی سرزمینی که هم‌اکنون «گمبی»ها در آن سکونت دارند، اشغال کردند و شهر «دورق» را پایگاه اصلی خود قرار دادند، اینان چون ایلی قدرتمند بودند بختیارها را بدرون کوهستانها عقب راندند و خود بجای آنها در سرزمین خوزستان اقامت گزیدند.

بختیارها در حال حاضر جزو ابوابجمعی «معتدالدوله» حکمران اصفهان هستند. طوایف «سالک» و «تمیوند» و «زلکی» و قسمت کوچکی از طوایف «مغونی» زیر نظر حاکم بروجرد هستند.

### محمد تقی خان

محمد تقی خان ایلیخان بزرگ بختیاری هم‌اکنون در زندان تهران، بسر می برد. او متعلق به یک خانواده اشرافی قدیمی است که سالهای متعددی بر طوایف چهارلنگ حکومت می کرده‌اند. «زمان خان» که معاصر نادرشاه بود سه فرزند از یک زن داشت، این سه عبارت بودند از «علی مردان»، «رشید» و «علی صالح». «رشید» در دربار نادرشاه مقام مهمی کسب کرد، پس از مرگ نادر، با دسترسی به خزانه شاهی مقداری

جواهرات سلطنتی را برداشت، و به مناطق کوهستانی فرار کرد و با کمک برادرش، در صدد تصاحب تخت و تاج ایران برآمد. محمد تقی خان نوه رشیدخان است، علی مردان پس از مرگش اولاد ذگوری نداشت و تنها یک دختر از او باقی ماند. نوه دختریش، شخصی بنام «علی مردان خان» است که هم اکنون زنده است؛ اما بعزت اختلاف داخلی در بین مردم بختیاری قدرت و محبوبیتی ندارد. این خوانین همه از طایفه «کنورسی» هستند. علی خان پدر محمد تقی خان در بین طوایف بختیاری نفوذ فراوانی داشت اما بسعایت حسن برادرش، و عموش فتحعلی مورد خشم شاه قرار گرفت و بدستور دولت چشمانش را میل کشیدند و حکومت بختیاری را به برادرش حسن<sup>۱</sup> که در گرفتاریش دست داشت، دادند. محمد تقی خان و برادرانش که در آنموقع طفلی بیش نبودند در روستای ارمنی نشین «فریدن»<sup>۲</sup> پنهان شدند. حسن خان برای تحکیم پایه‌های قدرتش «اسکندر» (۱۳) عموی محمد تقی خان و دو تن دیگر از خویشان نزدیکش را بقتل رسانید. و درصدد بود که برادرش را با دو تن از فرزندانش بقتل برساند. برحسب سنت، و قانون تقاض، لازم بود محمد تقی خان انتقام خون سه تن از خویشاوندانش را از حسن بگیرد لذا خان زاده جوان که مورد سوءظن حسن بود، در روستای «سینکی بهرام» مخفی شد و در سن هیجده سالگی درصدد برآمد که از حسن انتقام بگیرد. او باتفاق دو برادرش علی نقی خان و خان باباخان مخفیانه وارد اقامتگاه حسن شدند و هنگام نماز صبح، وی را بضرب گلوله از پای درآوردند. بلافاصله تعدادی از طوایف به محمد تقیخان پیوستند و با کمک آنها فتحعلی و پسر بزرگ حسن را بقتل رسانیدند<sup>۳</sup>. بدین ترتیب محمد تقی خان طبق سنت ایللی و قوانین بربریت، انتقام خون خویشانش را از حسن و خانواده‌اش گرفت. وی پس از کشتن حسن خان دختر او را به عقد خود درآورد و سه طفلی کوچکش را تحت سرپرستی خود گرفت. پس از این واقعه او بتدریج نفوذش را، در بین ایلات و عشایر بختیاری گسترش داد و در خلال مدتی که بعنوان ایلخانی بختیاری حکومت می کرد طوایف مشروحه زیر از وی اطاعت می کردند.

۱. حسن خان هموزاده علی خان بود، نه برادرش. بنگاه کتبه به یادداشت‌های مترجم.

۲. محمد تقی خان تعدادی از روستاهای فریدون باضافه دهات سینکی بهرام و سرینگان را از دولت خریداری و جزو املاک اختصاصی خود درآورد. علی خان پدر محمد تقی خان چهار سال قبل درگذشت. «نویسنده»

۳. محمد تقی خان بعد از حسن خان فتح الله خان را که از طرف دولت حکمرانی بختیاری منصوب شده بود بقتل رسانید. فتح الله خان برادر کوچک حسن خان بود نه پسرش. «مترجم»

جانکی گرمسیر - جانکی سردسیر - کنورسی - سوهونی - بخشی از طوایف مغونی - کندزلو - دینارونی - طوایف اطراف رامهرمز سکنه دهات فریدن، قسمتی از طوایف هفت لنگ یعنی بخشی از دورکی و بهداروند، تیره‌هایی از بهمه‌نی و طیبی از بزرگترین طوایف کوه گیلویه.

چون چندتن از خواهران محمد تقی خان در عقد بعضی از این خوانین بودند اینان بمراتب بیشتر از خان بختیاری اطاعت می‌کردند تا حکمران بهبهان!  
تعداد تفنگچی و افراد مسلح طوایف فوق‌الذکر بشرح زیر است:

چهارهزار نفر	جانکی گرمسیر
دوهزار و پانصد نفر	جانکی سردسیر
هشتصد نفر	کنورسی
هزار نفر	سوهونی
پانصد نفر	یتدونی و طوایف جزء دیگر
چهارصد نفر	مغونی
هزار و پانصد نفر	کندزلو
سه هزار نفر	دینارونی
هزار و پانصد نفر	طوایف حومه رامهرمز
دو هزار نفر	بهمه‌نی
هزار و پانصد نفر	فیلی <sup>۱</sup>

جمع هیجده هزار و هفتصد نفر

حدود شش هزار از این تعداد، تفنگچی سوار بود، که همه با تفنگ‌های فتیله‌ای مسلح بودند. با اینکه محمد تقی خان قادر بود در صورت لزوم گروه کثیری را بسیج کند ولی به اعتقاد من هرگز بیش از سیزده هزار نفر، یعنی ده هزار تفنگچی پیاده، و سه هزار نفر سواره نمیتوانست گردآوری کند. جانکی سردسیر بعیت گرفتارهای داخلی بندرت در این گردهمایی‌ها همگانی و بسیج نظامی شرکت می‌جست. دینارونی‌ها نیز در بعضی مواقع با هم اختلاف نظرهایی داشتند سکنه فریدن هم قادر نبودند محل سکونت

خود را ترک کرده و در این گونه اجتماعات حاضر شوند طوایف بهمه‌نی و طیبی نیز ابوابجمعی کوه گیلویه هستند و بطور دائم با یکدیگر در جنگ و ستیزند. شاید محمد تقی خان هنگام درگیری با دیگر طوایف، یا با شوشتر، یا بهبهان، یا اعراب کعب می‌توانست پانزده هزار تنگچی بسیج کند. لیکن اگر با حکومت مرکزی بجنگ و ستیز برمی‌خواست بندرت قادر بود در حدود دوسوم این قوا را بسیج کند مگر در مواردیکه بگوئیم شور و هیجان ملی در مردم بوجود می‌آورد. دلیل این مدعا آنست که اگر فرض کنیم در ایلی مانند بختیاری هر خانوار بتواند یک مرد مسلح بسیج کند بایستی برای دو موضوع مهم دیگر یعنی دفاع داخلی و امر کشاورزی تعداد قابل ملاحظه‌ای نیروی انسانی را منظور نظر داشته باشیم، یا این ترتیب بیشتر افراد خانواده‌ها قادر نیستند در این گونه گردهماییهای جنگی شرکت کنند. البته لازم بتذکر است که در هنگام بروز وقایع غیرمترقبه و جنگهای خارجی در حدود سه‌چهارم افراد ذکور بین سنین شانزده تا شصت سانه بسیج، و به خان خود ملحق می‌شوند.

### جانکی گرمسیر

محمد تقی خان در بیشتر موارد به نیروی رزمی طوایف جانکی گرمسیر متکی بود. رؤسای این طوایف معمولاً به خان بختیاری ارادت داشتند و در تمام مراحل پشت سر او ایستاده بودند. این طوایف هر کدام کلاتر یا کدخدا یا ریش سفیدی دارند و در حیظه قلمرو خود دارای قدرت مطلقه‌اند. نیرومندترین طوایف جانکی گرمسیر دو طایفه «مُبینی» و «مکوند» است (۱۴) که در هنگام ضرورت اولی بین هشتصد تا نهصد تنگچی پیاده ورزیده، و دومی بین پانصد تا ششصد سوار زبده مسلح بسیج می‌کنند. تنگچی‌های جانکی گرمسیر (۱۵) در بین بختیارها به شجاعت و پردلی معروفند. اینان اغلب دهنشینند و به بندرت ییلاق و قشلاق می‌کنند. تابستانها در مزارع برنج و شالیزارهای خود به امر کشاورزی می‌پردازند و محل سکونت‌شان در «باغ ملک»، «میداود»، «مال آقا» و ارتفاعات آن حدود است. مبینی‌ها در دره میداود و طایفه زنگه در دشت باغ ملک و منجیق و مکوند در اطراف «توله» و «گل گیر» اقامت دارند. طوایف جانکی گرمسیر کم‌آزارترین و صلح طلب‌ترین طوایف بختیاری هستند. اینان بندرت با هم بجنگ و ستیز برمی‌نیزند و در دزدی و راهزنی شرکت نمی‌جویند.



جانکی سردسیر ده‌نشینند، و خان آنها در «لُردگان» اقامت دارد. هنگامیکه از «لُردگان» عبور می‌کردم خان آن طوایف «علی گداخان» بود. حکومت مرکزی بخاطر همبستگی و اتحادش با محمدتقی خان به او سوءظن داشت. لذا عموزاده‌اش «رستم» را تحریک کردند تا او را از زمین ببرد. رستم نیز شبانه بنخانه علی گداخان حمله برد، و ویرا بقتل رسانید. «معتد» از این پیش‌آمد بسیار خوشحال شد و بلافاصله رستم را بعنوان حکمران جانکی سردسیر برسمیت شناخت و از این طریق نفوذش را در بین طوایف موصوف گسترش داد. این طوایف مردمی دلیر و سلحشور نیستند و تفنگ‌چی کارآمد و ورزیده هم ندارند. تنها در حدود پانصد تا ششصد سوار نسبتاً خوب در اختیار دارند. منطقه جانکی سردسیر بسیار حاصلخیز است و محصولات برنج و غلات در آنجا خوب بعمل می‌آید و ناکستانها و باغهای فراوانی در آن حدود وجود دارد و بیشتر دهات و روستاهای آن طوایف در میان جنگل‌های انبوه بلوط قرار گرفته‌اند.

### کِنورسی

طایفه «کنورسی» که خانواده «محمد تقی خان» هم جزو آنها است در اثر جنگهای خانوادگی بسیار ضعیف شدند و اغلب جوانین‌شان در جنگهای محلی بدست محمد تقی خان بقتل رسیدند. اینان مردمی دلیر و سلحشورند و سوارکاران ماهر و ورزیده‌ای در اختیار دارند. محمدتقی خان موفق شد به شرارت و غارتگری آنان خاتمه دهد و اکنون مدتی است که در «قلعه تل» و نواحی اطراف در صلح و آرامش برمی‌برند و عده‌ای بعنوان گماشتگان محمد تقی خان، و برخی هم بصورت «یالات» زندگی می‌کنند و در آرزوی آرزوی هستند که دوباره بدزدی و راهزنی بپردازند.

### سوهونی

«سوهونی»ها طوایف بزرگی از عشایر بختیاری هستند، که «شفیع خان» وزیر محمد تقی خان بر آنها حکومت می‌کرد. شفیع خان همه ساله به نمایندگی محمد تقی خان، مالیات طوایف بختیاری را جمع‌آوری می‌کرد و بیشتر اوقاتش را صرف حل و فصل

امور محلی می‌کرد و بیش از هر شخصیت دیگری به اوضاع و احوال طوایف آشنائی داشت. او با اینکه رئیس طایفه «سوهونی» بود ولی خانواده‌اش متعلق به ایل افشار است. وی چند سال بعنوان یک افسر در رزمیان بختیاری تحت نظیر «مازور هارت» تعلیمات نظامی دید. گرمسیر «سوهونی»ها معمولاً «آندیکا» و «دشت شینبار» و شمال رودخانه کارون است ولی بعینت نزدیکی و وابستگی به محمد تقی خان از رودخانه عبور کرده و مراتع زمستانه خود را تا حوالی «گل‌گیر» و «آسماری» گسترش داده‌اند. این طایفه تعدادی تشکیلی ورزیده پیاده و سواره در اختیار دارند. مناطقی که این طایفه در آن سکونت دارند مرغوب و قابل کشت است و سکنه به‌امور کشاورزی و کشت و کار غلات اشتغال دارند. پس از دستگیری محمد تقی خان «سوهونی»ها از کارون گذشته و خود را تحت حمایت «جعفر قلی خان» و «میتی خان» قرار دادند. شفیع خان هم‌اکنون در میان کوهستانها متواری است.

### مُغوثی

«مغوثی»ها قبلاً طوایف بزرگی بودند، و هم‌اکنون خان شان به «خواجه» شهرت دارد و در بین بختیارها دارای قدرت و نفوذ فراوانی است. او بر حسب معمول برادر و عمویش را بقتل رسانید ولی این کشتار بدون پاسخ نماند. محمد تقی خان علیه او وارد جنگ شد قلعه‌اش را در فریدن خراب کرد و زن و فرزندانش را با اضافه تعدادی از طوایف مُغوثی از آن منطقه بیرون راند و عده‌ای دیگر از آنان بمیان ایلات بختیاری متواری شدند و خود را تحت حمایت حکمران بروجرد در آوردند. «خواجه عباس خان» به اصفهان متواری شد و به معتمدالدوله حاکم اصفهان پناه آورد و معتمد نیز از او حمایت کرد و وی را در میان عشایر بختیاری وادار به تحریک و توطئه علیه محمد تقی خان کرد. سردسیر طوایف «مغوثی» در فریدن، و گرمسیرشان، در «آندیکا» است. قبلاً دو قلعه در «آندیکا» ساخته بودند که هم‌اکنون خراب، و بلااستفاده است. «مغوثی» و «محمد صالح» دو تیره از طوایف چهارلنگ هستند.

### گندزلو

همانطوریکه قبلاً گفتیم «گندزلو»ها از بقایای ایل افشارند و بتدریج در میان

عربها ممزوج و مستهلک شده‌اند. هنوز زبان ترکی در بین آنان رواج دارد ولی معمولاً بیشتر بزبان عربی و فارسی سخن می‌گویند. محل اقامت خان‌شان، قریه «بلیتی» در نزدیکی شوستر است و مراتع و چراگاههایشان در تمام سال در حوالی رودخانه «گرگر» و بند قیر است. محمد تقی خان در بهبود و پیشرفت وضع زندگی این طایفه اهتمام فراوان بخرج داد. تعدادی مادیان عربی خریداری، و در اختیار خوانین این طایفه گذاشت و آنها را وادار به تکثیر نژاد اسب عربی کرد، و این تدبیر بسیار مؤثر افتاد. هم‌اکنون گندزلوها در حدود ششصد سوار ورزیده در اختیار دارند که بکرات وفاداریشان را به محمد تقی خان نشان داده‌اند. اینان اغلب اوقات در مقابل عربها که تعداد نفراتشان به مراتب بیشتر است مقاومت می‌کنند و مردانه می‌جنگند. خان‌شان، «مرادخان» مرد آزاده‌ایست و به محمد تقی خان وفادار است.

### دینارونی

طوایف «دینارونی» بحکم ضرورت گاهی هوادار چهارلنگ‌ها و زمانی هم طرفدار هفت‌لنگ‌ها هستند، و در حقیقت اینان همیشه پیرو یک حکمران نیرومندند. چون این طوایف به محمد تقی خان وفادار بودند اجازه یافتند که در دشت حاصلخیز «مال امیر» بکشت و زرع بپردازند. بزرگترین تیره این طوایف «عالی محمودی» است. سرپرست این طایفه «ملا محمد» است که در سال ۱۸۴۱ بقتل رسید. او با کمک برادرش «ملا چراغ» توانست ریاست طایفه «عالی محمودی» را بدست آورد (۱۶). «عالی محمودی»ها اغلب پزدی و راهزنی اشتغال دارند. اینان مانند دیگر قبایل کوه‌نشین زندگی شبانی دارند. و در حال توحش بسر می‌برند. تاکنون محمد تقی خان چندین بار خوانین این طوایف را تنبیه و مجازات، و وادار به اطاعت کرده است.

«دینارونی»ها تعدادی سوار، و تفنگچی بسیار ورزیده در اختیار دارند. اینان علاوه بر دامداری به شغل کشاورزی و کشت کار برنج و غلات اشتغال دارند.

### رامهرمز

رامهرمز قبلاً جزو آستان فارس و خراجگزار حاکم بهبهان بود. از چند سال پیش میرزا منصورخان حاکم ملی و مورد علاقه مردم بهبهان و برادر میرزا قوما حاکم فعلی، در

ازاء کمک‌های محمد تقی خان در بیرون راندن قوای حاکم شیراز از بهبهان، این سرزمین را به خان بختیاری واگذار کرد. طویف مشروحه زیر در حال حاضر بصورت ده‌نشین و «ابلات» در محدوده رامهرمز سکونت دارند. «آل خمیس»، «آل بوکرد» (الْبُوکُرد)، «شولی»، «آل یومراد»، «گرگ».

شیخ مُسَلَّد حکمران عرب رامهرمز، چند سال قبل بدست محمد تقی خان بقتل رسید. ظاهراً وی در خفا با «سلطان مراد میرزا» حاکم شیراز، علیه خان بختیاری مکاتبه داشت و از او دعوت کرد که به خوزستان لشکرکشی و محمد تقی خان را مزول و دستگیر کند. پس از قتل «شیخ مُسَلَّد» تعداد زیادی از قبایل «آل خمیس» رامهرمز را ترک کرده و در سواحل شمالی کارون بین رودخانه و مناطق «حویزه» سکونت گزیدند، لیکن پس از چند سال دوباره به رامهرمز مراجعت کردند.

در اثر سعی و اهتمام محمد تقی خان تعدادی از این طویف، بیابان گردی را ترک نموده و در دشت‌های حاصلخیز رامهرمز نخته قاپو شدند. این عمل با مخالفت شدید مقامات ایرانی روبرو شد ولی نتیجه‌ای نداد، و بتدریج چند دهکده و روستا در این مناطق ایجاد شد. بخش جنوبی رامهرمز همیشه مورد دستبرد و تهاجم عشایر «کوه گیلویه» است و از طرفی قبایل «آل خمیس» بتلافی خون شیخ مُسَلَّد بطور دائم بداهات حمله می‌کنند و خانه‌های سکه را یاتش می‌کشند و اموالشان را بغارت می‌برند. «آل بوکرد» (الْبُوکُرد) تعدادی تنگچی ورزیده پیاده، و سواره دراختیار دارند و مرتب با عربها به مقابله می‌پردازند. عشایر کوه گیلویه چندی قبل تعدادی از این روستاها را ویران کردند ولی محمد تقی خان آنها را مجبور کرد تا زیانهای وارده را به سکه غارت شده پردازند.

مرکز دهات رامهرمز دهکده «دهیور» است که در سمت راست رودخانه قرار گرفته و دوست و پنجاه خانوار در آن سکونت دارند. عبدالله خان رئیس طایفه الْبُوکُرد در قلعه گلی کوچکی بنام قلعه شیخ، در کنار رودخانه کردستان (جراحی - مترجم) و در همان حوالی سکونت دارد. «عبدالله خان» چندین بار در مقابل حملات عربها و قوای دولتی که از «سلطان آباد جایزان» و علی آباد و «خرقند جایزان» و «قلعه ملا» تجهیز می‌شدند، مقاومت کرد، و به پیروزی‌هایی رسید.

مالیات رامهرمز تا چندی قبل سه هزار تومان در سال بود، لیکن پس از آنکه این

نواحی بسعی و کوشش محمد تقی خان آباد شد دولت یکباره خراج آنرا از سه به پنجهزار تومان افزایش داد. بدیهی است وصول این مالیات سنگین بدون تحلیل رفتن بینه مالی زارعین و بالمآل ویرانی و نابودی دهات امکان‌پذیر نخواهد بود. بعد از دستگیری محمد تقی خان قبایل «آل خمیس» تحت قیادت «شیخ سلطان» (شیخ فعلی شان) دوباره به رامهرمز کوچ کردند.

## فریدن

دهات «فریدن» که اغلب ارمنی‌نشین هستند بعضی بوسیله محمد تقی خان و برخی هم توسط پدرش علی‌خان خریداری شده است. در فریدن هم ایلخانی بختیاری موفق شد تعدادی از «ایلات» را تخته قاپو کرده و آنها را بزندگی ده‌نشینی و امور کشاورزی ترغیب کند. این اقدام هم بنوبه خود با مخالفت دولت روبرو شد و تعدادی از این روستاها با دسیسه و توطئه عمال دولتی مورد تجاوز و غارت قرار گرفتند. سکه ارمنی و مسلمان این دهات تاکنون در مقابل هجوم و تهدید ایلات بختیاری موفق بودند. تعدادی از اهالی فریدن با گروه کبیری از مردم گلپایگان تشکیل یک رژیم دادند، حکمران فریدن «آقا فرج» عموی محمد تقی خان بود<sup>۱</sup> من طوایف بهمه‌ای را همراه با تیره‌های عشایر کوه گیلویه در جای خود شرح خواهم داد.

لازم به یادآوری است، که این گزارش مربوط بدوران حکومت محمد تقی خان است. قبل از آنکه خوزستان را ترک کنم تغییر و تحولاتی در آن استان بوجود آمد. من خیلی مایل بودم که محمد تقی خان یا یکی از افراد خانواده‌اش دوباره بتواند قدرت را در منطقه قبضه کند، ولی در حال حاضر معتمد «علی رضاخان» (۱۷) پسر حسن خان را به حکومت طوایف «کنورسی» و «جانکی گرمیر» منصوب کرد و «شیخ سلطان» و طوایف تحت فرمانش را مجدداً به نواحی رامهرمز بازگردانید و او را مأمور کرد که همه ساله مستقیماً مالیات آن حدود را جمع‌آوری و به‌وی تسلیم کند. «گندزلو»ها جزو ابوابجمعی حاکم شوستر شدند، و جانکی سردسیر تحت قیادت «رستم‌خان» باقی ماندند. طوایف «سوهونی» نیز جزو قلمرو «جعفر قلی‌خان» درآمدند او هم با خیانت و تزویر «باباخان» و «عبدالله‌خان» دو برادر شفیع خان را دستگیر و تسلیم «معتمد»

۱. «آقا فرج» در اثر یک توطئه بدست معتمد، بطرز ظالمانه‌ای بقتل رسید. «نویسنده»

کرد. محمد مبتی خان همچنان مقام خود را حفظ کرد.

«دینارونی»ها مورد تهاجم و غارت «کلیعنی خان» واقع شدند و کلاترشان به تحریک «متمد» بدست وی بقتل رسید. دهات فریدن به تصرف عمال دولتی درآمد. ظاهراً حکومت مرکزی بدو دلیل مبادرت به عزل و دستگیری محمد تقی خان کرد. اول آنکه شاه میخواست که ثروت او را که بطور مبالغه آمیزی درباره اش گفتگو می شد تصاحب کند و دیگر آنکه وی را متهم کردند که با شاهزادگان تبعیدی (۱۸) رابطه پنهانی دارد. ثروت محمد تقی خان نیز مانند بیشتر خوانین ابلات و عشایر بدوی صحرائین، عمدتاً تعدادی چاربا، و چندین هزار رأس گاو و گوسفند بود و در حقیقت به آن حدی که متمد تصور می کرد خان بختیاری نقدینه ای نداشت و این تنها اتهامات موهوم و مسخره آمیزی است که حکام ایرانی به مخالفان خود نسبت می دهند. تمام ثروت و دارائی خان بختیاری عبارت بود از هزارو پانصد رأس گاومیش، و پنجاه مادیان اصیل عربی، که بعضی از آنها بسیار گرانبها، و هر کدام در حدود پانصد تومان یعنی معادل دوست و پنجاه پوند در خوزستان خرید و فروش می شد و غیر از اینها تعدادی اسب بسیار خوب عربی و پانصد مادیان و پانصد اسب از نژادهای مختلف محلی و ده هزار گوسفند مشکل از بز و میش. من فکر می کنم این تعداد احشام، تمام ثروت و دارائی خان بختیاری را تشکیل می داد. البته محمد تقی خان یک حاکم متبد و مطلق العنان بود و بر تمام ثروت و اموال مردمی که بر آنها حکومت می کرد تسلط کامل داشت.

### جعفر قلی خان

بعد از عزل و گرفتاری محمد تقی خان، جعفر قلی خان هفت لنگ رئیس طوایف «بهداروند» و «بختیاروند» نژود فراوانی در بین طوایف بختیاری کسب کرد. او در بین خوانین بختیاری از همه جسورتر و در عین حال بی پرنسیب تر است. بسیاری از تیره های «بهداروند» باصافه طایفه «راکی» یکی از شاخه های «دورکی» نیز از وی اطاعت می کنند. تمام افرادی که در بین بختیاری به دزدی و شرارت اشتغال دارند در زیر لوای حمایت او گرد آمدند. جعفر قلی خان به سهولت می تواند در حدود پنجهزار تنگچی ورزیده بسیج کند. ولی با این وصف چندین بار مجبور شد که به میان قبایل اعراب یا بدرون «دژ» تخیرناپذیرش، پناهنده گردد. این «دژ» مستحکم در حدود دو روز راه،

یعنی در شانزده فرسخی شمال شرقی شوشتر قرار دارد. معمولاً «دژ» به مکانی اطلاق می‌شود که دارای استحکامات طبیعی بوده، و نیازی بدفاع نظامی نداشته باشد. در کوهستانهای بختیاری چندین «دژ» طبیعی از این نوع وجود دارد. ولی از همه معروف‌تر «دژ» جعفر قلی خان است که به «دژ» اسدخان شهرت دارد (اسدخان پدر جعفر قلی خان بود) نام قدیمی‌اش «دژ» ملکات است. باعتقاد بختیارها این مکان با الهام از ملائکه به تصرف آنها درآمده است و هیچکس بدون عنایت فرشتگان نمی‌تواند به این دژ راه یابد. این دژ از هفت پشت نسل بعد از نسل به جعفر قلی خان رسیده است. این دژ قبلاً متعلق به طایفه «مغوثی» بود. ظاهراً خان آن طایفه یکی از خوانین «بهداروند» را دستگیر و در بالای «دژ» زندانی نمود. این خان با کمک همسر و چند تن از گماشتگانی که اجازه یافتند همراهش بدژ بروند موفق گردید خان مغوثی را از دژ خارج نماید و خود در جایش مستقر شود. از آن تاریخ تاکنون این «دژ» در تملک این خانواده است. «دژ» بر بالای صخره عظیمی قرار گرفته و در حدود سه مایل مربع وسعت دارد و اطرافش را قلل مرتفع احاطه کرده و چنین بنظر می‌رسد که اطرافش را دیوار کشیده‌اند. در پای دژ گذرگاه شیب‌داری است که حتی با یک نفر تفنگچی بخوبی می‌توان از آن حفاظت نمود. با کمک چند جای پا، که در میان صخره‌ها کنده‌اند، با استفاده از یک پله چوبی بلند، می‌توان به بالاترین قسمت «دژ» راه یافت. وقتی پله را بردارند ارتباط بالا با پائین قطع می‌شود. «دژ» بدو قسمت تحتانی و فوقانی تقسیم می‌شود. صعود از قسمت تحتانی به بالای دژ بسیار دشوار است.

دژ پائین دارای قطعه زمین مسطحی است که جعفر قلی خان در آنجا سکونت دارد. در این قسمت سه چشمه آب و چند کلبه گلی وجود دارد. قسمت فوقانی آب ندارد و می‌بایستی از آب‌انبارهایی که با آب باران پر شده‌اند استفاده کرد، ولی زمین بسیار وسیعی برای زراعت دارد و تقریباً در حدود دویست من<sup>۱</sup> شاه<sup>۱</sup> بصورت دیم کاری زمین زیرکشت دارد و چند رأس بز و میش را نیز به بالای دژ انتقال داده‌اند و در ضمن موقع کشت و کار حیوانات مورد نیاز را جهت شخم‌زدن، از پائین با طناب به بالا می‌کشند. البته دژ ملکات چندان مکان فوق‌العاده یا تسخیرناپذیری نیست که بتواند برای همیشه در مقابل قوای نظامی یا پارتیزانهای دولتی مقاومت کند. باعتقاد من اگر این «دژ» را بتوپ

۱. من شاه، دو برابر من شیراز است. یعنی چیزی معادل پانزده پوند (نویسنده)

بیندند بهولت محصول و کشته‌های آن معدوم خواهد شد ولی تا گفته نماند که دست‌یابی به پناهگاه‌های دژ بسیار دشوار است و می‌توان با تعداد کمی تنگنچی جسور بخوبی از آن دفاع کرد.

جعفر قلی خان با دوسه تن از گماشتگانش در آنجا اقامت دارند و غیر از این چند نفر احدی حتی برادرش اجازه ندارد بالای دژ برود. هنگامیکه عده‌ای از ایلات و عشایر مخالف، دژ را محاصره کنند، بلافاصله بدون آن پناهنده می‌شود. خرابه‌های چند ساختمان قدیمی بر بالای دژ دیده می‌شود. احتمالاً این آثار بدوران ساسانیان تعلق دارد و شاید هم در اعصار ماقبل تاریخ پناهگاه عده دیگری بوده است. چشمه‌های آب بطور دائم در بالای دژ جریان دارد و احتیاجات عده زیادی را تأمین می‌کند. همیشه مقدار زیادی غلات و آذوقه در آنجا انبار و ذخیره می‌شود و گله کوچکی از بز و میش که حتی گوسفندان کوهی هم در بین شان بچشم می‌خورد، در بالای دژ پرورش داده می‌شود.

جعفر قلی خان با داشتن چنین پناهگاهی قادر است برای مدتی طولانی در مقابل قوای دولتی و قدرتمندترین طوایف بختیاری مقاومت کند، او پایه‌های قدرتش را با یک‌سری کشتار فجیع و بی‌رحمانه تقویت کرد. چهارده تن از خویشاوندان حتی برادرش را که با حکومت او به مخالفت برخاسته بودند، بقتل رسانید. بدیهی است چنین موجودی به هیچ چیز حتی به «قرآن» اعتقاد ندارد. کلیه سکنه شرق و غرب آن مناطق از شنیدن نامش، وحشت دارند. او با دستگیری دو تن از خویشانش بنام‌های «آخسرو» و «آپرویز» بطور دائم بچپاول و غارت دهات اطراف کرمان و یزد و شیراز و حتی تهران اشتغال دارند. این حمله و تهاجم چنان با جرات و گستاخی انجام می‌گیرد که قوای نظامی دولت مرکزی هم قادر به دفع آن نیست. با این ترتیب بیشتر اوقات ارتباط بین شمال و جنوب قطع می‌شود و کاروانها در بین راه، مورد تجاوز و تهدید قرار می‌گیرند. جسارت و پردلی یک تنگنچی بختیاری بطور بی‌سابقه‌ای در بین مردم دهات و روستاها ایجاد وحشت می‌کند. بختیارها یکی از دلیرترین و شجاع‌ترین ایلات و عشایر ایران بشمار می‌آیند. لیکن چندان تمایلی به امور کشاورزی ندارند و تنها باندازه احتیاج روزمره کشت و کار می‌کنند، و در مواقع قحطی و خشکسالی دچار مصائب و بدبختی می‌شوند. شهرت جعفر قلی خان بیشتر مدیون شهامت و جسارت اوست. دستیاران و گماشتگانش تا زمانی از او اطاعت می‌کنند که بتوانند به دزدی و راهزنی پردازند. لرها معمولاً



بختیاروندها را جزو بهداروندها بحساب می آورند. اینان یکی از چند شاخه اصلی ایل هفت لنگ محسوب می شوند. غیر از «بهداروند» ها، طوایفی نیز از شاخه «دورکی» مانند «راکی»، «مُوری»، «گندعلی»، «قندعلی» (قندعلی) نیز ریاست جعفر قلی خان را پذیرفته اند. اینان قشلاق خود را در حوالی «دژ» دشت «شیمبار» و «اندکا» و ارتفاعات «لالی» و در بعضی موارد مناطق دوردست مانند «گتوند» در سواحل کارون بصرمی برند. مراتع تابستانه یا ییلاق این طوایف دشت «بازفت» و چهارمحال و کوهستانهای آن حوالی است. جعفر قلی خان یک قلعه گلی در «جَلکان» کنار کارون در حدود سه فرسخی شوشتر احداث نمود و مدعی است که از اهالی و سکنه این مناطق حفاظت می کند ولی من معتقدم که راست نمی گوید. من با جعفر قلی خان بسیار مأنوس بودم و چند روزی در نهایت صمیمیت در بالای «دژ» از من پذیرائی کرد. فعلاً حکومت مرکزی از او حمایت می کند و چنانچه بتواند گذشته اش را فراموش کند و دست از شرارت و غارتگری بردارد احتمالاً نفوذ فراوانی در این منطقه از قلمرو ایران کسب خواهد کرد. او در حال حاضر می تواند در حدود هشتصد سواره و بین سه هزار تا چهار هزار تفنگچی پیاده بسیج کند.

### کلبعلی خان

یکی دیگر از خوانینی که در بین بختیاری دارای نفوذ و اعتبار است، «کلبعلی خان» رئیس طوایف «دورکی» است. او بوسیله طوایف تحت فرمانش، بعنوان ایلخان هفت لنگ شناخته میشود و مانند محمد تقی خان متعلق به یک خانواده اشرافی قدیمی است. چون محمد تقی خان و جعفر قلی خان بطور دائم با او در جنگ و ستیزند تا اندازه ای قدرتش از نظر نیروی انسانی تحلیل رفته است. «کلبعلی خان» می تواند در حال حاضر سه هزار تفنگچی بسیج کند. در حقیقت او هم قدرتش را مدیون «دژ» مستحکمش موسوم به «دژ شهبی» می داند. «دژ شهبی» نیز مانند «دژ ملکان» از موقیعت طبیعی برخوردار است. تاکنون چند بار پس از شکست طوایف تحت فرمانش باین دژ پناهنده شده است. این دژ در حدود پانزده مایل وسعت دارد و بر بالای قلعه رفیعی بطور عمودی قرار گرفته. و اطرافش را پرتگاههای مخوفی احاطه کرده است و تنها یک معبر دارد که بایستی با پله از آن بالا رفت، این گذرگاه بسهولت قابل دفاع است و در هنگامه

ضرورت می‌توان دهانه آنرا مسدود نمود. آب به اندازه کافی در آنجا وجود دارد و چند رأس گوسفند را نیز به بالای دژ انتقال داده‌اند. اطراف دژ شامل دهات متعددی است، و سرزمین‌های آن منطقه حاصل‌خیز است و محصول غله فراوانی بدست می‌دهد. این دژ قادر است تا مدتی در مقابل قوای نظامی ایران مقاومت بخرج دهد اما احتمالاً نمی‌تواند در برابر یک نیروی نظامی اروپائی پایداری کند. طوایف تحت فرمان کلبعلی خان مردمی دلیر و سلحشورند، و بطور دائم بغارت و راهزنی اشتغال دارند. کلبعلی خان، نفوذ چندانی روی این طوایف ندارد و قادر نیست که آنها را از این کار منع کند. هفت‌لنگ‌ها به قساوت قلب، و مشگری شهرت دارند، و هنگام پیروزی بر دشمن پستانهای زن‌ها را می‌برند و بخاطر انتقام‌جویی بشیوه بربریت حتی اعمال زشت و شرم‌آور دیگری را نیز انجام می‌دهند. این رفتار مذموم و ناپسند مورد تنفر و انزجار چهارلنگ‌ها است که به اعتقاد من در تمام مواقع حتی در هنگام غلیان احساسات حرمت و مقام زن‌ها را محترم می‌شمارند<sup>۱</sup>. برغم عربها، بختیارها در هنگامه جنگ برای تابودی یکدیگر تلاش می‌کنند و کوچکترین ارفاق یا ترحمی بدشمن مغلوب نمی‌کنند.

«دژ شهبی» در نزدیکی رودخانه دزفول و تقریباً یک‌روزه راه، در شمال شرقی شهر قرار دارد. «دورکی»ها زمستانها را در اطراف و نواحی «دژ»، و بهار و تابستان را در چهارمحال و بازفت بسر می‌برند. غیر از دورکی‌ها، تیره‌هانی از «دینارونی» و چند طایفه ده‌نشین سردسیر و گرمسیر، و دو یا سه قبیله عرب گاومیشی از کلبعلی خان اطاعت می‌کنند. کلبعلی خان یکی از معتدل‌ترین و صلح‌جوترین خوانین بختیاری است لیکن چندان نفوذ و تسلطی روی طوایف تحت فرمانش ندارد. با اینکه خان برای انجام هر کاری با قرآن استخاره می‌کند و فرائض مذهبی‌ش را بطور دقیق انجام می‌دهد ولی طوایف تحت فرمانش را بحال خود رها کرده تا آزادانه به‌دزدی و راهزنی اشتغال ورزند. در حقیقت بایستی گفت یک شخصیت عجیب و غیرمتجانس، در رأس یک ایل ستمگر و وحشی!

«کلبعلی» خان مرد شریف و پاکدامنی است و من داستانهای زیادی در مورد او

۱. این اظهارات صرفاً ایراز عقیده نویسنده است و مترجم از صحت و سقم آن آگاه نیست. ولی تصور می‌کنم نویسنده در این رابطه اطلاعات مغرضانه‌ای دریافت نموده چرا که دوشاخه چهارلنگ و هفت‌لنگ هر دو متعلق به یک ایل هستند و طبعاً دارای خوی و طبیعت یکسانی هستند. «مترجم»

شنیده‌ام لیکن مردی نیرومند و حکمرانی مقتدر نیست. اغلب اقوام و بنی اعمامش، در رأس عده یا دسته‌ای، به غارت و چپاول می‌پردازند و او قادر به جلوگیری نیست. در رابطه با دولت مرکزی گرفتاریهایی دارد و نمی‌تواند بموقع مالیات ابوابجمعی خود را پردازد و بهین خاطر هم عمال دولتی از او سوءظن دارند و او را به بی‌لیاقتی و عدم شایستگی متهم می‌کنند.

### محمد مینبی خان

محمد مینبی خان رئیس طایفه «محمود صالح» یکی از خویشان محمد تقی خان است و قبلاً طوایف تحت فرمانش جزو ابوابجمعی محمد تقی خان بوده‌اند. چون یکی از برادرانش بدست یکی از خوانین «سوهونی» که مورد توجه محمد تقی خان بود به‌قتل رسید، بناچار به سردسیر مهاجرت کرد و بطور مستقل در آنجا زندگی می‌کند. او در حال حاضر در حدود سیصد سوار، و پانصد تنگچی پیاده در اختیار دارد و بعد از آنکه حسابش را با محمد تقی خان جدا کرد طوایف زیرفرمانش، به دزدی و راهزنی روی آوردند. اخیراً برادرش را که به کاروانی در نزدیکی اصفهان دستبرد زد، گرفتار و زندانی کردند. «محمد مینبی خان» هم صاحب یک «دژ» بنام «میند زون» است. این دژ در ارتفاعات حوالی دزفول و شوشتر قرار گرفته، و از لحاظ سوق‌الجیشی به پایه «دژ اسدخان» و «دژ شهی» نمی‌رسد. «محمد مینبی خان» در حال حاضر چندان نفوذی در بین طوایف ندارد و بطور کلی شخصیتی مقتدر و جاه‌طلب نیست.

### اولک‌ها و مال احمدی‌ها

«اولک‌ها» و «مال احمدی‌ها» معمولاً جزو «بهداروند»ها بحساب می‌آیند ولی چراگاه، و مراتع تابستانه آنها با «بهداروند»ها فاصله زیادی دارد. اینان همراه «نادر» در فتح هرات شرکت جستند و مدتی در قندهار سکونت داده شدند و چون می‌خواستند باوطن خود مراجعت کنند از مناطقی سیستان و کرمان عبور کرده خود را به شیراز رسانیدند و در آنجا مورد غارت و هجوم حکام محلی قرار گرفتند. ولی آنها سرزمینی را بنام «قلعه سفید» در همان حوالی خریداری کرده و انتقام خود را با غارت کردن دهات آن نواحی از حاکم شیراز گرفتند. کمی بعد اطلاع یافتند که طایفه «زنگنه» یکی از

## جدول شماره یک طوایف بختیاری «هفت لنگ»

شاخه اصلی	نام طوایف	تعداد خانوار	پیلان	قشلاق	مالیات سالانه
دورگی	سراوند	۱۰۰۰	چهارمعال و	سردشت و	بیست قاطر یا
دورگی	آسیوند		قسمتی از	دژشبی	درحالی حاضر
دورگی	یاوادی (بیادی)		بازفت	»	دو هزار و چهارصد
دورگی	بابا احمدی		»	»	تومان
دورگی	عائینور		»	»	
دورگی	گلک		»	»	
دورگی	گکاشه		»	»	
دورگی	سالک		»	»	
دورگی	باباهادی		»	»	
دورگی	راکی		»	»	
دورگی	نوری		»	»	
دورگی	گندعلی		»	»	
دورگی	مشمی		»	»	
دورگی	برجوی		»	»	
دورگی	سلهچین		»	»	
دورگی	شبی		»	»	
بختیاروند	علاءالدینوند	۳۰۰۰	چهارمعال و	موسن و	بیست قاطر و یا
بایهداروند	بلیوند		قسمتی از	سرخاب،	دو هزار و
»	مش مرواسی		بازفت	اندکاء	چهارصد تومان
»	تاکه		»	شیمبار،	
»	اوتنانی		»	ولایی	
»	گاندانی		»	»	
»	ماگومارانی		»	»	

۱۱	»	کیورزی	»
۱۲	»	عالی حسالی	»
۱۳	»	ایروزی	»
۱۴	»	ماه سپتامبر	»
۱۵	»	عقبلی	»
۱۶	»	بیوراب	»
۱۷	»	سهراب	»
۱۸	»	منجری	»
۱۹	»	شیخ	»
۲۰	»	دینوشی	»
۲۱	»	گشتولودگشتال	»
۲۲	»	بارمالی	»
		(ابراهیم عالی)	

سواحل دریاو	ارتفاعات وتل	۱۲۰۰	اولک
شمال بوتپورو	وسپرم نزدیک	»	مال احمدی
چاپلاق و سیلانخور	نگاپایگان و غوناسار	۲۰۰۰	سازک

توضیح: در جدول فوق در شاخه اصلی از چهار شاخه طوایف هفت‌کنگ یعنی بابادی و دینارونی باتوجه به تقسیمات آروز اونی جزو دورگی ها و دومی حرو طوایف وابسته به چهارکنگ محسوب شدند.

## جدول شماره دو طوایفِ بخناری «چهارلنگ»

شاخه اصلی	نام طوایف	تعداد خانوار	پیدایی	فشلاق	مالیات سالانه
کتورسی	محمد جعفری	۱۰۰۰	وربدن	علاجگون	شش قاطر
»	باباجعفری		فسمشی ژ	دشت های	یا
»	پوسینه کول		چایلاق و	تل	هفتصد و
»	زری وند		بازفت	»	بیست تومان
»	آر کول		زرد کوه و	»	
»	برون		ترتفاعات	»	
»	پورپورول		سنگشت	»	
»	شیخ		»	»	
»	نسی		»	»	
»	کاری وند		»	»	
»	استکی		»	»	
سوهوسی	ور محمدی	۱۵۰۰	بازفت و	نگل بگیرو	ده قاطر
»	یاورساد		زرد کوه	آسماری	یا
»	حواجه		»	وشیبیار	هزار و
»	شونکی		»	واندکا	دویست
»	طالب وند		»	»	تومان
»	ماتارک		»	»	
»	حموله		»	»	
»	که یش (کادکش)		»	»	
»	دومسترن		»	»	
»	حوربیز		»	»	
»	گنج علی وند		»	»	

## جدول شماره دو طوایفِ بختیاری «چهارلنگ»

شاخه اصلی	نام طوایف	تعداد خانوار	بیلاق	قشلاق	ماتیات سالانه
محمود صالح	موسوی	۱۰۰۰	چهل چشمه	مندزون و	شش قاطر یا
»	هارونی		فریدن	اضراف	هفتصد و بیست تومان
مغربی	بازاراس		فریدن و	بین دزفول	شش قاطر یا
»	حنگانی		تردیک	وشوشتر	هفتصد و بیست تومان
»	موسی وند		بروجرد	واضراف	
»	یاچولک		»	قلمه تل	
»	یواشمگیری یا		»	قسمتی هم	
»	(یوام شمگیری)		»	تردیک	
»	شیرازی		»	بروجرد	
»	ایتری		»	»	
»	دوویسی		»	»	
»	سالک چوی		»	»	
»	لیوشی		»	»	
»	قازا		»	»	
»	بروگونگی		»	»	
»	مندی وار		»	»	
»	مری		»	»	
»	چارم		»	»	
»	تان		»	»	
»	مدی وخی		»	»	
»	گیاس		»	»	
»	شیادی		»	»	

۱۰	۱۰	سواد کو	۱۰
۱۰	۱۰	علام	۱۰
۱۰	۱۰	اویسی	۱۰
۱۰	۱۰	عَا	۱۰
۱۰	۱۱	خلیل	۱۰
۱۰	۱۱	حسامی	۱۰
۱۰	۱۰	تروندی	۱۰

دوازده قاطر یا		معمولاً یا طریف	۷۰۰۰	ابدال وند	میسوند
دو هزار و	۱۰	«محمود صالح»		زرچہ گونی	زلکی
چهار صد تومان	۱۰	بیلاق و قشلاق		زلکی	۱۰
	۱۰	می کند		بُناک	۱۰
	۱۰			یوسی	۱۰
	۱۰			عبی وند	۱۰
	۱۱			بواسحق	۱۰
	۱۰			شرف وند	۱۰
	۱۰			میں جاوی	۱۰
	۱۰			یسائی	۱۰
	۱۰			ساک	۱۰
			۵۰۰		حالی

### جدول شماره سه طوایف وابسته به «چهارلنگ»

شاخه اصلی	نام طوایف	تعداد خانوار	بیلاق	قشلاق	مالیات سالانه
دینارونی	عالی محمدی (عالی محمودی)	۶۰۰۰	توه و دوره	سوسن	بیست قاطر یا
۱۰	اورک		وارثهاعات	ومال امیر	دو هزار و



چهارصد تومان	»	سوسن و	»	لجم اورنگ	»
	»	بعضی	»	شالو	»
	»	اوقات	»	سیر کول	»
	»	بازرغ	»	سنهید	»
	»	»	»	نگورونی	»
	»	»	»	شیخ عالی وند	»
	»	»	»	نور دزی	»
	»	»	»	بویو	»
	»	»	»	کور مکور	»

سکونت و ایف بزرگ

دو هزار و	*	*	۵۰۰۰	زنگه	جانکی گور میر
پانصد تومان	»	»	»	مسینلی	»
	»	»	»	مکوند	»
	»	»	»	کر زنگه	»
	»	»	»	بلواسی	»

(ابوالعیسی)

\* این طوایف بیشتر دهنشینده و ییلاق و قشلاق نمی کنند و تنها جزئی تر آنان در تابستان در ارتفاعات منگشت اجزاء خود را می چرانند. اینان در باغ ملک توله، میداود، مال آقا، و حوالی قلعه قر سکونت دارند.

## جدول شماره سه طوایف وابسته به «چهارلنگ»

شاخه اصلی	نام طوایف	تعداد خانوار	بیلاق	قتلاق	مالیات سالانه
طوایف کوچک					
جانگی گرمسیر	سرویشانی		»	»	
»	کیوی		»	»	
»	مال آقانی		»	»	
»	تلوری		»	»	
»	فرد باغی		»	»	
»	میدودی		»	»	
»	گرسیری		»	»	
»	تعی		»	»	
»	گرسیری		»	»	
»	یکدلی		»	»	
»	جلالی		»	»	
جانگی سردسیر	نورک	۳۰۰۰	گندماک و	بُرز و	
»	پارا احمدی		لُر دَگَک و	قمت	
»	مونیجی		کوهستانه‌زی	جنوبی	
»	مارسی		اطراف	کاروان و	
»	ریگی		»	لُر دَگَک	
»	سنگز موی		»	»	
»	آرمندی		»	»	
»	بوجری		»	»	
»	شیادی		»	»	
»	پونر		»	»	
»	رمزی		»	»	

۱۰	مسنی	۱۰
۱۱	خلوصد	۱۱
۱۲	شیرونی	۱۲
۱۳	ستهی	۱۳
۱۴	دودزانی	۱۴
۱۵	ملاسی	۱۵
۱۶	عشری	۱۶

هنگد زلو	سراوان	۱۵۰۰۰	سواحنی گرگر	دهات بلیبی	هزار و پانصد
۱۷	علی یثالی		دشت موسی بنا	و شرک دز	هفتاد و چهار
۱۸	علی کالو		»	وموسی بنا	نومان
۱۹	قبلی		»	»	
۲۰	عرب اوغلی		»	»	
۲۱	موشیری		»	»	
۲۲	آقاجانی		»	»	
۲۳	چم کنار		»	»	
۲۴	خلج		»	»	
۲۵	(امیر جانی) امیر حاملر		»	»	
۲۶	افشار		»	»	
۲۷	لک		»	»	

\* احتمالاً سهو قلمی یا جایی رخ داده است. تصور می رود ۱۵۰۰۰ خانوار درست باشد. «مترجم»

توضیح: لک ها جزو طایفه مکنوند محسوب می شوند، تنها چند خانواده از آنان در بین هنگدزولوها سکونت داشتند.

## جدول شماره سه طوایف وابسته به «چهارلنگ»

شاخه اصلی	نام طوایف	تعداد خانوار	بیلاق	قشلاق	مالیات سائزانه
	زه‌دار*	-	-	-	این سه طایفه بصورت
	کُرانی	-	-	-	«رعیت» (کشاورز) در میان
	بتوند*	-	-	-	گندزوها زندگی می‌کنند
	بندونی	-	-	-	چطوریکه گفته می‌شود
					این طایفه در حدود ششصد
					یا هفتصد خانوار است که
					بطور پراکنده در میان طوایف
					بختیاری بصر می‌برند
	شیرازی	-	۳۰۰	-	این سه طایفه عرب
	مرفی	-	-	-	کاومیشی (گاومیش‌دار) هستند
	صدلی	-	-	-	که در میان طوایف سوهونی
					و جانگی گرمسیر زندگی می‌کنند

توضیح: قیمت یک قاطر اخیراً به یکصد و بیست تومان رسیده است. (نویسنده)

## کوه گیلویه

عشایر «کوه گیلویه» در جوار بختیارها یعنی در ارتفاعات جنوبی «میداود» و در دهکده «باشت» بین بهبهان و شیراز سکونت دارند. به اعتقاد من این طوایف از دیدار و نزدیکی با مسافران اکراه دارند. در روی نقشه محل اقامتشان برخلاف بختیارها مشخص نیست. اینان سعی می کنند خود را از دیگر طوایف مجزا نگه دارند و همیشه تحت سرپرستی چند «خان» و سرپرستی که از طرف حاکم شیراز معین می شود، بسر می برند. گویش، عادات، رسوم، و مذهب آنان با بختیارها تفاوتی ندارد. عشایر «کوه گیلویه» به طوایف زیر تقسیم می شوند.

چهار بنیچه شامل بُویراحمد، نُوی، دشمن زیاری، چرومی.

بهمه‌ئی شامل احمدی، محمدی، خلیلی. و طوایف دیگر مانند باوی، کوهمره، یوسفی، شیرعلی، آقاجری، شهرئی، باضافه طوایف کوچکتری از قبیل نکاجری، تله کوری، جغتین (جغتائی) جومه بزرگی، مگدلی (بیگدلی - مترجم) افشار.

طوایف «کوه گیلویه»، در قلمرو حکومتی بهبهان، و عمدتاً در قسمت غربی ارتفاعات آن حدود سکونت دارند، و بیلاق و قشلاق آنان منحصرأ در دامنه و قلی کوهستانها است. حکمران ملی بهبهان «میرزا قوما» سید، و از احفاد پیغمبر خداست. خاندان او مدت طولانی است که حکمرانی طوایف «کوه گیلویه» را بعهده دارند. طوایف بزرگ بهمه‌ئی، نُوی، و قیلی و دشمن زیاری بطور دائم از او حمایت می کنند ولی بُویراحمدی‌ها معمولاً و بیشتر اوقات با او مخالفت می کنند.

در شهر بهبهان نیز دو طایفه «بهبهانی» و «قناتی» سکونت دارند. اولی طرفدار، و دومی مخالف میرزا قوما هستند. بهبهان قبلاً شهر آباد و پرجمعیتی بود، ولی اخیراً در اثر تعدی حکام ایرانی و شیوع بیماری طاعون بتدریج رو بویرانی و انهدام گذاشت. بهبهان در دشت حاصلخیزی قرار دارد و رودخانه کردستان (جراحی) از شمال در حدود دو فرسخ یا هفت مایل، از دامنه ارتفاعات و تقریباً پنج فرسخ بطرف تپه‌های «زیتون»، زمین‌های زراعتی را مشروب می کند. طول دشت بهبهان در حدود شش یا هفت فرسخ است. مساحت شهر در حدود سه مایل ونیم است که در درون حصار گلی قرار گرفته و در امتداد حصار برج و باروهائی جهت دفاع، از شهر احداث شده است. «قلعه نارنجی»

در جنوب شرقی شهر واقع شده است. این قلعه با چوب، و دیوارهای گلی محکمی ساخته شده و اطرافش را خندق عمیقی احاطه کرده است.

این قلعه کوچک است و گنجایش تعداد زیادی تفنگچی را ندارد. قلعه بوسیله پنج یا شش توپ فرسوده محافظت می شود و احتمالاً می تواند در مقابل حملات قوای دولتی پایداری کند. شهر بهبهان تقریباً ویران و نیمه متروبه است. در حال حاضر حتی بیش از چهارهزار نفر جمعیت ندارد. شهر، دارای بازار کوچکی است، و تجارت در آنجا رونقی ندارد. تقریباً چند خانه خوب و مجلل در شهر دیده می شود. کوچه ها عمدتاً سرپوشیده و ماریج، و در حال حاضر بطور اسفناکی رو بانهدام و خرابی نهاده اند (۱۹).

### بَهْمَه‌ای

طوایف «بَهْمَه‌ای» یکی از بزرگترین تیره‌های عشایر «کوه گیلویه» است و در حدود سه هزار خانوار جمعیت دارد و در جوار جانکی گرمسیر و سردسیر سکونت دارند. «خلیل خان» خان این طایفه در «قلعه علا» نزدیک سرچشمه یکی از شاخه‌های رودخانه «جراحی» اقامت دارد. این طوایف در حدود دوهزار تفنگچی پیاده ورزیده و تعدادی سوار کارآمد، در اختیار دارند. بهمنی‌ها بطور دائم به دزدی و غارت مناطق همجوار، اشتغال دارند. ایقان یکی از معروفترین راهزنان و غارتگران قبایل وحشی این منطقه کوهستانی بشمار می آیند. خان ایقان یک آدم ترور قاسدی است و به آدمکشی و قساوت قلب، شهرت دارد و خون یک انسان به قدر خون گوسفندی در نزد او ارزش ندارد.

این طوایف عموماً مردمی خونخوار و جنایتکار هستند و به قسم و سوگند خود وفادار نیستند. من مدتی در میان ایقان اقامت داشتم و خان آنها را می شناسم<sup>۱</sup> من عقیده دارم هیچ مسافری بدون اسکورت نمی تواند از میان این طوایف عبور کند.

۱. هنگامی که در خوزستان بودم خانواده محمد تقی خان می خواستند به مرادزله<sup>۲</sup> که یکی از خوانین این طایفه بود پناهنده شوند ولی او، آنها را بقلعه خود راه نداد و کسی بعد کریم خان برادر محمد تقی خان را که باو پناهنده شده بود دستگیر و بدشمنانش تسلیم کرد و آن جوان تیره‌بخت را در حالیکه با هر دو دست چشماهیش را پوشانده بود، بضراب دوازده گلوله در «باغ ملک» بقتل رسانیدند.

<sup>۲</sup> بوسنده

توضیح برای اطلاع بیشتر به سفرنامه لاپارد ترجمه مهرباب امیری مراجعه شود.

فیلی‌ها در حدود دوهزار خانوارند و یکی از تیره‌های مهم پهنه‌ای به‌شمار می‌آیند. «محمد علی خان» رئیس این طایفه هنگامیکه در برابر قوای دولتی به حمایت از «میرزا قوما» می‌جنگید دلیرانه بقتل رسید. پس از مرگ او طایفه‌اش، دچار آشفته‌گی و دودستگی شد. در حقیقت در سال ۱۸۴۱ تمام عشایر «کوه گیلویه» مواجه با یک نوع اغتشاش و هرج و مرج شدند.

## لیراوی و زیتون

دو ناحیه «لیراوی» و «زیتون» نیز جزو پهنان بحساب می‌آیند. اولی در امتداد سواحل خلیج فارس، یعنی از «هندیجان» به «بندر ریگ» امتداد دارد و دومی بوسیله یک رشته ارتفاعات محصور شده، و از رودخانه «زهره» مشروب می‌شوند. هر دو دارای چندین دهکده و روستا هستند؛ ولی اخیراً بخصوص منطقه «زیتون» در اثر شیوع بیماری طاعون و وبا خالی از مسکن شده است.

روستاهای مهم «لیراوی» عبارتند از «بندر دَیلم»، بندر ریگ که در کنار ساحل قرار دارند و قراء «بوهرت»، «لَیلتین»، «میر»، «چات‌هار»، «گاه‌دار»، «گازلوری»، «گنارکو»، «بُنه کیز» و غیره، جزو قلمرو این نواحی بشمار می‌آیند. این مناطق دارای زمین‌های زراعتی مرغوبی است اما آب بقدر کافی برای سیراب کردن زمین‌های زیر کشت وجود ندارد.

دشت «زیتون» را یک رشته بلندیها از منطقه «لیراوی» مجزا می‌کند. این نواحی بوسیله کانال و تهرهای متعددی که از رودخانه زهره<sup>۲</sup> منشعب شده است، به نحو مطلوبی آبیاری می‌شود.

سرزمین این نواحی بسیار حاصلخیز و غلات، و برنج بسیار خوبی بعمل می‌آورد، روستای «چم» مرکز «زیتون»، در میان نخلستانهای انبوه، و زمین‌های زراعتی قابل

۱. ظاهراً در حال حاضر نام و نشانی از این طایفه در مناطق کوه گیلویه دیده نمی‌شود. «مترجم»

۲. این رودخانه در نقشه بنام «طاب» شهرت دارد ولی اهالی بومی آنرا «زهره» می‌نامند. در فصل تابستان و پائیز در مناطق «زیتون» این رودخانه قابل عبور است اما در فصل بارندگی عبور از آن غیر ممکن است. «طاب» از «ازجان» عبور می‌کند و به خلیج فارس می‌ریزد و در حقیقت این همان رودخانه کردستان یا جراحی است که موسوم به «ابرعون» یا «ارغون» یا «ازجان» بوده است. در نقشه «بارون دیر» «زیتون» در منطقه آب شیرین یا رودخانه «هند بان» قرار گرفته است. «نویسنده»

کشتی قرار گرفته و هر ساعه مقدار زیادی پنبه و غلات، و اقسام میوه و فرآورده‌های دیگری از این ناحیه صادر می‌شود. بر روی نقشه، «زیتون» بقایای یکی از شهرهای بزرگ، و قدیمی ایران دیده می‌شود، ولی در حال حاضر تنها خرابه‌ای از آن شهر باقی مانده است. در این منطقه چند دهکده دیگر وجود دارد که از آنجمله قلعه معروف «گلی گلاب» است، که در ارتفاعات جنوب زیتون واقع شده است. این قلعه همانند قلاع دیگری که در بختیاری وجود دارد یک دژ طبیعی است، و می‌تواند در مقابل هجوم نیروهای دولتی مقاومت کند.

## هندیجان

ناحیه «هندیجان» مشتمل بر دو بخش است: بخش چپ رودخانه متعلق به «میرزا قوما» و سمت راست در قلمرو شیخ «گمب» است. تجارت هندی‌جان در حال حاضر رونقی ندارد ولی ممکن است در آینده یکی از مراکز مهم صادراتی قلمرو «میرزا قوما» شود. بر حسب آماری که از «میرزا قوما» دریافت داشتم طوایف «کوه گیلویه» دارای بیست هزار خانوارند ولی به اعتقاد من، این ارقام تا اندازه‌نی اغراق آمیز بنظر می‌رسد و رو بهمرفته جمعیت این قبایل به پانزده هزار نفر تخمین زده می‌شود.

مالیاتی که «میرزا قوما» از کوه گیلویه دریافت می‌کند در حدود شانزده هزار تومان است و از این مبلغ دوهزار تومان اختصاص به بخش «لیراوی» دارد که اخیراً نصف آنرا به تنهایی «بندر دیلم» می‌پردازد. اهالی «بندر دیلم» بعطت دادوستد با نیروهای انگلیسی مقیم «خارک»، در حال حاضر درآمدهای قابل ملاحظه‌ای دارند. طوایف «کوه گیلویه» تحت ریاست «میرزا قوما» می‌توانند در حدود ده هزار تنگچی مسلح بسیج کنند. «میرزا قوما» اغلب مورد تهدید و تجاوز قوای دولت مرکزی قرار می‌گیرد و گاهی هم مجبور به ترک بهبهان می‌شود و در غیابش طوایف تحت فرمانش، مورد ظلم و تعدی نیروی نظامی واقع می‌شوند. معمولاً این مزاحمت‌ها چندان بطول نمی‌انجامد و قوای دولتی پس از وصول مالیات بلافاصله به شیراز مراجعت می‌کنند.

در بهار سال ۱۸۴۱ سه رژیمان یا دو عماده توپ به‌سرکردگی «منصورخان» جهت سرکوبی «میرزا قوما» وارد بهبهان شدند. «میرزا قوما» نیز خندق دور قلعه را گودتر و عمیق‌تر کرد و آماده دفاع شد ولی «منصورخان» با قید قسم پسر پانزده ساله‌اش را



جهت مذاکره به قرارگاه خود دعوت کرد و آنگاه با نیرنگ و خیانت او را دستگیر و به زندان انداخت و کمی بعد به قلمه حمله برد و آنرا به تصرف درآورد و اهالی شهر را وادار به تسلیم نمود. «میرزا قوما» دوباره تعدادی فتنگچی از میان طوایف جمع آوری و در دشت بهبهان به قوای دولتی حمله ور شد. ولی با قتل «محمد علی خان» و ناتوانی متحد قدیمش «محمد تقی خان» در یاری دادن به او، پس از درگیری مختصری بناچار به طرف «فلاحیه» متواری و به شیخ «کمب» پناهنده شد. بعد از فرار او طوایف تحت فرمانش مورد غارت و چپاول قوای دولتی فرار گرفتند و در نتیجه نواحی مسکونی خود را ترک کرده و به اطراف و اکناف متواری شدند ولی طولی نکشید که یک بیماری مهلکی در بین نیروهای نظامی شیوع یافت و فرمانده با دو پسر و هفتصد تن از سرانزانش در اثر ابتلاء به این بیماری جان سپردند و بقیه قوای دولتی مجبور به فرار شدند و میرزا قوما پروزمندانه وارد بهبهان شد و دوباره قدرت را در دست گرفت. در حال حاضر دولت مرکزی از او حمایت می کند. «میرزا قوما» از حمایت مردم برخوردار است و مرد آزاداندیشی است و با عدل و انصاف حکومت می کند. او تجارت و کشاورزی را در قلمرو خود رونق و گسترش داد و طوایف تحت فرمانش را از دزدی و غارتگری منع کرد تا اینکه علیه دولت مرکزی شورش کرد و حوزه حکمرانش برای مدت سه سال متوالی مورد تجاوز نیروهای دولتی قرار داشت.

«میرزا قوما» مردی شجاع، و سوارکار ماهری است ولی بخاطر جاه طلبی هایش با همسایگان میانه خوبی ندارد و در یکی دو مورد که موقعیتش در خطر قرار گرفت با اینکه می توانستند متحد خوبی برایش باشند به یاریش نشتانند.

من حیث المجموع به اعتقاد من او برای دولت مرکزی حکمران مناسب و درستکاری است و در بین طوایف زیر فرمانش از محبوبیت زاید الوصفی برخوردار است. من با او آشنائی کامل دارم و در چند عملیات نظامی با او همراه بودم. طبق نقشه «ارواسیت» عشایر کوه گیلویه و بهبهان جزو قلمرو فارس به حساب می آیند، نه خوزستان! نجفقلی میرزا پسر فرمانفرما و نوه فتحعلی شاه اخیراً برای مدتی حکمران این منطقه بوده است.

در جنوب «کوه گیلویه» طوایف «ممنی» یا «محمد حسینی» (۲۰) قرار دارند. من درباره این طوایف چیز زیادی نمی‌دانم ولی خود آنها ادعا می‌کنند که از نواده «رستم» قهرمان ملی ایران هستند. تیره‌های اصلی «ممنی» عبارتند از «رستم»، «جوتی»، «بکش»، «دشمن زیاری» (طوایف دیگری مانند محمود صالح و علی وند، نیز شاخه‌هایی از این طوایف هستند).

به اعتقاد من جمعیت این طوایف در حدود سه هزار خانوارند و خراج سالانه‌شان مبلغ هفت هزار تومان است که به والی فارس پرداخت می‌شود. «خان علی خان» رئیس این طایفه در «قلعه سفید» یکی از قلاع مستحکم آن حوالی سکونت دارد. این قلعه در تاریخ قدیم ایران از شهرت خاصی برخوردار است. «قلعه سفید» دارای استحکامات طبیعی است و مانند «دژهای» کوهستانهای بختیاری است که قبلاً شرح آنها را بیان داشته‌ام، این دژ از موقعیت خاصی برخوردار است. بطوریکه گفته می‌شود چند مسیر باریک، پاتین را به بالای «دژ» مرتبط می‌سازد ولی این مسیرها به آسانی قابل دفاع هستند. به اعتقاد من این دژ بدشواری می‌تواند در برابر محاصره یک قوای نظامی اروپائی مقاومت کند. در بالای «دژ» آب بقدر کافی وجود دارد و مساحت آن در حدود چهار مایل مربع است. به نظر ایرانیها این دژ غیرقابل نفوذ و تسخیرناپذیر است. «معمدالدوله» بیشتر طوایف «ممنی» را با تطبیح و پرداخت رشوه بر علیه «ولئی خان» حکمران فانونی این طوایف تحریک کرد، و ولی خان پس از یک مقاومت طولانی سرانجام بوسیله «معمد» دستگیر و زندانی شد. ولی خان اخیراً فوت کرده و خانواده‌اش نیز به تهران اعزام شده‌اند. مجازات بیرحمانه و سبانه‌ای که آن «خواجه» وحشی با اتباع و پیروان «ولئی خان» انجام داد برای ابد او را در استان فارس بدنام و رسوا ساخت.

الوار ممنی به راهزنی و قساوت قلب مشهورند و بهمین خاطر هم جاده‌های بین شیراز و بهبهان ناامن است و بیشتر اوقات ارتباط بین بهبهان و بوشهر قطع می‌شود. اینان

۱. در بین دیگر گادهای مستمدالدوله نیز ساختن برجی از اسبهای زنده بود که آنها را یکی پس از دیگری در حالیکه سرهایشان بجان آزاد رها شده بود روی هم می‌چیدند و نظرافشان را با ملاحظه گنج و آهک بر می‌کردند. بعضی از این موجودات نیمروز روزها زنده می‌مانند و اهالی شیراز بآنها ناک و آب میدادند. این برج هنوز در حوالی شیراز موجود است و تفاوت و سنگدلی یک حکمران ایرانی را نشان می‌دهد. «نویسنده»

به شجاعت و پُردلی شهرت دارند و تعداد زیادی سوار و تفنگچی ورزیده در اختیار دارند. من شک دارم رئیس فعلی‌شان تسلط کاملی روی آنان داشته باشد، و یا بتواند تعدادی از افراد این طوایف را زیر چتر حکومت خود گردآوری کند. بطوریکه شنیده‌ام او موجود رذل و پستی است و کسی نمی‌تواند باو اعتماد داشته باشد و بارها اتفاق افتاده که میهمانان خود را مورد دستبرد و تجاوز قرار داده است، و این عمل خلافی است که اگر در «ایلات» کسی مرتکب آن شود موجب هتک حرمت و حیثیت او خواهد بود.

### شوشتر

دو شهر بزرگ «شوشتر» و «دزفول» که از شهرهای عمده ایران بشمار می‌آیند، در غرب ارتفاعات قرار دارند. این دو شهر درآمد قابل ملاحظه‌ای ندارند و تنها همه‌ساله مبلغی مالیات از طوایف کوه‌نشین و اعراب آن نواحی جمع‌آوری می‌شود. شهر شوشتر حتی موقعیت بیست سال قبل خود را ندارد و تنها نامی از آن در لیست خراج سالیانه دولت قرار دارد.

در ممالکی مانند ایران که اوضاع سرعت دستخوش تغییر و تحول می‌شود محتملاً چند شهر در آن واحد دچار ورشکستگی مالی و اقتصادی می‌شوند. علت ویرانی شوشتر، بی‌توجهی و سوء رفتار حکام دولتی، و شیوع انواع بیماری است. طاعون چند سال قبل جمعیت استان خوزستان را به نصف تقلیل داد و بعد از آن شوشتر هیچگاه موقعیت گذشته خود را بدست نیاورد. این شهر در دامنه تپه‌های شنی کم‌ارتفاعی در فاصله پنج فرسخی و بموازات قتل مرتفع کوهستانها قرار دارد. رودخانه «کارون» در بالای شهر، به دو شاخه تقسیم می‌شود که یک شاخه آن بطرف شمال جریان دارد و موسوم به نهر «مسروخان» است. این نهر یک کانال مصنوعی است و در حال حاضر «آب گرگر» نامیده می‌شود. در نقشه «مکدونال یکینر» با اینکه شخصاً این مناطق را بررسی کرده محل رودخانه و کانال، وارونه نشان داده شده است و این موضوع تا اندازه‌نی مبهم و غیرقابل قبول بنظر می‌رسد.

شهر بوسیله «آب گرگر» و کارون احاطه شده و یک کانال کوچک این دو شاخه را بهم وصل می‌کند، و با این ترتیب یک دفاع طبیعی در مقابل شهر ایجاد شده است. دیوار قدیمی شهر در حال خرابی است. در بالای صخره‌ای کنار رودخانه، قلعه‌ای

وجود دارد. این قلعه تنها از طرف رودخانه قابل دفاع است و قسمت‌های دیگر آن بلاد دفاع و به زمین‌های مسطح کنار شهر منتهی می‌شود. با اینکه خود قلعه دارای وسائل دفاعی نیرومندی است ولی از نظر سوق‌الجیشی بسیار ضعیف، و حتی در مقابل قوای دولتی قادر به مقاومت نیست و تصور می‌رود یا دفاعی اندک در مقابل دشمن سقوط کند. دیوارهایش در آستانه فروریختگی است. هرچند ممکن است یک حاکم برای مدتی در مقابل شورش‌های محلی پایداری کند تا مهاجمین در اثر قحطی و گرسنگی تارومار شوند. لیکن برای مدت طولانی نمی‌تواند مقاومت کند. در درون قلعه خانه بزرگی ساخته شده است که معمولاً محل اقامت حاکم شهر یا میهمانان عالی‌رتبه دولتی است. چند کانال زیرزمینی از رودخانه بدرون قلعه کشیده شده و آب مصرفی ساکنین را تأمین می‌کند. خود شهر، از نظر ایرانیها بجهت‌های مختلفی دارای موقعیت مستحکم و نفوذناپذیری است ولی بدون تردید در مقابل یک قوای نیرومند نظامی تسلیم خواهد شد.

«رودخانه کارون» از میان یک رشته ارتفاعات و از درون معبری تنگ و صعب‌العبور جریان دارد، و در حدود دو مایل که وارد دشت می‌شود به دو شاخه «کارون» و «گرگر» منشعب می‌شود.

«آب گرگر» یک کانال مصنوعی است و در یک نقطه‌ای بوسیله یک سد یا «بند» بسیار مستحکمی از بستر اصلی جدا می‌شود. این «بند» دارای شش دهانه تنگ، جهت جریان آب است، و در فصل‌های تابستان و پائیز کاملاً خشک می‌شود. این «بند» در زمان «محمد علی میرزا» تعمیر و بازسازی شده است و بعد از آن بنام «بند شاهزاده» شهرت پیدا کرده است. این سد قبلاً «بند قیصر» نامیده می‌شد. کمی دورتر از سد کانالی جهت عبور آب از درون صخره بسیار مرتفعی حفر کردند، یا اینکه کنند این کانال در درون این گونه صخره‌های سنگ ریگ چندان دشواری وجود ندارد، ولی رویهمرفته حفر این کانال در نوع خود یک شاهکار، و در عین حال کاری عظیم و درخور توجه است. در فاصله نیم‌مایلی «بند»، بنای دیگری در دو طرف صخره و

۱. این کانال موسوم به «دو دونگه» است و شاخه «کارون» نیز به «چهار دونگه» شهرت دارد. این نامگذاری از زمان «نیسور» تاکنون باقی مانده است ولی در حال حاضر شاخه‌ای را که در میان شهر عبور می‌کند «آب گرگر» می‌گویند. «نویسنده»

«مشروحان» در نوشته «بوالقلا» (جغرافیا ص ۵۸) «مشیرخان» ثبت شده، و در کتاب «ادریس» ترجمه «جان پرت» ص ۳۷۹ رودخانه شاپور ذکر شده است. «نویسنده»

هم سطح آن احداث شده که آب را بدرون چند تونل که بطور افقی حفر شده‌اند هدایت می‌کند. این تونل‌ها آب را با فشار از دهانه‌های خود خارج و بطرف پائین سرازیر می‌کند. سطح کانال زیر «بند» از قسمت فوقانی پائین‌تر است. یک پل نیز بین «شوشتر» و دهکده «بُلیتی» در مقابل «آب گرگر» احداث شده است. چنانچه سکنه در هنگام خطر تصمیم بگیرند می‌توانند در خلال چند هفته آنرا ویران، و از ورود دشمن احتمالی، بدرون شهر، بطور قطع جلوگیری کنند. این پل قبلاً بصورت یک طاقه جهت عبور و مرور بر روی کانال احداث شده، ولی اخیراً بوسیله «محمد علی میرزا» تعمیر و بازسازی شده و بنام پل «بُلیتی» معروف است. کمی آنطرف پُل، «آب گرگر» پهن‌تر و عمیق‌تر، می‌شود و از میان معابر مرتفع و سنگلاخی عبور می‌کند و سرانجام در «بند قیر» هشت فرسخی (بست مایلی) زیر «شوشتر» به «کارون» ملحق می‌شود. رودخانه اصلی از میان صخره‌ای که قلعه بر روی آن احداث شده عبور می‌کند. یک کانال کوچک زیرزمینی از درون صخره حفاری شده که یک شاخه از آب رودخانه را به پای دیوار کهنه شهر می‌رساند، و این کانال در زیر شهر، به «آب گرگر» ملحق می‌شود. این نهر عمیق و قابل عبور است و تنها موقعیکه از درون صخره عبور می‌کند در حدود سه پا عمق دارد. کارون در نقطه‌ای که سدی سنگی در امتداد پلی بسیار مستحکم قدیمی احداث شده با شهر تلاقی می‌کند و یک خط مرزی آبی تشکیل می‌دهد. در حال حاضر سد و پل هر دو مخروبه و غیرقابل استفاده‌اند. گرچه پل فعلاً جهت استفاده نظامی واحدهای توپخانه قابل استفاده است ولی بسهولت آسیب‌پذیر است. «بند» از قطعه سنگ‌های بزرگ ساخته شده و بمرور زمان در اثر فشار آب قسمت‌های زیرین آن سوراخ شده و چند شکاف در بدنه آن بوجود آمده است. چنانچه تعمیر اساسی نشود بزودی بطور کلی از بین خواهد رفت. رودخانه در این مکان دارای بستری پهن و عمیق بوده و عبور از آن در تمام فصول سال غیرممکن است. شهر در بین رودخانه و کانال قرار دارد و قلعه نیز در یک ضلع آن واقع شده است. سواحل رودخانه کم‌ارتفاع و هموار و بتدریج به زمین‌های مسطح اطراف کانال منتهی می‌شود ولی کناره‌های راست و چپ «آب گرگر» تقریباً بلند و مرتفع است.

شوشتر به دوازده محله تقسیم می‌شود. که بعضی از آنها تقریباً تیمه‌ویران و مخروبه‌اند. بطوریکه می‌گویند جمعیت آن قبلاً و حتی در زمان حکومت «محمد علی

میرزا» به چهل و پنجهزار نفر می‌رسید. اما به اعتقاد من این رقم تا اندازه‌ای اغراق آمیز بنظر می‌رسد. در حال حاضر جمعیت این شهر زیاده از ده هزار نفر نیست. شوشتر شهر ثروتمندی نیست و سکنه آن نسبت به دیگر شهرهای ایران که من دیده‌ام، کم بضاعت‌تر و فقیرترند. مردم شوشتر از نظر مذهبی متعصبند و سرسختانه به مسائل دینی و عقیدتی تظاهر می‌کنند. «سید» و «ملا» در بین آنان از نفوذ و احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار است. اینان به اصول اخلاقی و معنویات پای‌بندند. ولی اگر در یک بلوای همگانی تهییج شوند یک حالت درنده‌خوئی پیدا می‌کنند. البته این گونه اتفاقات بندرت پیش می‌آید. شوشترها معمولاً با زبان عربی آشنائی دارند ولی بیشتر به فارسی سخن می‌گویند. معدودی لباس عربی بتن دارند. لیکن اکثریت ترجیح می‌دهند که به لباس ایرانی ملبس باشند. «شوشتر» چند رئیس یا خان دارد، که عمدتاً «سید» و از خانواده‌های قدیمی هستند. نیرومندترین آنها «میرزا سلطانه‌لی خان»<sup>۱</sup> عموزاده «عبدالله خان» حکمران سابق عرستان است. او هفت خانه در شهر دارد و می‌تواند در صورت لزوم تعدادی مرد مسلح بسیج کند. وی از حمایت «محمد تقی خان» برخوردار بود. «میرزا سلطانه‌لی خان» نیز مورد سوءظن حکومت مرکزی است چرا که او و پیروانش از متحدین محمد تقی خان بودند. «محمد» در سفر اخیرش به شوشتر «آقا محمد زمان» را بحکومت شهر منصوب کرد. «میرزا سلطانه‌لی خان» بخاطر صفات پسنندیده‌اش در «خوزستان» از محبوبیت زایدالوصفی برخوردار است. خوانین متنفذ دیگر «شوشتر» عبارتند از «میرزا حسین خان» و «سلطانه‌لی خان» - که معمولاً آقا یا آسطان علی مورد خطاب قرار می‌گیرد - و «میرزا سلطان محمد خان» (سه نفر فوق‌الذکر میدند) و «عزیزالله خان» و «آقا محمد زمان». این خوانین محله‌های شهر را بین خود تقسیم کرده و هر کدام نیز تعدادی تفنگچی سواره و پیاده در اختیار دارند. اینان با «میرزا سلطانه‌لی خان» گاهی در صلح و زمانی هم در جنگند و تنها «آسلطانه‌لی» و «عزیزالله خان» هستند که دشمنی دیرینه‌ای با «میرزا سلطانه‌لی خان» دارند. این خوانین اغلب با یکدیگر در کشمکش

۱. لقب «میرزا» در این قسمت از ایران از «سید» گرفته شده یعنی «امیرزاده» یا شاهزاده، مثل «میرزا قوما خان» یا «میرزا منصورخان» در دربار ایران این لقب به تمام افراد خانواده سلطنتی داده می‌شود و چیزی شبیه «مستر» خودمان است مانند «عباس میرزا» که لقب «فتحعلی شاه» بوده. «نویسنده»  
توضیح: عباس میرزا پسر فتحعلی شاه است، نام فتحعلی شاه «باباخان» بود. «مترجم»

هستند و در بعضی موارد این اختلافات منتهی به اقدامات مسلحانه، و بالمآل منجر بکشت و کشتار می‌شود. اینان کم و بیش چندان توجهی بدستورات حکمران دولتی ندارند. «خوزستان» در حال حاضر غیر از قلمرو «کعب» مبلغ چهل و شش هزار تومان خراج سالیانه به دولت می‌پردازد که از این مبلغ چهل هزار تومان بدهی دو شهر «شوشتر» و «دزفول» و طوایف عرب وابسته، و شش هزار تومان باقی مانده را نیز بخش «خویزه» پرداخت می‌کند. می‌گویند برخلاف حکام فعلی، «محمد علی میرزا» سالیانه مبلغ صد هزار تومان خراج «عربستان» را بدون توسل بزور از سکنه دریافت می‌کرد که پس از پرداخت قسمتی از آن به خزانه سلطنتی، بقیه را به مصرف تعمیر کانال‌ها، و سد‌ها و دیگر کارهای رفاهی استان، می‌رسانید. حقوق سالیانه «محمد علی میرزا» بعنوان یک حکمران محلی در حدود پنجاه هزار تومان بود که معمولاً بحساب شخصی‌اش واریز می‌شد. حقوق فعلی حاکم «عربستان» سالیانه در حدود پنجاه هزار تومان است که از عوارض شهرستانهای شوشتر و دزفول بدون خراج سالیانه دولت دریافت می‌شود. این حاکم معمولاً در دزفول اقامت دارد و در حدود پنجاه یا شصت سوار بیشتر در اختیار ندارد. وی چندان قدرتی در قلمرو حکومتی خود ندارد. این گونه حکام بعلمت اعمال ظالمانه، و یا احیاناً مبادرت به کشت و کشتارهای بی‌مورد، اغلب در مدتی کمتر از یکسال از سمت خود برکنار می‌شوند. سکنه شوشتر تحت رهبری رزسا و خوانین خود به چندین گروه تقسیم شده‌اند. این گروه‌بندیها بطور کامل معلوم و مشخص هستند. اینان اغلب با هم اختلاف دارند و در نتیجه این اختلافات، منجر به جنگ و خونریزی می‌شود. تمام این خوانین با هم رقابت می‌ورزند و حکمران دولتی نیز آنان را علیه همدیگر تحریک می‌کند. در کنار این خوانین و رجال سیاسی، تعدادی نیز «سید» و شخصیت‌های متنفذ روحانی وجود دارد. با اینکه این روحانیون در این گونه دسته‌بندیها شرکت نمی‌کنند لیکن در حقیقت هر کدام بوسیله یکی از این خوانین حمایت و پشتیبانی می‌شوند. هر یک از این خوانین که بیشتر مورد لطف و مرحمت بزرگترین شخصیت‌های مذهبی و «مجتهد یا ملا» قرار گیرد بمراتب نفوذ بیشتری در بین مردم خوزستان بدست خواهد آورد. (۲۱)

مشکلات و مسائل سیاسی «دزفول» عیناً شبیه شوشتر است. سکنه هر دو شهر به فارسی تکلم می‌کنند. عادات، رسوم، مذهب، و سنن ملی هر دو شهر یکسانند. برخلاف «شوشتر» جمعیت «دزفول» پس از برطرف شدن بیماری طاعون رو به افزایش گذاشت. شهر در چند مایلی دامنه ارتفاعات و در زمین ناهموار و سنگلاخی و در قسمت علیا یا ابتدای دشت پهناوری که بطرف «حویزه» و شط‌العرب (اروند - مترجم) کشیده شده، واقع شده است.

دزفول به هشت «محله» یا بخش تقسیم می‌شود که چهار محله زیرنظر «حاجی رشید خان» و دو بخش تحت ریاست «محمد تقی خان» پسر «محمد علی خان» و یکی هم در اختیار «مصطفی خان» و آخری نیز متعلق به «آکریم» است. خوانین «دزفول» هم مانند «شوشتر» هر یک می‌توانند تعداد کمی مرد مسلح بسیج کنند و هر کدام در «محله» خود از اختیارات نامحدودی برخوردار هستند. اینان همیشه با هم اختلاف دارند و بطور دائم هر روز آرامش شهر را بهم می‌زنند.

در سال ۱۸۴۱ «محمد علی خان» یکی از خوانین قدرتمند «دزفول» که مورد کینه و نفرت عده‌ای از سکنه بانفوذ شهر بود، در حمام بدست دشمنانش بقتل رسید. قبل از ورود «محمد» به خوزستان «مصطفی خان» بعنوان «آقا» یا شخصیت پرنفوذ شهر شناخته می‌شد. اما چون او مبلغ زیادی از منال دیوانی را به نفع خود ضبط، و به «بغداد» فرار کرده بود، مورد اتهام و سوءظن حکومت مرکزی قرار گرفت. «مصطفی خان» اخیراً به «دزفول» مراجعت کرده است.

با اینکه «محمد تقی خان» بعنوان قائم مقام و جانشین حاکم شهر منصوب شده است ولی قدرت واقعی در دست «حاجی رشید خان» است.

خوانین متنفذ دیگر شهر عبارتند از «آکریم»، «اعلی نقی» و «سید عیسی». دزفول بهمان اندازه که زیر فشار عمال دولتی است بهمان حد هم از دست این «آقاها» رنج می‌برد. اینان بطور دائم و روزافزونی سکنه شهر را مورد تعدی و تجاوز قرار می‌دهند و تنها در بین آنان «مصطفی خان» تا اندازه‌ای با شخصیت و مردمدار بنظر می‌رسد.



بازار «دزفول» از «شوشتر» کوچکتر است. تجار و بازرگانان عمدتاً کالاهای خود را در خانه‌ها، یا کاروانسراها به مشتریان عرضه می‌نمایند. سکنه شهر، به پانزده هزار نفر تخمین زده می‌شود ولی احتمال دارد در حدود بیست هزار نفر جمعیت داشته باشد. خانه‌هایش بخوبی و زیبایی شوشتر نیست و کوچه‌هایش بسیار تنگ و باریک است. رودخانه از شمال به غرب جریان دارد. یک پل بیست دهنه سنگی تقریباً قدیمی، بر روی رودخانه احداث شده لیکن آجرکاری قسمت‌های فوقانی آن بتازگی ساخته شده است. «سید، ملا، مُجتهد» در اینجا نیز مانند شوشتر از نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردارند. (۲۲) این طبقه نیز به سهم خود در ایجاد اختلافات عمیق‌تری و اغتشاشات محلی شرکت دارند.

روزانه تعدادی از سکنه شهرهای دزفول و شوشتر به مناطق اعراب «بنی‌لام» و «کعب» و بصره مهاجرت می‌کنند. اهالی این دو شهر بشدت در زیر فشار و ستم خوانین محلی، و حکام دولتی قرار دارند. غیرممکن است که بتوانم، صحنه‌هایی را که در خلال چند ماه اقامت، در خوزستان دیده‌ام، توصیف کنم. من هر روز شاهد غارت خانه‌ها، آتش زدن محصولات و خرمن‌ها، و ویرانی روستاها بودم، افراد متنفذ محلی هر روز «رعایا» را مورد تعدی و شکنجه قرار می‌دادند و بطور کلی آنها را از هستی ساقط می‌کردند، و گاهی بازارها بسته می‌شد و مردم جرأت ظاهر شدن در کوچه‌ها و خیابانها را نداشتند.

مالیات سالیانه در سه نوبت جمع‌آوری می‌شود. رؤسا و خوانین مجبورند برای رضایت خاطر و تسکین حرص و ولع «معتد» با توسل بزور و جوه مورد مطالبه را از سکنه و خانواده‌های ابوابجمعی خود دریافت کنند. «برات‌داران» یا مأمورین مالیاتی از مفسرترین و بزه‌کارترین افرادند. اینان به دلگرمی حمایت و پشتیبانی «معتد» گروه گروه، به شهرها، و روستاها، هجوم می‌برند و بزور مثال دیوانی را از مردم دریافت می‌کنند. سکنه نگویند بخت این مناطق برای پرداخت دیون خود مجبورند مبلغی از «سریازان» یا سودهای کلان، و مورد دلخواهشان قرض کنند. زنان و مردان را عریان و برهنه در ملاء عام و در کوچه‌ها تازیانه می‌زنند و هر روز افرادی را بقتل می‌رسانند. «معتد» نه تنها به تظلم و دادخواهی «رعایا» توجهی نمی‌کند، سهل است، بلکه بیش از پیش این تجاوزها و ستمگریها را تأیید و تشویق می‌کند. سریازانش بدون دریافت حقوق و حتی بدون اعاشه زندگی بغارت و چپاول دهات و روستاها مشغولند. دفاتر مالیاتی

شهرستانهای شوشتر و دزفول تحت نظارت یک نفر «مستوفی» قرار دارد. اینگونه افراد، اشخاصی نادان و بی اطلاع و واپس گرا هستند. خان یا رئیس هر «محلّه» مالیات ابوابجمعی خود را دریافت می کند. ولی بندرت بحساب دولت واریز می کند. او هرگز به مالیات دهندگان رسیدی نمی دهد. چنانچه مجبور شود وجوهی را پرداخت کند مجدداً همان مبلغ را از مردم دریافت می کند.

چند طایفه عرب نیز به شهرهای دزفول و شوشتر وابسته اند. این طوایف در غرب این دو شهر، در دهکده ها، و روستاها سکونت دارند و بشغل دامداری و کشاورزی مشغولند. هر طایفه دارای «شیخی» هستند. این شیخ ها اختیارات نامحدود و نفوذ فوق العاده ای روی طوایف خود دارند. بزرگترین طایفه وابسته به شوشتر «عنافجه» است که در سمت راست «کارون» زیر «بند قیر» سکونت دارند. اینان دارای گله های بزرگی از گوسفند و شتر هستند و بصورت «ایلات» یا کوچرو زندگی می کنند. رئیس این طایفه «شیخ زندی» نام دارد. این شیخ در حدود سیصد سوار مسلح و چهارصد تفنگچی پیاده در اختیار دارد. اعرابی که در منطقه «میان دو آب» یا نواحی جنوب غربی بین رودخانه «کارون» و «آب گرگر» سکونت دارند، شاخه هایی از «عنافجه» یا دیگر طوایفی هستند، که به آنجا پناهنده شده اند. این طوایف در «بند قیر» و دهات اطراف آن، سکونت دارند. طوایف «آل خمیس» و «عنافجه» به عقیده من یک شاخه از تیره بزرگ اعراب «معدن» هستند. طوایف «آل کثیر»<sup>۱</sup> در نواحی دزفول و دشت بین رودخانه «دزفول» و «گرخه» و مناطق بین «شاهور» یا «شاپور» و رودخانه دزفول، و نواحی سمت چپ «گرخه» و دشت «شوش» یا «سوس» بطور پراکنده سکونت دارند.

طوایف «آل کثیر» بشاخه های زیر تقسیم می شود:

«بَنی مُلّا»، «بَنی مَعَامَه»، «مَعَاوِیَه»، «عَلی لَوَه»، «الْمَعَنَه»، «ظَهْرَیَه»، «بَنی اکیاخ»، «جَعَب»، «مَلْعِین»، «صَبّاح»، «أَبُو طَرِیْف»، «طَرَبُوش»، «زَشید»، «مَدَیَه»، «دَلْفِیَه»، «دِیْلِیم»، «رَوَاشید»، «حَنّا کَوِیَه»، «أَبُوسَید».

۱. این طوایف بطول در نوشتهجات ایرانی به «آل کثیر» شهرت دارند ولی تلفظ درست آن بزبان عربی «آل کدیر» است. «نویسنده»

این طوایف دارای چندین دهکده و قلعه کوچک گلی، مانند «گومات»<sup>۱</sup> «خیرآباد» و «مشکیت» و غیره‌اند و بطور پراکنده در سرزمین‌های حاصلخیز این منطقه بشغل کشاورزی اشتغال دارند. هر طایفه دارای یک «شیخ» مربوط بخود هستند. با اینکه این طوایف تحت سرپرستی «شیخ رشعج» و «شیخ خلف» که هر دو از طرف حکومت مرکزی برسیت شناخته شده قرار دارند ولی بیشتر این دهات در دست «ساداتی» هستند که چند طایفه کوچک «رعیت» مانند «شاه ولی» و «ترجوه» و غیره را در اختیار دارند و در حوالی «دزفول» به زراعت و کشاورزی مشغولند.

طوایف «آل کثیر» بین چهارده تا پانزده هزار خانوار تخمین زده می‌شوند و می‌توانند در صورت لزوم یک دسته سوار عرب ورزیده بسیج کنند. این طوایف بتدریج آداب و رسوم آبا و اجدادی عربی خود را از دست داده‌اند، و کمتر به دزدی و شرارت و یا زدوخورد با همسایگان می‌پردازند و اکثراً بشغل زراعت و دامداری اشتغال دارند.

طوایف «آل کثیر»، ترکیبی از قبایل مختلف هستند و بطوریکه گفته می‌شود اینان از بقایای قبیله «نهبان» هستند که از «نجد و حجاز» به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند. طوایفی که در دشت «شوش» یا «سوس» سکونت دارند بخش‌هایی از قبایل «گمب» و «صباح» هستند.

### حویزه

سرزمین «حویزه» و مناطق عرب‌نشین «شوشتر» و «دزفول» را ایرانیها، «عربستان» می‌نامند. قبلاً تمام استان «خوزستان» زیر فرمان «شیخ حویزه» که «والی» نامیده می‌شد، قرار داشت و به «والی عربستان» معروف بود، این «والی» بر قلمرو «گمب» و «بنی لام» و «واسط» و آنسوی «شط الحج» و حتی «مستعج» فرمانروایی می‌کرد. «شیخ حویزه» در حال حاضر تنها بر منطقه «حویزه» و چند قبیله دیگر که در

۱. «گومات» یا «تومات» در ۷۵ کیلومتری جنوب جابری اهواز، خاور ایستگاه راه‌آهن «میان‌آب» واقع شده است. (مترجم)

۲. چهارنفر «والی» در ایران وجود داشت که هر یک مستقلآ بتوان یک «امیر» قلمرو خود را اداره می‌کردند. شاه ایران را «شاهنشاه» می‌دانستند. این چهار «والی» عبارت بوده‌اند از: «والی عربستان»، «والی لرستان»، «والی گرجستان» و «والی کردستان». از این چهار والی تنها «والی کردستان» قدرت سابق خود را داراست و بقیه بتدریج از نفوذشان کاسته شده‌است. (نویسنده)

سواحل «گرخه» سکونت دارند حکومت می کند و هنوز هم به «والی» شهرت دارد. «والی» کنونی از یک خانواده اصیل و برجسته روحانی است، و من تاریخچه خانواده اش را بشرح زیر، از وی دریافت کرده ام. مؤسس و بنیان گذار این خانواده، یکی از «سادات» سرشناس و مشفق «مدینه» بود که در پانصد سال قبل زادگاهش را ترک نمود. نوادگان این «سید» در شهر «واسط» کنار «رودخانه حج» در قلمرو پادشاهی «شاه خدایند» سکونت گزیدند و بر چند قبیله عرب گامیش دار حکومت می کردند. اینان بتدریج از رودخانه «دجله» عبور کردند و به ریاست دو قبیله که در حوالی شهر «حویزه» سکونت داشتند برگزیده شدند. دو قبیله «نمیس» و «سلامات» و پنج یا شش طایفه کوچک دیگر نیز همراه آنان از «واسط» باین منطقه کوچیدند.

«مولا محمد» (۲۳) اولین فرد این خانواده بود که شهر «قمانیان» را در زیر «حویزه» بنیان گذاشت. او معاصر اولین پادشاه سلسله صفویه بود و گفته می شود بوسیله ازدواج با خانواده سلطنتی قرابت سببی پیدا کرده بود. مولا یا والی سلطان حسین<sup>۱</sup> پسر «مولا محمد» «قلعه حویزه» را در جزیره ای در میان رودخانه «گرخه» بنا نهاد. او اولین کسی بود که قیایل زیادی را به دور خود جمع کرد و مقام و موقعیت بزرگی در خوزستان کسب کرد. نوه او «مولا بدر» با عربها وارد جنگ شد و نا شهر «مکه» پیش رفت و در چندین جنگ عربها را شکست داد. او قبیله «شریف» را از شهر مقدس «مکه» به «حویزه» مهاجرت داد. بعد از این واقعه والی های عربستان نفوذ و قدرت فوق العاده ای کسب کردند و بتدریج شهرهای دزفول، شوشتر و دشت بهبهان و زیتون و منطقه کعب را جزو قلمرو خود درآوردند و همچنین جزایر فرات و دجله و شطالمحج و بنی لام و قسمتی از قیایل منتفح نیز بنویه خود ریاست این خانواده را پذیرفته بودند. در آن موقع «والی» قادر بود که یکصدوسی هزار مرد مسلح بسیج کند و گارد شخصی اش، در حدود هیجده هزار سوار بود، که در پای قلعه بطور دائم آماده نبرد بودند. اینان بهترین مادیانهای اصیل عربی را زیربنا داشتند و من حیث المجموع از لحاظ اسلحه و سازوبرگ جنگی هیچ کم و کسری نداشتند.

۱. «سلطان» یک عنوان با لقب حکومتی است و بدون شک یک کلمه مذهبی است. این «مولاها» معمولاً متعلق به یک فرقه مذهبی مرسوم به «درویش» یا «طیور» هستند با اینکه عالی ترین درجات حکومتی را دارند. این کلمه های مذهبی را سیر بد که می کشند، «نویسند».

«والی» در حال حاضر، بر منطقه «حویزه» و چند قبیله کوچک عرب، حکومت می کند. شیوخ و رؤسای طوایف در حضورش اجازه جلوس ندارند مگر آنکه بآنها اجازه دهد؛ او در بعضی مراسم مانند دربار سلطنتی عمل می کند.

«والی» اضافه بر مقام حکومتی از نظر مذهبی هم از نفوذ والاتی برخوردار است. «والی» کنونی «حویزه» «مولا فرج الله» نام دارد. شهر «حویزه» در اثر شیوع بیماری طاعون، تلفات سنگینی متحمل شد. این شهر شاهد حوادث گوناگونی است و چندین بار بطور کلی ویران و خالی از سکنه خالی شد.

رودخانه «کرخه» قبلاً از میان شهر، و چند مایل بالاتر از «بندی» که جهت آبیاری احداث شده بود، عبور می کرد؛ اما هفت سال پیش یعنی بهار سال ۱۸۳۷ رودخانه بطور بی سابقه‌ای طغیان کرد و «بند» که یک بنای مستحکم قدیمی بود درهم شکست، و رودخانه مسیر خود را تغییر داد. این حادثه شب هنگام، اتفاق افتاد. «حویزه» که تا شب قبل در کنار یک رودخانه پهناوری واقع شده بود صبح روز بعد در یک بیابان خشک بدون آب قرار گرفت. بیشتر اهالی شهر، بلافاصله خانه‌های خود را ترک کرده و در سواحل بستر جدید رودخانه، تعدادی کُنبه و کپر احداث کردند و بقیه نیز در بستر خشک شده رودخانه، شروع به حفر چند حلقه چاه کردند و از این طریق آب مورد نیاز خود را فراهم کردند. سکنه بار دیگر برای احداث و تعمیر «بند» اقدام نمودند ولی رودخانه دیگر به مسیر سابق برنگشت و در نتیجه تمام کانال‌ها و نهرهای فرعی خشک، و زمین‌های زراعتی بایر و غیرقابل استفاده، و تنها اهالی با حفر چاه، آب مصرفی خود را تأمین می کردند. با این ترتیب شهر اهمیت و اعتبار خود را از دست داد و بتدریج ویران و خالی از سکنه شد. رودخانه نیز پس از تغییر مسیر، به شاخه‌های متعدد فرعی منشعب شد و در بین این کانال‌ها، مردابهای وسیعی بوجود آمد. «کرخه» در هشت مایلی بالای «شط العرب» (اروند، مترجم) ناپدید می شود. در حال حاضر تنها قایق‌های کوچک یا «بلم» می توانند خود را به «حویزه» برسانند. در حالیکه قبلاً کشتی‌های بزرگتری بظرفیت کشتی‌های امروزی می توانستند از رودخانه عبور کنند.

سکنه «حویزه» در اثر بی آبی بتدریج به دیگر قبایل همسایه عرب خود پیوستند و در سواحل و کنار کانال‌ها و نهرهای متعددی که اخیراً از «کرخه» بوجود آمده بود، مسکن گزیدند و فعلاً در حدود پانصد خانوار که چند خانواده «صُبی» نیز در بین آنان

دیده می‌شوند در شهر «حویزه» سکونت دارند.

سکنه «حویزه» عمدتاً عرب، و به چهار قبیله شرح زیر تقسیم می‌شوند.

«سادات»<sup>۱</sup> «نُجس»، «کُته»، «ساکی»<sup>۲</sup> و طوایف عمده وابسته به شهر، عبارتند از «علی»، «آرُوس»، «شَریف» (این طایفه شاخه‌ای از قبیله «شَریف» مکه است)، «بَنی هَرْدان»، «سَدیر» و «سَلَمات». این قبایل هر کدام به شاخه‌های کوچکتری تقسیم می‌شوند که من اسامی آنها را یادداشت نکرده‌ام. این قبایل در فصل‌های تابستان و پائیز در سواحل «کرخه» و بیله‌زارها و در زمستان و بهار در مراتع اطراف، جهت چراندن احشام خود، کوچ می‌کند.

قلمرو «والی حویزه»<sup>۳</sup> شامل دشت‌های سمت راست، و چپ رودخانه «کرخه» است، که از هشت فرسخی و سی مایلی زیر «شوش» آغاز، و به دهکده «سویب»<sup>۴</sup> که در مصب «شط‌العرب» (اروند - مترجم) واقع شده است، ختم می‌شود. (۲۴)

به اعتقاد من، «والی» می‌تواند حداکثر تا پنجاهزار تنگچی یا اسحه‌های گوناگون بسیج کند. پنج سال قبل یعنی در سال ۱۸۳۹ «محمد تقی خان» بدون هیچ مشکلی توانست «حویزه» را بتصرف درآورد.

خراج سالیانه «حویزه» مبلغ شتهزار تومان است ولی دولت مرکزی قادر به وصول این مالیات نیست. «والی» در حال حاضر مبلغ بیست و چهار هزار تومان دیون عقب افتاده دارد. «معمد» اخیراً این مثال دیوانی را از او مطالبه نمود اما نتوانست وجهی دریافت کند. سکنه «حویزه» مردمی فقیر و کم‌بضاعت هستند و خود «والی» هم بدشواری می‌تواند چنین مبلغی را تهیه و تدارک کند. ظاهراً او بحاضر عدم پرداخت دیون معوقه خود، مورد بی‌مهری مقامات دولتی است. وی چند سال قبل برای مدتی در «کرمانشاه» زندانی بود و افراد خانواده‌اش نیز بسبب دُچار فقر و سگدستی شدند. او مرد متین و باشخصیتی نیست و معمولاً در بین مردم «خوزستان» محبوبیتی ندارد. هنگامیکه

۱. عملاً اسحه‌هایی در مویز این قبیله راج داده شد. این نام، کُته یا هم خانواده‌گی است به نام طایفه «سادات» جمع «سید» است و معادل لقب «شَریف» است و دلالت بر بزرگی و آذنی دارد. معمولاً این کُته و نقاب مخصوص کسانی است که منسوب به خانواده پیشین باشند. «نویسنده»

۲. این طایفه نیز از نژاد مهاجرت کردند و غیر تعدادی از بی‌شماره در مراتع سکونت دارند. «نویسنده»

۳. یک طایفه کوچک از کوه گیلویه بنام «اوس زبیری» نیز در «حویزه» سکونت دارند. «نویسنده»

۴. «سویب» یا «سویب» در بیست کیلومتری شمال باختری مویزه کنار نهر دباه قرار دارد. مترجم

«معمد» علیه «شیخ کعب» به «محمرة» (خرمشهر. مترجم) لشکرکشی کرد «والی» هم یکی از مشاورین او بود. وی با استفاده از مقام روحانی خود در بین اعراب «خوزستان» دست به تحریکاتی زد و از این طریق نفوذ فراوانی کسب کرد. او در حال حاضر از طرف «معمد» به سمت حکمران «خوزستان» منصوب شده است.

## قبایل کعب

قلمرو «شیخ کعب»، بطور دقیق، بر روی نقشه‌ها مشخص نیست. به اعتقاد من، حدود حکمرانی او بشرح زیر است:

با ترسیم یک خط فرضی از بالای دهکده «ووس» در ساحل «کارون» بطرف روستای «خُکف آباد» در کنار رودخانه «جراحی»، و از آن نقطه سمت بلندبهای «زُشون» و مناطق شمال شرقی رودخانه «زُهره» یا «هندیان» محدود می‌شود. با این ترتیب رودخانه «هندیان» در شرق، و دریا در جنوب، و «کارون» در غرب این محدوده قرار دارند. قبایل «کعب» سرزمین‌های غربی یا سمت راست رودخانه در امتداد ساحل، کناره‌های «کارون»، از «اهواز» تا مصب «شط‌العرب» (اروند - مترجم) یا اضافه دو طرف رودخانه «بهن شیر» را تا دهانه «خلیج فارس» در اختیار دارند و در حقیقت بزرگترین رودخانه‌های ایران از قلمرو «شیخ کعب» عبور می‌کنند. سرزمین «کعب» منطقه وسیعی است ولی لازم بیادآوری است که مناطق بین دو رودخانه معمولاً کم‌جمعیت، و بیابانی خشک و بدون آب است و تنها در فصل بارندگی قسمتی از زمین‌های زراعتی آن زیر کشت می‌رود.

قبایل مشروحه زیر جزو قنمرو «شیخ کعب» محسوب می گردند<sup>۱</sup>.

شاخه اصلی	قبیله	تیره یا شاخه فرعی	نام شیخ	معنی سکونت
جعقبا یا کعب	آل بونصیر		شیخ نامر	«فلاحیه» و
»	ادریسی	السامرة (عساکره)	شیخ سلطان	دشت های سمت چپ «کارونه» و «بهمن شیر»
		آل بوعلی		
		آل بونهدی		
		آل یوبادی		
		الغتم		
		آل بردانه		
		آل بومصرف		
		نخفبادنه		
		نواب		
		نسی شیت		
		رباهت		
		سویلات		
		روعبیه		
		نویجات		
		الغبتل		
		الخویسب		
		آل بومحورو		
		آل بوعلامی		
	نصار		حاجی مشعل	سمت راست
			شیخ کری شد	«بهمن شیر» و قسمت های جنوبی

۱. بسیار دشوار است که نسبی دقیق قبایل و طوایف را از عربها دریافت کرد. من این جدول را با مقایسه با چندین آثار دیگر تهیه نمودم ولی بازهم به صحت و درستی آن اطمینان کامل ندارم. «نویسنده»



«المحمره»

حاجی جابر  
دشت‌های صفت  
راست کارون  
وقسمت‌های  
شمالی «المحمره»

مُجِئِن

مُجَدِم

عَنْزَعْرَه

الْمَاءِئِش عَصْفَار

مُسْطُور

بوی شر

المحللات

درارجه

المحمد

بیت مساسیل

آل یاتا

مرزحمه

معاویه

بوی

مظرده

نومسر

الوانین

انورومی

المحمت

الجبارات

المصابیح

آل یوحاجی

آل عود

آن روزگان

بنی حاند

الشعر

الدرکیر

الشماعیه

سواحل راست

وچپ «کارون»

ویلا وپاتین

دهکده «اسمیله»

شیخ عمیل

شاخه های بنی نسیم

تیر اشیدی

الحرر دان

شریقات

بنی ارشد

صلیه

العروذ و نجره

حیدری

حیاضر

حیدریس

میر منخور «هندیان»، «مملای»

وساحل رودخانه

هندیان و بلندیهای

زیئون

شیخ احمد سواحلی «جراحی»

وحوالی

«فلاحیه»

شیخ کعب، «شیخ ثامر» از قبیله «آل بونصیر»، و وزیرش «حاجی مشعل» از طایفه «نصار» است. به اعتقاد من، این رتبه و مقام بطور ارثی و نسل بعد از نسل به این دو قبیله رسیده است. «میر مدخور» شیخ قبیله «شُرِیفات» «سید»، و از طایفه «بنی تمیم» است. «بنی تمیم» یکی از قبایل بزرگ عربستان مرکزی است.

به نظر من، اگر «شیخ کعب» از خارج قلمروش، مورد تهدید و تجاوز قرار نگیرد بدون شک، با کمال قدرت بر تمام طوایف زیرفرمانش حکومت می کند؛ ولی قبایل «باوی» و «شُرِیفات» دو طایفه نیرومندی هستند که از «شیخ کعب» اطاعت نمی کنند. چنانچه کلیه قبایل «کعب» از شیخ خود، حمایت کنند این دو طایفه نیز نمی توانند در برابرش مقاومت کنند. «میر مهتا» قلاً رئیس قبیله «شُرِیفات» بود. او مرد آزاده و با شخصیتی است و بخاطر شجاعت و بی باکیش، در بین اهالی خوزستان شهرت دارد. وی مدت چند ماه در قلعه گنگی اش، در «ده ملا» با «شیخ ثامر» در جنگ و جدال بود ولی سرانجام در برابر او تسلیم شد و «شیخ ثامر» «میر مدخور» را بجای او بریاست طایفه «شُرِیفات» منصوب کرد. در آخرین باری که «معتد» به مناطق «کعب» لشکرکشی کرد، قبیله «شُرِیفات» از «شیخ ثامر» حمایت نکردند و با اینکه ظاهراً اعلام بیطرفی کردند ولی در عمل به اردوگاه ایرانیها پیوستند.

قبایل «باوی» علناً بر ضد «شیخ ثامر» بودند، و با او عناد می ورزیدند. هنگامیکه «محمده» (خرمشهر - مترجم) از طرف دولت «عثمانی» مورد حمله و تجاوز قرار گرفت «باوی» ها از «شیخ عبدالرضا» رقیب «شیخ ثامر» حمایت کردند. شیخ کعب بناچار متواری، و به «محمد تقی خان» پناهنده شد. کمی بعد «شیخ ثامر» با کمک خان بخجاری عثمانی ها را از «محمده» خارج، و دوباره در «فلاحیه» مستقر شد. «باوی» ها بخاطر جبران اعمال گذشته خود ناچار شدند ریاست «شیخ ثامر» را بپذیرند.

چندی بعد «شیخ ثامر». شیخ باوی را به «فلاحیه» دعوت کرد، او هم بدون هیچ سوءظنی تقاضایش را پذیرفت. هنگامیکه او در «مجلس» شیخ ثامر مشغول نوشیدن قهوه بود برخلاف عرف میهمان نوازی عربها، باتفاق یکی تن از شیوخ مورد اعتمادش، بطور ناجوانمردانه ای بقتل رسیدند. بعقیده من، «شیخ ثامر» در این ماجرا مقصر اصلی بود.

پس از کشته شدن «شیخ باوی»، «شیخ عقیل» یکی از شیوخ مورد اعتماد شیخ کعب، بریاست قبیله مذکور منصوب شد. اما هنگامیکه «معتد» به فلاحیه لشکرکشی

کرد «شیخ عقیل» برخلاف انتظار ولی نعمت خود، با او وارد جنگ شد. قبایل «زرگان» و «بنی خالد» از اتحاد با قبیله «باوی» سر باز زدند و به اردوگاه شیخ کعب پیوستند. پس از عقب‌نشینی «معمد» از فلاحیه، «شیخ ثامر»، «باوی»ها را از «اسماعیلیه» بیرون راند و بالمآل این طوایف به «اهواز» و رامهرمز متواری شدند.

هنگامی که «معمد» وارد مناطق کعب شد «باوی»ها هنوز در فلاحیه بودند. من فرصت یافتم تا در یکی از مجالس مشاوره شیوخ آنان شرکت کنم، و ضمناً در قرارگاه «معمد» با چند تن از رؤسای آنان آشنا شدم.

در آنموقع به اعتقاد من، «شیخ ثامر» می‌توانست در حدود هفت هزار نفر بسیج کند که از این عده، سه هزار تفنگچی پیاده (با تفنگ‌های قتیله‌ای) و هزار نفر سوار و سه هزار نفر دیگر با اسلحه‌های گوناگون مانند نیزه و شمشیر و غیره مسلح بودند. «باوی»ها هم در حدود هزار نفر سوار، و کمتر از دو هزار پیاده ولی بدون اسلحه کافی و کارآمد، در اختیار داشتند. قبیله «شریفات» نیز قادر بود در حدود دو هزار تفنگچی پیاده و هفتصد سوار، گردآوری کند.

«شیخ ثامر» تصور می‌کرد قبایل «باوی» و «شریفات» ولو از روی اجبار در زمان جنگ از وی حمایت خواهند کرد، و در چنین شرایطی او قادر بود قشونی در حدود دوازده هزار و هفتصد نفر زیر فرمان خود بسیج کند، ولی عمال حکومتی ایران، با تحریک و ایجاد نفاق، و پرداخت مبلغی رشوه به شیوخ و سران طوایف تعداد زیادی از قبایل را از اتحاد با «شیخ کعب» بازداشتند. «شیخ ثامر» ممکن بود که افراد زیادی را در فلاحیه گردآوری کند، ولی بیشتر این عده فاقد اسلحه بودند. شیخ در هنگام جنگ‌های داخلی یا با دیگر قبایل عمدتاً از سه قبضه توپ سبک استفاده می‌کرد. این توپها به مراتب بهتر از آتشبارهایی بود که من در واحد توپخانه ایرانیها دیده‌ام. پرسنل توپخانه «معمد» مشکل از چهل نفر بود که توسط چند تن توپچی تبعیدی از تهران تعظیم داده می‌شدند. این واحد توپخانه ثابت نمود که در رویارویی با عربها وسیله بسیار مناسبی است؛ چرا که عربها از مقابله با آتش توپخانه وحشت داشتند، اما بیشتر توپچی‌های ایرانی از تعییمات و جسارت کافی برخوردار نبودند.

«شیخ کعب» چند عراده توپ دیگر با کالیبرهای مختلف، در اختیار دارد که هنوز

۱. این توپها ساخت انگلستان، و به نظر من، دارای کالیبر چهار و هفت تا دوازده پوندی بودند. «نویسنده»

بصورت قطعات مجزا و جداگانه در پای قلعه شهر بر روی هم قرار دارند. ظاهراً این توپها جهت دفاع از «فلاحیه» در نظر گرفته شده‌اند. با اینکه تا اندازه‌ای کهنه و فرسوده هستند ولی بازهم قابل استفاده هستند. دو قبضه از این توپها در حدود دوازده پا طول دارد. «شیخ» اضافه بر این توپها، دو یا سه خمپاره‌انداز نیز در اختیار دارد. اما قادر به استفاده از این اسلحه‌ها نیست. ایرانیها تاکنون تمام قطعات و تکه‌های مجزا شده این توپها را ازین برده‌اند.

«فلاحیه» در درون یک دیوار گنی که چند بُرج و بارو نیز در فواصل معینی در گوشه و کنار آن ساخته شده، قرار دارد؛ که در حال حاضر رو بانهدام و ویرانی می‌رود. محلی که شهر در آن قرار دارد مکان غیرقابل نفوذی نیست ولی دارای مرزهای بسیار مستحکم و نیرومندی است زیرا که چند شاخه نهر و کانال عمیق آب، در اطراف شهر جریان دارد و بطور کلی ورود یک نیروی نظامی آسیائی را به شهر غیرممکن می‌سازد. رودخانه «جراحی» در حدود دو فرسخ (هفت و نیم مایل) در بالای «فلاحیه» به دو شاخه تقسیم می‌شود. یکی از این دو، موسوم به «نهر بوسی» است که از طریق «خورموسی» در حوالی «بندر مشور» به دریا می‌ریزد. دومی پس از عبور از «فلاحیه» بیشتر آبش، به مصرف زمین‌های زراعتی آن منطقه می‌رسد. تنها یک شاخه کوچکی از آن در حدود ده مایل بالای «محمره» به کارون ملحق می‌شود. من نقشه «فلاحیه» و نام کانالهای آنرا که از دریا منشعب می‌شوند، ضمیمه این کتاب نموده‌ام و ضمناً دهات و روستاها و کانال‌های مجاور «فلاحیه» بشرح زیر هستند:

#### دهات و روستاها

«کریه»، «بنه بنی یوم (بیمان!)»، «آفشار»، «مُتیر»، «کازی»، «بوسی»، «جهانگیری» (جون گیری).

#### نهرها و کانال‌ها

«عزالیه»، «أم السانجر»، «جفیال»، «زیرک»، «صباحیه»، «زلزله»، «مُتافیه»، «بنی شمال»، «میصرآوی»، «فلاحیه»، «جذیده»، «مبادری»، «شیخ احمد»، «بشاشیه»، «شکلیه»، «تابچی»، «بندوان»، «شاوولی»، «قیادهی»، «شیخ یا غانم»،

«جون گیری»، «عیاج»، «حسین بگ»، «کُلفی»، «افشار»، «عَنایتی»، «مَسیر» و «بُوطینت».

این نهرها در ایام تابستان و پائیز آب چندانی ندارند تنها «نهر جهانگیری» و «کُلفی (خلفی)» و «أُم‌الآخر» در فصول بارندگی غیرقابل عبورند و بیشتر ایام سال در حدود شش یا هفت پا عمق دارند. «جرآحی» رودخانه‌ای ژرف و دارای سواحلی نسبتاً عمیق است. این رودخانه در تنگ‌ترین نقطه از بستر خود در بالای «فَلاحیه» با ایجاد یک سد به سه کانال بزرگ که هر یک پنجاه پا پهنا دارند، منشعب می‌شود. و سپس این کانال‌ها هر سه رویهمرفته نزدیک به یکصد کانال کوچکتر تقسیم می‌شوند. سه کانال اصلی عبارتند از: «قیادهی»، «فَلاحیه» و «بُوطینت». بیشتر آب این نهرها به مصرف زمین‌های زراعتی می‌رسد. هنگامیکه سد «کشوه» بطور کامل تعمیر و بازسازی شود سه کانال اصلی زیر سد قابل عبورند. در بیشتر اوقات این سد بخاطر جلوگیری از حمله دشمن، معدوم می‌شود و در آنموقع این کانال‌ها ژرف‌تر و پهن‌تر می‌شوند و تمام سرزمین‌های اطراف «فَلاحیه» زیر آب می‌رود و با این ترتیب یک وسیله دفاعی اضافی در برابر حملات دشمن، ایجاد می‌شود. این سد با گل و چوب و شاخه‌های درختان احداث شده و در صورت لزوم سرعت معدوم، و سهولت بازسازی خواهد شد. نهرهای کوچکتر نیز هر کدام دارای سدی هستند که با همان مصالح ساخته شده‌اند. آب این کانالها بطورکلی مورد استفاده کشاورزی قرار می‌گیرند. تنها نهرهای «فَلاحیه»، «جونگیری» و «خُلفی» به مسیر خود ادامه می‌دهند. دو نهر اخیراً ذکر بهمدیگر ملحق می‌شوند و یک رودخانه پهن و عمیقی را بوجود می‌آورند که کشتی‌هایی که از «کویت» و سواحل «عربستان» می‌آیند از این رودخانه عبور می‌کنند. جزر و مد این رودخانه حتی در بالای دهکده «بُوسی» به پنج تا شش پا می‌رسد.

بداعتقاد من، نه نهر جونگیری، و نه شهر «دُورق»<sup>۱</sup> هیچکدام محلی اصلی سکونت «کعبی‌ها» نبوده است. ظاهراً اینان از «افشارها» اجازه گرفته‌اند تا در قسمتی از دشت‌های خوزستان سکونت گزینند و هر ساله مقداری روغن و دیگر فراآورده‌های لبنیاتی احشام خود را بابت خراج پردازند. و از سوی دیگر، با پرداخت مبلغی به دولت

۱. به روایت «ابوالفدا»، «دُورق» بین درجات ۳۰ و ۳۱ یا ۳۲ شمالی قرار گرفته است. «جغرافیای ابوالفدا» ص

عثمانی می‌توانستند از مراتع سرزمین‌های مجاور رودخانه «فرات» استفاده کنند، و شیخ کعب هر ساله فرمان چنین اقامتی را از پاشای بصره دریافت می‌کرد.

شهر «قپان» در کنار یکی از شاخه‌های «کارون» محل سکونت اصلی کعبی‌ها بود ولی کعبی بعد بطرف «جراحی» پیش رفتند و در اطراف «تپه‌ای» که بعدها شهر «فلاحیه» بر روی آن بنا شده، چادر زدند. افشارها باین دست‌اندازی و تجاوز اعتراض کردند، اما کعبی‌ها بهانه آوردند که مراتع این حوالی بمراتب بهتر از سرزمین «قپان» است. کعبی‌ها پس از استقرار در این مکان، بلافاصله خندق عمیقی دور تپه حفر کردند. وقتی که «افشار»ها دوباره اعتراض کردند پاسخ دادند که این خندق را بخاطر جلوگیری از دستبرد دزدان محلی به گله‌های گاومیش خود کنده‌اند و با این عذر و بهانه افشارها را قانع کردند. سال بعد یک قلعه گچی در محوطه درون خندق احداث کردند، حالا دیگر بقدری قوی شده بودند که می‌توانستند در مقابل هر دشمنی مقاومت کنند. افشارها که متوجه شدند «کعبی»ها بزودی آنها را از قلمروشان اخراج خواهند کرد، از یکی از رؤسای مجاور خود دعوت کردند تا با کمک یکدیگر عربها را از آن مناطق بیرون برانند. خان همسایه دعوت افشارها را پذیرفت و در فصل بهار به مناطق کعب لشکرکشی کرد، لیکن در اثر بیماری مجبور به مراجعت شد، با این پیش‌آمد حمله به مناطق کعب تا پائیز بطول انجامید. در خلال این مدت افشارها مجبور شدند با کعبی‌ها صلح کنند و ظاهراً قصدشان این بود که وقتی دوباره قدرت یافتند عربها را نابود کنند. کعبی‌ها که کم‌ویش از نیت آنان آگاه بودند با طرح نقشه‌ای سران افشارها را به یک ضیافت دعوت کردند. هنگامیکه میهمانان مشغول صرف غذا بودند، کعبی‌ها به آنان حمله‌ور شدند و تعداد چهارده تن از خوانین افشار ساکن «دورق» را به قتل رسانیدند و سپس از والی «حویزه» که حکمران خوزستان بود، تقاضا کردند که بآنها کمک کند تا ایرانیها را از منطقه اخراج کنند. «کعبی»ها به والی گفتند ما عرب و برادر شما هستیم، ترجیح می‌دهیم همان مبلغی را که بابت خراج به افشارها می‌دادیم، به «والی» بپردازیم. «والی» هم تقاضایشان را پذیرفت و به «دورق» لشکرکشی کرد و آنرا بکلی ویران ساخت. افشارها بناچار به «لهرؤنی» متواری شدند و قلعه‌ای نیز در آنجا بنا نهادند که هنوز بهمان نام باقی مانده است.

چند سال بعد «بیگلرگی» فارس تصمیم گرفت که این مناطق را دوباره تصرف

کند، افشارها بعد از چند جنگ و گریز مجبور شدند برای همیشه سرزمین «دورق» را ترک کند و از آن تاریخ تاکنون این مناطق در تصرف کعبی‌ها باقی مانده است.

کریم‌خان برای سرکوبی کعبی‌ها به «فلاحیه» لشکرکشی کرد ولی پس از یک توقف دو سه ماهه بیماری طاعون در بین لشکریانش شیوع یافت و نتوانست از رودخانه‌های متعدد بین راه عبور کند و سرانجام مجبور به عقب‌نشینی شد و در حین این مراجعت شتابزده بیشتر واحد توپخانه‌اش بتصرف کعبی‌ها درآمد. «محمد علی میرزا» نیز به «فلاحیه» لشکرکشی کرد، ولی شیخ با پرداخت مبلغی در حدود سیزده هزار تومان از ورود او به مناطق «کعب» جلوگیری کرد.

این داستان اقامت «کعبی»ها در خوزستان بود، که من از زبان یکی از افراد آن قبیله شنیده‌ام!

ظاهراً «شیخ سلمان» یکی از شیوخ معروف این قبیله بود و شیخ فعلی یکی از نواده گان اوست. «شیخ سلمان» سده‌ای متعددی بر روی رودخانه‌ها احداث کرد. کانال‌های زیادی حفر کرد. دهات و خانه‌های بسیاری را بنا نهاد و نخلستانهای فراوانی را آباد کرد. کشتیرانی و تجارت را در قلمرو خود رونق داد و با مال بیشتر طوایف «کعب» را تحت قابو نمود. او یک شخصیت برجسته و فوق‌العاده‌ای بود. به اعتقاد من، «شیخ ثامر» یکی از اعقاب و نواده‌های اوست. «شیخ ثامر» بر دو برادر خود پیروز شد و ریاست قبایل «کعب» را بخود اختصاص داد. هنگامیکه از «فلاحیه» فرار کرد «معتد» یکی از مسویان او را به ریاست قبایل «کعب» منصوب کرد.

«سر جان مکدونالد کینز» می‌گوید عایدات، و درآمد «شیخ کعب» سالانه در حدود پنج لک، یعنی معادل پنجاه هزار پوند است و او می‌تواند در حدود پنجهزار سوار و بیست هزار تفنگچی پیاده به میدان آورد. ظاهراً این ارقام اغراق آمیز بنظر می‌رسد. به نظر من، درآمد شیخ «کعب» در حدود یک سوم مبلغ فوق‌الذکر می‌باشد و تعداد سوار، و تفنگچی پیاده را که می‌تواند بسیج کند قبلاً شرح داده‌ام.

بدون شک، «شیخ ثامر» برای «کعبی»ها یک شخصیت استثنائی و فوق‌العاده بود، وی برای رفاه و پیشرفت قبایل «کعب» زحمات فراوانی متحمل شد، کشاورزی و تجارت را گسترش داد، امنیت را همه جا برقرار کرد، کانال‌ها و نهرها را مرمت و بازسازی



کرد و کارهای زیادی در زمینه امور کشاورزی انجام داد. رفت و آمد کاروانها و مسافران را تأمین نمود. دزدی و راهزنی را در قلمرو خود مهار کرد. «محصره» را بصورت بتدری آباد و پیشرفته درآورد و «فلاحیه» بعنوان مرکز اصلی تجارت خوزستان درآمد و از این مکان محموله‌های نجارنی به شوشتر و دزفول و دیگر اقصی نقاط استان صادر می‌شد. تجار و بازرگانان از امنیتی که او برایشان بوجود آورده راضی بودند و در بیشتر موارد حق العبور و راهداری زیادتری به گماشتگانش پرداخت می‌کردند. او برخلاف سایر شیوخ عرب قدرتش را با قتل و شکنجه در بین تمام قبایل «کعب» گسترش داد. من حیث المجموع، وی از بیشتر جهات حاکمی مثبت و قابل اعتماد بنظر می‌رسید ولی در عین حال پایه‌های حکومتش بر روی ظم و شقاوت و جنایت استوار بود. او به خیل «سیدها» و «ملاها» ارادت می‌ورزید و پول فراوانی بین آنها تقسیم می‌کرد.

شیخ «ثامر» در «فلاحیه» اقامت داشت و «مهمانسرای» بزرگش، همیشه محلی تجمع عده زیادی میهمان و ارباب رجوع بود.

عادت و رفتارش بیشتر به یک امیر مستقل شباهت داشت تا یک شیخ عرب! او همیشه بوسیله یک عده از نگهبانان و گارد شخصی اش حفاظت می‌شد. خراج سالیانه‌اش که شیخ «کعب» به حکمران «فارس» پرداخت می‌کرد، تنها مبلغ سه هزار و چهارصد تومان (یکهزار و هشتصد پوند) بود. این مالیات جزئی برای چنین منطقه‌ای وسیع و آباد، باور ناکردنی بود ولی بیشتر اوقات حکومت مرکزی به بهانه‌های گوناگون این مبلغ را افزایش می‌داد. با اینکه «معمد» حکمران این منطقه نبود، لیکن در سفر اخیرش به خوزستان، اضافه بر چند رأس اسب، و دیگر هدایا، مبلغ پنج هزار تومان وجه نقد از «شیخ ثامر» دریافت نمود. «شیخ کعب» قبلاً تنها مبلغ هزار تومان بعنوان «پیشکش» نه خراج سالیانه به دولت مرکزی پرداخت می‌کرد. در حقیقت عربها به ندرت با ایرانیها ارتباط پیدا می‌کنند و بهمین دلیل هم حکومت مرکزی نه حکمران، و نه حتی نماینده‌ای در «فلاحیه» ندارد. بیشتر قبایل «کعب» در حال حاضر «ده‌نشیند»، دهاتی که در اطراف «کارون» در اختیار دارند عبارتند از «وس»، «اهواز»، «اسماعیلیه»، «ادریسه»، «محصره» و بخش‌هایی از این طوایف نیز در روستاها و دهکده‌های نزدیک «جراحی» مانند «فلاحیه»، «جونگیری»، «بنه بونیان»، «بوسی»، «کریه»، «کازی»، «دب العیر»، «سدریه»، «عشبه»، «حدامه»، «بنی وار»، «ریحانه»، «بنه بیان»،

«خلف آباد»، «چم صبی» (قبلاً تعدادی از صبی‌ها در این دهکده اقامت داشتند) و همچنین عده‌ای دیگر در سواحل «هندیان» (نصف هندیان)، «ده مُلا»، «گرگری» در سواحل دریا، و «بندر معشور» و یکی دو روستای دیگر، سکونت دارند.

اضافه بر محل‌های فوق‌الذکر تعداد خانوار زیادی از این قبایل در گوشه و کنار خوزستان بطور پراکنده سکونت دارند. عده‌ای از اینان، واقعاً همان طوایفی هستند که در کنار «جرّاحی» در درون کپرها و آلونک‌ها بسر می‌برند. هر روز تعدادی روستای جدید احداث می‌شود و حال آنکه به موازات آن چندین دهکده دیگر بغلت معدوم شدن مراتع، یا کمبود آب ویران، و خالی از سکنه می‌شوند. تفرّج مکان اعراب بطور کلی نامنظم و پیش‌بینی نشده و اغلب در اثر بروز حوادث طبیعی صورت می‌پذیرد و خود آنها در این نقل و انتقالات دخالتی ندارند. قبایل «کعب» بیشتر خوی و منشی عربی خود را از دست داده‌اند. شیخ آنها دارای قدرت مطلقه‌ایست، و هیچ رابطه و همبستگی معمولی بین او و طوایف تحت فرمانش وجود ندارد. بیشتر خانواده‌ها با مردم بومی شوشتر، دزفول و بهبهان وصلت کرده‌اند. حتی زن بزرگ «شیخ ثامر» دختر حکمران «زیتون» است. با این ترتیب در اثر اختلاط و امتزاج با ایرانیها نژاد خالص خود را از دست داده‌اند و این ادعا صحت دارد که مردم خوزستان از نژاد عربند. اما کمتر خانواده عربی یافت می‌شود که با ایرانیها پیوند قوم و خویشی نداشته باشد. بسیاری از پناهندگان میاسی و مهاجرین شهرهای بزرگ در مناطق کعب سکونت دارند. خوانین و رؤسای سکنه کوهستانها اغلب با عربها ازدواج کرده‌اند. سه خان معروف بختیاری علی مردان، رشید و علی صالح نواده دختری والی حویزه بوده‌اند.

### قبایل «بنی لام»

قبایل «بنی لام» در قسمتی از جنوب شرقی قلمرو «پاشای بغداد» سکونت دارند و جزو حوزه حکمرانی او به شمار می‌آیند. بخشی از این طوایف نیز بطور پراکنده در «خوزستان» دیده می‌شوند و شاید بهمین دلیل مشکلی باشد که حدود قلمرو شیخ «بنی لام» را مشخص کرد. این قبایل حتی در پشت دروازه‌های «مندی» و مناطق بین شهر و «بدره» چادر می‌زنند.

این طوایف جلگه‌ها و دامنه ارتفاعات، از «مندی» تا سواحل «گرخه» را بمراتع

زمستانه خود اختصاص داده‌اند. قسمتی از این مراتع و سرزمین، مانند دهات «بیات»، و بخشی از «باطاق» متعلق به «علی خان ولی» است. قلمرو این قبایل از سواحل «دجله» نزدیک «کوت‌العماره» تا تقریباً مصب «فرات»<sup>۱</sup> ادامه دارد. یک رشته تپه‌های کم‌ارتفاع «دشت عباس» را در حوائی «ایوان کرخه» به دو نیم می‌کند. معمولاً این نقطه سرحد غربی «بنی لام»ها به شمار می‌آید. (گرچه به من گفته شده این محل جزو خاک ایران به حساب می‌آید).

قبایل «بنی لام» همچنین در حدود هشت یا ده مایل این سوی سرحدات غربی خود درون قلمرو ایران در دو طرف کرخه نیز دیده می‌شوند. قبایل «بنی لام» به شاخه‌های متعددی تقسیم می‌شود من نام بعضی از این طوایف را بشرح زیر از شیخ آقان در یافت داشته‌ام:

چخانه	حتی تپه	بال عظیم	تَهوره
تیاح	بُوریمپه	ذَهمینی	جَریفات
علیمی	خَیباده	دهست	زُبیریه
کمرانی عباس قرکی	شعیات	یُورانیه	میکور
کمرانی شمشکی	ابن عبدالانخان	سُرخه	عُتاب
کمرانی علی حسین	بَشابه	خبرمان	بنی تمیم
چمب	لُرکیال	غلامی	سَعْد
سید حسن	بنی عکابه	مُزیه	بنت یویه
دِر پلر	مَویذ	آل ضریاد	آل بومحمد
زری هریج	آل بوکاند	عَشیرات خلقی	بوحمار
حامی الحمود	بیت جران	بیت زهره	آل بُوداریه
حبوبه	سَعده	بنی سید	بُرّه
آل ظیف	شیخ نمعه	بنی دهان	غردیشه
بنی خمیس	بیت مَهنا	الرحمه	بنی مولا
ابوالکامل	ارکان	بنی عبسی	رعديه یا رضیه

۱. قسمت‌هایی از پانین سواحل «دجله» در اختیار «آل بومحمد» است. بعضی از این طوایف در کنار چپ رودخانه

اندامت درید و ریاست «شیخ بنی لام» را پذیرفته‌اند. «بومحمد»

از این قبایل: «کسرای عباس ترکی»، «کسرای شیمکی»، «کسرای علی حسین»، «شعی تات»، «یورامیه»، «سگور» و «ابن عبدالخان» معمولاً در سواحل «کرخه» سکونت دارند. اینان در سال ۱۸۴۱ بوسیله قوای «معمد» مورد حمله قرار گرفتند و تمام اعیان و احشام و اثاثیه و بار و بنه و حتی زن و اطفال آنها باسارت گرفته شدند و سرانجام مردان این قبایل مجبور شدند در کپرها و آلونک‌ها در سواحل رودخانه زندگی کنند. قبایل «بنی لام» در سرحدات ایران و عثمانی زندگی می‌کنند، ولی بندرت از این دو دولت اطاعت می‌کنند. تمام این طوایف بدزدی و غارت و راهزنی اشتغال دارند و در جنگ و ستیزها بیشتر به خدمه و نیرنگ متوسل می‌شوند و از این بابت سکنه «خوزستان» از آنان ترس و وحشت فراوان دارند.

در حال حاضر «شیخ مذخور» و رقبش «شیخ نعمه» بر بیشتر این قبایل حکومت می‌کنند. «شیخ نعمه» بخاطر شجاعت و مہمان‌نوازیش، در بین عربها شهرت دارد، ولی «شیخ مذخور» در بین طوایف زیرفرمانش، از محبوبیت بیشتری برخوردار است. او گرچه تا اندازه‌ای موجبات رضایت خاطر مرا فراهم کرد ولی من حیث المجموع آدم درست، و مثبتی بنظر نمی‌رسد.

«شیخ مذخور» ظاهراً ریاست قبایل «بنی لام» را بعهده دارد لیکن هر طایفه بطور مستقل دارای «شیخی» جداگانه است که در بیشتر موارد از «شیخ مذخور» تبعیت نمی‌کند. «شیخ داود» شیخ «جله» معمولاً در «دشت عباس»، و «شیخ مسلم» شیخ «عبدالخان» نیز تا پشت دروازه‌های «دزفول» پیش می‌آید و بیشتر اوقات هم امنیت قوافل و کاروانها را در دشت‌های اطراف بخاطر می‌اندازد.

باتوجه به شرح فوق، عبور از میان قبایل «بنی لام» بعنوان یک مسافر اروپائی بسیار مشکل است. من دوباره، که یکبارش بطور ناشناس بود، از میان «بنی لام» عبور کردم. در یکی از این سفرها حتی بوسینه محافظینم مورد دستبرد و تجاوز قرار گرفتم و چندین بار از خطر مرگ نجات یافتم. «شیخ مذخور» تنها بخاطر دوستی با بعضی از افسران ناوگان انگلیسی مقیم «دجله» امنیت مرا در منطقه «بنی لام» تقبل کرد.

من بطور دقیق نمی‌توانم تعداد خانوار قبایل «بنی لام» را محاسبه کنم، ولی بطور تقریب جمعیت اینان با طوایف وابسته جمعاً به سی هزار نفر تخمین زده می‌شوند. با توجه به اینکه «شیخ مدخور» تسلطی کامل بر روی این قبایل ندارد. احتمال می‌رود که نتواند بیش از پانزده هزار مرد مسلح بسیج کند که از این تعداد در حدود چهار تا پنج هزار نفر سوار است. «بنی لام»ها، در جنگ از قبایل «مُتَنَجِّح» شکست خوردند. به اعتقاد من افراد این طوایف مردانی دلیر و جنگجو نیستند.

«شیخ مدخور» معمولاً در «عمارات» چند مایل زیر «حَدَّ» نزدیک سواحل «دجله» سکونت دارد. اینان در تابستان به درون بیشه‌ها و سواحل رودخانه کوچ می‌کنند و در زمستان و گاهی هم در تابستان معمولاً در دشت‌ها و دامنه ارتفاعات و در کنار تپه‌های شنی و گچی احشام خود را می‌چرانند. «بنی لام»ها با طوایف «فیلی» مراتع مشترک دارند، و هر ساله مبلغی بابت علفچر به «علی خان والی» می‌پردازند و با طوایف کوهستانی دوستی نزدیکی دارند و چنانچه یکی از خوانین آن منطقه از ترس حکومت مرکزی به میان آنان پناهنده شود، از وی حمایت خواهند کرد و در عوض هر گاه یکی از شیوخ این قبایل هم مبلغی به درون «ایلات» بگریزد، آنان نیز مقابله به مثل خواهند کرد. در حقیقت این روابط دوستانه و دو جانبه بین طرفین وجود دارد.

«بنی لام»ها خراج سالیانه‌شان را به «پاشای بغداد» می‌پردازند. در سال ۱۸۴۱ نیز مبلغی به «معتمد» پیشکش کردند. و در ضمن هر وقت بدرون قلمرو ایران چادر بزنند حکمران خوزستان نیز مالیاتی از آنان مطالبه می‌کند. این قبایل اغلب کاروانها، و قوافلی را که در خاک ایران رفت و آمد می‌کنند مورد دستبرد و تجاوز قرار می‌دهند و به همین خاطر هم دولت ایران آنها را از سواحل کرخه و سرحدات ایران اخراج کرد. این طوایف هنگامیکه در سواحل «دجله» چادر می‌زنند بعلت وجود مردابهای وسیع «حَدَّ» و کرخه از حملات احتمالی قوای نظامی ایران در امان خواهند بود. «شیخ مدخور» از طایفه «بالعصیم» و شیعه مذهب است.

### بزرگترین حکمران خوزستان

بطوریکه دیدیم، «محمد نفی خان» یکی از بزرگترین و مقتدرترین حکمرانان خوزستان به شمار می‌آمد. شوشتر جزو حوزه حکمرانی او بود و در دزفول نیز نفوذ

فراوانی داشت، ولی دوبار «بهبهان» و یک بار «حویزه» را بتصرف درآورد و یکبار هم شیخ کمب را که از محل حکمرانی خود رانده شده بود مجدداً به حکومت «فلاحیه» منصوب کرد. موقعیت و قدرتش مدیون لیاقت و پشتکار و سیاست معتدل و مدبرانه‌اش بود. هرچند بدون قتل و خونریزی قدرت را قبضه نمود، ولی این کشت و کشتار در حداقل عرف محلی بود. او سلطه و نفوذش را در بین خوانین همجوار گسترش داد، و بر روی اعمال طوایف وحشی زیرفرمانش، کنترل و نظارت شدیدی به مرحله اجرا درآورد بطوریکه هر طایفه‌ای ریاست او را می‌پذیرفتند بلافاصله دست از راهزنی و شرارت برمی‌داشتند. از پشت دروازه شوشتر تا بهبهان یک مسافر به تنهایی و بدون هیچ حادثه‌ای به مسافرت خود ادامه می‌داد، و برای سالهای متناهی هیچ کاروانی در قلمرو حکومتی‌اش، مورد دستبرد و تجاوز قرار نگرفت؛ در صورتیکه جاده‌ای که دوشهر بزرگ و مهم شوشتر و دزفول را بهم مرتبط می‌سازد و در حدود یک روز راه هم بیشتر نیست همیشه مورد دستبرد و تجاوز طوایف تحت فرمان «جعفر قلی خان» و «کلبعلی خان» قرار دارد. اخیراً در احداث دهات جدیدالتاسیس و تخته‌قاپو کردن طوایف کوچرو و سرگردان موقفیت‌های شایانی کسب کرد. برای مدت دو سال در فصل تابستان به «سردسیر» ترفت، و در «رامهرمز» نزدیک «قلعه تل» اقامت جست و بر کار تخته‌قاپو شدن عشایر نظارت کرد. او از نظر اخلاقی مردی متنی و پرهیزکار بود و مانند دیگر رجال ایرانی خود را به فسق و فجور آلوده نمی‌کرد و بجای اینکه با خوانین و رؤسای طوایف ملاقات کند، بیشتر با مردم عادی حشرونشر داشت. نزدیک یک‌سالی که با او بسربردم هرگز ندیدم کسی تنبیه یا مجازات شود و یا یک فقره دزدی و خشونت اتفاق افتاده باشد<sup>۱</sup>.

مالیات سالیانه باتوجه به حاصلخیزی و مرغوبیت منطقه و با درنظر گرفتن وضع مالی طوایف وصول می‌شد. هیچگاه برای دریافت این‌گونه وجوه زور و خشونت بکار گرفته نمی‌رفت. منال دیوانی متناسب با درآمد مردم، و تا اندازه‌ای اندک بود. به اعتقاد من «محمد تقی خان» همیشه مبنی از خراج دولتی را نزد خود نگاه می‌داشت و در صورت

۱. من یوسه چند تن از طوایف «دینارونی» (که حتی زیر منطقه «محمد تقی خان» نبودند) مورد دستبرد قرار گرفتم. بلافاصله به دستور «محمد تقی خان» تمام اشیاء سرورقه به من مسترد شد. غیر از این حادثه، هرچه به تنهایی مسافرت کردم (بجز زمان جنگ و دوران هرج و مرج) هیچکس مزاحمتی برایم فراهم نکرد. «نویسنده»

لزوم به مصارف امور خیریه می‌رسانید. «قلعه تل» مرکز تجمع عده‌ای از «سید» و «ملا» و افراد بی‌بضاعت بود که از شوشتر و دیگر جاها آمده بودند. اینان هیچگاه بدون «برات» بر نمی‌گشتند. این «برانها» بلافاصله توسط رؤسای طوایف قابل پرداخت بودند. او قدرت و نفوذ فوق‌العاده‌ای در بین طوایف داشت و در بین طرفدارانش، از محبوبیت فراوانی برخوردار بود. خان بختیاری از هر جهت مردی با شخصیت و لیبرال بود و نقشه و ترقی و پیشرفت طوایف ابوابجمعی‌اش را بدون تبعیض مذهبی در سر می‌پروراند و در رابطه با حکومت مرکزی تا اندازه‌ای محافظه‌کار و محتاط بود. «محمد تقی خان» چند روستا در ناحیه «فریدن» داشت که در هنگام جوانی در آنجا پنهان شده بود. بعدها بخاطر سپاسگزاری و قدردانی از رعایای ارمنی آن دهات، آنها را زیرچتر حمایت خود گرفت و مواظب بود که بخاطر مسائل مذهبی مورد تعرض قرار نگیرند و هر موقع هم که وارد «قلعه تل» می‌شدند مورد تفقد قرار می‌گرفتند و از آنان در «آندرون» یا «حرم» پذیرائی می‌کردند. من بارها شاهد این گونه برخوردها بودم و از خود آرامه نیز داستانهایی در این مورد بخصوص شنیده‌ام.

یکی از سیاست‌های خان بختیاری این بود که همیشه از دوستان و خوانین طوایف متحد خویش حمایت می‌کرد و در کمک به آنان حتی در مقابله با اعمال دولتی کوچکترین تردیدی بخود راه نمی‌داد.<sup>۱</sup>

۱. «ماژور راینسون» که در هنگام لشکرکشی دوساله «بهرام میرزا» حکمران «کرمانشاه» علیه «محمد تقی خان» در اردوی دولتی بود و چندان اطلاعی هم از خصوصیات اخلاقی او نداشت در مورد استعداد و سیستم حکومتی او در صفحه ۸۰ یادداشت‌هایش می‌نویسد «قبین از آنکه قدرت را قبضه کند تنها رئیس طایفه خود بود. موفقیت فعلی‌اش متکی به شخصیت ذاتی و نیاقت قبلی متبانی‌اش بود که طوایف بتدریج خود را در زیر لوای حمایت او در آورده‌اند. وصول مالیات را برپایه مرغوبیت و خاص‌خیزی هر منطقه و با توجه به موفقیت مالی طوایف معین می‌کند، او تمام تلاشش را در جهت نخته‌قاپو کردن عشایر بکار برده و تا اندازه زیادی هم موفق شده است. املاک زیادی را در «فریدن» خریداری و روستاهای متعددی در آنجا احداث کرد. وی همچنین تعدادی روستا در دشت «رامهرمز» ایجاد کرد و عده‌ای را نیز در آنجا اسکان داده است. «نویسنده»





## اوضاع جغرافیائی

خصوصیات و کیفیت عمومی سرزمین بین «کرمانشاه» و «شیراز» را می توان در چند جمله خلاصه کرد. یک رشته ارتفاعات بلند و عظیم که از جنوب بطرف مشرق کشیده شده و از یک نوع مواد انرژی زا مانند پرتون یا نوترون<sup>۱</sup> تشکیل یافته و قتل رفیعش در تمام فصول سال پوشیده از برف است. دامنه این کوهها به دره های پست، و شیب های پراکنده منتهی می شود که بسیار حاصلخیز و پر آب است و در این دره ها اغلب درختان بلوط، گردو، انار، انجیر، و تاکستانهای فراوان یافت می شود. این سلسله جبال «یلاق» یا اقامتگاه تابستانه طوایف کوچرو «لر» است و رودخانه های مهم «کارون»، «کرخه»، «دزفول» و «جراحی» یا کردستان<sup>۲</sup> و «زهره» از این کوهستانها سرچشمه می گیرند؛ و اغلب شامل املاح و مواد سنگ آهکی هستند و بندرت ذرات یا رسوبات

## ۱. NUCLEUS

۲. در بیشتر قسمت های آسیا رودخانه ها بنام شهرها و محل هایی که از آنها عبور می کنند نامگذاری می شوند. خیلی از نامها حتی تا قرن پانزدهم در جغرافیا دیده می شوند که در حال حاضر بوسیله سکنه بومی شان فراموش شده اند.

«نویسنده»

سنگی در آنها دیده می‌شود. این رودخانه‌های اغلب بجای حرکات آرام و دندانه‌دار، دارای جریان‌های سریع و موج‌دار هستند و در بیشتر موارد در اثر طغیان، دچار امواج سهمگین و خروشان می‌شوند. در شرق و غرب این رودخانه‌ها و در سطح بالاتر از دریا سرزمین‌های بسیار حاصلخیزی وجود دارد. در قسمت خاوری «فریدن»، «بازفت»، «چهارمحال»، «چاپلق»، «سیلاخور»، «دشت بروجرد» و غیره، و در سمت باختر «مال امیر»، «تُل»، «دشت بهبهان»، «صیمره» و غیره قرار دارند. این دشت‌ها و دره‌ها بوسیله این چند رودخانه آبیاری می‌شوند و بیشتر مرغوبیت این سرزمین مدیون بارندگی‌های فراوانی است که در کوهستانها می‌بارد و به دامنه ارتفاعات و درون دشت‌ها سرازیر می‌شود و چون مجرائی برای خارج شدن وجود ندارد در نتیجه بصورت ذخیره تا اواسط تابستان در گوشه و کنار دره‌ها باقی می‌ماند. خاک این مناطق بسیار حاصلخیز و محصولات جو و گندم و دیگر غلات در آنجا خوب بعمل می‌آید؛ و ضمناً مراتع و چراگاههای مناسبی نیز در این نواحی وجود دارد. قسمت غرب این ارتفاعات محل اقامت زمستانه «ایلات» و عشایر کوچرو «لر» خواهد بود می‌باشند.

آنسوی، و به موازات این سلسله جبال، یک رشته تپه‌ها و بلندیها که بطور متوسط از پنجهزار تا دوهزار پا ارتفاع دارند، کشیده شده است. این تپه‌ها ترکیبی هستند از مواد سنگ آهکی بسیار سست، و بیشتر مخلوطی از سنگ و گچ. در این بلندیها چند چشمه آب شیرین، و تعدادی حوضچه نفت و قیر و مقداری گوگرد، با چند برکه آب شور وجود دارد. بسیاری از این حوضچه‌های نفت، در حوالی رامهرمز دیده می‌شوند. در بعضی جاها نشانه‌هایی از سوختگی که علامت آتش‌فشانی است بچشم می‌خورد. در اثر بارندگیهای مستد و طولانی، شیارهایی در سطح قسمت فوقانی و قاع این تپه‌ها ایجاد شده که رفت و آمد چارپایان حامل محصولات را، از سمت مغرب مشکل، و تا اندازه‌ای غیرقابل عبور می‌سازد. از سوی شرق این بلندیها هم سطح دشت و دامنه‌های کوهستانهای مرتفع هستند. این مناطق بندرت مورد سکونت قبایل قرار می‌گیرد تنها در فصل زمستان تعدادی از طوایف کوچرو بخاطر تعلیف احشام خود، در این نواحی چادر می‌زنند. خاک این منطقه بسیار حاصلخیز، و محصولات گندم و جو فراوانی بدست می‌دهد و درختان بلوط و کنار نیز فراوان یافت می‌شود. در غرب این تپه‌ها دشت وسیعی است که ایرانیها آنرا «عربستان» (خوزستان- مترجم) می‌نامند. این دشت بطور لاینقطع

تا دجله یا شط العرب (اروند رود - مترجم) و دریا کشیده شده است.

شرح فوق، مختصری از اوضاع عمومی سرزمینی است که بین درجات ۳۰ و ۳۴ شمالی قرار گرفته است.

## کارون

در بین رودخانه‌های این نواحی رودخانه «کارون» از همه مهمتر است. «کارون» از «زردکوه» سرچشمه می‌گیرد و بتدریج چشمه‌های دیگر به آن اضافه می‌شوند و رودخانه بزرگی را تشکیل می‌دهد. در مقابل یا سمت شرقی «زردکوه» سرچشمه «زاینده رود» موسوم به «چهل چشمه» وجود دارد. «شاه عباس کبیر» در صد برآمد که با حفر تونلی در میان کوه، آب «کارون» و «زاینده رود» را به اصفهان پایتخت امپراطوری خویش برساند. او این طرح را آغاز کرد ولی کمی قبل از آنکه آنرا پایان برساند، درگذشت. اشتیاق وی به انجام این طرح به حدی بود که در چند نقطه شروع به حفاری نمود ولی سرانجام پس از مخارج و زحمات زیاد، رودخانه دوباره به مسیر اصلی خود بازگشت. قسمت بزرگی از آن حفاریها هنوز باقی است و بنام «گرگون» شهرت دارد. «کارون» پس از عبور از میان معابر پُریچ و صعب‌العبور کوهستانی چند چشمه کوچک دیگر به آن ملحق می‌شود که بزرگترین آنها «آب بُرز» است که چند مایل بالای «کِرسان» به «کارون» متصل می‌شود. آب این رودخانه در محل تلاقی به اندازه «کارون» است.

به اعتقاد من «آب بُرز» از جنوب فلات با الحاق به «آب کِرسان» و «گابین» رودخانه واحدی را تشکیل می‌دهد. در نقشه «آرو اسمیت» این رودخانه برخلاف واقع بطرف «بزدخواست» جریان پیدا می‌کند. در نقطه تلاقی «کارون» و «بُرز» رودخانه یهین تر و سریعتر می‌شود و با فشار از درون دره‌های تنگ و پُریچی عبور می‌نماید و تنها در فصل پائیز یکی دو گذار آن قابل عبور خواهد بود.

«کارون» به موازات جاده «قشه» و «قلعه تل» در دره «بُرز» جریان دارد. محمولات سنگین و تجهیزات توپخانه بایستی بوسیله گلک از آن عبور داده شود. در شمال «آب بُرز»، «آب لُرِدگان» که از نام یکی از دهات جانکی سردسیر گرفته شده وجود دارد. این آب در محل‌های متعددی قابل عبور است. ولی بستر آن تنگ و عمیق و

کناره‌های آن بیشه‌زار است. «کارون» پس از الحاق با این شاخه‌های فرعی بسیار عریض و پُرترحرک می‌شود، و پس از عبور از میان صخره‌های سخت ناهموار، به دشت «سوسان» وارد می‌شود. من در ماه نوامبر با زحمت توانستم تنها از یک گذار آن عبور کنم. در حقیقت گذشتن از این رودخانه در این مکان بسیار مشکل است.

«کارون» در زیر «سوسان» با فشار راه خود را از درون صخره‌هائی که در اثر ریزش بارانهای متمادی از کوهستانها به درون بستر رودخانه پرت شده‌اند، بازمی‌کند. در این نقطه بقایای یک پل بزرگ قدیمی دیده می‌شود که ظاهراً متعلق به دوران «کیانیان» بوده است. آثار و خرابه‌های این پل نشان می‌دهد که آنرا از ساروج و آجر ساخته‌اند و پس از گذشت سالهای متمادی هنوز در مقابل امواج کف آلود رودخانه مقاومت می‌کند. سرعت آب، در این نقطه بحدی است که حتی گلک نمی‌تواند از میان صخره‌های تنگ و خطرناک آن عبور نماید. رودخانه پس از عبور میان کوهها وارد دره «سوسن» و «سراب» و «دشت آند کا» و از آنجا وارد «دشت بقیلی» می‌شود.

«کارون» در حین عبور از این مناطق، با چند شاخه فرعی دیگر تلاقی می‌کند که مهمتر از همه «تالک» است، که از حوالی «گینو» سرچشمه می‌گیرد و پس از گذر از «تنگ بوحمید» در پای «دژ ملکان» به «زیوه رود» می‌پیوندد. و شاخه بزرگ دیگر نیز «آب شور» است که در بالای «لالی» به کارون ملحق می‌شود. تمام این نهرها قابل عبورند، مگر در هنگام بارندگی و وقوع سیلاب!

من بعد از یک بارندگی شیانه در «آب شور» غرق شدم در صورتی که روز قبل از آن آب تا زانوی اسبم بیشتر نمی‌رسید.

«کارون» از درون یک دره تنگ وارد «دشت عقیلی» می‌شود. در این نقطه بقایای دو قلعه قدیمی از زمان «ساسانیان» در دو طرف رودخانه بچشم می‌خورد. خرابه‌های سمت راست به «قلعه رستم» معروف است، و یکی از آثار باستانی مهم و فوق‌العاده به‌شمار می‌رود. بر روی یک صخره بسیار بلند مجزا، که پرتگاههایش تا کنار بستر رودخانه کشیده می‌شود. توده‌هائی از سنگ و ساروج بچشم می‌خورد و در دو طرف آن پی و آثار ساختمانهای دیده می‌شود که ظاهراً متعلق به یک شهر بسیار قدیمی است. در درون صخره‌های این کوهستان حجره‌هائی که نظیرش نیز در شوشتر وجود دارد، برای دفن مرده‌ها حفر کرده‌اند. خرابه‌های سمت چپ به «قلعه دختر» یا «دودر» شهرت

دارد و تقریباً شیه همان استحکاماتی است که در دست راست دیده می‌شود. لرها داستانهای زیادی درباره این خرابه‌ها دارند. ظاهراً «رستم» پس از یک جنگ و ستیز با «ملکه ماد» سمت راست رودخانه را بتصرف درآورد و این قلعه را بنیان نهاد. احتمالاً این مکان قسمتی از یک شاهراه بود که قلمرو کوهستانی «عیلام» را به اصفهان و بختیاری متصل می‌کرد، و این بزرگراه، بوسیله این دو قلعه که هنوز خرابه‌هایشان در سواحل رودخانه باقی است، محافظت می‌شد.

«کارون» در «دشت عقیلی»، پهن‌تر و در عین حال کم‌نحرک‌تر می‌شود و چنانچه «بند» شوشر مانع نشود، این محل قابل کشتیرانی خواهد بود.

در این نواحی چند کانال جهت آبیاری از رودخانه منشعب می‌شود. طول رودخانه در «دشت عقیلی» در حدود ده مایل است. آب شور «بتوند» در این نقطه به کارون ملحق می‌شود. کسی آنطرف‌تر رودخانه وارد تنگ «کوه فدلک» می‌شود. «فدلک» رشته‌ای از تپه‌ها و بلندیهایی سنگ‌آهکی است که به موازات سلسله جبال بزرگی امتداد دارد. تخته‌سنگ‌های بزرگی در دو طرف بستر رودخانه وجود دارد و با دشواریهای زیاد یک معبری در میان صخره‌های کنار رودخانه احداث کرده‌اند. این جاده یک گذرگاه قدیمی است و تعداد زیادی گورستان و آرامگاه نظیر آنچه در «قلعه رستم» وجود دارد، در میان صخره‌های فوقانی رودخانه حفر شده است. و در این مکان نیز بقایای یک «بند» یا سد بچشم می‌خورد که آب «کارون» را بمزارع و کشتزارهای «دشت عقیلی» می‌رسانیده. این سد، «بند دختر» نام دارد و در حال حاضر تمام آن ازین رفته است. من موقعیت رودخانه وانشعابات دوگانه‌اش را ضمن تشریح اوضاع شوشر، توضیح داده‌ام. در حدود پنج مایل بالای شوشر سدی بر روی گُرگُر احداث شده، که «مهیازان» نام دارد. قسمتی از آن طبیعی است، اما بخش دیگرش را احداث کرده‌اند. ظاهراً این سد بخاطر بکار انداختن چند آسیاب ساخته شده است و در واقع همین سد مانع ورود کشتی‌ها به شهر می‌شود. در پانین سد روستای «حسن آباد» واقع شده است. «حسن آباد» لنگرگاه قایق‌هایی است که برای حمل کالاهای تجارتهی بین «شوشر»، «اهواز» و «محمّره» (خرمشهر) رفت و آمد می‌کنند. «گُرگُر» در زیر حسن آباد عمیق‌تر و آرام‌تر می‌شود و از هر لحاظ از شاخه اصلی «کارون» برای کشتیرانی مناسب‌تر است. سواحل «گُرگُر» بلند، و بیشه‌زارهای فراوانی در دو طرفش وجود دارد.

پائین تر از «حسن آباد» آثار دو قلعه کوچک کم اهمیت بچشم می خورد. «گرگر» پس از پیمودن تقریباً سی و شش مایل تماماً وارد «کارون» می شود. محل تلاقی «گرگر» و «کارون» شهر قدیمی «بند قیر» است. پی و آثار ساختمانهای این شهر در اثر جریان آب رودخانه از بین رفته است. ظاهراً این شهر متعلق به دوران «کیانیان» است. طوایف «گندزَلو» در سمت راست «گرگر» سکونت دارند.

«کارون» و «گرگر» و «رودخانه دزفول» در «بند قیر» رودخانه واحدی را تشکیل می دهند. کناره های «کارون» در این نواحی بیشه زار، و رودخانه عمیق، و با اعتقاد من قابل کشتیرانی است. ظاهراً پل شوشر موانعی برای عبور رودخانه ایجاد نمی کند.

«کارون» پس از طی مسافتی کوتاه از شهر، وارد دشت های رسوبی می شود و سرانجام به «شط العرب» و دریا می ریزد. پس از الحاق این سه رودخانه در «بند قیر»، «کارون» رودخانه ای بزرگ به اندازه «دجله» یا «فرات» می شود. کناره هایش بیشه زار، و بسترش عمیق، و جریان آب آرام و کم تحرک، و از هر حیث قابل کشتیرانی است.

در حدود سیزده مایل زیر «بند قیر» در سمت چپ رودخانه دهکده «ویس» واقع شده است. این روستا در حدود سیصد خانوار جمعیت دارد. در بین «ویس» و «اهواز» دو قلعه گلی وجود دارد که در حال حاضر خالی از سکنه اند. اعراب «عنافجه» طبق معمول در سمت راست رودخانه سکونت دارند. یک رشته تپه های پست و کم ارتفاع سنگ آهکی در مسیر کارون به اهواز امتداد دارد و رودخانه با فشار راه خود را از میان این تپه ها بازمی کند. و تنها موانعی که از شوشر تا دریا دیده می شود، وجود صخره ها، و برآمدگی هائی است که در بستر رودخانه باقی مانده است. چهار موانع، از این نوع صخره ها، در بستر رودخانه تا «اهواز» وجود دارد: اولی در بالای قلعه، و در زیر یک جزیره بزرگ میان رودخانه، قرار گرفته است. این مانع دارای مجرانی است که در حدود نه فُلاج عمق دارد، و کشتی ها بدون هیچ مشکلی می توانند از آن عبور کنند. و دومی در زیر قلعه واقع شده، و از چهار موانع دیگر مهمتر است. این مانع دو مجری دارد که در فصل هائی که آب رودخانه کم می شود از شدت جریان آب آندو کاسته می شود.

نهر بزرگی که در جوار ساحل دست راست قرار دارد تا حدودی عریض، و تقریباً نه قُلاج عمق دارد. ناویان «سَلی» کشتی «آشور» را از این کانال عبور داد و اهالی «اهواز» نیز بطور دائم با کشتی‌های بزرگ از این کانال رفت‌وآمد می‌کنند. کانال دومی که در نزدیکی بستر رودخانه وجود دارد بسیار کوچک است؛ ولی به همان اندازه عمیق است. این موانع و صخره‌ها تا نزدیک سدی که با سنگ و ماروج بر روی رودخانه بسته شده، و آثار آن هنوز باقی است، دیده می‌شوند. این سد به «بند» اهواز شهرت دارد و هیچ شباهتی با آنچه که در شوشتر ساخته شده، ندارد. موانع سوم و چهارم نیز هیچ مشکلی برای عبور کشتی‌ها به وجود نمی‌آورند.

عرض رودخانه در «اهواز» تقریباً ربع تا نیم مایل است و در فصل تابستان بیشتر از هشت پا عمق دارد. «بند» اهواز یکی از موانع عمده کشتیرانی در این نقطه است. و به اعتقاد من، با عریض کردن رودخانه سهولت می‌توان سرعت و فشار آب را در زیر سد مهار کرد. سکنه «اهواز» «رعایای» یکی از شیوخ کعبه به نام شیخ «مَدخور». بعضی از سکنه «اهواز» دارای قایق‌های کوچکی هستند که اغلب بین «محمره» (خرمشهر) و «شوشتر» به حمل کالاهای تجارتمی اشتغال دارند و در برخی موارد هم در ازای دریافت مبلغی ناچیز زوار کر بلا را به قسمت‌های بالا و پائین رودخانه منتقل می‌کنند. این قایق‌ها بدون کمک بادبان معمولاً در مدت سه روز از «حسن آباد» به «اهواز» و بین چهار تا شش روز مسافت بین «اهواز» - «محمره» را طی می‌کنند.

«کارون» از جنوب به جنوب شرقی به سمت «کُوت عبدالله» جریان دارد. بنا به قول ناویان «سَلی» اهواز در عرض ۳۱ درجه و ۱۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه شمالی و در طول ۴۹ درجه شرقی قرار گرفته است. ۲۴ رودخانه از «کوت عبدالله» تا «اسماعیلیه» به شکل مارپیچ به مسیر خود ادامه می‌دهد. این دهکده متعلق به قبایل باوی است. به قول ناویان «سَلی» «اسماعیلیه» در عرض ۳۰ درجه و ۵۸ دقیقه شمالی، و طول ۴۸ درجه ۴۶ دقیقه شرقی و یا در فاصله چهارده مایلی غرب اهواز واقع شده است؛ هفت مایل از جنوب «اسماعیلیه» بطرف شرق، دهکده «ادریسه» هشت مایل از جنوب به جنوب غربی «ادریسه» روستای «امام علی حسین» دو مایل در شرق «علی حسین»، دهکده «روین» این یعقوب، دوازده مایل بطرف شرق، کانال مصنوعی که از رودخانه «جراحی» منشعب، و از میان «فلاحیه» می‌گذرد، قرار دارد. «کارون» از این نقطه بسمت

جنوب شرقی، و در حدود دوازده مایل مسافت، بطرف «حفار» سرازیر می شود.

در سمت راست و چپ رودخانه دشت وسیعی بدون تپه و برآمدگی دیده می شود. در حال حاضر این دشت خالی از سکه و کشت و کاری در آن نمی شود. رودخانه در بستر قابل تغیر، و رسوبی اش، به مسیر خود ادامه می دهد. ولی در تمام اوقات در طول مسیر خود کمتر از دو قلاج عمق پیدا نمی کند. سواحل «کارون» در حدود سی و پنج مایل بالای محمّره بیشه زار است و از هر لحاظ برای کشتیرانی مناسب است<sup>۱</sup>.

از زیر شوستر تا بهمن شیر تعداد زیادی کانال از کارون منشعب می شود. این کانال ها همه مربوط به دوران قدیم و بعضی از آنها بخصوص کانالی که در سمت چپ رودخانه در کوث عبدالله دیده می شود. از حیث اندازه و ظرفیت قابل ملاحظه است. بستر این کانال ها در حال حاضر حتی در موقع طغیان آب، بالاتر از سطح رودخانه است. ظاهراً در ایامی که کف رودخانه در سطح پائین تری قرار داشت. این کانال ها پُر از آب بودند. به اعتقاد من بالا آمدن بستر «کارون» بعلت کیفیت خاکی است که رودخانه از درون آن عبور می کند. بطوریکه دیده شده است در خلال همین چند سال حتی تغیراتی در قسمت های پست و هموار این منطقه رخ داده است. این رشته تپه ها و برآمدگیها، در مسیر خود به اهواز، در سمت چپ رودخانه قطع می شوند؛ و در حدود چهار یا پنج مایل در طرف راست رودخانه دوباره ظاهر می شوند. پیداست که این بلندیها همان سلسله برآمدگیهائی است که در مسیر «کارون» قرار دارند، و به تدریج در اثر تلاقی با رودخانه در اثر فشار و جریان آب شسته شده و ازین رفته اند. شعبه ای از «کارون» از طریق «خور بهمن شیر» به دریا، و شاخه دیگر نیز از بستر کانال مصنوعی «حفار» به شط العرب (اروند رود - مترجم) می پیوندد. «کارون» در حال حاضر بیش از این دو شاخه راهی بدریا ندارد. «بهمن شیر» در حدود چهل مایل طول دارد و تا مصب دریا قابل کشتیرانی است و تقریباً چهار قلاج عمق، و نیم مایل عرض دارد. «بهمن شیر» معمولاً از جنوب، به جنوب شرقی امتداد، و تا اندازه ای آرام و کم تحرک است، و در

---

۱. من و ناویان مشی سوبله کشی «آشور» از این رودخانه مسامی بعمل آورده ایم. اقدام تهورآمیز این افسر تنها بحاملر معرّه و گسترش روابط تعاری انگلیس یا سکه این منطقه صورت گرفته است. ما به پشتیبانی اهالی این مناطق از رودخانه های بهمن شیر، کرخه و حیح نیز بازدید کردیم. این اقدامات تنها در شبهه مسامی سودمندی است که از رودخانه «هرات» حاصل آمده است. «ارپنده»



هنگام جزر و مد همیشه بیشتر از سه قلاج عمق دارد و کشتی‌های بزرگ به سهولت می‌توانند از میان آن عبور کنند. در کنارهای این رودخانه جمعیت زیادی زندگی نمی‌کنند و اغلب اوقات آب این رودخانه در اثر جزر و مد خلیج فارس و امتزاج با آب دریا کمی شور است. کائنالی که از کارون به شط‌العرب می‌ریزد در حال حاضر «حفار» نام دارد. این کانال در حدود سه مایل طول دارد و تقریباً سه پنجم آب رودخانه را بخود جذب می‌کند. بخوبی پیداست که «حفار» از زمان حفر تاکنون بعلت کیفیت خاکی که از میان آن عبور می‌کند، بزرگتر شده است، و هنگام طغیان و بالا آمدن رودخانه مقدار آب اضافی این کانال از طریق «بهن شیر» به دریا می‌ریزد.

«حفار» دارای بستری عمیق، و قابل پذیرش کشتی‌های بزرگ است و کناره‌هایش مانند سواحل «شط‌العرب» پوشیده از نخستانه‌های انبوه است. شهر «محمرة» در کنار «حفار» قرار دارد.

«کارون» در هنگام طغیان تا چند مایل زمین‌های بالای دهکده «روین این یعقوب» را فرامی‌گیرد. بطوریکه عن مشاهده کرده‌ام نزدیک مصب کارون - دریا، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در مسیر رودخانه ایجاد شده است. حتی در نیم قرن گذشته کارون دارای دو دهنه بود، که یکی «خور بهمن شیر» و دیگری «خور خوبان» نام داشت. ظاهراً شیخ کعب سدی بر روی رودخانه در حوالی «سبلا» احداث کرد تا آب کارون را وارد «خوبان» کند. لازم به یادآوری است که «خور خوبان» مقدار قابل ملاحظه‌ای از آب رودخانه را جذب نمی‌کرد و در حقیقت مجرای اصلی «کارون» همان «بهن شیر» بود. «خوبان» تقریباً در حدود پانزده مایل بالای «بهن شیر» از «کارون» جدا می‌شد<sup>۱</sup>. هنگامیکه «کریم خان» به مناطق کعب لشکر کشی کرد، این سد را ویران کرد. و بعد از این حادثه «خوبان» نیز از حیز ارتفاع ساقط شد بطوریکه حتی در حال حاضر نشانه‌ای از آن وجود ندارد. «خوبان» قبلاً به سه شاخه تقسیم می‌گردید. و گمان نمی‌رود این کانال مربوط به گذشته‌ای بسیار دور، و یا تنها مجرای رودخانه بدریا بوده باشد. «کارون» بدون شک از محل انشعاب «خوبان»، «حفار» نامیده می‌شود. نام «حفار» تنها به سه مایلی بالای «محمرة» خلاصه نمی‌شود بلکه بفاصله‌ای در حدود چهارده تا پانزده مایل بالای رودخانه «بهن شیر» اطلاق می‌گردد.

رودخانه دزفول که در «بند قیر» به کارون متصل می‌شود، از کوهستانهای شمال غربی، یا «بروجرد» سرچشمه می‌گیرد. تنها یک رشته فرعی قبل از ورود به مناطق کوهستانی، در روستای «بحرین» واقع در دشت بروجرد، به رودخانه اصلی متصل می‌شود، و سپس به طرف جنوب و دزفول به مسیر خود ادامه می‌دهد و در بین راه چند جوی کوچک از کوهستانها به آن می‌ریزد و آنگاه در حدود پنج مایل بالای دزفول به رودخانه بَلَدْرُود یا «بالا رود» ملحق می‌شود. «بالا رود» در فصل تابستان رودخانه کم‌اهمیتی است ولی در زمستان و بهار با ایجاد سیلاب و طغیان، خطرناک می‌گردد. در نزدیکی همین محل «سوزار» (سبزآب - مترجم) که رودخانه کوچکی به اندازه «شاهور» است به آن می‌پیوندد. این رودخانه بخاطر رنگ سبزیش به این نام شهرت یافته است. رودخانه دزفول پس از الحاق به «بالا رود» با یک چرخش سریع به سمت جنوب شرقی پس از طی مسافتی به «کارون» می‌ریزد. مسیر این رودخانه پربیچ، و نسبت به بستر دیگر رودخانه‌ها ناهموارتر است. در خلال این چند سال اغلب در نقطه تلاقی رودخانه با بیچ‌ها، انشعاباتی به فاصله چند مایل از بستر اصلی ایجاد شده است. بعنوان مثال در یک قسمت از رودخانه بفاصله کمی بیش از نه پا، دو انشعاب بوجود می‌آید که پس از طی مسافتی در حدود ده مایل دوباره در همان نقطه به مسیر اصلی می‌ریزند. سواحل رودخانه را جنگل‌های انبوهی از درختان گز و صنوبر پوشانده است. قیایل «آل کثیر» در حوالی این رودخانه چادر می‌زنند و اعراب «عناجه» نیز مصب رودخانه دزفول و کارون را در اختیار دارند. طوایف گاو میش‌دار «طرقی» که در بیشه‌زارهای آن نواحی سکونت دارند وابسته به قیایل «آل کثیر»ند.

### شاهور

«شاهور» یا «شاپور» که بدرستی مسیر آن در نقشه‌ها مشخص نیست<sup>۱</sup>. از چشمه‌های مجاور «قلعه حاجی علی» سرچشمه می‌گیرد و زمین‌های زراعتی آن منطقه را مشروب می‌کند. بستر این رودخانه تنگ و عمیق، و در چند نقطه نیز گداز دارد. آب این رودخانه آرام و کم‌تحرک و سرچشمه‌اش، در حوالی «کرخه» و به موازات آن تا

۱. برطبق بعضی از نقشه‌ها، این رودخانه به کرخه می‌ریزد، و برحسب برخی دیگر در زیر امواز به کارون ملحق می‌شود و در باره دیگر، نام این رودخانه دیده نمی‌شود. «نویسنده»

یک مایلی «شوش» و «بقعه دانیال» جریان پیدا می کند؛ و در این نقطه بتدریج راه خود را کج کرده بطرف «رودخانه دزفول» حرکت می کند.

«شاهور» بطور مستقیم در هشت مایلی، و در امتداد رودخانه در دوازده مایلی «بند قیر» به رودخانه دزفول متصل می شود و قبل از الحاق به این رودخانه بوسیله کانال‌های متعددی زمین‌های اطراف را مشروب می کند.

«شاهور» در فصل زمستان در زیر «قومات» به دو شاخه تقسیم می شود و هر رشت بطور جداگانه به رودخانه دزفول می ریزد. شاخه بالا موسوم به «شاهور»، و شاخه پائین با جنوبی «خاژور» نام دارد. قبایل اعراب در ایام زمستان بخاطر چراندن احشام خود در بیشه‌زارها، و در فصل تابستان برای کشت و کار در مزارع برنج و شالیزارها، بطور دائم در سواحل این رودخانه سکونت دارند. چند دهکده عرب‌نشین در حوالی این رودخانه وجود دارد که بزرگتر از همه دهکده «قومات» است. در نزدیک مصب «شاهور»، «دز» و نیز روستای «علی حسین» واقع شده است. بندها و سدهای فراوانی جهت استاده کشاورزی بر روی این رودخانه احداث شده است. سرزمینی که «شاهور» از آن عبور می کند بسیار پربرکت و حاصلخیز است. بخصوص منطقه «عجیرب» که در بهار پوشیده از انواع گیاهان است.

در کنار «شاهور» آثار و بقایای شهر معروف «شوش» قرار دارد<sup>۱</sup>. در فاصله بیست و پنج مایلی «بند قیر» بطور مستقیم، و در امتداد رودخانه دزفول کمی بیشتر، روستای غیرمسکونی «قلعه بندر» قرار دارد. در این نقطه کارون از درون یک مانع یا صخره می گذرد که از تنها مجرای آن بیش از یک قایق نمی تواند عبور کند. این صخره در این مکان در حدود صدپا از دشت‌های مجاور بالاتر، اما در بعضی جاها از سطح زمین‌های اطراف پائین تر است. به اعتقاد من «بند مهبازان» در انتهای این صخره احداث شده است. وراء این نقطه، یک رشته تپه‌های کوچک موج دار که بندرت ارتفاع آنها به پنجاه پا می رسد، امتداد دارد. این تپه‌ها از شوشتر تا هفت مایلی سواحل «کارون» قابل رؤیت اند. عبور موفقیت آمیز کشتی «آشور» از این رودخانه ثابت کرد که «کارون»

۱. این نام در بیشتر نوشته‌ها «شوش» و «سوس» ثبت شده است ولی سکه استان و مردم شوشتر و دزفول در تلفظ آنرا «شوش» می خوانند. ظاهراً واژه «سوس» هم درست و قابل قبول است. دشت‌های زیر «شوش» «سوس» نام دارد.

قابل کشیرانی است. شاید قابل توجه باشد که ذکری از این کوشش‌ها و فعالیت‌ها به میان آید. من قبلاً چند بار این رودخانه را ماسحی و ارزیابی کرده‌ام. و اطلاعات لازم را از سکه محل بدست آورده‌ام. ما در تاریخ نهم فوریه ۱۸۴۲ از آب‌راه «کارون» به «محمره» رسیدیم. در این موقع رودخانه در اثر بارندگی‌های زیاد بطور بی‌سابقه‌ای طغیان کرد و تمام سواحل و سرزمین‌های اطراف زیر آب رفته، و ظاهراً تمام آن منطقه بصورت دریاچه‌ای پهناور درآمد، و در اثر شدت سیلاب رودخانه از بستر اصلی خارج شده و امواج سهمگینش تا حوالی «محمره» پیش آمده، و جریان «کارون» را به حصار سد کرده بود. گردابهای سخت و مخوف مانع از حرکت کشتی بخار می‌شد، و «آشور» بدشواری براه خود ادامه می‌داد. در «حصار» و «کارون» جریان آب بسیار شدید بود. ولی روزانه بتدریج از فشار و سرعت آب کاسته می‌شد. و تیکه رودخانه در حال طغیان است تپه‌های شنی و خاکی در زیر آب شکل می‌گیرند. چند مانع از این نوع، در بین آب‌راه اهواز «محمره» وجود دارد و به اعتقاد من مهمترین آنها کمی بالای «روین ابن یعقوب» و «اسماعیلیه» است. بیشه‌زارهای گز در سواحل «کارون» فراوان یافت می‌شود. چند نقطه از این بیشه‌زارها برای بریدن چوب مناسب است و سکه محلی نیز آمادگی دارند تا چوب مورد نیاز سوخت کشتی‌ها را تهیه و نهارک کنند. در اطراف «ادریسه» از این نوع بیشه‌زارها بقدر کافی وجود دارد. بدون توجه به طغیان رودخانه ما در مدت سی ساعت از بصره خود را به اهواز رسانیدیم. و تیکه به اهواز رسیدیم متوجه شدیم سطح آب رودخانه نسبت به دو سه روز قبل پائین نشسته و زمین‌های اطراف بتدریج از زیر آب بیرون آمده، و آب رودخانه در سطح معمولی فصل بهار کاهش یافته بود. دو مانع اولی بطور کامل زیر آب رفته و ما بدون هیچ مشکلی از آنها عبور کردیم. مشکترین موانع «بند» اصلی یا مانع سوم بود، که آب در شاخه‌های متعددی به درون یک مجرای بزرگ در سمت راست، با سرعتی در حدود پنج یا پنج مایل و ربع جریان داشت. ما سعی کردیم از درون مجری عبور کنیم. ولی کشتی برای چند دقیقه‌ای قادر به پیشروی نبود. بناچار درصدد برآمدیم از ساحل با کمک طناب فولادی، کشتی را هنگام عبور از «بند» یاری کنیم.

۱. البته ساعت توقف و بریدن چوب، مناسبه نشده است معمولاً در هنگام مسافرت‌های عادی بین سمره و اهواز تنها یک ایستگاه وجود دارد. «نویسنده»

این تدبیر مؤثر افتاد، و کشتی با کمک طناب در حدود نیم ساعت از مجری عبور کرد. مانع چهارم در حدود هشت یا نه پا در ژرفای آب قرار داشت و ما بدون هیچ رادع و مانعی از درون آن نیز عبور کردیم. رودخانه از اهواز تا ویس دارای پیچ قابل ملاحظه‌ای است و بیشه‌زارهای فراوان در دو طرف رودخانه بچشم می‌خورد. «کارون» از «بند قیر» تا نزدیکی «ویس» در بستر شیب‌دار از شمال به جنوب حرکت می‌کند و در این منطقه بیشه‌ای وجود ندارد.

از «بند قیر» وارد شاخه اصلی «کارون» شدیم. جنگل‌های انبوه تهریزی و صنوبر در دو طرف ساحل زیاد، ولی بیشه‌زارهای گز بندرت دیده می‌شود. رودخانه در این محل عمیق، و تا هفت مایلی شوشر و نزدیک تپه‌های کوچک و موج‌دار، قابل کشتیرانی است. این تپه و بلندیاها یک مانع طبیعی در اطراف و بستر رودخانه بوجود آورده‌اند، و آب از این نقطه با سرعت زیاد به شکل آبشار به پائین جریان پیدا می‌کند و یک کشتی بخار با اندک دشواری می‌تواند از آن عبور کند. ولی قایق‌های محلی محمولات خود را در زیر آبشار تخلیه می‌کنند. کف رودخانه در این محل از سنگ‌ریزه‌هایی که همراه جریان آب از کوهستانها سرزیر شده، مفروش است. با اینکه سرزمین‌های اطراف رودخانه هنوز قابل کشت است، لیکن توده‌ای از سنگ‌ریزه به قطر چند اینچ سطح زمین را پوشانده است. کشتی‌ها با اندک دشواری تا حوالی پل «شوشر» پیش می‌روند. جریان رودخانه در تمام اوقات آرام و کم‌تحرک ولی عمق آن در فصول تابستان و پائیز کم، و در بعضی جاها قابل عبور است.

کارون در زیر آبشار در تمام اوقات قابل کشتیرانی است. پس از «کارون» وارد رودخانه «دزفول» شدیم و بدون هیچ مشکلی تا «قلعه بندر» پیش رفتیم. از این نقطه تا دزفول تقریباً نصف راه باقی مانده است. به اعتقاد من این رودخانه در موقعی از سال قابل کشتیرانی است.

رودخانه در زیر «قلعه بندر» کم‌عمق، و عبور از این نقطه بسیار مشکل است. در «قلعه بندر» یک جزیره بزرگ در میان رودخانه قرار دارد که مسیر آب را به دو شاخه تقسیم می‌کند. هر دو رشته از درون یک صخره عبور می‌کنند. مجرای سمت راست به اندازه‌ای است که کشتی‌هایی به ظرفیت کشتی بخار، می‌توانند از درون آن عبور کنند. ما توانستیم تا چند مایل آنسوی این مانع، به حرکت خود ادامه دهیم. با اینکه جریان آب

در این نقطه سریع‌تر و زیادتر می‌شود اما وجود چند جزیره مانع کشتیرانی در این قسمت از رودخانه می‌شود. در بعضی اوقات سنگ‌ریزه‌های بستر رودخانه مشکلاتی برای عبور کشتی فراهم می‌کردند. سواحل رودخانه در این قسمت نیز پوشیده از جنگلی و بیشه‌زارها است. ما به طرف «آب گرگر» که یک کانال مصنوعی است پیش رفتیم و همچنانکه انتظار می‌رفت این شاخه از رودخانه قابل کشتیرانی است. سواحل این رودخانه نیز بیشه‌زار و جریان آب آرام و کم‌تحرک، و ژرفای آن بیش از سه قلاچ نیست. قایق‌های محلی معمولاً بار خود را در «حسن آباد» بقاصه چهار تا پنج مایلی «شوشتر» تخلیه می‌کنند و در بعضی موارد هم از طریق کانال خود را به شهر می‌رسانند.

«آب گرگر» در حدود دو مایل بالای «حسن آباد» به سهولت قابل کشتیرانی است. «گرگر» کمی بعد به چهار شاخه تقسیم می‌شود، ولی کشتی بخار بدون دشواری می‌تواند از میان آن عبور کند. کانال در درون یک دشت زراعتی بنام «شالی» جریان دارد. آب رودخانه در این نقطه سریع، و بستر آن ریگزار، و مسیر خود را در درون صخره‌ها باز می‌کند. گرچه ما خود را به «بند مهبازان» رسانیدیم ولی از این محل به بعد عبور کشتی‌های بزرگ به ظرفیت کشتی ما، غیرممکن است. کناره و لبه‌های «آب گرگر» در این نقطه بسیار بلند است. لارم به یادآوری است که آب رودخانه در این محل در حدود بیست پا به سمت پائین سرازیر، و به طرف شوشتر جریان پیدا می‌کند. بستر فعلی این کانال هاریج، اما نشانه‌هایی از مسیر و ساحل قدیمش، نیز دیده می‌شود. «بند مهبازان» موجب شد که رودخانه در شوشتر بستر قدیم خود را رها کرده و به «آب گرگر» ملحق شود. هنگامی که «سر جان مکدونال کپتر» از خوزستان دیدن کرد، احتمالاً آب کانال از رودخانه اصلی بزرگتر بود و به همین علت هم دو شاخه «گرگر» و «کارون» را با یکدیگر اشتباه کرد. به دشواری می‌توان پذیرفت که چگونه چنین شخصی که خود از نزدیک مدخل کانال را بررسی کرد، تصور کند که آن بستر طبیعی و اصلی رودخانه است. هنوز اعراب سکنه حومه شوشتر در این مورد اشتباه می‌کنند و «شَطِیط» شاخه اصلی کارون را «گرگر» می‌نامند. لیکن من هرگز ندیدم لُر‌ها، و شوشتری‌ها، نام این رودخانه را با یکدیگر اشتباه کنند. هنگامیکه «محمد علی میرزا» «بند» شوشتر را تعمیر نمود، رودخانه به مسیر سابق خود بازگشت. نام «چهار دانگه» و «دو دانگه» بر مبنای مقدار آبی است که رودخانه و کانال، از بستر اصلی «کارون»

به سهولت می‌توان پذیرفت شاخه بزرگی از رودخانه که بفتاً وارد کانال می‌شود ممکن است، به مرور زمان باعث فرسایش خاک، تغییراتی در شکل بستر و لبه‌های کانال ایجاد کرده، و آب در سطح پایین‌تری قرار گرفته و یا به احتمال دیگر، می‌توان گفت که کانال در همان موقع دارای بستی عمیق بوده است. بهرحال اگر ما تصور کنیم که ژرفای کانال در هنگام حفر، به اندازه فعلی‌اش بود، به دشواری می‌توان حدس زد که آبش، به مصرف آبیاری زمین‌های اطراف می‌رسید، بخصوص، در شوشتر تنها با خاک‌برداری و کندن زمین، آنهم با زحمت زیاد می‌توان آب را به سطح ساحل رسانید. و نکته دقیق‌تر آنکه یک رشته پله که پیداست بسیار قدیمی‌اند، از شهر به بستر کانال امتداد دارد، و این پله‌ها هم‌سطح فعلی «آب گرگر» هستند و همین هم‌سطح بودن پله‌ها با آب، مؤید آنست که ژرفای کانال در آغاز به همین اندازه بوده است.

در «بند قیر» محل تلاقی «کارون» و «دگرگر» و «آب دزفول» رودخانه تا حدود یک مایل برنگهای مختلف امتداد دارد. آب دزفول بخاطر فراوانی گیاه، در اطراف آن تیره، و کارون به‌علت کیفیتِ خاکی که از درون آن عبور می‌کند قرمز، و آب گرگر نیز مانند شیر سفید است. معمولاً این مغایرت در فصل‌های تابستان و پائیز نسبت به ايام زمستان و بهار که موسوم طغیان رودخانه است، کمتر بچشم می‌خورد. این مسئله نیز قابل توجه است که رودخانه دزفول در استان نام مشخصی ندارد، و اعراب معمولاً آنرا «شط‌الدزفول» می‌خوانند.

### آثار تاریخی اطراف «کارون» و دزفول

بیشتر آثار تاریخی مهمی که در حوالی «کارون» سراغ دارم، همانهایی هستند که در «سوسن» وجود دارند. «ماژور رالینسون» عقیده دارد آثار و بقایای قصر شوشان که

جغرافیادانان قدیم به آن اشاره کرده‌اند در «سوسن» می‌باشند<sup>۱</sup>. او شخصاً از محل بازدید بعمل نیاورده و منحصرأ اطلاعاتش را از مردم بختیاری دریافت داشته که البته بسیار مبالغه‌آمیز، و در حقیقت با آنچه که هست مغایرت دارد. مازور «رالپسون» جزیره‌ای دربار «شوش» تألیف کرده که دارای اشتباهات فراوانی است.

«سوسن» نام دره یا وادی کوچکی است که اطرافش را قلی مرتفعی احاطه کرده، و رودخانه کارون در یک معبر عمیقی وارد آن شده، و در یک بستر تقریباً مساوی و در عین حال مشکل، دره را ترک می‌کند. آثار باستانی این محل در دو قسمت مجزا مربوط به عهد کیانیان، و ساسانیان است.

در نقطه‌ای که شاخه راست رودخانه از شمال شرقی وارد دره می‌شود در حدود دو مایل توده‌هایی از تخته‌سنگ‌ها، بطور نامنظم بر روی هم انباشته شده و تعداد زیادی پی و آثار ساختمانی نیز از همان مصالح بچشم می‌خورد. کُرها این خرابه‌ها را «مال ویرون یا مال ویران» می‌نامند. و بر حسب روایات و داستانها این خرابه‌ها متعلق به شهری بزرگ و معروف بوده است. مطمئناً این آثار متعلق به گذشته‌ای بسیار دور نیست و احتمالاً مربوط به دوران «ساسانیان» خواهد بود. جاده‌ای سنگ‌فرش در دو طرف ساحل امتداد دارد که پیداست بسیار قدیمی است، و احتمالاً بنای آن، هم‌زمان با احداث پلی است که بعداً شرحش را بیان خواهیم کرد.

دره دوباره وسیع و پهناور می‌شود، و چند بُه مصنوعی در دو طرف رودخانه بچشم می‌خورد. پی و آثار ساختمانی، و آجرکاری‌هایش گاه‌وبیگاه در معرض تهدید سیلاب‌های شدید قرار دارند. در سمت راست رودخانه در کنار رشته آب کوچکی که دامنه ارتفاعات را قطع می‌کند، مقبره «دانیال» در میان انبوهی از درختان بلند قرار دارد (۲۵). این مکان زیارتگاه، و مورد احترام الوار است. بقعه «دانیال» با گل بنا شده و تزئینات مرمر در آن بکار رفته و از آب انبار ماهی‌های مقدس نیز خبری نیست<sup>۲</sup>. در دو

۱. مجلة انجمن پادشاهی جغرافیایی ج. نهم. ص ۸۳. «نویسنده»

۲. دهستان سوسن در قسمت خاوری دهدز و در مناطق کوهستانی واقع شده، و از تعدادی بوستانهای بزرگ و کوچک تشکیل شده است. «مترجم»

۳. بطور حتم در رودخانه‌ای که در کنار بقعه جریان دارد، ماهی یافت می‌شود. با اینکه بمن گفتند این ماهی‌ها مقدس می‌باشند ولی فکر نمی‌کنم اثر آنها مانند ماهی‌های «پراهمیم» در «عرفه» مواظبت بعمل آید یا غذا داده شود. «نویسنده»



سفری که به «شوش» داشتیم تلاش و جستجوهایم برای یافتن کتیبه یا سنگ‌نبشته بچانی نرسید. بطوریکه بمن گفته شد، در محلی بنام «پاره» (پیاده‌راه - مترجم) در درون غاری تعدادی مجسمه وجود دارد. ولی من این گفته‌ها را باور ندارم. آنسوی خرابه‌هایی که آنها را شرح داده‌ام، رودخانه دوباره در میان دو پرتگاه بسیار مخوف به مسیر خود ادامه می‌دهد و هنوز یک جاده سنگ‌فرش در امتداد ساحل ادامه دارد. در حوالی محلی که رودخانه از درون صخره‌ها خارج می‌شود، جزئی آثار و خرابه‌های کم‌اهمیت که لرها آنرا «مسجد سلیمان» می‌نامند، وجود دارد و احتمالاً «ماژور رالیسون» نیز به این آثار اشاره‌ای دارد. کمی زیر این خرابه‌ها بقایای یک پل بسیار زیبا وجود دارد. دو ستون در رودخانه دیده می‌شود که در حال حاضر در اثر برخورد امواج سیلاب‌های کف‌آلود ازین رفته‌اند. این دویابه که فعلاً غیر از دو توده عظیم از آجر و ساروج چیزی از آنها باقی نمانده، ظاهراً با کمک لبه‌های ارتفاعات متقابل طاق پل را نگه می‌داشتند. آجر و مصالحی که در این پل بکار رفته تماماً در کوره پخته شده و بیشتر شبیه دیگر آثار مربوط به دوران «کیانیان» است. ارتفاع طاق پل نسبت به سطح رودخانه به یکصد پا تخمین زده می‌شود. در بالای کوهی بنام «جیلیر» «جیلور» یا «چینور» در سمت چپ ساحل یک قلعه از آثار عهد «ساسانیان» بچشم می‌خورد. من غیر از این خرابه‌ها آثار تاریخی دیگری در حوالی «سوسن» نمی‌شناسم.

به عقیده لرها، «لردگان» که در کنار یکی از شاخه‌های مرعی «کارون» است بر روی خرابه‌های پایتخت سکنه کوهستانی بختیاری قرار گرفته است. یک تپه بسیار قدیمی و غیرطبیعی نیز در نزدیکی دهکده وجود دارد<sup>۱</sup>.

«کارون» پس از ترک «سوسن» به «سوسن سرخ آب» و «اندکا» که هر دو دارای آثار تاریخی هستند، وارد می‌شود. در زیر «اندکا» و در نقطه‌ای که «تائک» به «کارون» می‌پیوندد خرابه‌های شهر قدیمی «بنوار» وجود دارد. در این حوالی نیز چند اثر خرابه مربوط به عهد «ساسانیان» دیده می‌شود. لیکن مهمترین آثار تاریخ این مکان، قدمت چندانی ندارد و احتمالاً متعلق به دوران «اتابکان» است. لرها می‌گویند که دوست سال قبل این شهر آباد و پرجمعیت بوده و ظاهراً محل نگهداری گروگان‌هایی

۱. در «نزهةالقلوب» از این مکان «لورگان» نام برده شده، و بخاطر مرغوبیت انگورش، شهرتی فراوان داشته است.

بوده که از خوانین بختیاری گرفته می‌شد. من قبلاً در مورد دو قلعه مخروبه متعلق به دوره «ساسانیان» که در مدخل کارون و دشت عقیلی قرار دارند، شرحی بیان داشتم. در این دشت، نشانه‌هایی از یک کانال بزرگ، و تعدادی تپه‌های غیرطبیعی و پی و آثار ساختمانهایی که پیداست مربوط به دوران قدیم هستند، دیده می‌شود.

در شوشتر بندرت آثار تاریخی مربوط به دوران قبل از اسلام وجود دارد. احتمالاً شکافها و غارهای سمت راست و چپ رودخانه در بزرگترین آثار تاریخی قدیم هستند. بدیهی است من، «بند» و قسمتی از پل را که بدون شک عمری به قدمت غارها دارند و متعلق به دوران اساطیری هستند، بحساب نمی‌آورم. قلعه نیز رویهمرفته یک بنای جدید است و در حقیقت غیر از چند پی و آثار نشانه‌هایی از ساختمان قدیمی‌اش، بجای نمانده است؛ و در حدود یک مایلی جنوب «شوشتر» بقایای یک شهر قدیمی وجود دارد. در این محل تخته‌سنگ‌های عظیم، خشت‌های بزرگ پخته، و گورستانهای وسیع و تکه‌های شیشه، و ظروف سفالین بحد زیاد، و همچنین یک تپه بلند چهار گوش و تقریباً وسیع، در سمت راست آب «گرگر» دیده می‌شود. پیداست که این خرابه‌ها نسبت به آنچه در شوشتر وجود دارد، مهم‌ترند. این آثار در بعضی اوقات به غلط بوسیله شوشتریها «عسکر مکرّم» خوانده می‌شود<sup>۱</sup>. در سه مایلی شوشتر در سمت راست کارون بر بالای تپه‌ای در میان ویرانه‌ها آرامگاه یک «امام زاده» بنام «روین ابن یعقوب» وجود دارد و این خرابه‌ها نیز به همین نام خوانده می‌شود. در حدود هفت مایلی مصب رودخانه‌های کارون و دزفون، در سمت راست ساحل، بقایای یک شهر قدیمی متعلق به عهد «ساسانیان» بچشم می‌خورد. تپه‌ها و برآمدگی‌های این محل پوشیده از خرده شیشه، و کوزه، و سفال شکسته است. من گورستانی پر از استخوان انسانهای مرده در این نقطه کشف کردم. بیشتر آثار تاریخی حومه شوشتر، در نقطه تلاقی «آب گرگر» و «کارون» قرار دارند.

قسمتی از این خرابه‌ها، در دو طرف ساحل «آب گرگر» و بخشی نیز در ساحل «کارون» بطول سه مایل و شعاع نه مایل دیده می‌شوند. در سفر قبلی‌ام به شوشتر،

۱. خرابه‌های «عسکر مکرّم» در نزدیکی «بند فیر» قرار دارد و عسکر مکرّم در فزون وسطی یکی از مهمترین شهرهای کنار «سرفان» بود و نهر سرفان (آب گرگر فعلی) از آن شهر می‌گذشت و بهترین شکر حوزستان در آنجا بعمل می‌آمد. «مترجم»

هنگامیکه با یک قایق محلی از قسمت پائین کانال، می گذشتم، به این خرابه برخوردیم. با کمال تعجب در کنار ساحل و در نقطه‌ای که زمین در اثر برخورد با آب دچار فرورفتگی شده، پی وشالوده بسیار عریض ساختمانهایی را که با آجر ساخته شده دیدم و در سفر دیگر نیز سوار اسب این محل را بررسی کردم. ولی بعلت خطراتی که در این گونه مناطق همیشه برای یک مسافر تنها وجود دارد، نتوانستم بیش از حد معمول در آنجا بمانم. هنگامیکه با کشتی بخار به «بند قیر» رسیدیم، «ناویان سلیبی» را تشویق نمودم تا در مصب «آب گرگر» توقف کند. و سپس با حوصله و دقتی خاص آثار باستانی عسکر مکرّم را بررسی کردم. ظاهراً این خرابه‌ها به سه دورهٔ جداگانه «کیانیان»، «ساسانیان» و «مسلمانان» تقسیم می‌شوند.

دورهٔ اول با مشاهده تکه‌های مخلوطی از مصالح پنخه مانند آجر و ساروج و قیر مشخص می‌شود، و دورهٔ دوم با تخته‌سنگ‌های عظیم علامت گذاری شده، و نظیر آنچه در «الْخُدْر» «بیتون»، «اصفهان»، «استخر»<sup>۱</sup> مربوط به دوران «ساسانیان» وجود دارد و متمایز می‌شود؛ و دورهٔ سوم نیز با کشف چند سطر خط کوفی بر روی یک تخته‌سنگ سیاه، و مقداری کوزه و سفال شکسته معین می‌شود.

این سبک پیچیده معماری نشان می‌دهد که این آثار متعلق به دوران اولیه اسلامی است و در آن روزگاران این شهر بوسیله قبایلی از اعراب بنیان گذاشته شده، و زمانی آباد و پرجمعیت بوده است. در حال حاضر پی و آثاری از ساختمانها مشهود نیست، ولی تعدادی تپه و یرآمدگی‌های وسیع غیرطبیعی و توده‌هایی از آجر و ساروج و چند راهرو

۱. لازم به یاد آوری است در بازدیدی که با اتفاق آقای «اپنزورث» از خرابه‌های «الْخُدْر» و «احتر» بعس آوردیم متوجه شدیم که هر تخته‌سنگی که در ساختمانها به کار رفته علامت گذاری شده است. این علامت‌ها را «دکتر روس» نیز از نزدیک دیده است.

هنگامیکه در ایران مشغول تحقیق و بررسی بودم همین علامات را در آثار دورهٔ «ساسانیان» درون سنگ‌هایی در «بیتون»، «اصفهان» و «کارول» دیدم. در اصفهان چند تخته از این سنگ‌ها را نیز بر روی پی جُلُقا دیدم که پیدا بود از خرابه‌ها جمع آوری کرده بودند؛ و همین موضوع مرا وادار کرد که بیشتر به تحقیق ادامه دهم. خوشبختانه موفق شدم در «بیتون» دو سر ستون بسیار زیبا از مرمر سفید شبیه همانها که به آثار باستانی «شاپور» نسبت داده می‌شوند از نزدیک به بینم این دوسر ستون علامت مشخصه را نداشتند. (ظاهراً بنا یا کارفرما جهت نشانه نصب قطعات به یکدیگر این علامت‌های را روی سنگ‌ها حک می‌کرده است) ولی با اعتقاد من شانه‌ای از سبک معماری و «ساسانیان» در این نقطه بعیضم می‌خورد. چنانچه حدس من، در این مورد درست باشد، بایستی تاریخ آثار «الْخُدْر» که تاکنون مورد شک و تردید بوده، بطور دقیق و قلعی مشخص گردد. (نویسنده)

زیرزمینی و مقدار زیادی ستون و قطعاتی از مجسمه‌های شکسته سنگی بیچشم می‌خورد.  
در سمت چپ «آب گرگر» توده‌های شگرف و عظیمی از سِفت کاری و  
آجرکاری وجود دارد. اهالی بومی نامی برای این آثار نمی‌شناسند.

در سواحل رودخانه دزفول آثار چند خرابه را کشف کردم و تعدادی تپه مصنوعی  
نیز در گوشه و کنار دیده می‌شود ولی نشانه‌هایی از خرابه‌های شهر به اندازه کافی بجای  
نمانده است. در خود دزفول چند تپه غیرطبیعی و آثار چند کانال بزرگ مربوط به عهد  
«ساسانیان»، بیچشم می‌خورد. در سمت راست رودخانه در مقابل شهر چند تپه و بقایای  
چند ساختمان وجود دارد که سکنه محلی آنرا «رواش» می‌نامند. در حدود نه مایل  
بطرف شمال نیز خرابه‌هایی دیده می‌شود که در حال حاضر «آنتابولس» یا «آنتاپولیس»  
خوانده می‌شود. خرابه‌های نزدیک دزفول و آثار آن کانال‌ها را اهالی محل «جندی  
شاپور» می‌گویند.<sup>۱</sup> بالای شهر چند شاخه کانال بزرگ از رودخانه منشعب، و به طرف  
«شاه آباد»، در فاصله دو فرسخی دزفول امتداد می‌یابد و هنوز قسمت‌های بزرگی از این  
«قنات‌ها» و کانال‌ها قابل استفاده‌اند. در چند مایلی اطراف «شاه آباد» تعدادی تپه  
کوچک هست که تعدادی آجر و سفال شکسته و خرده‌شیشه بر روی آنها یافت می‌شود.

سکنه محلی، این خرابه‌ها را «دقیانوس» می‌نامند. روایات و افسانه‌های زیادی  
درباره این آثار که زمانی شهر بزرگی بوده است، وجود دارد که در بین آنها از همه  
معروف‌تر داستان آن هفت نفر و سگشان که بخواب رفته‌اند<sup>۲</sup> و من هرگز نشنیده‌ام  
کسی این خرابه‌ها را بجای «جندی شاپور» شناسائی کند. ظاهراً مناطق بین رودخانه  
دزفول و کرخه زمانی آباد و پرجمعیت بوده است. در این مکان تپه‌ها و آثار باستانی

۱. شاپور اول بعد از آنکه قریحات درخشانی در مقابل رومیها انجام داد امپراطور والریوس را زندانی ساخت و هفتاد هزار  
زندانی را در خوزستان مسخر کرد. این رقم در لوح مفصلی که بر دیوارهای «کابلوردت» در نقش رستم بوسیله  
او کنده شده است، یاد شده است. این زندانیان شهری ساختند که شاپور به آن نام «گندشاپور» یعنی قشون شاپور  
داد. خرابه‌های این شهر نزدیک شاه‌آباد در پانزده کیلومتری دزفول می‌باشد. تا نیم قرن پیش دیوارهای خارجی  
این شهر بشکل یک مستطیل با دو کیلومتر طول و یک کیلومتر عرض که نقشه کامپ نظامی رومی می‌باشد دیده  
می‌شد. بین این زندانیان تعدادی مهندسی و آرشیتکت نیز وجود داشت و «شاپور» از تجربه آنها برای ساختن  
پل‌هایی بر روی رودخانه‌های خوزستان استفاده کرد. سه اثر بزرگ از این ساختمانها هنوز وجود دارد یکی پل روی  
کرخه در نزدیکی اندیمشک که مدتی است خراب شده و یکی پل قلی دزفول، و دیگری پل شوشتر است که فعلاً  
از وسط قطع شده است. «مترجم»

۲. اشاره به حکایت اصحاب کهف است که در قرآن کریم آمده است. «مترجم»

زیاد بچشم می خورد.

بین «بند قیر» و اهواز آثار چند کانال بجای مانده است. درباره آثار تاریخی اهواز زیاد گفتگو شده و نیاز به توضیح و تفسیر بیشتری نیست و من تنها دو خرابه را دیدم که به آسانی قابل تشخیص اند: یکی متعلق به عهد «ساسانیان» و دیگری مربوط به دوران اولیه اسلامی است. در زیر اهواز غیر از آثار چند کانال قدیمی آثار تاریخی دیگری وجود ندارد. «کارون» بخاطر مسیری که از آن عبور می کند، دارای رنگهای مختلفی است. ولی این اختلاف رنگ جزئی و کم اهمیت است. سواحل و بستر کارون رسوبی است و بهمین علت هم روزانه در اثر فرسایش خاک مرتباً تغییر مسیر می دهد و بمجردیکه بستر جدیدی پیدا کرد مسیر قبلی از بین می رود. معمولاً این تغییر جهت، با مسیر قبلی چندان فاصله ای ندارد. پداست که رودخانه دزفول و کارون چند سال قبل در یک مایلی بالای «بند قیر» رودخانه واحدی تشکیل داده اند. اخیراً دلتای بزرگی از مواد رسوبی در امتداد ساحل قدیم تا مصب فعلی کشیده شده است. بنا به گفته جغرافیادانان عرب مسیر اصلی «آب گُرگُر» تا حوالی اهواز بود ولی در حال حاضر اثر و نشانه ای از آن باقی نمانده است. ظاهراً پداست مسیری که از «بند قیر» بطور مستقیم تا «ویس» امتداد دارد یک کانال مصنوعی است. اگر ما این حدس را درست بدانیم می بایستی نشانه هایی از بستر قدیم بر جای مانده باشد ولی من در این مورد بخصوص موفق به کسب اطلاعاتی نشده ام. در زیر بند قیر نیز توانستم آثاری در مورد بستر قدیم «گُرگُر» پیدا کنم. تنها در سمت چپ کارون در حوالی «ویس» آثار کانالی که برای استفادۀ آبیاری حفر شده، بر جای مانده است. بنا به اقوال و روایاتی که در بین مردم منطقه وجود دارد، رودخانه دزفول زمانی به «گرخه» می ریخته است.

### رودخانه گرخه

«گرخه» از کوهستانهای نزدیک کرمانشاه سرچشمه می گیرد و رشته آبهای متعددی به آن می پیوندد که شاید از همه مهمتر چشمه های آبی است که در چند مایلی رودخانه دزفول به آن ملحق می شوند. من فرصت نیافتم که تمام مسیر این رودخانه را بازرسی کنم، لذا اطلاعات من تنها مربوط به یک قسمت از این رودخانه است. گرخه پس از عبور از میان سلسله ارتفاعات، در زیر «قلعه رضا» راه خود را کج کرده و در درون

تپه‌های ریگی و سنگ آهکی به موازات قفل رفیع «لرستان» به مسیر خود ادامه می‌دهد. این رودخانه در ده مایلی دزفول از ارتفاعات غربی آن شهر خارج می‌شود. در مدخل ارتفاعات و دشت، و در داخل معبری تنگ، بقایای یک پل قدیمی موجود است که «پاپُل» نام دارد. کمی پائین‌تر از پُل رودخانه در تابستان، با اسب قابل عبور است. قوافل و کاروانها بعثت جریان سریع رودخانه در این محل، ترجیح می‌دهند که از گذار «ایوان کرخه» عبور کنند. در سمت چپ رودخانه و نزدیک گذار، آثار یک کانال بزرگ و بقایای چند خرابه و قطعاتی از آجرکاری و تعدادی سفال شکسته و تکه شیشه بچشم می‌خورد. ظاهراً این علائم و نشانه‌ها مشعلی به یک شهر قدیمی است. ولی فعلاً اهالی بومی نامی برای آن نمی‌شناسند. در فاصله چهار مایلی جنوب غربی «پاپُل» خرابه‌های «ایوان کرخه» دیده می‌شود. رودخانه در این محل به چهار شاخه تقسیم می‌شود و در فصول تابستان و پائیز بسهولت قابل عبور است. بقایای «ایوان کرخه» تقریباً در نیم مایلی روخانه واقع شده است.

این آثار شامل چندین تپه، که بعضی از آنان بزرگ و پوشیده از سفال شکسته و خرده‌شیشه و تکه آجرند. تعدادی ستون نیز در گوشه و کنار باقی مانده که تا نیمه در زیر خاک فرورفته‌اند. بر روی یکی از تپه‌ها، بقایای یک ساختمان بجای مانده، که پیداست مربوط به دوره «ساسانیان» است. زیر ایوان، سواحل رودخانه را جنگلهای انبوه پوشانده است، و احتمالاً کشتی‌هایی به اندازه‌های کوچک می‌توانند از این رودخانه عبور کنند. در این نقطه از ساحل رودخانه، تا «حویزه» که چندین مایل است سواد رودخانه دزفول قابل رؤیت است. من قبلاً چگونگی تغییر مسیر کرخه را که در اثر شکستن سد حادث شده، شرح داده‌ام. «معتمد» در آغاز بهار سال ۱۸۴۲ کوشید تا دوباره سد را تعمیر کند. لیکن بعثت طغیان و بالابودن سطح رودخانه موفق به انجام این کار نشد. من، در پائیز سال ۱۸۴۱ که آب رودخانه پائین بود در حدود ده مایل با کشتی بخار در آن پیش رفتم. ما در این رودخانه با چند شاخه کانال متعدد مواجه شدیم، که عبور کشتی از آنها بدون اشکال نبود. احتمال می‌رود مجدداً رودخانه در حویزه قابل کشتیرانی شود، و کشتی‌های تجارتي بار دیگر مانند سابق بین حویزه و شط‌العرب (اروندروود - مترجم) رفت و آمد کنند.

آب کرخه در قسمت فوقانی به علت شیرینی، و خالص بودنش شهرت دارد ولی در

زیر «حویزه» بعلت الحاق چند مرداب از بیشه‌زارها به آن تا اندازه‌ای آلوده می‌شود.

## رودخانه جراحی

جراحی از درون کوهستانهای شمال شرقی «بهبهان» سرچشمه می‌گیرد و بدون اینکه وارد شهر شود، در میان دشت راه خود را کج کرده و در فاصله چهار کیلومتری بهبهان به مسیر خود ادامه می‌دهد. کاتالی از رودخانه منشعب می‌شود و خندق دور قلعه را پُر آب می‌کند.

این رودخانه در مصب خود با «آب علا»، به رودخانه «کردستان» تغییر نام می‌دهد؛ و پس از عبور از میان یک رشته تپه‌های تنگ و کم‌ارتفاع شنی، وارد دشت «رامهرمز» می‌شود؛ و در نقطه‌ای در زیر دهکده «قلعه شیخ»، با نهر بزرگی بنام آب «رامتر»<sup>۱</sup> که متشکل از «آب علا» و «آب زرد» است تلاقی می‌کند.

این نهر در نقشه «کینر»، «کوچک خان کیند» نامیده می‌شود.<sup>۲</sup> از آنجائیکه این نام در حال حاضر مطمئناً در منطقه شناخته نمی‌شود لذا من از منشاء و ریشه اصلی آن اطلاعی ندارم.<sup>۳</sup>

«آب علا» از درون کوهها مُنگشت نزدیک «کلات» (قلعه) علا<sup>۴</sup> محل اقامت خان طوایف بهمه‌ای سرچشمه می‌گیرد. ظاهراً نام این رودخانه از این قلعه گِلی گرفته شده است. «آب علا» پس از عبور از میان سلسله ارتفاعات، وارد دشت کوچک و حاصلخیز «میدآود» می‌شود. در سواحل این رودخانه آثار و بقایای شهرهایی مربوط به دوران ساسانیان بجای مانده، که بلااستثناء تمام پی و دیوار خانه‌ها از تخته‌سنگ‌های عظیم با ملاطی سفت و محکم از ساروج ساخته شده است. در جنوب رودخانه، خرابه‌های

۱. بطوریکه از جغرافیای این عراده به استیاط می‌شود رامنز که فعلاً رومتر تلفظ می‌شود تعریف شده. واژه رامهرمز است.

نگاه کنید به این حوقل ترجمه سر گوراوزلی، چاپ لندن، ۱۸۲۰ ص. ۷۹ «نویسنده»

۲. در ظفرنامه ترجمه «پیشتر دلا کروایکس» نهر و خان کیند ذکر شده است. «نویسنده»

۳. یک نهر کوهستانی در نزدیک فلات بنام «آب مُردگان» وجود دارد اما نمی‌دانم که به آب کردستان می‌ریزد و یا به آب بزر ملحق می‌شود. «نویسنده»

۴. عربها معمولاً قلعه را کلات می‌گویند. «نویسنده»

«قلعه آباد» و «قلعه گبر تازنگ» و «سلی سیه» وجود دارد. «آب علا» پس از ترک میداود در درون یک رشته تپه‌های سنگ آهکی به موازات قلل رفیع کوهستانها به میر خود ادامه می‌دهد و در اینجا با رشته آبی بنام «آب زرد» تلاقی می‌کند. در مصب این دو نهر، چند چشمه قیر معدنی وجود دارد. «آب علا» پس از آنکه از تپه‌ها به دشت رامهرمز سررازیر شد، به «آب رامز» تغیر نام می‌دهد و سپس به رودخانه کردستان ملحق می‌شود.

«آب زرد» از ارتفاعات «مُنگُشت» نزدیک دهکده «مال آقا» سرچشمه می‌گیرد و پس از عبور از معبری تنگ و دشوار، و گذر از «ابوالعباس» وارد «دشت باغ ملک» می‌شود.

در «ابوالعباس» بقایای شهری بزرگ بیچشم می‌خورد. این آثار شامل تخته‌سنگ‌های بزرگ یا توده‌هایی از ملاط ساروج است.

در باغ ملک خرابه‌های «متجیق» وجود دارد. «ماژور رالیتسون» که اطلاعات خود را از منابع بختیاری دریافت داشته، معتقد است که این آثار متعلق به دو دوره کیانیان و ساسانیان است. او اشاره به یک تپه تاریخی در آن محل می‌کند و آنرا به روایت ابراهیم و نمرود مرتبط می‌سازد<sup>۱</sup>. من شخصاً چند بار از این محل دیدن کردم و بدقت آثار آنرا بررسی کرده‌ام، آنچه مسلم است این آثار مربوط به دوران پیش از ساسانیان نیست، و بیشتر قسمت‌هایی که از آن بجای مانده، مربوط به دوران اخیر و شاید مانند دیگر آثار باستانی این نواحی متعلق به عهد «اتایکان» باشد. خرابه‌های مربوط به زمان ساسانیان شامل پی و آثار چند اطاق و ساختمان نظیر آنچه در «قصر شیرین» و «شیروان» وجود دارد.

تپه‌ای که داستان مربوط به ابراهیم و نمرود به آن نسبت داده می‌شود یک تپه مصنوعی نیست؛ اما یک رشته تپه‌های کوچک سنگ کلوخی در امتداد رودخانه کشیده شده است.

در دشت باغ ملک آب زرد با نهر کوچکی که از قلعه تل یا تل طیبی سرچشمه می‌گیرد، ملحق می‌شود، این قلعه که بر فراز تپه‌ای بلند، قرار گرفته مقر خان بختیاری

۱. نگاه کنید به یادداشتهای ماژور رالیتسون صفحه ۸۱. «نویسنده»



است<sup>۱</sup>. «آب زرد» پس از ترک «باغ ملک» با فشاری شدید راه خود را در درون یک رشته تپه‌های سنگ آهکی باز کرده و به «آب علا» ملحق می‌شود. آب این دو رودخانه بعلت اینک از میان قله‌های پُررِف مُنگشت سرچشمه می‌گیرند بسیار شیرین و گوارا هستند.

«آب علا» پس از الحاق به دو رشته «آب رامز» و «کردستان»، به جراحی تغییر نام می‌دهد. و سپس رودخانه‌ای عمیق و پهناور، با لبه‌هایی بلند می‌شود؛ و بیشتر فصول سال عبور از آن غیرممکن می‌شود. در گذشته عده‌ای از قبایل کعب در درون کپرها و آلونک‌هایی در سواحل این رودخانه اقامت داشتند لیکن اخیراً بعلت لشکرکشی «محمد» به این نواحی، تمام این دهکده‌های موقت، معدوم و خالی از سکنه شده‌اند.

من قبلاً شرحی در مورد کانال‌ها و نهرهای جراحی بیان داشتم.

«نهر بوسی» به «خور موسی» می‌ریزد؛ ولی مطابق نقشه، تمام کانال‌های این رودخانه به قسمت فوقانی خلیج فارس می‌پیوندند. کانال فلاحیه که از درون شهر می‌گذرد، و در نزدیک «سبلا» یا «سیله» به کارون می‌ریزد، یک کانال بسیار قدیمی است. این کانال، چند سال قبل بوسیله شیخ کعب تعمیر و بازسازی شده است. می‌گویند کارگران هنگام خاک‌برداری این کانال یک لنگر کشتی را در زیرزمین پیدا کرده‌اند. هنگامی که سد بسته است قایق‌ها می‌توانند با محمولاتی در حدود چهار «خروار» در میان آن رفت و آمد کنند و در موقعیکه سد شکسته شود کشتی‌های بزرگ نیز می‌توانند از درون آن عبور کنند. این کانال آب‌راه عمومی بین فلاحیه (شادگان - مترجم) و محصره (خرمشهر - مترجم) است. دوازده مایل بالای فلاحیه در سمت راست رودخانه آثار شهر قدیمی «دورق» وجود دارد. سواحل رودخانه کردستان (جراحی) پوشیده از جنگلهای انبوه است ولی در محل تلاقی این رودخانه با «آب علا» جنگلها قطع می‌شود.

طبق اطلاعاتی که دریافت کرده‌ام، خرابه‌های قابل توجهی در نزدیک رودخانه

---

۱. هنگامیکه پی قلمه را می‌کنند با یک شفته سنگ صخیم برخورد کردند، در وسط آن تخته سنگ، تابوتی یافتند که محتوی استخوانهای یک مرده همراه با شمشیر و زره و کلاه‌نخود و چند سکه مربوط به عهد اسکندر بود.

کردستان<sup>۱</sup> قبل از ورود به دشت بهبهان وجود دارد.

محل این آثار در حدود یک روز راه از بهبهان در کوهستانهای نزدیک «دهدشت» اند. با استناد به گزارشاتی که دریافت داشتم، معتقدم که این آثار متعلق به عهد ساسانی است.

جراحی پس از آنکه به دشت سرازیر می شود، در حدود چهار مایل در شمال شرقی بهبهان در نزدیکی خرابه های یک شهر قدیمی ساسانی بنام «ارجان»<sup>۲</sup> به مسیر خود ادامه می دهد. خرابه های یک پل و بقایای چند ساختمان بزرگ نیز در کنار ساحل بجای مانده است. در گوشه و کنار این محوطه مقدار زیادی پاره آجر بطور پراکنده بچشم می خورد. خرابه های شهر قدیمی رامهرمز تقریباً در فاصله سه مایلی رودخانه قرار دارد. در این مکان آثار یک کانال بزرگ که آب را از رودخانه به دشتهای اطراف می رسانیده، باقی مانده است.

### رودخانه زهره

رودخانه «زهره» یا «هندیان»، با الحاق دو نهر آب شور و شیرین، از کوهستانهای «ممنسی»<sup>۳</sup> سرچشمه می گیرد. این دو رشته آب در دو فرسخی دشت «زیتون» در نزدیکی قلاع معروف به «گُل گلاب» بهم می پیوندند.

«زهره» نسبتاً رودخانه بزرگی است ولی در دشت زیتون به شاخه های متعددی تقسیم می شود که تماماً قابل عبورند. «زهره» در میان تپه های کوچک سنگ آهکی بحرکت ادامه می دهد و در فاصله چند مایلی «هندیان» به دریا می ریزد. این رودخانه در حوالی دهکده هندیان قابل کشتیرانی است و کشتی های کوچک می توانند در آن رفت و آمد کنند. قسمتی از سمت راست رودخانه متعلق به شیخ کمب، و بخشی از ساحل چپ آن، در قلمرو حاکم بهبهان است.

۱. در نقشه «بارون دید» این رودخانه آب ازغون، آب ارغان رودخانه ارغان یا ارجان نامیده می شود. نگاه کنید به

نقشه بارون دید در مجله انجمن پادشاهی جغرافیائی جلد سیزدهم، «نویسنده»

۲. در نقشه «کینر» این خرابه ها در غرب بهبهان نشان داده شده است. «نویسنده»

۳. ممنسی تحریف شده واژه محمد حسینی است. «نویسنده»

رودخانه «طیب» از درون ارتفاعات «کبیرکوه» سرچشمه می‌گیرد و از درون بستری تنگ و صعب‌العبور می‌گذرد و سپس وارد یک رشته تپه‌های کوچک می‌شود. در سواحل رودخانه، آثاری است که پیداست متعلق به عهد «ساسانیان» است. این آثار تاریخی شامل تخته‌سنگ‌های بزرگ با ملاحظی از ساروج است. لرها این خرابه‌ها را «قلعه ائووه» (اتابک) می‌نامند. بستر رودخانه در این محل پهن و عریض می‌شود و در خلال نایستان و پائیز تقریباً خشک و آب بزرگت تا شکم اسب می‌رسد.

«قلعه اتابک» در حدود سه روز راه، در شصت مایلی شمال‌غربی دزفول قرار گرفته است. بطوریکه شنیدم سرچشمه آب طاب بخصوص وقتیکه از کوهستانها سرزیر می‌شود، خالص و گوارا است؛ ولی بتدریج شور و یدمزه می‌شود. این رودخانه پس از عبور از تپه‌های کوچک کم‌ارتفاع وارد «دشت دهنران» می‌شود و در اینجا از «آب میته» (که در بین اهالی شهرت دارد) به طاب تغیر تام می‌دهد و آنگاه در درون یک رشته تپه‌های کوچک سنگ‌آهکی بسمت دشت عربستان سرزیر می‌شود. در حدود چهار مایلی تپه‌ها، دهکده «بیات»، در نزدیکی رودخانه وجود دارد. «طاب» در این نقطه در حدود سی مایل بطرف جنوب شرقی به مسیر خود ادامه می‌دهد تا اینکه در حدود بیست مایلی «دجله» بتأ بطرف تپه‌ها منحرف می‌شود، و کمی بعد در مردابی که عربها آنرا «خور طیب» می‌نامند ناپدید می‌گردد<sup>۱</sup> خور طیب و مردابیهای «حد» بانلاق‌های واحدی را تشکیل می‌دهند. خرابه‌های «طیب» که معمولاً عربها آنرا «شهاریج»<sup>۲</sup> می‌نامند. در یازده مایلی رودخانه قرار دارد بطوریکه پیداست این رودخانه قبلاً در میان شهر عبور می‌کرده، اما در حال حاضر تغیر جهت داده است. فعلاً آبی در حوالی این خرابه‌ها دیده نمی‌شود. تنها در قسمت شرقی این محل بر که آبی وجود دارد که معمولاً از آب باران پُر می‌شود، و اغلب در طول سال عربها برای مصرف احشام خود از آن استفاده می‌کنند. در خود شهر، منبع آبی بچشم نمی‌خورد ولی بنا به روایاتی که در بین عربها باقی مانده است زمانی رودخانه از درون حصار شهر عبور می‌کرده است.

۱. ظاهراً مسیر این رودخانه ناشناخته بود و معمولاً بجای «حد» اشباه گرفته می‌شد و تصور می‌رفت که به دجله می‌ریزد بطوریکه دیدیم این رودخانه بدون تلاقی با «حد» مستقیماً در «خور طیب» ناپدید می‌شود. «نویسنده»

۲. شهرتیه نام شهر کی در حاک عثمانی است. «نویسنده»

این خرابه‌ها شامل چند تپه پراکنده و نامنظم است، که در درون یک حصار چهارگوش قرار گرفته است. ارتفاع بزرگترین تپه‌ها تقریباً بین سی تا چهل پاست. قطعات آجر و تکه‌های سفال و خرده‌شیشه یخ‌زد زیاد در گوشه و کنار یافت می‌شود. در خارج از حصار نیز تعدادی تپه هست؛ تمام مصالح و آجرهایی که در گوشه و کنار پراکنده شده، یا کوره پخته شده است. من، در اینجا تخته‌سنگ‌های عظیم ندیدم، و ضمناً از وجود سنگ‌نبشته یا مجسمه در این نقطه، نیز مطلبی از کسی نشنیدم.

سرزمین‌های شرقی و شمال شرقی «طیب» بیابان و کاملاً متروکه است بطوریکه از عربها شنیدم، غیر از این خرابه‌ها که شرح آنها بیان داشتم آثار تاریخی دیگری در این نواحی وجود ندارد.

### رودخانه دُوارِیح

رودخانه «دُوارِیح» از الحاق دو نهر که در کوهستانهای متعلق به طوایف «سُگوند» سرچشمه می‌گیرند، تشکیل یافته است. شاخه غربی یا علیا را لرها «اُودانان» می‌گویند. در سواحل آن، پس از سرازیر شدن از کوهستانها، تپه‌های زیاد، و تعدادی آثار و پیر ساختمانهای قدیمی بنام «تل یزید» به چشم می‌خورد. در شاخه شمالی نیز خرابه‌های مشابهی موسوم به «مِشَاب» دیده می‌شود. این دو نهر در دشت کوچکی در زیر «باطاق» بهم متصل می‌شوند. در دشت نیز چند تپه و تعدادی خرابه وجود دارد که بنا بگفته لرها و عربها متعلق به یک شهر بسیار بزرگ قدیمی هستند. دشتِ باطاق، تقریباً در شمال دزفول قرار دارد.

«دُوارِیح» پس از آنکه راه خود را با فشار از درون تپه‌های سنگ آهکی باز می‌کند وارد دشت می‌شود و در اینجا بعد از طی مسافتی در حدود چند مایل یا نهر کوچک «بوگرب» تلاقی می‌کند و سرانجام در مردابهای «طیب» ناپدید می‌شود.

۱. بطوریکه مشاهده شده است، بیشترین قسمت آب خد که در حقیقت نصف آن دینه و کرخه و طاب و دُوارِیح است در مردابها ناپدید می‌شود. بطوریکه جغرافیدانان قدیم تأیید کرده‌اند دجله و کرخه قبل از ورود به دریا دریایچه‌ای تشکیل می‌دادند. و هرگز یک گودال بزرگی در قسمت شرقی دجله به چشم می‌خورد. ملاحظاً بستر رودخانه‌ها از بانلاق‌ها بدتر بود و به همین علت هم قسمتی از آب این رودخانه‌ها به شط‌العرب می‌ریخت. این بانلاق‌ها سال بسال گسترش می‌یافت هنگامیکه سد «سوزره» شکست، قسمتی از سرزمین‌های اطراف زیر آب فرو رفت و در هنگام ایجاد سیلاب و منبجان رودخانه‌ها تقریباً تمام سرزمین بین دجله و تپه‌ها در امتداد چند مایل بالای خد تا

من حیث المجموع اینها رودخانه‌های بزرگ خوزستان به‌شمار می‌روند، و ضمناً رودخانه‌های دیگری که از شمال کوهستانهای لرستان سرچشمه می‌گیرند عبارتند از «چنگولار»، «بدره»، «مندلی» و تعدادی نهرهای کوهستانی دیگر که اغلب فصول سال خشک و کم‌آب و گاهی هم در اثر وقوع سیلاب و بارندگی ژرف و غیرقابل عبور می‌شوند.

رودخانه «مندلی» تماماً به مصرف زمین‌های زراعتی می‌رسد و تنها جزئی از آن بصورت نهری کوچک از نزدیک دهکده «کسانیه» عبور می‌کند و بطوریکه شنیده‌ام در زیر روستای «باغ شاه» به رودخانه «بدره» ملحق می‌شود. «باغ شاه» در ساحل رودخانه «بدره» قرار دارد و در همین دهکده بود که «کاپتن گرنٹ» و آقای «فوردینگهام» بدستور کلبعلی خان کشته شدند. رودخانه «بدره» معمولاً بنام «کونگیتون» یا «گنجدان» شهرت دارد. این رودخانه پس از عبور از دشت بزرگی بنام «چم کونگیتون» وارد شهر «بدره» و «جسان» می‌شود، و در این مکان به «آب چنگولار» ملحق می‌شود و به «وادی» تغییر نام می‌دهد<sup>۱</sup> و سرانجام در زیر «ابوحضیر» به دجله می‌پیوندد. با اینکه رودخانه وادی در زمستان و بهار دارای آب قابل ملاحظه‌ای است ولی بیشتر این رودخانه‌ها در تابستان و پائیز تقریباً خشک و کم‌آب هستند و من تردید دارم که حتی مقدار کمی از آب آنها به دجله می‌پیوندد. من در ماه دسامبر یا زحمت از رودخانه بدره عبور کردم. در ساحل این رودخانه خرابه‌های معروف بدره قرار دارد که یکی از آثار باشکوه تاریخی «بابل» است. من از بدره تا مندلی از سه نهر کوچک بنام‌های «آب قزّت» (یک نهر شور) و «آب تورشک» و «تک آب» عبور کردم. بطوریکه شنیدم نهر شور تک آب، و تورشک به رودخانه مندلی می‌ریزند. در ساحل «آب تورشک» چند تپه و جزئی آثار تاریخی هست که بنام رودخانه نامیده می‌شوند.

## دشت‌ها، تپه‌ها و دهکده‌ها

بطوریکه قبلاً دیده بودم، این سرزمین در این منطقه، به یک فلات وسیع و هموار

گرچه به یک دریاچه‌ای بزرگ مبدل می‌شود. این منطقه غیرمسکونی است و در تابستان به آسانی می‌توان فاصله بین حد و کرخه را که تقریباً یکصد مایل است یا فایق از درون مردابها طی کرد. «نویسنده»

۱. این نشانه آنست که او در سرزمین عرسنان می‌شود. «نویسنده»

تغیر شکل می‌دهد. پس از ترک سواحل خلیج فارس، در زمستان به یک بانلاق، و در تابستان به یک بیابان خشک و سوزان مبدل می‌شود. قسمت علیای این دشت پهناور، که «لَهْرُونی» یا «لهرانی» نام دارد شامل چند روستا و آبادی می‌شود که سکنه آن غیر از برداشت محصولات جو و گندم، هر ساله مقدار کمی حیوانات دیگر نیز در آن کشت و زرع می‌کنند. «لَهْرُونی» از شرق به یک سلسله تپه‌های سنگ آهکی محدود می‌گردد. شیب غربی این بلندیها نسبت به ارتفاع شرقی آنها که کمی بالاتر از «دشت زیتون» است بمراذب بیشتر است.

«دشت زیتون» از شرق به یک رشته بلندیهای نسبتاً مرتفع متصل می‌شود. این برآمدگیها از شرق به غرب کشیده شده، و تا دشت بهبهان امتداد می‌یابد و به تپه‌های «زیتون» شهرت دارد. سطح این تپه‌ها را بیش از هزاران شیار که در اثر جریان سیلاب بوجود آمده، پوشانده است. عبور از جاده‌هایی که در غرب این تپه‌ها امتداد دارند بسیار مشکل است. دشت بهبهان سرزمین پُرمرکت و حاصلخیزی است و در فصل بهار پوشیده از گل و گیاه می‌گردد. آنسوی دشت بهبهان قله رفیعی از کوهستانهای سرپنک کشیده‌اند. در میان این کوهستانها دشت‌های کوچک، و دره‌هایی مانند «دهشت»، «تنگ تکاو»، «تنگ چوبل» و «تنگ صولک» وجود دارند. شیب غربی این ارتفاعات به مراتب بیشتر از رخ شرقی آنها است. دشت بهبهان در حدود یکصد پا پائین‌تر از بخش علیای فلات بزرگ آسیای مرکزی، و ولایات عراق یا جبال است.

پس از صعود به قسمت‌های شمالی خلیج فارس تا بهمن شیر، ما از سرزمینی وسیع و هموار که قبایل کعب در آن سکونت دارند، می‌گذریم. در این فلات تا مشرق دجله یک فرورفتگی مشهود است. در زمستان بیشتر اوقات در اثر بارندگی‌های متوالی به یک بانلای پهناور مبدل می‌شود و عبور و مرور فواصل و کاروانها را غیرممکن می‌سازد. در این بیابان هیچ چیزی وجود ندارد حتی نشانه‌ای نیز از کانال‌های قدیمی دیده نمی‌شود. در تابستان گاهی در صدوچند مایل در این بیابان لم‌بزرع آب یافت نمی‌شود و بهمین علت هم این منطقه خالی از سکنه است. رشته بلندیهای سرحدات غربی زیتون با تپه‌های زیتون متصل شده و بطور مستقیم بسنت شمال غربی جراحی امتداد می‌یابند. نزدیک دهکده «خلف آباد» تپه آتش‌فشانی که شعله‌های آتش از دهانه آن خارج می‌شود، نظیر آنچه که در گرگوک وجود دارد، دیده شده است. من از نزدیک این تپه عبور کردم ولی

متأسفانه موفق نشدم از نزدیک آنرا بررسی کنم.

رشته تپه‌های زیتون بوسیله رودخانه جراحی قطع می‌شوند و دوباره در ساحل کارون در اهواز ظاهر می‌شوند و تا حدود پنج مایل آنسوی رودخانه به چشم می‌خورند و سپس در حوالی رودخانه کرخه ناپدید می‌شوند. اما در فاصله کمی در قسمت غربی رودخانه مجدداً تا محلی که اعراب آنرا «بند یازرگان» می‌گویند امتداد می‌یابند و از این نقطه به سلسله ارتفاعات نزدیک می‌شوند و در دامنه «کبیرکوه» با اولین رشته تپه‌های سنگ آهکی که به موازات قله مرتفع کشیده شده‌اند اتصال می‌یابند. و ظاهراً تا جنوب «متدلی» امتداد نمی‌یابند.

آنسوی رشته بلندیهای زیتون، دشت حاصلخیز رامهرمز در امتداد یک سلسله برآمدگیهای کم ارتفاع به کارون منتهی می‌شود. گوشه راست این تپه‌ها به ارتفاعات زیتون متصل می‌شود و یک حد فاصل بین رامهرمز و دشت بهبهان ایجاد می‌کند. رامهرمز سرزمین حاصلخیزی است و انواع حبوبات و نخل و درختان میوه‌دار، بخوبی در آن بعمل می‌آید.

در رامهرمز خرابه‌های دهات فراوان، و تعدادی تپه‌های مصنوعی و آثار یک کانال بزرگ قدیمی که نشانه‌ای از وجود جمعیت زیاد در این نواحی بوده است، به چشم می‌خورد. در شرق رامهرمز یک رشته تپه‌های سنگ آهکی و گچی امتداد دارد. این تپه‌ها دارای گچ فراوان بخصوص چشمه‌های نفت سفید، و قیرهای معدنی «میداوود» را شامل می‌شوند.<sup>۱</sup>

ریخ غربی این بلندیها دارای شیب‌های بسیار تندی است ولی در شرق معمولاً به‌دزها و وادی‌های کوچکتری تبدیل می‌شوند. نوک و قسمت فوقانی این پشته‌ها اغلب دنداندار و دارای شکل، و مناظر دلپذیری هستند، و نسبت به قله ارتفاعات تا اندازه‌ای در هم و بر هم، و نامنتظم‌اند. در جنوب «آب علا» بین رودخانه و دشت بهبهان سطح این

۱. سکه محلی سواحل کارون اغلب نام رامهرمز را بکر می‌برند و این دشت را «مازه بون» می‌نامند. «نویسنده»

۲. بیشتر این تپه‌ها از بهبهان تا ساحل کارون اغلب بوسیله بختارها بنام محلی نامیده می‌شوند. مانند «گچ رامز»، «گچ نیداوود» «نویسنده»

۳. شرکت سابق نفت ایران و انگلیس همزمان با آغاز عملیات اکتشافی خود در مسجد سلیمان در نزدیکی همین چشمه‌های قبر بنام «مامانین» میادرت به حجر چند حلقه چاه کرد ولی چون کار حفاری به نتیجه نرسید و چاهها به نفت نرسید، بناچار عملیات خود را در این منطقه تعطیل کرد و در نواحی مجاور شروع به فعالیت کرد. «مترجم»

بلندیها عمدتاً صاف و تخت‌ای هستند و در درون آنها اغلب خرابه‌های روستاها، قلعه‌ها، و دژهای طبیعی، که همه متعلق به عهد ساسانیان است بچشم می‌خورد. پس از عبور از درون این تپه‌ها در امتداد آب‌علا ما وارد دشت میداود می‌شویم. در این مکان بقایای چند دهکده قدیمی که نشان می‌دهد زمانی سرزمینی آباد و پرجمعیت بوده، بجای مانده است. در امتداد آب‌علا بطرف بالا در نقطه‌ای متصل به کوهستانها، به دهکده کوچک کلات (قلعه) «علا» می‌رسیم. آنسوی این روستا قلل رفیع مُنگشت، فرار گرفته است.

پس از گذر از برآمدگیهای کم‌ارتفاع جنوب میداود وارد دشت کوچک و حاصلخیز «مُنگون یا مُنگان» می‌شویم. این دشت در دامنه‌های «مُنگشت» واقع شده است. در شمال‌غربی «مُنگون» در امتداد نهر کوچکی که به آب‌زرد ملحق می‌شود، «دشت باغ ملک» قرار دارد. در امتداد آب‌زرد که از درون یک بستر تنگ کوهستانی می‌گذرد، ما وارد دره زیبای «مال آقا» می‌شویم. در این محل درخت‌های عظیم گردو، فراوان یافت می‌شود. در آنسوی «مال آقا» رشته‌ارتفاعات مُنگشت این دره راسدی کند.

پس از ترک باغ ملک در جهت شمال غربی یک سلسله پشته‌های کم‌ارتفاع سنگ‌آهکی بطرف «دشت تل» امتداد می‌یابد. این دشت بسیار پُرمرکت و حاصلخیز است و در آن محصولات جو و گندم بخوبی بعمل می‌آید. این دشت از شمال به «مُنگشت» و از غرب به یک سلسله برآمدگیهای کوتاه که آنرا از «هلاگون» جدا می‌کند، محدود می‌شود. دوباره به راه‌مرز برمی‌گردیم و از چشمه‌های نفت شروع می‌کنیم. ما از یک رشته تپه‌های کم‌ارتفاع عبور میکنیم و به دشت «توله» می‌رسیم. این دشت تا حوالی شوشر ادامه پیدا می‌کند و در هر ناحیه نام معینی دارد. رشته برآمدگیهای متعددی دشت «توله» و دیگر مراتع اطراف را از هم جدا می‌کند. در شمال‌غربی توله دشت کوچک «خارشترزار» وجود دارد. آنسوی «خارشترزار» را «گل‌گیر»<sup>۱</sup> می‌نامند. در شمال غربی گل‌گیر دشت کوچک شکرآب، و وراء آن «لَه‌وه‌ری» قرار دارد. «لَه‌وه‌ری» دشت حاصلخیزی است و درخت گنار فراوان در آن یافت می‌شود. یک رشته تپه‌های سنگ‌آهکی این دشت را از «بتوند» جدا می‌کند. از بالای ارتفاعات مُنگشت این دشت مانند یک دریای پهناوری در درون تپه‌ها بچشم می‌خورد. در حقیقت این دشت بقدری کوچک می‌نماید که تشخیص آن در فاصله‌ای

۱. سکه بومی گل‌گیر را «گر‌گیر» می‌گویند. «نویسنده»



دور غیر ممکن است. وراء این پشته‌های درهم و برهم، دشت رامهرمز قرار گرفته که تا کناره‌های شط‌العرب امتداد می‌یابد. در رامهرمز نیز چند تپه و بلندی وجود دارد که قبلاً مبداء تاریخی آنها را شرح داده‌ام. بعضی از این آثار معمولاً بنام محل شهرت دارند و برخی از آنها نیز بقدری جزئی و کم‌اهمیت است که احتیاج به شرح اختصاصی ندارد. تمام خرابه‌هایی که از سنگ و ساروج بجای مانده ارزیابی شده است. بعد از ترک «توله» یک رشته برآمدگی‌های کوچک در یک سرزمین تنگ و شیب‌دار به بلندیهایی سنگ آهکی آسماری، که نسبتاً دارای قله مرتفعی است متصل می‌شود. این کوهستان بخاطر داشتن حیوانات وحشی و شکار، و فراوانی درخت بلوط شهرت دارد.

پس از ترک «آسماری» وارد دره‌ای بهمین نام می‌شویم. این سرزمین اقامتگاه، و چراگاه احشام یکی از طوایف چهارلنگ بنام «سوهونی» است. این سرزمین بعظمت وجود آثار تاریخی دوران ساسانی از معروفیت خاصی برخوردار است. لرها وانمود می‌کنند که بیش از سیصد خرابه و بقایای ساختمانهای قدیمی در این دره بجای مانده است و همچنین تعداد زیادی غار و شکاف در درون صخره‌ها دیده می‌شود. بطوریکه اطلاع یافتیم در نزدیکی چشمه گوگردی در انتهای قسمت غربی «آسماری» چندین مجسمه و کتیبه وجود دارد ولی من چندان به این گفته‌ها اعتماد ندارم. آنسوی این دره یک رشته برآمدگی‌های نامنظم که از جنگل‌های بلوط پوشانده شده، امتداد دارد. پس از عبور از این سلسله بلندیها از سمت شمال شرقی وارد «دشت هلاگون» می‌شویم. یک جاده سنگ‌فرش قدیمی در امتداد تپه‌ها کشیده شده است. پس از ترک «هلاگون» از درون معبری تنگ و کوچک و گذر از پرتگاههایی دره «موردقل» بدشت «مال امیر» (۲۶) می‌رسیم. زمانی مدخل این دشت بوسیله دو قلعه محافظت می‌شد.

بیشتر پی و آثار این قلاع هنوز بچشم می‌خورد. در گوشه و کنار تپه‌های بیشمار که نشانه‌ای از یک شهر قدیمی است بجای مانده است. نزدیک «هلاگون» بقایا و خرابه‌هایی مربوط به گذشته‌ای نزدیک نمایان است، که لرها آنها را منسوب به «اتابکان» می‌دانند. در این مکان آثار قلعه‌ای بنام «اتابک» باقی مانده است. به روایت لرها یکی از شاهزادگان را پس از یک محاصره طولانی در این قلعه به قتل رسانیده‌اند. چشمه اتابک، پل اتابک و داستانهایی از اتابکان در این منطقه فراوان شنیده می‌شود. تپه‌های کوچکی که هلاگون را از مال امیر جدا می‌کند به موازات قتل ارتضاعات بزرگ

بطرف شمال شرقی «قلعه تل» کشیده می‌شوند. «مال امیر» یکی از مناطق مهم بختیاری به‌شمار می‌آید؛ تمام اطراف دشت را یک سلسله ارتفاعات و پرتگاههای عمودی احاطه کرده است. «دشت مال امیر» از مشرق بوسیله یک رشته تپه‌های سنگ‌آهکی که از مُنگشت منشعب شده مجزا می‌شود. در منتهی‌الیه شرق مال امیر خرابه‌های یک شهر بسیار قدیمی بجای مانده است.

این آثار شامل تپه بزرگی است که تعدادی برجستگی بر روی قله آن بچشم می‌خورد و ظاهراً در این مکان قلعه‌ای وجود داشت که چند خاکریز کوچک اطراف آنرا احاطه کرده بود. پی ساختمان‌ها و آجرکاریها، در اثر بارندگی‌های مستد و طولانی ازبین رفته‌اند. در جوار این خرابه‌ها تخته‌سنگ‌های بزرگ نظیر آنچه در آثار دوره ساسانیان مشاهده شده، وجود ندارد. من تردید ندارم که این خرابه‌ها مربوط به گذشته‌ای دور یعنی عهد کیانیان بوده است. اقوال و روایاتی وجود دارد که این آثار بقایای یک شهر بسیار بزرگ قدیمی است که تمام سطح دشت را دربر می‌گرفته است و سلطان‌نشین منطقه کوهستانی بشمار می‌آمده، و بهمین جهت هم آنرا بُرج شاهزاده می‌نامیدند.

داستانهای عجیبی از لرها در مورد آثار تاریخی این منطقه شنیده‌ام. بیشتر اوقات مسکوکات طلا و نقره از درون این خرابه‌ها کشف می‌شود ولی من موفق نشدم که نمونه‌هایی از این سکه‌ها را از نزدیک ببینم چرا که پس از کشف، فوراً این گونه مسکوکات را ذوب کرده، و از آنها زورآلات و دیگر وسائل زینتی می‌سازند.

بطوریکه گفته‌اند حسن خان آخرین خان طوایف چهارلنگ، خزانه بزرگی در این مکان کشف کرد. در چهارنقطه از این سرزمین، تعدادی پیکره و سنگ‌نگاره بطور جداگانه وجود دارد. سه نوع از این مجسمه‌ها متعلق به عهد «کیانیان» و چهارمین نوع نیز، مربوط به دوران ساسانیان است.

### کول فرح

عمده‌ترین نوع این حجاریها در تنگ کوچکی در شمال خرابه‌ها بنام «کول فرح» یا کول فرعون بجای مانده است. این سنگ‌نگاره‌ها، بر روی یک فرورفتگی در درون قسمتی از کوهستان قرار دارند و ظاهراً بقایای یک ساختمان و یا پرستشگاهی است. آثار متعلق به «کیانیان» پنج محل جداگانه را بخود اختصاص داده‌اند.

تعداد این پیکره‌ها جمعاً به سیصد و چهل عدد می‌رسد که مهمترین گروه آن

بشکل برجسته حجاری شده و در سمت چپ مدخلی تنگ در قسمت فوقانی صخره قرار گرفته‌اند و دسترسی به آنها به سهولت ممکن است. این لوحه بزرگ، شامل ده هیئت و یک کتیبه طولانی به خط میخی است که بطور کامل و بدون عیب قابل رؤیت است.

پیکره اصلی که احتمالاً نقش یک مؤید است در وسط قرار دارد. این شکل یک خرقه بلند حاشیه‌دار بر تن دارد که قوزک پاهایش را می‌پوشاند. ریش بلند و مجعدش بر روی بازوها که به موازات سینه‌اش بر روی هم تا شده‌اند، می‌رسد. پنج سطر بخط میخی بر گوشه‌ای از ردایش نوشته شده که احتمالاً نام و مقامش را مشخص می‌کند. چند سطر نیز بهمان ترتیب در قسمت پائین خرقه‌اش نقر شده است. صورت این پیکره مانند دیگر شکل‌ها عمداً محو، و یا از بین برده شده است. این هیئت در حدود چهار پا طول دارد و در پشت سرش، دو نقش کوچک دیده می‌شوند که یکی در بالا و دیگری در پائین قرار گرفته است. شکل بالائی در حدود یک پا و چهار اینچ و دومی یک پا و هفت اینچ طول دارد. اولی یک جلیقه بر روی جامه‌ای بلند که از روی شانه‌ها تا قوزک پاهایش آویزان شده بر تن دارد، و کمائی نیز در دست راستش مشاهده می‌شود. دومی نیز دارای ردای بلند ترین کاری شده‌ایست که کمربندی بر رویش بسته شده، و بازوهایش را مانند شکل بزرگتر بر روی سینه‌اش تا کرده و ریش مجعد بلندش نیز بر روی بازوهایش آویزان شده است. در جلو نقش بزرگتر هفت شکل کوچک وجود دارد. سه پیکره فوقانی تعدادی اسباب و آلات موسیقی در دست دارند و هر یک جامه بلندی پوشیده و کمربندی بر روی آن بسته‌اند. اولی یک آلت چهارگوش موسیقی در دست دارد که بعلت محو شدن قسمتی از آن قابل تشخیص نیست. دومی نیز یک آلت چهارگوش دیگر بشکل ستورهای امروزی با خود حمل می‌کند. سومی هم آلت عجیبی بشکل چنگ در دست دارد. این شکل‌ها هر یک یک پا و سه اینچ طول دارند. در زیر این اشکال هیئت مردی با جامه‌ای کوتاه نشان داده می‌شود که مشغول شکار یک «پازن»<sup>۱</sup> (نوعی بز نر کوهی که دارای شاخهای بلندی است) است. در زیر این نقش، کله سه قوچ کوهی دیده می‌شود و در زیر این کله‌ها شکل سه جانور مرده که شانه‌هایشان شکافته شده و ظاهراً گراز وحشی بنظر می‌آیند در زیر هم حجاری شده‌اند. هر یک از این اشکال دارای نه اینچ طول است. در زیر اینها سه شکل، با جامه‌هایی کوتاه که ظاهراً برای قربانی شدن بزبانو

۱. پازن یک واژه کردی است. «نویسنده»

درآمده‌اند دیده می‌شود. هر کدام از این صورتها ده اینچ طول دارد. دو مرد حیوانی را که احتمالاً یک گوساله وحشی است بطرف قربانگاه قارچ‌مانندی هدایت می‌کنند. و سومی که ظاهراً فرمانده آنها است، دستش را بسویشان دراز کرده است. اغلب این صورتها همراه با کیه‌ای کوچک بخط میخی است. با اینکه این سنگ‌نشته‌ها طولی نیستند ولی احتمالاً نام و مشخصات اشکال را روشن می‌کند.

کتیبه اصلی که شامل بیست و چهار سطر است در امتداد لوحه با صورتها پیوسته است. درازای این لوح پنج پا و شش اینچ است که بلندی آن رویه‌مرفته بطور متوسط به چهار پا می‌رسد. صخره فوقانی پناهگاه خوبی برای نگهداری این حجاریها است و بطور کامل از آنها در برابر هوا محافظت می‌کند. این طرح بسیار متهورانه تهیه شده و بخوبی بمرحله اجرا درآمده است<sup>۱</sup>.

تعدادی پیکره‌های دیگر، بر روی یک لوح بزرگ سه گوش در تنگ وجود دارد. بر روی رخ اصلی شکلی بزرگ بطول شش پا و ده اینچ دیده می‌شود که بمرور زمان در اثر پوسیدگی آسیب فراوان دیده و صورت آن غیرقابل تشخیص است، و ظاهراً هیئت یک مؤبد را در حال نیایش که دستهایش را بدعا برداشته نشان می‌دهد. این پیکره یک خرقه بلندی تا روی پاهایش پوشیده، و کمر بلندی نیز بر کمر بسته است. در پشت این نقش چهار ردیف اشکال کوچک به درازای یک پا و ده اینچ دیده می‌شود که آنها نیز دست‌ها را بدعا برداشته‌اند. ردیف اول شامل نوزده مجسمه می‌شود که به ترتیب اولی بزرگتر از دومی می‌شود. ردیف دوم و سوم هر یک شامل شانزده نقش، و چهارمی نیز دوازده پیکره است.

به نظر من در زیر نقش بزرگتر، چهار پیکره نیم‌تنه وجود دارد که تمام آنها در حال حاضر محو شده، و بندرت قابل تشخیص‌اند. در جفت مجسمه اصلی سه ردیف نقش کوچکتر که دستها را دراز کرده‌اند، نشان داده می‌شود. صف اول شامل دو پیکره و دومی سه تا و سومی چهار شکل، شبیه همانها هستند که قبلاً شرح داده‌ام، می‌باشند. در قسمت دوم لوحه، شکل بزرگی بطول شش پا و پنج اینچ وجود دارد که بازوهایش را بر روی سینه‌اش تا کرده ولی تمام بدن این صورت محو شده، و تقریباً از بین رفته است. در

۱. لازم به تذکر است وقتی که آثار دوره کیانی با اساسی مقایسه شود طرح دوره کبابیان بمراتب بهتر از عهد ساسانیان

جلو آن دو ردیف اشکال کوچک شبیه همانهایی که در قسمت اول لوحه دیده شده، نشان داده می‌شود. ردیف اول شامل هفت، و دومی دارای نه پیکره است. پشت سر مجسمه بزرگ، سه ردیف اشکال بچشم می‌خورد که اولی سیزده، و دومی چهارده و سومی هیجده صورت دارد. قسمت سوم لوحه تماماً به نقش‌های کوچک اختصاص داده شده است. این سنگ‌نگاره‌ها به چهار ردیف قسمت شده که رویهم‌رفته تعدادشان به پنجاه و سه پیکره می‌رسد. تمام این اشکال دستهایشان را بلند و بهم متصل کرده‌اند، و ظاهراً در حال دعا و نیایش هستند. در لوح جداگانه‌ای که قسمتی از مدخل تنگ را سد کرده، پیکره‌ای بطول شش پا و چهار اینچ کنده کاری شده است. این نقش که نسبت به دیگر مجسمه‌ها سالم‌تر مانده هیئت یک مرد پیری را با ریشی بلند، نشان می‌دهد که جامه‌ای تا زیر زانو پوشیده، در حالیکه دستها را بلند کرده با انگشت‌های سبابه‌اش، اشاره می‌کند. این هیئت تن‌پوش ویژه‌ای شبیه حجاریهای «اشکفت سلیمان» که بعداً شرحش را بیان خواهیم کرد، بر تن دارد. پشت سر این شکل چهار نقش کوچک بطول یک پا و سه اینچ وجود دارد. این اشکال در قسمتی سستی از رخ صخره کنده کاری شده که بمروور زمان پوسیده، و محاسن آنها تقریباً محو شده است. در جلو شکل بزرگتر علائم و نشانه‌هایی دیده می‌شود ولی بقدری پوسیده‌اند که مشخص نیست که اینها کنده کاری شده و یا آثار طبیعی هستند.

در یک فرورفتگی مقابل لوح اولی، که آن را شرح دادم، در رخ صخره یکصد و سیزده پیکره شبیه اشکال فوق‌الذکر کنده کاری شده، که اغلب دستها را بدعا بلند کرده‌اند. در گوشه‌ای از صخره پنج ردیف نشان داده می‌شود، که بالای آنها سلطانی بر روی تخت نشسته و عده‌ای از خدمه در پشت و اطرافش ایستاده‌اند که بندرت قابل تشخیص‌اند. در ردیف دوم شش نقش، مقابل چهار صورت، دیده می‌شود که ظاهراً نفر اول کماتی در دست دارد و بقیه نیز احتمالاً دستهایشان بسته شده است. ردیف سوم و چهارم و پنجم تقریباً شبیه ردیف دومی هستند. دستهای راست تمام این اشکال در حالیکه آرنج‌شان بگوشه راست خم شده، به محاذی صورتشان قرار گرفته است. بلندی هر کدام یک پا و هفت اینچ است. در زیر نقش پادشاه دو شکل دیگر نیز نقر شده است. نزدیک این گروه یک پیکره بزرگتر حجاری شده که دستهایش را شبیه شکلی که در لوحه سه گوش نشان داده بهم متصل کرده است. در یک صفحه جداگانه در مدخل تنگ

مجسمه‌ای بطول هفت پا تشان داده می‌شود که دستهایش را بلند کرده و با انگشتانش بطرف بالا اشاره می‌کند. در سمت راست آن، نه صورت بچشم می‌خورد که دو تا از آنها هریک دو پا بلندی دارد. در زیر نقش بزرگتر، چهار شکل دیگر کنده کاری شده که هر کدام دو پا و ده اینچ طول دارد و پیداست که این پیکره‌ها مربوط به گذشته‌های بسیار دورند؛ و تا آنجائیکه من استنباط کرده‌ام این نقش‌ها قدیمی‌ترین حجاریها از این نوع است که من در ایران دیده‌ام.

در سمت شرقی همین محدوده در حوالی بقعه مخروبه امام‌زاده‌ای بنام «شهسوار» یک قطعه برآمدگی بلند طبیعی بشکل عمودی در درون کوهستان دیده می‌شود که دسترسی به آن بسیار مشکل است. بر روی این برجستگی لوحه کوچکی وجود دارد که شش پیکره بر روی آن کنده کاری شده است. شکل اول هیئت پادشاهی است که بر روی تخت جلوس کرده، و پنج نفر نیز در حالیکه دستهایشان بسته شده در مقابلش ایستاده‌اند. لرها معتقدند که این آثار متعلق به دوران «گبرها» است. این صورتهای هریک در حدود دو یا طول دارد و بطوری در مقابل تأثیر هوا پوسیده شده که در حال حاضر تشخیص آنها مشکل است. در زیر این اشکال آثاری از یک سطر خط میخی بجای مانده است. پیداست که این حجاریها متعلق به عهد کیانیان است. لرها افسانه‌های زیادی در مورد این مکان دارند. می‌گویند زمانی یک امام‌زاده سوار بر اسب سیاهی از این محل عبور کرده و بهمین مناسبت این بقعه «شهسوار» نام گرفته است و هر ساله تعدادی گوسفند در این محل قربانی می‌کنند.

من عقیده دارم که این افسانه‌ها مربوط به گذشته‌های بسیار دور، و حتی قبل از ظهور اسلام و امامان بوده است.

## اشکفت سلمان

در قسمت جنوبی «دشت مال امیر» در درون معبری تنگ غار یا شکفت بسیار

۱. «ته» به زبان محلی بختیاری یعنی «سیاه» (مترجم)

بزرگی دیده می‌شود<sup>۱</sup>. در درون غار در دو طرف دیواره‌ها فرورفتگی‌های طیمی وجود دارد که بر روی آنها گنده کاریهائی بچشم می‌خورد. شکلی سمت راست، ردای بلندی تا روی قوزک‌هایش به تن دارد و بازوهایش را بر روی سینه‌اش تا کرده، و ریش بلند و مجعدش، تا محاذی سینه‌اش قرار گرفته است.

تن پوش اصلی‌اش، شبیه لباسهائی است که مُغ‌ها و مؤیدان زرتشتی به تن داشتند و کلاهی که دوبار بر رویهم تاشده و قسمتی از پیشانی‌ش را پوشانده، بر سر نهاده است. پیکره سمت چپ نیز بازوهایش را بالا برده و دستهایش را بهم متصل کرده و ظاهراً مشغول دعا و نیایش است؛ جامه‌ای کوتاه تا زیر زانو پوشیده و لباس اصلی‌اش نیز شبیه دیگر نقش‌هاست.

هر دو پیکره به اندازه یک قامت طبیعی طول دارند. طرح و اجرای این حجاریها بسیار عالی است. کتیبه‌ای در سمت چپ دیده می‌شود که شامل سی‌وشش سطر کامل بخط میخی است. احتمالاً کتیبه دیگری در سمت چپ شکل دوم وجود داشت که در اثر چکیدن قطرات باران به مرور زمان از بین رفته است و ضمناً بر روی لباسهای پیکره‌ها کتیبه‌های کوچکی نیز بچشم می‌خورد.

در روی دیوار فوقانی مقابل غار، دو لوحه وجود دارد. اولی شامل سه شکل بزرگ، و دو نقش کوچک است. نقش اول سمت چپ باندازه نصف صورتهای بزرگتر است، و ظاهراً پیکره کودکی را نشان می‌دهد که دستهایش بر روی سینه‌اش گذاشته شده، و ردایش نیز تا قوزک پاهایش می‌رسد. هیئت دوم که چهار پا طول دارد پیرمردی را با محاسنی بلند نشان می‌دهد که دستهایش را بالا برده و با انگشتانش اشاره می‌کند. این نقش شبیه پیکره‌هائی است که در «کول فرعون» (فرح) دیده شده، و قبلاً شرحش را داده‌ام. تن پوشش تا حد زانو می‌رسد و کلاهش نیز قسمتی از گوشها و پیشانی‌ش را پوشانده بود. نقش سومی هم تن پوش و کلاهی شبیه دومی داشت و دستهایش را بر روی سینه‌اش گذاشته بود. صورت چهارمی باندازه اولی بود و جامه‌ای تا حد زانو پوشیده، و دستهایش را نیز بر روی سینه‌اش بهم متصل کرده بود. هیئت پنجمی شکل یک زن را نشان می‌دهد که دست راستش را بلند کرده و با انگشتانش اشاره می‌کند. خرقه بلندی

۱. این شرح با نوشته «ماژور و اینسون» مغایرت ندارد. علت تغییر روایت آنکه ماژور را اینسون شخصاً از محل بازدید بعمل نیاورده بلکه اطلاعات خود را از منابع بخباری دریافت کرده است. «نویسنده»

تا روی پاهایش پوشیده و کلاهی شبیه یک کیسه بر سر نهاده است.

لوحة دوم شامل سه نقش است. شکل اولی بازوهایش را بر روی سینه‌اش نهاده، و جامه‌ای تا حد زانو پوشیده و کلاهش نیز شبیه اشکال کوچکی است که در لوحة اولی دیده شده است. ریش بلند و مجعدش نیز تا محاذی سینه‌اش می‌رسد. دومی نقش یک کودکی است که باندازه نصف پیکره‌های دیگر می‌باشد. دستهایش را بر روی سینه قلاب کرده و جامه‌ای تا حد زانو بر تن دارد. سومی هیئت زنی است که دستهایش را بر روی سر نهاده و تن پوشش شبیه اشکال انثی است که در صفحه اول دیده شده است.

ظاهراً کتبه‌های کوچکی بخط میخی در گوشه و کنار این پیکره‌ها بجای مانده است ولی من نتوانستم به آنها نزدیک شوم؛ چرا که این حجاریها در ارتفاع چهارپا در قسمت فوقانی صخره قرار دارند. محلی کنده کاریها، سالم و بی‌عیب و طرح و اجرای حجاریها بسیار متهورانه انجام گرفته است.

در انتهای تنگ خرابه‌های عمارتی از تخته‌سنگ‌های بزرگ بجای مانده که احتمالاً متعلق به یک معبد یا قربانگاه است. گرچه این خرابه‌ها ظاهراً نظیر آثار دوران ساسانی است، ولی محققاً مربوط به عهد کیانیان هستند.

در شمال دشت، در منتهی‌الیه سمت غربی یک تنگ، موسوم به «خُنگ» تعدادی پیکره متعلق به دوران ساسانیان کشف کردم. طرح و کیفیت این اشکال بمراتب پست‌تر از حجاریهای «اشکفت سلمان» و کول فرعون (فرح) است. این کنده کاریها شامل پنج نقش‌اند، که هر یک کمی کوچکتر از قامت یک انسان بنظر می‌آیند.

چهار صورت از این کنده کاریها محتملاً متعلق به عهد ساسانیان و پنجمی هم پیداست که مربوط به دوران رومی‌ها یا بوترانی‌ها است. نقش اصلی یا بزرگتر که در مرکز لوحة قرار دارد. شکل یکی از شاهان ساسانی را نشان می‌دهد که موهای پریشانی با کلاه گیش تا کناره‌های پیکره را پوشانده است. جامه بدون آستینی تا روی زانو، و شلوازی گشاد بر تن دارد که دامنه‌هایش بر روی قوزک پاهایش چین خورده است. در سمت چپ سه تن از خدمه‌اش دست به سینه در مقابلش ایستاده‌اند. در سمت راست این اشکال سوار رزمنده‌ای با آلات نحرَب نشان داده می‌شود. از طرز آرایش پراق اسب و نوع اسلحه پیداست مربوط به عهد رومی‌ها و یونانی‌هاست. کلاهش شامل یک کلاه‌خود



کوچکی است که با پرچم کوچک سه گوشی آرایش شده است<sup>۱</sup>. براق و تزیینات اسب این نقش، بمراتب بهتر از دیگر پیکرها کنده کاری شده. طرح و کیفیت این حجاریها نسبت به زمان خود، بسیار عالی و خوب به مرحله اجرا درآمده است. سر و قسمت فوقانی این مجسمه بخوبی آشکار، و تزیینات کمربندش، هم تقریباً قابل ردیابی است. این سوار بطرف دیگر نقش ها پیش می آید و احتمالاً هیئت والرین امپراطور روم را در برابر شاه ساسانی نشان می دهد. در پشت سر سوار پیکر شش تن دیگر بچشم می خورد که تقریباً بطور کامل ازین رفته اند. در حقیقت تمام این کنده کاریها محو شده و من با زحمت زیاد رونوشتی از آنها تهیه کردم. این حجاریها بر روی یک صخره تقریباً جدا شده ازهم نقر شده اند.

در دشت مال امیر چند آثار تاریخی و یک کانال کوچک مربوط به عهد ساسانیان بجای مانده است. ظاهراً این دشت بطور بدی آبیاری می شود. چند چشمه آب در دامنه تپه ها وجود دارد و یک نهر شور نیز در میان خرابه های اصلی جریان دارد. در زمستان انتهای شرقی این دشت بصورت بانلاقی درمی آید. در هنگام بارندگی و ایجاد سیلاب تمام آبهائی که از ارتفاعات وارد دشت می شود را کد مانده و راه خروجی ندارد. نهر کوچکی از مال امیر در درون معبری تنگ بطرف «هلاگون» جریان دارد. اما این نهر اغلب فصول سال خشک و بدون آب است<sup>۲</sup>. دسترسی به این دشت در اثر وجود آشوب های محلی و اقامت طوایف وحشی «دینارونی» که امنیت این منطقه را بنخطر می اندازند، بسیار مشکل است. با اینکه من تحت حفاظت محمد تقی خان قرار داشتم بازهم در ارتفاعات «جلیجیرو» در بین راه مال امیر و شوش مورد دستبرد عده ای از افراد

۱. این کلاه حود شبه کلاههایی است که فرانسها و شامرها در قرون وسطی بسر می نهادند و احتمالاً این نوع بخصوص، از آهن ساخته شده است. «نویسنده»

۲. «مازور رالیسون» به محل پل «چهر آزاد» در این محل اشاره کرده است، ولی باتوجه به گذرگاه تنگ و باریک و ایجاد سیلاب های جزئی وجود چنین پلی محتملی در این مکان غیرمحتمل بنظر می رسد. در این تنگ آثار یا بقایای چنین پلی آنطوریکه مازور رالیسون توصیح داده است، وجود ندارد. نگاه کنید به مجله ترجمان پادشاهی جغرافیائی، جلد نهم ص ۸۲، ۸۳ «نویسنده»

توضیح: یاقوت سسوی می نویسد: «پل ایلاج یکی از شگفتیهای دنیا است که با سنگ روی دره خشک و عمیقی ساخته شده است. این پل که خرابه های آن هنوز دیده می شود، بنام مادر اردشیر یا یکان «فرح زو» نامیده می شد و دارای یک طاق با ارتفاع یکصد و پنجاه ذراع از سطح آب بود. این پل بزرگ را در قرن چهارم وزیر و کزن الدوله دیلمی مرمت کرد و کار آن دو سال طول کشید. «مترجم»

این طوایف قرار گرفتیم. یک جاده سنگ‌فرش زمانی در این دشت احداث شده و من در چند نقطه پی و آثار آنرا دیدم. خرابه‌های یک کاروانسرا در انتهای غربی مال امیر وجود دارد و دومین بارانداز بین شوشتر و ارتفاعات شرقی کاروانسرای بسیار بزرگی بود که هم‌اکنون بقایای آن در دامنه کوهستانها در نزدیکی «بُرز» دیده می‌شود. لُرها احداث این جاده را به «اتابکان» نسبت می‌دهند ولی پیداست که این آثار مربوط به گذشته‌ای بسیار دور است.

پس از عبور از سلسله ارتفاعات «جیلجیرو» یا «چیلپور»، ما وارد دره شوش یا سوسن می‌شویم. از مال امیر به سوسن این ارتفاعات، در سه گذرگاه قطع می‌شوند، که اغلب دارای پرتگاههای مخوف و بسیار سخت است.

در شرق «سوسن» رشته بلندیهای «تاوه» و «دووره» قرار دارد. بطوریکه شنیده‌ام در آن ارتفاعات تعدادی کنده کاری و پیکره موجود است؛ ولی من به این اقوال و گفته‌ها اعتماد ندارم. در شرق «تاوه» و «دوره»، در پشت قله مرتفع «مُنگشت» و «بُرز» واقع شده است.

دوباره به انتهای غربی دشت «رامهرمز» که به «مازه بنون» شهرت دارد برمی‌گردیم. در اینجا یک رشته تپه و ماهور کم‌ارتفاع به موازات سلسله جبال بزرگ از بهبهان تا نزدیکی شوشتر امتداد دارد. این رشته بلندیها نسبت به برآمدگیهای انتهای شمال شرقی رامهرمز تا اندازه‌ای مرتفع‌ترند، و بعضی از آنها مانند «تل خیاط» دارای نوکی بلند، و ارتفاعی قابل ملاحظه است. عبور سواره از میان این تپه‌ها بسیار مشکل است و تنها پیاده‌روها و کوره‌راههایی در درون این تل و ماهورها وجود دارد. در شرق این ارتفاعات دشت «گل گیر» قرار دارد. در این محل یک آثار تاریخی مربوط بدوران ساسانیان بجای مانده است. در شمال شرقی «گل گیر» دشت «بتوند» واقع شده است. در شمال شرقی «بتوند» یک رشته تپه‌های گچی بچشم می‌خورد که از ارتفاعات اصلی در مجاور «گل گیر» جدا شده و به بلندیهای شوشتر در نزدیکی «عقیلی» متصل می‌شود.

مسجد سلیمان

پس از عبور از این تپه‌ها وارد «تُرک دژ» و از آنجا بدشت کوچکی می‌رسیم. در

این دشت کنار فراوان یافت می‌شود و خرابه‌های موسوم به «مسجد سلیمان» در این نقطه قرار دارد. «ماژور رالینسون» که اطلاعات خود را از منابع بختیاری دریافت کرده، به بیان مطالبی اغراق آمیز درباره این آثار تاریخی پرداخته است<sup>۱</sup>. این خرابه‌ها در منطقه‌ای پرت و دورافتاده واقع شده (۲۷). من چند بار تصمیم داشتم از این خرابه‌ها دیدن کنم، ولی موفق نشدم تا سرانجام در پائیز سال ۱۸۴۱ توانستم این آثار را از نزدیک ببینم.

بارها مطالبی درباره کتیبه‌ای که بر روی یک قطعه سنگ مرمر حکاکی شده، از سکه بومی شنیده بودم اما هرچه جستجو کردم اثری از این سنگ نیستم، نیافتم. این آثار خیلی جزئی و کم‌اهمیت و احتمالاً مربوط به گذشته‌ای دور هستند. این خرابه شامل یک سکوی بلند، یا کفِ ابوانی است که بر روی پی و دیرار ساختمان قرار دارد. یک رشته پله‌های پهن و عریض که از تخته‌سنگ‌های عظیم احداث شده این صفا را به پائین مربوط می‌کند. با اینکه ملاحظه گچ و آهنی در ساختمان این پله‌ها بکار نرفته ولی تاکنون سالم و بدون عیب مانده است.

در بین مردم خوزستان افسانه‌های زیادی راجع به این مکان وجود دارد. من هر وقت با مردم بختیاری در مورد این خرابه گفتگو کرده‌ام، غیر از داستانهای یک‌نواختی از سلیمان، علی، رستم، و شاپور و یا مطالبی بهم آمیخته از این قبیل، چیز دیگری نشنیدم. در جنوب مسجد، در محلی بنام «گلگه» خرابه‌هایی بجای مانده که پیداست مربوط به عهد ساسانیان است. در نزدیکی «گلگه» گودالی با چشمه قیر طبیعی دیده می‌شود. در شمال مسجد دره کوچک «آب گرمه» و «چشمه علی» قرار دارد. در شمال شرقی این محدوده اغلب مناطق کوهستانی است که تا کناره‌های کارون امتداد می‌یابد و بندرت سکه‌ای در این حوالی دیده می‌شود. در شمال، و شمال شرقی شوشتر، رشته بلندبهای سنگ آهنی «فدَلک» واقع شده است. در این ارتفاعات رودخانه با جریانی شدید مناطق کوهستانی را ترک کرده و وارد دشت می‌شود. در غرب کارون این سلسله ارتفاعات بطور ناگهانی در درون تپه‌های سنگ آهنی بالای شهر ختم می‌شود و ورای آن، دشت وسیع بین شوشتر و دزفول قرار گرفته است.

در شمال شرقی کوه فدَلک دشت حاصلخیز عتیلی واقع شده که در حدود ده مایل

۱. مجله انجمن پادشاهی جغرافیایی جلد نهم ص ۸۱-۸۰ او در مورد همین محل این خرابه‌ها نیز دچار اشتباه شده است. نگاه کنید به همین مجله جلد چهاردهم. «نویسنده»

پهنا دارد، که من قبلاً آن را شرح داده‌ام. و همچنین در شمال شرقی این دشت یک رشته برآمدگیهای کم ارتفاع بطرف «تُرک دَر» امتداد می‌یابد. آنسوی این تَل مهورها در دامنه قُل ارتفاعات سنگ آهکی دهکده «جونگیری» واقع شده است بطوریکه به من گفته‌اند تعدادی پیکره و کتیبه در این نواحی وجود دارد<sup>۱</sup>. پس از عبور از این رشته تپه‌های سنگ آهکی ما به رودخانه کارون می‌رسیم. در آنسوی رودخانه دشت وسیعی است که به بلندیهای اهواز و حویزه متصل می‌شود. در شمال یک سلسله برآمدگیهای کوتاه وجود دارد و همان طور که دیده‌ام، در دامنه کوه «فدلیک» خاتمه می‌یابد. پشت این تَل مهورها، یک دشتی از «عقیلی» بسوی کارون امتداد می‌یابد. در سمت راست ساحل «جَلکان» در فاصله تقریباً هشت مایلی شوشتر، و دوازده مایلی «گتوند» قرار گرفته است. در دو مایلی «گتوند» رودخانه از درون ارتفاعات وارد دشت می‌شود. وراء این دشت، یک رشته ارتفاعات پیوسته و متوالی تا زرد کوه ادامه می‌یابد. کارون قبل از آنکه از کوهستانها وارد صحرا شود از جنوب در حدود هشتاد درجه بسوی شرق جریان دارد. در شمال قلعه رستم، و با فاصله کمی از راه دَر ملکان و اصفهان، با یک نهر کوچکی که در امتداد ساحلش جریان دارد متصل می‌شود. تَل مهورهای شمال شرقی این منطقه «قشلاق»، «ایلات»، «دورکی» و «بهداروند» است. سکنه بومی این ارتفاعات را «گچ» می‌نامند و هر تنگ و دره‌ای نام بخصوصی دارد.

از شمال شرقی بطرف پائین حرکت می‌کنم و به یک نهر کوچکی بنام «زَبوه آب» می‌رسیم. این رشته آب اغلب در اثر سرازیر شدن سیلاب از ارتفاعات، طغیان می‌کند و جریان تند و شدید پیدا می‌کند. با صعود به ارتفاعات و پرتگاهها، وارد دشت کوچک «لالی» می‌شویم. کسی آنطرف‌تر، نهر بزرگ «سور» یا «شور آب» به کارون ملحق می‌شود. یک رشته تَل مهور کم ارتفاع این رودخانه را از دشت زیبای «دره شاه» جدا می‌کند<sup>۲</sup>. در جنوب شرقی «دره شاه» دَر جعفرقلی خان که قبلاً شرحش را داده‌ام، قرار دارد. یک رشته بلندیها، بنام «هفت رهاں کوه» دره دَر را، از رودخانه «تالک» جدا

۱. این اطلاعات را از یک شخص مورد اعتماد دریافت داشتم. و با اعتقاد من در آن محل آثار تاریخی وجود دارد ولی بطوریکه قبلاً ملاحظه کردم بیایستی زیاد به گفته‌های آنها اعتماد کرد. بهرحال طبق اظهارات آن شخص بیایستی تعدادی پیکره و سنگ‌نبشته در آن جا وجود داشته باشد. «نویسنده»

۲. واژه «دره» بیشتر به یک کلمه ترکی شباهت دارد تا فارسی. ظاهراً بیشتر کردها بزبان ترکی تکلم می‌کنند.

می‌کند. در جنوب دژ، کوه سیری، و در شمال کوه «اودین» و کوه «گرو» قرار دارد. در فاصله سه مایلی شمال دژ فول خرابه‌های «بتوار» و در شمال شرقی، دشت «آندکا» دیده می‌شود.

به روایت لرها و سکنه محلی زمانی یک شهر در این دشت وجود داشته است. از شمال شرقی بطور مستقیم از «تنگ شلیل» عبور می‌کنیم و از گردنه صعب‌المبور کوه دالان پائین می‌رویم. وراء این ارتفاعات دشت کوچک و زیبای شیمبار قرار گرفته است. شمال غربی «کوه دالان» «موتار» نام دارد.

### دشت شیمبار

دشت مثلثی شکل «شیمبار» از شمال به جنوب، در حدود چهار مایل، پهنا، و از شرق به غرب نیز به همین اندازه طول دارد. این دشت بسیار پرمرکت و حاصلخیز و یک رشته ارتفاعات بطور قائم و عمودی آنرا احاطه کرده است.

بسهولت می‌توان تصور کرد که در این مکان قبلاً دریاچه‌ای وجود داشته که در اثر سرازیر شدن سیلاب از کوهستانها بصورت باتلاقی درآمد بود. بنا به روایات و افسانه‌های محلی دشت شیمبار قبلاً یک دریاچه بوده، و یکی از سرداران محلی بنام «فلومرز» (غرامرز - مترجم) بخاطر استفاده کشاورزی، تصمیم گرفت که با ایجاد کانالی از درون کوهستان آب دریاچه را خشک کند. این کانال از سمت جنوب و در گوشه‌ای از کم‌ارتفاع‌ترین نقطه کوهستانی آغاز شده است. این حفره گاهی درون تپه‌ها و در بعضی موارد هم در مسیر سیلاب‌ها به ارتفاع بیست یا ارتفاع و پهنا، و بطول نیم مایل بریده شده است. لرها این محل را «پای نگین» می‌نامند و اشعاری نیز به لهجه بختیاری در مورد این آثار وجود دارد.

از یکی ایپرنه کی اوله کی اورنه  
فلوترز سر کوچیره، سردار گورونه  
از یکی ایپرنه اول نگین وتند  
صد هزار خنجر طلا پراوریش، واسادند

۱. این کانال بیشتر به حفره‌های «سودییه» (SUWEDIYAH)(SELEUCIA) نزدیک «انتیوخ» (ANTIOCH) شباهت دارد. «نویسنده»

ظاهراً این اشعار دلالت بر بزرگی مقام و قدرت «فلوئرز» که یکی از سرداران و سرکردگان «گوران» بوده، می‌کند<sup>۱</sup>. بنا به احوال و روایات موجود این داستان مربوط به دوران اساطیری است و کسی هم تاکنون علاقه‌ای به ریشه‌یابی این افسانه نکرده است. در شمال پل نگیں، و در جنوب دشت، «تنگ بُنان» وجود دارد. دوازده پیکره از این اصنام بر یک لوحه بزرگ و یک نقش بر یک صفحه کوچک حجاری شده است.

تمام این سنگ‌نگاره‌ها متعلق به عهد ساسانیان است. این اشکال در قسمت فوقانی کوهستان کنده کاری شده، و دسترسی به آنها بسیار مشکل است و هر کسی به موقعیت محل آشنائی نداشته باشد نمی‌تواند این مکان را پیدا کند. این آثار قرن‌ها از دید مردم پنهان بود تا اینکه چند سال قبل یک شکارچی در حالیکه حیوانی را تعقیب می‌کرد بر حسب تصادف این محل را کشف کرد. این صورتها در یک فرورفتگی کوچک در درون یک مخفی‌گاه قرار گرفته و لبه‌های بلند صخره از همه طرف آنها را احاطه کرده است. این حجاریها تا حد زیادی محو شده و من به زحمت توانستم رونوشتی از آنها را تهیه کنم. نه پیکره لوحه بزرگ، هر کدام شش پا، و سه نقش دیگر هر یک دو پا و سه اینچ طول دارد.

شکل اول سمت چپ، که روبروی شکهای دیگر قرار دارد، در حالیکه بازوی چپش را بلند کرده گرز یا شمشیری در دستش دیده می‌شود، و بازوی راستش نیز در همان جهت بر رویهم تا شده است. این هیئت لباسی شبیه تن‌پوش دوره ساسانیان بر تن دارد و تزییناتی همانند پیکره‌های آنزمان در لباس و کلاهش دیده می‌شود<sup>۲</sup>. نقش دومی که احتمالاً یک زن را نشان می‌دهد جامه بلندش تا روی خوزک پاهایش را پوشانده و دست راستش را روی شانه اول گذاشته است. در بین این دو صورت پنج سطر بطور ناقص و ابتدائی حکاکی شده که تقریباً محو، و از بین رفته‌اند و من بزحمت توانستم چند سطر

### حواشی

۱. گور یا گبر همان واژه تحریف شده «جور» (JAUR) است که در زبان یونانی امروزی متداول است. سکه مجمع‌الجزایر یونان به تقلید از ایتالیایی‌ها حرف J را بجای G و CH را بجای K تلفظ می‌کنند. در زبان عربی هم «جور» جانشین واژه «گور یا گبر» فارسی شده است. پیروان دین «زردشت» یا آتش پرستان را گور یا گبر می‌نامند. «نویسنده»

۲. نظیر حجاریهای طاق بستان (نویسنده)

A.  $\gamma \Omega \Upsilon$   $\alpha \Upsilon \Gamma \Delta \lambda \Upsilon \alpha$   
 $\Upsilon \Upsilon \Upsilon$

B.  $\alpha \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon$   
 $\Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon$

C.  $\alpha \Upsilon \Upsilon \Upsilon$   
 $\Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon$   
 $\Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon$   
 $\Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon$   
 $\Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon$

D.  $\Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon \Upsilon$

آنها که بخط «زند» یا «پهلوی» (شکل شماره A) نوشته شده تشخیص بدهم.<sup>۱</sup> شکل سومی تقریباً شبیه اولی است و چهارمی که دست راستش را روی شانه سومی گذاشته عیناً مثل دومی است. کتیبه شماره (B) در قسمت پائین این دو پیکره دیده می‌شود. نقش پنجمی نیز دست راستش را بر روی شانه چهارمی که به او شباهت دارد گذاشته و سنگ‌نشته شماره (C) در بین این دو صورت نقر شده است. هیئت ششمی شبیه اولی و هفتمی که مانند دومی است دستهایش را بر روی شانه ششمی تکیه داده است. هشتمی مثل اولی است و نهمی که به دومی شبیه است. دست راستش را روی شانه هشتمی گذاشته است. بین پیکره‌های هفتمی و هشتمی تنها توانستم رونوشتی از چند جمله از شکل (D) تهیه کنم. سه پیکره دیگر هر یک دو پا و سه اینچ طول دارند. اولی دست راستش را بلند کرده و دومی دست راستش را روی شانه اولی و سومی روی شانه دومی گذاشته است. از فاصله کمی از این کنده کاریها یک لوحه دیگر بر روی صخره دیده می‌شود که روی آن یک پیکره بطول سه پا و دو اینچ دیده می‌شود که تقریباً بیشتر آن محو شده، این شکل دست راستش را بلند کرده و بازوی چپش را به محاذی سمت راست تا کرده است. «شیمیار» دشت حاصلخیزی است و جنگلهای انبوهی از درختان میوه‌دار، مانند نار، انجیر، و انگور، در آن وجود دارد که عبور از آنها بسیار دشوار است. در درون این جنگل حیوانات وحشی فراوان یافت می‌شود. این درختان همه‌ساله مقدار قابل ملاحظه‌ای میوه بدست می‌دهند که مصرف «ایلات» این منطقه را تأمین می‌کند. لرها معتقدند که سکه اولیه این دشت، این باغها را بوجود آورده‌اند چرا که نظیر آنها در قسمت‌های دیگر کوهستانها دیده نمی‌شود. ظاهراً این نظریه تا اندازه‌ای مقرون به حقیقت است. پی و آثار ساختمانهای زیادی در گوشه و کنار دشت بجای مانده است. این آثار تاریخی متعلق به عهد ساسانیان است. لرها بمن اطمینان دادند که یک کتیبه طولی در نزدیکی «پل نگین» وجود دارد. اسامی نتوانستم آنرا کشف کنم و حتی پس از مراجعت از خرابه‌ها، بعضی اصرار داشتند که دوباره به همان محل برگردم و سنگ‌نشته را از نزدیک بینم. در شمال «شیمیار» قلی مرتضی «لَه‌لَر و کُنک» امتداد دارد. در نزدیک کوه، دهکده‌ای وجود دارد که می‌گویند دو سال پیش مجسمه‌ای در آنجا کشف شده است.

۱. رونوشتی که من از این سنگ‌نشته‌ها تهیه نمودم مطمئناً کلبه و راهسای پیکره‌هایی است که بر روی این لوحه کنده کاری شده است. (نویسنده)



در شمال شرق «آه‌تر»، «چیلان»، و در شمال و شرق «چیلان»، سلسله جبال سخت و صعب‌العبور «کینو» بچشم می‌خورد.

پس از نزول از ارتفاعات «کینو» به دشت «بازفت» می‌رسیم. در این دشت جنگلهای انبوه وجود دارد و آثاری نیز از دوران ساسانیان بجای مانده است. «بازفت» بوسیله سلسله ارتفاعات زردکوه و کوه‌رنگ (که کارون از آنجا سرچشمه می‌گیرد) جدا می‌شود.

به نقطه‌ای که «کارون» از درون کوهستان وارد دشت می‌شود برمی‌گردیم! در شمال این محل «دِرْ مِندَزُون» واقع شده است. وراء مِندَزُون قَللِ رَفِیع «سالتنج» و «دره زرد» و «سگ‌نیان» قرار دارد. در بین این رشته بلندیها جلگه «سردشت» دیده می‌شود. دشت بین دزفول و شوشتر با اینکه آب ندارد سرزمین حاصلخیزی است و محصولات جو و گندم در آنجا خوب بعمل می‌آید. آثار و تشانهائی از کانال و «قنات» و پی و آثار شهر و روستاهای قدیمی در اینجا فراوان باقی مانده است.

شوشتر در حدود پنجاه و سه درجه در جنوب شرقی دزفول واقع شده است. روستای «شاه‌آباد» در فاصله دو فرسخی یا هفت مایلی دزفول قرار دارد. در اطراف این دهکده تپه‌های غیرطبیعی کوچکی که پوشیده از تکه آجر و سفال شکسته است بچشم می‌خورد. خرابه‌های اصلی در درون پی دیواری مستطیل‌شکل، بطول کمی بیش از یک مایل و عرض یک مایل احاطه شده است. در نزدیکی شاه‌آباد دهات «شلگهی» و «سکومانی» وجود دارد.

تقریباً در بین نصف راه شوشتر و دزفول به روستای «گونگ» بر می‌خوریم و در حدود چهار فرسخی غرب شوشتر به «دهتو» می‌رسیم. در این دهکده یک تپه بسیار قدیمی دیده می‌شود. در غرب «گونگ» یک تپه بسیار بزرگ گلی موسوم به «چغامیش»<sup>۱</sup> وجود دارد و من در آنجا هیچ نوع تکه آجر یا سفال شکسته ندیدم. من از مناطق شمال شرق دزفول و همچنین از مسیری که رودخانه وارد شهر می‌شود بازدید

۱. «اوتناش گال» پادشاه عیلام یک شهر بزرگ سلطنتی بنام دورانتاش (تپه چغازنبیل) بنا کرد. این بنا بوسیله دکتر گیرشمن حفاری شده و شباهتی یا هیچیک از بناهای دشتهای بین‌النهرین ندارد و مجسمه بی‌سر ملکه «فایراسوی» که در آنجا کشف شده جزو کارهای فوق‌العاده است که بوسیله برتر کاردان عهد عتیق ساخته شده و هم‌اکنون جزو بهترین آثار موزه لور یاریس است. «مترجم»

بعمل نیاوردم. در نقطه‌ای که رودخانه از کوهستان جدا می‌شود، در معروف «شهی» قرار دارد. (اعراب این منطقه را «شط‌الذقول» می‌نامند.) در حومه دزفول دهات و آبادی زیادی بچشم می‌خورد و در بین رودخانه دزفول و کرخه روستاهای فراوان بطور پراکنده وجود دارد. محصول «نبیل» که در خوزستان تولید می‌شود، بیشتر در این ناحیه بعمل می‌آید و درختان نارنج و لیمو نیز در اینجا بخوبی پرورش می‌یابد. دهات «بنوار ناظر»، «توک»، «قلعه ناظر» و «قلعه حاجی علی» در سمت راست رودخانه و روستاهای «عیاس آباد»، «زبیه»، «زاویه» که دارای باغهای معروفی هستند، در چپ رودخانه قرار دارند.

به همین ترتیب هم قلمرو بختیاری را قبلاً شرح داده‌ام، اما محل‌هایی را که موفق به دیدار آنها نشدم و یا شخصاً آثار تاریخی آنها را از نزدیک ندیدم، و تنها از منابع بختیاری اطلاعاتی در مورد آنها کسب کرده‌ام از قرار زیرند:

وجود کتیبه و پیکره و یا دیگر آثار تاریخی در «توره دوره» و «سرهونی» نزدیک «میدآود»، و قلعه «عربان» نزدیک رامهرمز و «مسجد و قلعه گره» نزدیک تل خیاط و پل نگین و «باره» نزدیک سوسن مشکوک بنظر می‌رسد ولی در «آسماری» و تنگ صولک، و «جوتگیری بالای عقیلی»، و «له‌آر کتک» این گونه آثار تاریخی مشاهده شده است.

در نزدیکی «قلعه علا» غاری است که «احمدیل» نام دارد. بطوریکه شنیدم حجارهایی در این غار دیده شده است.

به نظر من، این آثار متعلق به عهد ساسانیان است. غیر از آثار تاریخی این غار، شاید کنده کاریهای دیگری در این کوهستان‌ها وجود داشته باشد. سفر، در هیچ نقطه‌ای از این سرزمین به اندازه قلمرو بهمنی مشکل و دشوار نیست. دسترسی به آثار تاریخی این حدود بدون اسکورت و محافظت شدید میسر نیست. من در حین مسافرت باین نواحی با خطرات زیادی مواجه شدم. با اینکه خان بهمنی را در قلمرو حکومتیش، و در نزدیکی این آثار تاریخی ملاقات کردم، ولی متأسفانه موفق به دیدار این حجارها نشدم. خان، و بیشتر طوایف بهمنی مردمی شریر و فاسد و شکارند.

نپه‌های «حمرین» ظاهراً در شمال «مندلی» ختم می‌شوند. از این شهر تا «دجله» صحرائی وسیع و لاینقطع مشاهده می‌شود. بلندیهایی که از «مندلی» به سمت جنوب

شرقی امتداد می‌یابند، و مضمناً به «کبیرکوه» متصل می‌شوند، قسمتی از رشته ارتفاعات بزرگ سنگ آهکی هستند.

به موازات «کبیرکوه» یک سلسله برآمدگیهای کوتاه سنگ آهکی که در حقیقت جزئی از کوهستانها را تشکیل می‌دهند بسوی رشته بلندیهایی که قبلاً شرح داده‌ام، کشیده می‌شوند. هر چند این تل مهورها همراه با «کبیرکوه» بطور ناگهانی در دشت «ماسن او یا محسن آب» به انتها می‌رسند، ولی رشته جزئی از این برآمدگیها، تا رودخانه «بدره» امتداد می‌یابد و در آن نقطه بکلی قطع می‌شود. بین «بدره» و «مندی» که در حدود سی و پنج مایل فاصله دارد. سرزمین مسطحی قرار گرفته که در آن طوایف دوره گرد و کوچروی «بنی لام» سکونت دارند و اغلب امنیت مسافران و کاروانها را به خطر می‌اندازند.

در حدود هشت مایلی و در پنجاه و سه درجه جنوب غربی «بدره» دهکده «چسان»، و بقاصه چهار مایل در هشتاد درجه شمال شرقی چسان، «زرباتیه» واقع شده است. مناطق «بدره» و «چسان» و «زرباتیه» بخاطر فراوانی و مرغوبیت نخلستانها و باغستانهای لیمو و پرتقال شهرت خاصی دارند. در این سرزمین دانه‌های پنبه‌ای و کتف نیز بخوبی بعمل نیاید. اما این نواحی اغلب مورد تهدید و دستبرد راهزنان قرار دارد و سکنه عرب آن، به ندرت بکار کشاورزی اشتغال می‌ورزند. بین «بدره» و «کبیرکوه» دشت «ماسن او (محسن آب)» واقع شده و خرابه‌های قلعه قدیمی «صیفی» که قبلاً متعلق به والی لرستان بوده، در این دشت واقع شده است.

طوایف فلی بندرت از ارتفاعات وارد این منطقه می‌شوند، و اغلب اوقات طوایف «بنی لام» در این دشت سکونت دارند. رشته برآمدگیهای کوتاه جنوب غربی دشت «ماسن او محسن آب» و «کونگیتان او (آب)» سرحدات قلمرو ایران و عثمانی را تشکیل می‌دهند. رودخانه «دجله» در فاصله بیست مایلی «کبیرکوه» جریان دارد. من از قله کبیرکوه پیچ و خم این رودخانه را از فاصله‌ای دور، در میان صحرا دیدم. در ساحل «دجله»، قلل کبیرکوه قابل رؤیت است و آنهایی که با منطقه آشنائی ندارند این رشته جبال را با تپه‌های «حمرین» اشتباه می‌کنند.

نیازی به تذکر نیست که این دو سلسله ارتفاعات هیچ رابطه‌ای با همدیگر ندارند و در حقیقت از نظر زمین‌شناسی از دو نوع خاک و ذرات جداگانه تشکیل یافته‌اند. به

کرات شنیده‌ام که می‌گویند تل ماهورهای اهواز به رشته بلندیهایی «حمرین» می‌پیوندد همانطوریکه از اظهارات قبلی استنباط می‌شود. این موضوع حقیقت ندارد. مطمئناً این رشته بلندیها از یک نوع خاک و ذرات واحد تشکیل یافته و تمام کوه و تپه‌های این سرزمین معمولاً بطرف مشرق امتداد می‌یابد. اما نام «حمرین» یک نام محلی است و نمی‌تواند به تپه و ماهورهای اهواز اطلاق گردد. همانطوریکه در حقیقت نمی‌توانیم «رواندوزر» را بخاطر خط سیرش، مثلاً «منگشت» بنامیم. «کبیر کوه» یکی از بزرگترین قله این سلسله جبال بشمار می‌آید. در درون این کوهستان دره‌ها و وادیهای بسیار زیبا و چشمه‌های آب شیرین فراوان یافت می‌شود. بیشترین قسمت سنگ آهکی این ارتفاعات را سنگواره‌ها تشکیل می‌دهند. بین این تپه‌ها و دجله در قسمت‌های پست و گود این محدوده همانطوریکه قبلاً هم دیده‌ام، یک باتلاق پهناور از شمال شرق، بطرف رشته بلندیهای سنگ آهکی که رودخانه «طاب» و «دواریج» از درون آن عبور می‌کنند، امتداد می‌یابد. در شمال شرق این تپه‌ها دشت «پاطاق» بوسیله یک سلسله تلی ماهور کم‌ارتفاع از دشت وسیع «دشت عباس» جدا می‌شود. در این محل علامت و نشانه‌های تاریخی فراوان یافت می‌شود. دوباره این قسمت از جنوب به شرق بوسیله یک رشته خریشته‌های جزئی از «ایوان کرخه» مجزا می‌شود. این دشت از شمال شرق به یک سلسله ارتفاعات و پرتگاههای سنگ آهکی و کلوخی که رودخانه «کرخه» از درون آن جریان دارد، محدود می‌شود. تمام این سرزمین متروکه و خالی از سکنه است و جز در پاره‌ای از نواحی عده‌ای از طوایف بادیه‌نشین «بنی لام» سکونت دارند.

روایات و افسانه‌های زیادی در بین مردم این منطقه رواج دارد که در دوران قدیم شهرهای پرجمعیتی در این نواحی وجود داشته است. من با زحمت و دشواریهای فراوان موفق شدم از مناطق بین کرخه و بدره و مندلی بازدید کنم، ولی من به هر مسافر اروپائی که قصد سفر به این منطقه را داشته باشد هشدار می‌دهم که بدون اسکورت و محافظت شدید به این منطقه سفر نکنند. حتی اگر یک اروپائی با کاروانی در این مسیر مسافرت کند. بایستی حتی المقدور هویت خود را مخفی نگاهدارد تا مورد سوءظن قرار نگیرد. من به مسافرینی که قصد سفر به دزفول را دارند توصیه می‌کنم که در آغاز از بغداد به بدره بروند و در آنجا بمانند تا با یک عده از سواران والی لرستان (علی خان) که عازم اقامتگاه خود هستند، همسفر شود، و یا کوشش کند که قبلاً موافقت والی را برای سفر به قلمرو

حکومتش، جلب کند. اگر چنین موافقتی حاصل شود بدون دشواری می تواند در معیت سه تن از سواران والی خود را به دزفول برساند. من فکر نمی کنم بدون کمتر از سه نفر اسکورت از میان طایفه «عمله» بخصوص طوایف تحت فرمان علی خان بتوان عبور نمود.

بهر حال بهتر است مسافری از برخورد با طوایف «سگوند» احتراز کرده و سعی کند که در درون تل و ماهوره های کم ارتفاع و میان طوایف «دیناروند» عبور کند. شیخ «بنی لام» بهیچوجه قابل اعتماد نیست و حمایت او پشیزی ارزش ندارد. در این منطقه کمتر شیخ، یا حکمرانی یافت می شود که تمام قبایل فرمانش را به رسمیت بشناسند و یا یک اروپائی به اتکاء حمایت او بتواند بدون دغدغه خاطر از این مناطق عبور کند.

شاید خالی از فایده نباشد که چند تذکر جزء را اضافه کنم. مسافرت به میان قبایل «آل کثیر» و «عناضه» چندان خطرناک نیست مگر در هنگام جنگ و ستیزهای محلی! و بعلاوه بطوریکه اغلب دیده شده است؛ مسافری بوسیله افراد قبایل «بنی لام» و «باوی» مورد هجوم و دستبرد قرار می گیرند. سفر بین شوشتر و دزفول بهتر است در فصل زمستان، آنهم همراه کاروان انجام پذیرد. در قلمرو بختیاری حمایت یک خان تنها در منطقه تحت نفوذش اعتبار دارد و در واقع در بیشتر این مناطق یک مسافر هنگام عبور از سرزمین یک خان به قلمروخان رقیب، همیشه مورد اذیت و آزار قرار می گیرد.

طوایف «کوه گیلویه» نیز مانند «مسنی»ها قابل اعتماد نیستند. معمولاً «گمبی»ها با مسافری کاری ندارند اما قبایل «باوی» به شرارت و راهزنی شهرت دارند. به طوایف «دلفان» و «سلسله» از الوار قبلی نمی توان اطمینان کرد. من تصور نمی کنم که یک مسافر بتواند از مناطق تحت نفوذ «علی خان»، «احمدخان» و «حیدرخان» بدون خطر، عبور کند. گرچه «ماژور رالینسون» خلاف این عقیده را ابراز داشته است. در فصل تابستان بدون دشواری می توان از قلمرو علی خان و احمدخان و یا دیگر حکام محلی لرستان به «صیره» یا «صیروان» سفر کرد و از آثار تاریخی آن محل بازدید بعمل آورد. راه بین شوشتر - بهبهان همراه با کاروان امن، و خالی از خطر خواهد بود. از نظر احتیاط لازم است قبل از ورود به مناطق بختیاری موافقت خان هر ناحیه را کسب کرد. و اغلب مسافری از حکمران شوشتر که معمولاً با این خوانین رابطه و مکاتبه دارند فرمان عبور دریافت می کنند.

طوایف هفت لنگ معمولاً کمتر از چهارلنگها قابل اعتماد هستند. طوایف

«دینارونی» بهیچوجه قابل اطمینان نیستند. هر مسافری که قصد سفر به مناطق کوهستانی را داشته باشد، بایستی از حمل اسباب و اثاثیه زیاد حتی المقدور پرهیز کند و از این طریق حرمت و ملمع سکنه بومی را علیه خود نینگیزد.

### جغرافیای قدیم شوشان

گرچه من از نظر علمی استحقاق لازم را ندارم که وارد بحث در موضوع بغرنج جغرافیای این منطقه بشوم، ولی باچار نا آجائی که مقدور است توضیحات مختصری درباره تحقیقات «ماژور رالیون» در مورد یادداشت‌هایش بنام «گذری از زهاب به حوزستان»<sup>۱</sup> بیان می‌کنم: «ماژور رالیون» به منظور تطبیق و هماهنگ کردن نظریات مفسران جغرافیادانان قدیم معتقد است که در گذشته‌ای دور دو شهر بنام‌های «سوسان» یا «سوسا» در استان «سوسیان» وجود داشته است، او می‌پندارد که رودخانه‌های کارون و دزفول و گرچه به ترتیب «الیپرز»<sup>۲</sup>، «گوبراتر»<sup>۳</sup> و «چوسس»<sup>۴</sup> نام داشتند، او همچنین اعتقاد دارد که آب رود پس از پیوستن به حراسی «هدیون»<sup>۵</sup> یا «هدیپه سوم»<sup>۶</sup> نامیده می‌شد و دو رشته کارون و دزفول پس از الحاق به یکدیگر، به «پاسیتیگرز»<sup>۷</sup> شهرت داشته‌اند.

شواهد و دلایل کافی در دست است که در یک قرن اخیر تغییراتی در مسیر و مقصد رودخانه‌های مختلف خوزستان در نزدیکی سفال‌مرب و دهانه حلیج فارس رخ داده است. همین علت هم بسیار مشکل است که از روی توضیحات مورخان دوران اسکندر بتوانیم درباره محل «نیرجوس»<sup>۸</sup> در استان «سوسیان» به نتیجه مطلوبی برسیم.

«دکتر ویین بست»<sup>۹</sup> بران تعیین محلی و مقصد رودخانه‌های «سوسیان» عمدتاً به

۱. محققان در یادداشت‌های جغرافیایی جلد ۱۱۶-۱۱۷ از ویسند»

2. EULAEUS
3. COPRATES
4. CHOASSES
5. HEDYTHON
6. PASITIGRIS
7. NEARCHUS
8. VINCENT

توضیحات «آرین»<sup>۱</sup> استاد می کند. ولی با توجه به این تغییرات و دیگر گونیها شواهدی در دست است که حتی تحقیقات و تئوری دکتر ویسینت مترون به حقیقت نیست، و آن نویسنده فاضل نیز در این مورد دچار اشتباه شده است.

به روایت «پتولیمی»<sup>۲</sup> «موساروس»<sup>۳</sup> اولین رودخانه «شرسیاما» است. تنها راه پذیرفتن این فرضیه آنست که تصور کنیم این نام به یکی از مصبها یا «حور»<sup>۴</sup> کارون که هنوز هم به «خورموسی» شهرت دارد املاقی می شده است.<sup>۵</sup> «پتولیمی» بعد از «موساروس» از «ایلیوز»<sup>۶</sup> و سپس از «اورانیس»<sup>۷</sup> نام می برد.

رودخانه هانی که غیر از «فرات» در قسمت شمالی خلیج فارس جریان دارند عبارتند از کارون، جراحی و زهره یا هدیان. معمولاً چنان تصور می رود که رودخانه اخیراً که همان «اورانیس» است. اگر فرض شود که کارون «ایلیوز» یا «پاسیتیگرز»<sup>۸</sup> باشد ما نمی توانیم جراحی را بخشی از قسمت سفلی آن بدانیم مگر آنکه آنرا «هادیفون» تصور کنیم، و یا اینکه مگر بقول «استرابو»<sup>۹</sup> و «پلی»<sup>۱۰</sup> قبلاً با «ایلیوز» ادغام شده باشد! با توجه به وضع و موقعیت فعلی این اسکان این فرضیه چندان غیرمتحمس بنظر نمی رسد.

«آرین»<sup>۱۱</sup> می گوید «سیرچوس»<sup>۱۲</sup> پس از ورود به «پاسیتیگرز» بشرف «سوما» پیش رفت، ... اسکندر از این شهر از راه آبی «ایلیوز» وارد خلیج فارس شده است.

1. ARRIAN

2. PTOLEMY

3. MOSARUS

4. این دژه عربی است و ظاهراً نام تازه ای است. «خورموسی» ممکن است هیچ ارتباطی با نام قدیمی «موساروس» نداشته باشد. بحث در مورد این فرضیه ضعیف و بغیر گفته های «دکتر ویسینت» چندان روشنی ندارد.  
«نویسنده»

5. EULAEUS

6. ORATIS

7. PASITIGRIS

8. STRABO

9. PLINY

10. ARRIAN

11. NEARCIUS

با این نقل قول به این نتیجه می‌رسیم که این هر دو نام (پاسیتیگریز و ابلپوز) به یک رودخانه اختصاص داشته است. کانالی که اسکندر تعدادی از نارنگان خود را به رودخانه فرات اعزام داشت، از رودخانه «ابلیوز» منشعب می‌شده، و شکی نیست که آن کانال همین حصار جدید است. با این ترتیب می‌بینیم که کارون در اینجا «ابلیوز» شناخته می‌شود. برای تطبیق نظریه «اریان»<sup>۱</sup> بایستی تصور کنیم که نام دیگر کارون غیر از «ابلیوز»، «پاسیتیگریز» بوده است و یا «پاسیتیگریز» رودخانه جداگانه بوده، که از سمت مشرق به کارون می‌پیوسته است. ممکن است که جراحی «پاسیتیگریز» باشد، و احتمالاً این رودخانه بوسیله یک کانال خیلی قدیمی که هم‌اکنون «فلاحیه» نام دارد به «ابلیوز» متصل می‌شده است. وی این فرضیه با اظهارات مورخان مشهور، و نیز با گفته «دیودوروس»<sup>۲</sup> که می‌گوید «پاسیتیگریز» سه تا چهار «استادیا» پهن و به همان اندازه هم ژرفا داشت، تطبیق نمی‌کند، و تنها این مشخصات با موقعیت کارون مطابقت می‌کند. بهرحال به این نتیجه می‌رسیم که نام‌های «پاسیتیگریز» و «ابلیوز» منحصرأ به کارون اختصاص داشته و نام «هدیون» هم به جراحی اطلاق می‌شده است. و ضمناً یادآور می‌شود که ممکن است که قسمت علیایی کارون قبلی از الحاق به آب دزفول، «ابلیوز» نام داشته است. به اعتقاد «پرفسور لونگ»<sup>۳</sup> «ابلیوز» رودخانه شاپور است.<sup>۴</sup> ظاهراً این نظریه با اظهارات «دیودوروس» مطابقت دارد. مورخ موسوف می‌گوید «انتیگونوس»<sup>۵</sup> وارد ساحل غربی «اکویراتر» شد. «ایومس»<sup>۶</sup> که در قسمت شرقی «پاسیتیگریز» مستقر بود، از رودخانه گذشت و «انتیگونوس» را شکست داد و او به «باداکا»<sup>۷</sup> بالای «ابلیوز» عقب نشست...<sup>۸</sup>

با این اشارات گمان می‌رود که نام «ابلیوز» به معنی از رودخانه‌هایی غرب

1. ARRIAN
2. DIODORUS
3. LONGI
5. ANTIQONUS
6. RUMENES
7. BADACA

4. مجله انجمن پادشاهی جغرافیایی هند نهم ص ۱۰۵



«کویراکز» و به هر دو رودخانه شاپور و کرخه اطلاق می شده است. با اینکه چند تن از جغرافیادانان نام «ایلیوز» را مانند «چوسپس» در مورد کرخه بکار برده‌اند ولی بنا به گفته تاریخ‌نویسان مشهور این دو رودخانه از هم مجزا هستند. به روایت «پلینی»، «ایلیوز» از ماد سرچشمه می‌گیرد، و شاپور رودخانه کوچکی است که در غرب دزفول جریان دارد.

با توجه به مدالب فوق پنجمه می‌گیریم که «دیودوروس» در این مورد مرتکب اشتباه فاحشی شده است که رودخانه‌ای را که «انتی گونس» به سوی آن عقب‌نشینی کرده «ایلیوز» دانسته، و با رودخانه‌های پیشتری را به این نام می‌شناخته است. تنها راه برای تلافی و برطرف کردن این مشکل آنستکه به تقلید از پرفسور «لونگ» بپذیریم که رودخانه شاپور همان «ایلیوز» است و رشته آبهای شاپور، کارون و دزفول پی از ادغام نیز همان «پاسیپگرینز» است.

این توضیحات نظریه «پتولمی» را به ثبوت می‌رساند که می‌گوید «ایلیوز» دو سرچشمه دارد، یکی در «ماد» و دیگری در «سوسانا». با این ترتیب بایستی بگوئیم که شاخه «کویراکز» از «ماد» و رودخانه شوشتر از کوهستانهای «سوسانا» سرچشمه می‌گرفته‌اند.

توضیحات سیدنیسی تاریخ‌نویس و جغرافیادان قدیم در مورد تعیین محل «سوسانا» شاید مربوط به شرحی است که در مورد حومه و واحی اطراف سه رودخانه کرخه، شاپور، و دزفول اظهار داشته‌اند. این سه رودخانه از بالای حرایب‌های شهر فابل رؤیت‌اند. بطوریکه می‌بینیم سرزمین‌های شرقی ساحلی «کرخه»، «سوز» به نام «شوش» سابق مانده است. گفته‌اند اسکندر باستانی «کوبین» نوس کورنیوس<sup>۱</sup> در حائل چهار روز از «سوسانا» به «پاسیپگرینز» رسید. این نظریه با «اصوله» میان «سوسانا» آنسوی «ایلیوز» و کاروان‌ها استانهای شرقی ایران از طریق شاهراه ممانعت می‌کند.

به اعتقاد من در مورد مکه و محل دقیق حرایب‌های شهر شوش هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. حرایب‌های امینی در کنار رودخانه شاپور واقع شده است. شرحی که مورخان قدیم در مورد عقاید این شهر نوشته‌اند امیر بطور می‌رسد. شهر و حومه بطوری گسترده در مکه دو رودخانه قرار گرفته است (۲۸).

شاخه شرقی کارون یعنی رودخانه شوشتر بی نام ماقی مانده است مگر آنکه تصور کنیم این شاخه از مبداء سرچشمه همان پاستیگریز است که «استرابو»<sup>۱</sup> می گوید «پس از جوسپس کوپراتز می آید و پاستیگریز...»<sup>۲</sup>.

تنها دلیلی که «ماژور رالبسون»<sup>۳</sup> برای اثبات نظریه اش ابراز می کند آنستکه رودخانه شوشتر همان «ابلیوز» است و آثار و خرابه‌هایی نیز بنام «شوسن» در کوهستانهای بختیاری وجود دارد! او برای رفع این مشکل، و به‌منظور تعیین محل «سوسانی» داریوش، می‌پندارد که دو شهر به این نام وجود داشته است که یکی از این دو شهر بسیار قدیمی «شوشان» و راه کارون، و در درون کوهستانهای «سوسانان» یعنی همان شهری که در «تورات» و داستانهای اساطیری یونان به آن اشاره شده است و دیگری شهری است که تاریخ‌نویسان دوران اسکندر از آن در کنار رودخانه شاپور دشت سوسیانان (شوش) نام برده‌اند. دلیل قابل قبولی دیده نمی‌شود که بین این دو فرق با امتیازی قابل شوبم. همانطوریکه قبلاً دیده‌ایم در سوسنی بختیاری اثری از یک شهر بزرگ که نشان داده شود، مربوط به عهد «کوبانیان» است بجای نموده در صورتیکه خرابه‌های «شوسن یا شوسن» از هر جهت با شرحی که مورخان دوره اسکندر نوشته‌اند شباهت دارد و بخوبی پیداست که آثار و بقایای این شهر از هر جهت از خرابه‌های بابل کوچکتر است. در واقع رودخانه شاپور بیشتر آثار این شهر را شسته و از بین برده است. «دانیال» در این شهر از درون قصرش صدای زمزمه و ریزش آب را از رودخانه می‌شنیده است.

«ماژور رالبسون» به استناد اشارات «دانیال» به قصرهای «شوشان» (VIII) معتقد است که این دو شهر از هم مجزا هستند؛ ولی بطور قطع و یقین این بحث و استدلال حداقل پایه و مبنایی ندارد. درحقیقت تنها آثار مهم و قابل ملاحظه‌ای که در دره شوسنی بختیاری وجود دارد بقعه‌ای است که می‌گویند متعلق به «دانیال» است و هیچ دلیلی وجود ندارد که ما در مورد قدمت این بقعه، و آن دیگری که در «شوسن» و «سوسان» وجود دارد، مقایسه محل آوریم چرا که هر دو بقعه جدید و نوساز هستند. ملازمه این افسانه که لزوماً می‌گویند قبر «دانیال» در «شوسن» است مورد توجه «ماژور

1. STRABO

2. B 15. P 729 «مویسنده».

3. RAWLINSON

رایسرتا» فرار گرفته است اما بقدریکه مشاهده شده است روایات و افسانه‌هایی در بین مسیحیان قدیم و حتی هور در بین «عسبی»ها و «جهود»ها وجود دارد که مفسره دانیال یعهیر در کتاب رودخانه شاپور است.<sup>1</sup> «عسبی»ها معتقدند که کرخه رودخانه مقدسی است و آنرا به سه بخش، تقسیم کرده‌اند که قسمت عیای آن «آخ ریح الیذا» نام دارد. این واژه شبیه نام «اولای»<sup>2</sup> است که «دانیال» در مورد کرخه بکار برده است<sup>3</sup> و شاید این بحث هم قابل توجه باشد که بگنیم این واژه دلالت بر نام «اپنیور» دارد که به کرخه اطلاق می‌شده است و یا اینکه این تصور به معنی ما خیلور کند که در قدیم رودخانه شاپور با عبور جیتی واحد در زیر بند قیر به کاروان محقق می‌شده است. نهاد رودخانه‌ای که در «سوسیانیا» شناسایی شده «اورامیس»<sup>4</sup> است که به روایت «پلینی»<sup>5</sup> عبولم را از فارس جدا می‌کرده است. ما بدون دشواری می‌توانیم حدس برسیه که این رودخانه «هندیاب» است که در واقع استانهای یعنی فارس و خوزستان را از هم جدا می‌کند.

من در حال حاضر سعی ندارم که جزایه‌های چند شهر قدیمی را که همراه ادادان مری و شرفی به آنها اشاره کرده‌اند، شناسایی کنم. «سوکیه» یکی از شهرهای مهم «سیلام» بود. «استرابون» از آن شهر بنام «سولوان» یاد می‌کند، و من گوید آسی «مندیوک» واقع شده است. «منازور راجس»<sup>6</sup> معتقد است که جزایه‌های «محبوب» در مراحل آب ریزه، متعلق به آن شهر است لیکن در «محبوب» هیچ نوع کشاورزی مرسوم در دوران ماضی سامانیان دیده نمی‌شود و تنها آب‌طرف «آب قلا» در آن ریح بگی از ساحه‌های معروف «جراحی» جث آثار تاریخی و نیه‌های کوچک نام «میشده» بخانی مانده است. طبق پاره‌ای از اظهارنظرها حرابه‌های «دادکها» در «پادلاق» بین سرخسده‌های «داریج» فرار دارد و من این فرضیه درست مخالف نموده «دیودوروس» است که من گوید. آن شهر بالایی «اپلیور» واقع شده است و از طرفی در نواحی «پادلاق»

1. همانجا که به صحبت اولی در کتاب پولس در مورد سنگ مشهوری که در کاشی شده در کتاب «اسرار» آمده است.  
 2. همانجا که به صحبت اولی در کتاب پولس در مورد سنگ مشهوری که در کاشی شده در کتاب «اسرار» آمده است.

## 2. AKHROKH ALAHLIA

### 3. ULAI

4. همانجا که به صحبت اولی در کتاب پولس در مورد سنگ مشهوری که در کاشی شده در کتاب «اسرار» آمده است.  
 5. همانجا که به صحبت اولی در کتاب پولس در مورد سنگ مشهوری که در کاشی شده در کتاب «اسرار» آمده است.  
 6. همانجا که به صحبت اولی در کتاب پولس در مورد سنگ مشهوری که در کاشی شده در کتاب «اسرار» آمده است.

## 5. ORATIS

آثاری به اندازه یک شهر بزرگ دیده نمی‌شود.

## آبذخ

خرابه‌های وسیع و پهناور «مال امیر» از هر جهت مهم و قابل ملاحظه است. این آثار ممکن است همان خرابه‌های «سوسیرات»<sup>۱</sup> باشد. ما در این دست خرابه‌های معابد و پرستشگاههای بزرگ می‌بینیم که ثروت سرشارشان بوسیله غارتگران ملماخ یونانی و سپاهیان «آنتیوخوس»<sup>۲</sup> کبیر به چپاول رفته است.

پیکره‌ها، و کتیبه‌هایی با متون مذهبی در گوشه و کنار کوهستان مراوان یافت می‌شود و همانطوریکه در این یادداشتها آمده است، پیداست که این شهر نسیمنگاه «مغ‌ها» و زرتشتی‌ها بوده است.

نشانه‌هایی در دست است که خرابه‌های مال امیر متعلق به «آبذخ» یکی از شهرهای «سوسیان» است. به روایت مرجع‌الاطلاع<sup>۳</sup> این شهر پایتخت کتوری بوده که بین اصفهان و اهواز قرار داشته است. در معجم البلدان آمده است که «آبذخ» بین خورستان و اصفهان قرار دارد و دارای سلطان مستقلی است. مؤلف این کتاب ششجین می‌گوید که این شهر غیر از آب باران منابع دیگری برای استفاده کشاورزی ندارد و پل «چهر آواز»<sup>۴</sup> یکی از عجایب دبا بود و آنشکده معروف آن بنام «سوار»<sup>۵</sup> ما مجسمه‌ها، و تندیس‌هایش، تا دو فرسخ وسعت داشته است.

این شرح با آنچه در «مال امیر» وجود دارد دقیقاً تناسب دارد. خرابه‌های زیر «سوسین» در سواحل کارون احتمالاً متعلق به پل «چهر آواز» است. نام «شهرار» که لرغا به مجسمه‌ها و حجاریهای غرب مال امیر داده‌اند، احتمالاً یادآور آنشکده معروف «سوار» است.

1. SOSIRATE
2. ANTIOCHUS

## آرجان<sup>۱</sup>

شهر ساسانی «ارجان»، آنسوی رودخانه کردستان (جراحی - مشرجم) در شرق بهبهان قرار دارد. بقایای پل معروف «دک کان» یا «یکان» هنوز در کنار رودخانه بجشم می خورد. پیکره های «تنگ سولک» احتمالاً آثار آتشکده بزرگی است که «مارین» از قول «جهان نامه» به آن اشاره کرده و گفته است که در محدوده خوزستان و فارس قرار دارد.

## رامهرمز

رامهرمز شهری است که هرمز فرزند شاپور آورا بنا کرد و هور دهکده های که در حواص خرابه های قدیمی شهر وجود دارد به «رامهرمز» معروف است. به روایت «معجم البلدان» انوشیروان رامهرمز را بیان گذاشته است. (۲۶)

## عسکر مکرّم

در حوالی شوشتر خرابه هایی متعلق به دوران ماقبل مساسیان وجود دارد که هنوز نتوانسته ام تشخیص بدهم مربوط به کدام شهر است. شناسایی و تعیین هویت شوشتر بجای سوس، بنظر من نایستی کنار گذاشته شود. کمان ها و دیگر آثار تاریخی شاهان ساسانی نیز در این شهر بوسیله «ماژور رالیسون» شرح داده شده است. من محل دقیق «عسکر مکرّم» یکی از شهرهای بزرگ را که بوسیله فانیان عرب بیان گذاشته شد، کشف کردم. به قول مؤلف معجم البلدان، این شهر بر روی خرابه های «رستم قراده»، یکی از شهرهای قدیمی ایران، احداث شده است. به روایت «نزهة القلوب» آن شهر بُرج شاپور نام داشته است. و بنوشته «حربانی» اردشیر و مسروشان نیز نامیده می شده است. بقایای این شهر عملاً در دو طرف «آب گسگر» نزدیک بند قیر قرار دارد و ما در حوض های قبلی آن را شرح آورا دادیم.

## جندی شاپور

به عقیده من، خرابه های شاه آباد که به طور درست بوسیله ماژور رالیسون، محلی شهر

۱. اوجان یا رجان یا اوجان، «جهان نامه» من ۲۷۱، «نویسنده»

«جندی شاپور» تشخیص داده شده همان شهری است که مورخان سریانی آنرا «بیت لاپت»<sup>۱</sup> خوانده‌اند.<sup>۲</sup>

## قلعه هُنُوش

در دزفول خرابه‌هایی دیده می‌شود که نشانه‌ای از یک شهر بزرگ قدیمی است. بطوریکه من تشخیص داده‌ام این آثار منطبق به قلعه گمنامی است که شاپور «آرساسیس دوم»<sup>۳</sup> پادشاه ارمنستان را در آن زندانی کرد. به روایت تاریخ ارمنی «چَمِچَاس»<sup>۴</sup> این قلعه «هَنُوش»<sup>۵</sup> یا «اُنُوش»<sup>۶</sup> نام داشته است. در قرن چهارم یک نفر اُسقف بنام «پوسانت» از این محل بنام «هَنُت مَس» یا «هَنُت مَس»<sup>۷</sup> یاد کرده است. بطوریکه می‌بینیم این کلمه چندان اختلافی با واژه «هَنُوش» ندارد. مؤلف «معجم البلدان» نیز «دزفول» را «اَنَدِبعَشک» دانسته است.<sup>۸</sup>

## ایوان کرخه

مسلم است که خرابه‌هایی «ایوان کرخه»، همان بقایای شهر ساسانی کرخه، و «کرخه لدان» است که در زمان سطره سبخت اسقف ننین این منطقه بوده است. بطوریکه «اسمانی»<sup>۹</sup> از مورخین سریانی نقل قول می‌کند «کرخه لدان» یکی از شهرهای اُسقف نشین «هوریتز»<sup>۱۰</sup> در قلسرو «عیلام» بوده است. در معجم البلدان از این

### 1. BETLAPET

۲. در «درخت الطوب» آمده است که اردشیر بابکان جندی شاپور را نیز در طرف رودخانه بیت لاپت و بین سی و دو دهه‌ای، با پانصد و بیست تنام سوار و هجده تنام ارمنی، نام «اَنَدِبعَشک» بر روی رودخانه احداث کرد و قسره‌های مختلف شهر را هم پیوند داد و در این نواحی جندی شاپور را «دزفول» نامید کرد. «توسید»

### 3. ARSACES II

### 4. CHAMCIAS

۵. HANUSH هتوش به زبان ارمنی یعنی فراموش شده. «توسید»

### 6. ONUSH

۷. این واژه را با کلمه ترکی «اَنُوشک» یعنی فراموش شده و «اَنُوشس» یعنی فراموش شده مترادف کند. «توسید»

۸. «مازور والیسون» محل این قلعه را در دوره «سوسن» دانسته است ولی به عقیده من دلائل کافی برای اثبات این نظریه وجود ندارد. «توسید»

### 9. ASSEMANI

شهر بنام «گرخه خوزستان» نام برده شده است.

### گویزه (حویزه)

به روایت «نزهة القلوب» شاپور ذوالکثاف «گویزه» را (۳۰) احداث کرد؛ ولی در کنار شهر جدید غلام و آثاری که دلالت بر صحت این نظریه باشد، دیده نمی شود. به قول مؤلف معجم البلدان «دیشب ابن زیندالاسد» این شهر را بیان گذاشته است.

### طیب

من خرابه های شهر بسیار قدیمی «طیب» را در سال ۱۸۴۲ کشف کردم. مشخصات این شهر در حقیقت با آنچه جغرافیانویسان شرقی نوشته اند، مطابقت می کند. پوشته معجم البلدان این شهر «کیان» نام داشت و متعلق به «نپلی» ها بوده است. و سکنه اش، به زبان نپلی تکلم می کرده اند. مؤلف این کتاب معتقد است که «شیت بن آدم» این شهر را بنیاد نهاد و در بین خوزستان یا اهواز و واسط فرار داشت. ابن حوقل می گوید این شهر تا «شوش» دو روز راه «اصله» دارد و صبی ها و دیگر سکنه این شهر بی نهایت بر حفظ عثبه و سنی قدیمی شهر خود علاقه مند هستند.

### بیت دارایا

خرابه های شهر قدیمی «بیت دارایا»<sup>۱</sup> که گفته می شود بوسیله یکی از پادشاهان سلسله قدیمی «کیان» احداث شده در کنار دهکده جدید «بذره» (که با کمی تغیر به همین نام شهرت دارد) دیده می شود. سرنانی ها این شهر را، «ذایروگنی» و عربها آنرا «دورگنا» می گفته اند. صومعه معروف این شهر و بنیاد به کلیسای قدیمی مستوریان، و محل دهنی استغفای اعظم کلیساهان افسسی «یلوکیا» و «بیت گسایا» یا «بکسایا» بوده است.

(۱) - هوزی = خوزی مردم خوزستان، «نریست».

۱. یاداریات استامبلی (۷۲۶-۸۷). ص ۱۱۱

## بیت گسایا

نام «بیت گسایا»<sup>۱</sup> با کمی تحریف بایستی اشاره‌ای به نام «باغ سایه» یا «باغ شاه» باشد. این دهکده در جنوب «بدره» قرار دارد. در بعضی از کتب تاریخی از این دو شهر نام برده شده، در این حوالی آثار و خرابه‌های شهرهای متعددی وجود دارد که بوسیله جغرافیادانان شرقی به آنها اشاره شده است. اما در حال حاضر من تنها به شرح مشاهدات خود اکتفا کرده‌ام.

پایان



www.Bakhtiaries.com

## فصل سوم

یادداشت‌های مترجم



## فصل سوم

### یادداشت‌های مترجم

(۱). «لرها» از کجا آمده، و اصل و نسبشان از کی است؟ معمائی است که تاریخ نتوانسته حل کند. مردمی که نه دارای ادبیات و نه تاریخ و نه حتی سنت و قانون مدونی باشند، در تاریخ اجتماعی بشر نمودی است که علم امروزی از درک آن عاجز است». این گفته لرد کرزن گرچه تا اندازه‌ای مبالغه‌آمیز بنظر می‌رسد، ولی در واقع نباید چندان از حقیقت دور باشد زیرا آنچه مورخان دوره اسلامی درباره نژاد و تاریخ گذشته لرها نوشته‌اند جز داستان‌سرانی و قصه‌پردازی چیز دیگری نبوده و گذشته‌های مردم همانطور در پشت پرده ابهام و استتار باقی مانده و افسان داستانسرانی جای حقایق تاریخی را پر کرده است.

مورخان دوره اسلامی نه تنها درباره تاریخ و گذشته لرها راه حطای پیموده‌اند بلکه در مورد تعبیر واژه کرد نیز دچار سهو و لغزش شده‌اند. «لیری» مورخ معروف قرن دوم و سوم هجری تمام مردم کوهستانی را گروس را کُرد خوانده و مسمودی برای اولین بار در التبیان؛ لاشراف از آنها به نام «لُر» یاد کرده و آنان را با کردها از یک نژاد دانسته است. مورخان و جغرافیایان دیگر چون اصطخری، مستوفی، معینی و شرفخان بدلیسی مانند مسمودی این ملوایع را لُر نوشته و آنها

را با کردها از یک نژاد ضبط کرده‌اند. آنچه را مسعودی و سایر مورخان درباره وحدت آنها و کردها از حلبی و دیگر مورخان قرون اولیه اسلامی نقل کرده‌اند؛ در حقیقت یک تعبیر غلط و نامحیی از معنی کلمه کرده بیشتر نبوده است؛ زیرا اطلاق کلمه «کرده» از طرف نویسندگان قرون اولیه اسلامی به مردمان کوهستانی زاگروس مقصود از همبستگی و یکپارچگی ملیت و زبان آنها نبوده بلکه قصد آنان از ذکر کلمه «کرده» تمام مردم صحرائشین و کوهستانی آن سامان بوده است که تمام آنها را بدون توجه به ملیت و نژادشان، کرده می‌دانشانند.

شادروان سعید نفیسی در بحث حالی که از ایلات ایران به میان آورده در مقام توجیه و تعبیر از کلمه کرده چنین توضیح می‌دهد: «دلایلی هست که کرده را در زمانهای ایرانی به معنی بیابان‌گرد و کاملاً مرادف کلمه «نوماد» "NOMADE" فرانسه است که از ریشه "NOMAS" «نوماس» یونانی به معنی چراننده است؛ و شگفت‌تر آنکه در زبان فارسی هم کرده را به معنی «گنجه‌چران» بکار برده‌اند و طبیعتاً هم هست، چرا که چادرشبان همه گله‌دار بوده‌اند. یعنی مفهوم کرده با گنجه‌چرانی به اندازه‌ای ملازم یکدیگر است که در دوره ساسانی و تا مدتی از دوره اسلامی ملوایف مختلف کردها را «رَم» می‌گفتند و این همان کلمه است که در زبان امروز ما (رَمه) شده است و این کلمه به زبان عربی هم رفته و منتهی اغلب به خطا آنرا (زَم) و جمع آنرا زَموم نوشته‌اند.»<sup>۱</sup>

در کتابهای قدیمی جغرافیائی هنگام توصیف کردان استان فارس، کلمه «رَموم»، جمع رَم (= رَمه) نیز به معنی ایل و قبیله و قبیله بکار رفته است. چنانکه امین‌طخری در قرن چهارم هجری قمری می‌نویسد «چند جایگاه است در فارس که آن را رَم بازخوانند و مراد از آن قبیله است. باقوت حموی می‌گوید «... رَم در نزد کردان به معنی تیره است که بتازی «حَمی» گویند... و می‌دانیم که تیره در فارسی

۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران؛ سعید نفیسی، ج ۱، ص ۶۰-۱۱

۲. مسالک و ممالک ابواسحق ابراهیم امین‌طخری به اهتمام ایرج افشار، ص ۱۶

از ایلی و حبی و بعضی در عربی از قبیله کوچکنترند<sup>۱</sup>. در بعضی موارد به جای رموم زوموم جمع زَم نیز نوشته‌اند. محمد قزوینی گوید: زوموم الاکراد نصحیف رموم الاکراد است. مثالی نصحیف اردشیر به اردشیر...<sup>۲</sup>.

ملائراً بیشتر ملوایف مسخرنشین، در قروان اولیه در سرزمینی واقع در میان خوزستان و اصفهان و فارس می‌زیسته‌اند. اصطخری و بعدها ابن حوقل و دیگران در فارس از پنج ناحیه عشایری یا رموم «جمع زَم» سخن می‌گویند. یاغوت رموم را محال الاکراد و منازلهُم گفته است.

بزرگترین این رموم، «جیلویه»، «گه‌گیلویه» نام داشت، که زَم الرمیجان نیز خوانده می‌شده. حدود آن که از خوزستان تا اصفهان گسترده بود، اصطخر و شاپور و آرجان و بیضا بوده است. شهرها و دبه‌های آن از اعمال اصفهان. نواحی دیگر عبارت بوده‌اند از: زَم «احمد بن لیت» (یا زَم اللوالیجان)، در کوره اردشیر خوره، زَم «حسین بن صالح» با (زَم اندیوان) در کوره شاپور، زَم شهریار (یا زَم بازنجان) که از آن چیزی در عمل فارس نبوده، و سرانجام زَم احمد بن حس یا (زَم کاویان) که حدود آن سبب آل صفار، زَم بازنجان، کرمان و اردشیر خوره بود. مؤسس لر بزرگ «ابوالحسن فضلویه» بود که در جبل السمان شام و سوریه فعلی می‌زیسته. برخی از اخلاف او از راه میافارقین و آذربایجان به شمال اشران کوه مهاجرت کرده‌اند، و در حوالی سان پانصد هجری قمری بدانجا رسیده‌اند. رئیس آنان ابومظاهر بن علی بن محمد، در خدمت سنقر ملعری (۵۴۳-۵۵۶ ه. ق.) مرتبه بلند کرد و بواسطه شجاعت در جنگی با شبانکاره به غایت معتبر شد و کود گینویه را به پاداش گرفت. و سپس او را روانه فتح لرستان کردند. هوسی استقلال در دماغش جا گرفت و با «سنقر» به مخالفت برخاست و مدتی از روی استقلال حکومت کرد. در اوایل قرن هفتم اقوام بیشتری از شام به پسر او «هزاراسب» پیوستند. دو ملایفه عرب، عقیلی و داتمی و بیست و هشت ملایمه دیگر از جمله آنهاست: «بخنیازی»، «خوانکی»، «گوتوند»، «لیراوی» مداسنی

۱. موم الملایف، یاغوت، جوی. ص ۶۶

۲. یادداشت‌های قزوینی، جلد پنجم، ص ۵۳

(ممنی!)»<sup>۱</sup>.

بنا بنوشته «موریه» در سال (۱۸۰۶ م) تعداد بختیاریهها صد هزار خانوار، ملقب محاسبه رالینسون (۱۸۳۶) تعداد لرهای فیلی ۵۶ هزار خانوار، و تعداد بختیاری ۲۸ هزار خانوار، و بنا بگفته لایارد (۱۸۴۲ م) لرها چهل و نه هزار، و بختیاریهها ۳۷۷۰۰ خانوار، و بنا بگفته هتوم شیندلر (۱۸۸۱ م) بختیاریهها و لرها جمعاً ۴۶۸۰۰ خانوار، و بنا بقول زلوتارف (۱۸۸۸ م) لرها ۷۸۰۰۰ خانوار و مطابق آمار (۱۸۸۱ م) فیلی و اتباع آن ۴۱۰۰۰ نفر بختیاری و اتباع آن ۱۷۰۰۰۰ نفر، کوه گیلویه و اتباع آن ۴۱۰۰۰ نفر و جمع کل لرها ۴۲۱۰۰۰ نفر ذکر شده است.

ملقب محاسبه حاج نجم السُلکا (۱۲۹۹ هـ) جمعیت بختیاری بین پنجاه یا صد هزار نفر، تفنگچی مستعد سی هزار نفر، دورکی چهار هزار خانوار، - بابادی دو هزار خانوار - بختیاروند دو هزار خانوار - دیناروی دو هزار خانوار، جانکی سردسیر و گرمسیر چهار هزار خانوار - محمود صالح دو هزار خانوار - موگونی (ممنی) هزار خانوار - تقی و میمونند سه هزار خانوار - راکگی هزار خانوار جمع کل بیست و یک هزار خانوار.

«رالینسون» می نویسد «مالیات بختیاری بر اساس یکصد آلمر که اوزنی آنها برابر مبلغی پول بود تعیین می شد. این «الیات» با توجه به درآمد عشا پر فوق الذکر و قدرت دولت در وصول آن کم و زیاد می شد. یک قلمر در زمان «اتابکان» در حدود هزار تومان قیمت داشت»<sup>۱</sup>. ولی بلاخره در زمان مسافرت رالینسون به آن منطقه به یکصد تومان شمرل کرده بود. به روایت «بارون داید»<sup>۲</sup> خراج سالیانه تلوابف چهارلنگ پانزده هزار تومان بود لیکن این مالیات بطور مرتب دریافت نمی شد.<sup>۳</sup> خاتم پیشاب در حظه دوم سفرنامه خود که در سال ۱۸۹۱ در لندن بچاپ رسیده است می گوید «تقریباً یکصد و نود و پنج روستای منطقه هشت لنگ هشت هزار و هشتصد و هشتاد و سه تومان نقد و پانصد و سی حرور غله «الیات» میدادند ولی

۱. سفرنامه امیر شرف خان، مالیاتی یا مقدمه مجدد. ص ۱۷۱-۱۶۱

۲. رالینسون معمله انجمن پادشاهی عبرانی، جلد دوم ص ۱۱۶-۱۲۸

۳. سفرنامه بارون داید، ج ۲، ص ۸۴، لندن ۱۸۴۵

نعدادی از شایر که هنوز بصورت «ایلات» زندگی می‌کردند و تعدادشان خیلی بیشتر بود. تنها سه هزار تومان می‌پرداختند.

برخی از رؤسای هفت‌لنگ بطور یکجا مالیات دولتی را اجاره می‌کردند. «ایلخانی» مالیات چهارمحال را به مبلغ بیست هزار تومان معادل شش هزار لیره در سال از دولت اجاره کرده بود. کردن که یکسال بعد از سفرنامه «پیش» کتابش را بنام «ایران و مسئله ایران» در لندن بچاپ رسانید، می‌نویسد: «افزایه بر مقام ایلخانی و ایل‌بگی که هر دو حقوق‌بگیر و متسول عنایت شاه هستند، مقام سومی بنام حاکم چهارمحال نیز وجود دارد. گریچه مقام آخری ایل‌بست ولی چون رؤسای ایلات در چهارمحال از مالکان عمده آن حدودند، او نیز با سیاست ایل‌بست ارتباط دارد».

(۲). دلدان (به کسر یا ضم د) بخش شمالی لرستان است. نام آن را معمولاً به «أبودلف» عرب که در قرن سوم هجری به شمال لرستان دست انداخته بود، منسوب دانسته‌اند. معروف است که یکی از اسرای قبیله دلف که پس از بازگشت به نام دلش شناخته می‌شود. چهار پسر به نامهای «ابنی»، «مومی»، «بیزن» (بیرف) و «کاکا» داشته که هر یک طایفه‌ای به ترتیب بنام «ابیتی‌وند»، «مومی‌وند»، «بیرنوند» (بیرنوناد) و «کاکاوند» ایجاد می‌کنند. بعدها «لابه» «ابیتی‌وند» بدو طایفه ابیتی‌وند و اولاد قباد، و طایفه «مومی‌وند» بدو طایفه «بورعنی» و «میربگ» تنسیم می‌شوند. طایفه «چاواری» را نیز باید به این طوایف افزود. این طوایف در بخش «دلدان» معمولاً در دهستانی هفتم خود زندگی می‌کنند. زبان ایلات «دلدانی» یکی است.

(۳). ناحیه‌ای که در منطقه «پیشکوه» تقریباً بین کوه سفید در جنوب و قله‌های کوه «گری» در شمال واقع است، «سلسله» نام دارد. این ناحیه دشت حاصلخیز «الشر» را دربر می‌گیرد. طوایف و نبره‌های «سلسله» شامل: حسنوند، یوسف‌وند، کوسوند، کردمنی، فلک‌الدین و چند نبره کوچک دیگر تقریباً

۱. سفرنامه ایران و کردستان، ایالات ایران، شماره ۱۰، دوم شعبان، ۱۳۹۱، ص ۹۲-۵۱.

۲. ایران و مسئله ایران، کورف، جلد دوم، لندن، ۱۸۹۴، ص ۳-۲۹۹.

۳. ایلات و شایر ایران، ص ۲۴.

همگی اسکان یافته‌اند. زیاده ایلات و منله نکی است.<sup>۱</sup>

(۴). محمد علی میرزا متخلص به دولت، و ملقب به دولتشاه، پسر بزرگ فتحعلی شاه در سال ۱۲۱۳ هجری قمری متولد، و در بیست و ششم عمر ۱۲۳۷ ه.ق در سی و چهار سالگی در راه بغداد، هنگامیکه عازم تسخیر آن شهر بود درگذشت. محمد علی میرزا بعد از عباس میرزا یکی از رسیدترین و بهترین فرزندان فتحعلی شاه بوده است.

(۵). حسن خان یکی از نواده‌های «حسین خان» اولین وانی یشتکوه است. حسین خان یکی از بستگان یا موکرهای «شاهوردیخان» آخرین نمر از سلسله اتابکان لرستان بود که بعد از قتل مخدوش در زمان شاه عباس صنوی (۱۰۱۶ ه.ق) به حکومت لرستان منصوب شد. حسن خان در زمان حکمرانی محمد علی میرزا دولتشاه بختوان گروگان در اردوی او بسر می‌برد. می‌گویند هنگامیکه محمد علی میرزا در راه بغداد بیمار شد و مرگ خود را قریب‌التوقیح دانست پیش از مردن حسن خان و اسدخان بختیاری را بجای خود احضار کرد و به آنها گفت که من احساس مرگ می‌کنم و پس از مردن من، مسکن است به تعاهد خدمه‌ای وارد آید لازم است که فوراً هر دو به محل‌های خود رفته تا از عفویت احتمالی در امان باشید. آندو میر قبل از مرگ شاهزاده قرارگاه او را ترک کردند.

(۶). علی خان پسر بزرگ حسن خان بعد از مرگ پدو در سال ۱۸۲۰ میلادی خود را والی لرستان خواند ولی تعدادی از ضرایف لرستان کم و بیش از دو برادر دیگرش احمدخان و حیدرعلی خان تبعیت می‌کردند.

پس از جدایی شاه، حیدرعلی خان را به والی‌گری منصوب کرد، و علی خان بناچار متواری شد. معروفترین والیان لرستان «حسینعلی خان ابقفاره» پسر حیدرعلی خان و برادرزاده علی خان بود که مشب به «حصار السیفه» و «مردار اشرف» بود. آخرین مرد از حامیان و لیاک لرستان «غلامرضاخان» وانی است که در اواسط دوره رقب‌شاه به خاک ترکیه شاهنده شد.

(۷). منوچهرخان معتدل‌الدوله یکی از رجال معروف دوران محمدشاه قاجار جزو امیرانی بود که آغازمحمدخان در سال ۱۲۰۹ ه.ق وی را از تقسیم به ایران آورد.

۱. ایلات و عشیر ایران ص ۲۲



منوچهرخان در آغاز در دربار فتحعلی شاه جزو حوارجان حرمسرا، و بعدها در اثر لیاقت و کاردانی بسمت «ایچ آقاسی و حواجه باشی» و بعداً «آیشک آقاسی» ارتقاء جست. در زمان مرگ فتحعلی شاه، منوچهرخان که حاکم رشت بود با دو هزار سوار ایوب‌احمیی خود به اردوگاه محمدشاه پیوست و از این روی تا زمان مرگ مورد توجه شاه قاجار بود. متعصم‌الدوله از سال ۱۲۵۱ تا ۱۲۶۳ هـ. ق. سال وفاتش حکمران آصفهان، لرستان و خوزستان بود. وی یکی از خونخوارترین و قبی‌القلب‌ترین حکام دوران قاجاریه بشمار می‌آمد.

(۱) محمد تقی خان پسر علی خان و مادرش بی بی خانم دحتر فایده آقا میرمکوندی است. عی خان به تحریک و سعایت عموزاده‌اش حسن خان، از حکومت بختیاری معزول و سپس به دستور فتحعلی شاه چتمهایش را مین کتیدند و حسن خان را بجایش مصوب کردند.

علی خان دارای شش پسر خان‌های ابوالفتح خاک، محمد تقی خان، علی تقی خان، جان باباجان، و کریم خان و کنسی خان بود.

فرزندان عی خان به تلافی کورشدن پدرشان، درصدد انتقامجویی از حسن خان برآمدند. روزی محمد تقی خان با صبح یک نقشه قبلی با برادرانش در یکی از قراء فریدن بدیدن حسن خان رفتند و ناگهانی وی را به قتل رسانیدند. می‌گویند علی خان کور که سیر در آنجا تصور داشت با شنیدن سررصدای شلیک گلوله به تصور اینکه پسرهایش را کشته و ترس خود از ملازقه به پانین پرت کرد و بر حسب تصادف بر روی محموله گاهی که از آنجا عبور داده می‌شد افتاد و جان سالم بدربرد.

چون در آسودگی، فرزندان بزرگ حسن خان یعنی عی رضا خان طفلی بیش بود. دولت مرکزی حکومت بختیاری را به فتح الله خان برادر کوچکش واگذار کرد. محمد تقی خان که درصدد بود حکومت بختیاری را بهر قبیلت بدست آورد، با

۱ عی مراد خان محموله صالح اصف و همروه کریم خان رسد، خوهرتق را بعد از زمان حال کنورسی چهارشنگ درآورد. شعریه این ازدواج سه فرزند بنامهای مرشدخان، علی مراد خان، و حسن صالح خان بود. پسر و برادر عی خان به ترتیب سبب که سبب و حسن خاک و پسر عی مراد خان فتحعلی خان و برادرش حسن خان بود.

در روز علی خان و حسن خان بود که دشمنی و عداوت بین این دو عموزاده آغاز شد.

فتح‌الله خان حیرج دوستی ریخت و در یک فرصت مناسب با اتفاق در تین از برادرانش علی‌نقی خان و جان باباخان با دستپاری ملاعلی محمد و ملا محمد دینارونی که از متحدینش بودند به قلعه «اسرکان» هلاکت‌گردد مقرر فتح‌الله خان رفتند؛ به بیانه اینکه اجازه فروش یکجایی از دهات جنگلی گرمسیر بنام «آل خورشید» را برای منارج حیروسی خان باباخان از فتح‌الله خان بگیرند، با تمهید یا روی ملاقات کردند. ظاهراً فتح‌الله خان یا پسرانش آنان مواظقت کرد. محمد تقی خان برای ادای احترام و اظهار امتنان به خان باباخان گفت بلندستو، دست عمومت را ببوس. خان باباخان نیز بلافاصله برخاست و بجای بوسیدن دست فتح‌الله خان با علیانچهای که همراه داشت بسوی او شلیک کرد و وی را بقتل رسانید.

پس از کشته شدن فتح‌الله خان خانقاهی بسویله گمانتگانه محمد تقی خان غارت شد.

محمد تقی خان در سال ۱۲۱۹ هجری قمری با دولت مرکزی بمخالفت، برخاست و با دربار تهران قطع رابطه کرد و با اغراض خودستان دست اتحاد داد و شاهره‌های فارس و اصفهان را بورد تحت‌وتاز قرار داد و پست‌ها را تومان مثال دیوانی را که از اصفهان به تهران حمل می‌کردند بغارت برد و متعاقباً شومش را محاصره کرد. محمد حسین میرزا حشمت‌الدوله را از شومش بیرون واند و پس از تصرف شومش و زرقول، بسوی رامهرمز متوالفت. میرزا منصور بهبهانی و ولی‌خان ممسنی و حبیب‌خان دشتی را به اعطانت خود در آورد و پس مطرف فارس عزیمت کرد و قریب شصت هزار تومان مالیات فارس را ضبط کردند.

فتحعلی شاه که از شورش محمد تقی خان آگاه شد برای دفع غائله روانه اصفهان شد و به حشمتی میرزا مرادفرمانی فارس، و حشمتی میرزا شجاع‌السلطنه حاکم کرمان دستور داد تا با قشود ابوبحسینی خود به او پیوندند و از سوی دیگر محمد تقی میرزا حشمت‌السلطنه حاکم پروچو، و سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله حاکم اصفهان نیز خود را آمند و مقابله با خان بختباری کردند.

فتحعلی شاه روز چهارم جمادی‌الثانی ۱۲۱۹ هجری قمری وارد اصفهان شد و دستور داد تا سیف‌الدوله و آصف‌الدوله برای دفع شورش محمد تقی خان شازم

بختیاری شوند ولی با مرگ فتحعلی شاه در رجب ۱۲۵۰ هجری قمری لشکرکشی به بختیاری موقتاً بحال تعلیق درآمد.

پس از درگذشت فتحعلی شاه، شفیع خان سوهونی، بدستور محمد تقی خان، تمام محدودۀ فارس تا خاک کاشان را به تصرف درآورد و مثال دیوانی را در هر کجا می یافت ضبط می کرد.

هنگامیکه محمد شاه به سلطنت رسید بهرام میرزا معزالدوله با سببهازار سوار و پیاده و شش عراده توپ بسوی بختیاری حرکت کرد و در بین راه میرزا موسی و فرهاد میرزا نیز با تعدادی قشون به او پیوستند. هنگامیکه بهرام میرزا وارد حوزستان شد، محمد تقی خان شفیع خان را برای مصالحه به نزد شاهزاده گیل داشت. مشروط بر اینکه محمد تقی خان مثال دیوانی را بپردازد ولی از ملاقات با بهرام میرزا معاف شود. پس از بحث و گفتگویی زیاد سرانجام معزالدوله میرزاغنی امین آبادی را برای مصالحه و مذاکره همراه شفیع خان به اردوی محمد تقی خان اعزام کرد، و خود از طریق درفون و اورد شوشتر شد.

چون مأموریت میرزا غنی خان امین آبادی بختی نرسید، ساجار پس از مدتی بهرام میرزا مجدداً برای نسیم و سرکوبی محمد تقی خان، از شوشتر عازم بختیاری شد. محمد تقی خان چون از تعداد سپاه و تجهیزات جنگی بهرام میرزا گاهی یافت بلاواسطه قلعۀ تل را بسوی قلعه مُنگشت که در میان مناطق کوهستانی صعب‌العبور بختیاری قرار داشت، ترک کرد. و برادر خود غنی بنی خان را برای مذاکره به نزد بهرام میرزا فرستاد. غنی بنی خان با کمک میرزا موسی و سر هری رئیسون معزالدوله را متقاعد کرد که با محمد تقی خان مدارا و کار را به مصالحه بکشند. سرانجام پس از مذاکرات زیاد بهرام میرزا بانفاق مازور رئیسون بقلعه مُنگشت رفت و بکشب میبمان محمد تقی خان بود و روز بعد بانفاق رهسپار قلعه تل شدند. پس از آنکه بهرام میرزا چند روزی میبمان محمد تقی خان بود، با اهداء خنث و شمشیر جواهرشاه به خان بختیاری قلعۀ تل را ترک کرد.

در سال ۱۲۵۴ هجری قمری بار دیگر محمد تقی خان علیه اسببهازار حکومت مرکزی قیام کرد و این بار محمد شاه حاکم قلعۀ تل را به شهزاد قشون مأمور

تنظیم امور بختیاری کرد. حاکم‌السلطنه و محمد تقی خان به مدت پانزده روز در کنار رود کارون باهم به نبرد پرداختند لیکن چون حاکم‌السلطنه متوجه شد که حریف محمد تقی خان نیست، باچار با کمک منوچهرخان معتمدالدوله، که در آنموقع یکی از دوستان محمد تقی خان بشمار می‌آمد، کار را به مصاحبه کشانید و سپس روانه شوشتر شد.

محمد تقی خان دو سال بعد نیز سر از اطاعت حکومت مرکزی باز زد و با شاهزاده نیرالدوله فرخ میرمیرزا حکمران خوانسار و گنبدایگان طرح اتحاد و دوستی ریخت. محمدشاه که از قدرت خان بختیاری بقدر کاهی وحشت داشت این بار منوچهرخان معتمدالدوله حکمران اصفهان و حوزستان را مأمور تشبیه محمدتقی خان کرد. معتمدالدوله که می‌دانست با جنگ و مشیز نمی‌تواند بر محمدتقی خان غلبه کند، باچار با طرح توطئه و دسیسه و ایجاد نفوذ در بین خواص بختیاری و با قید قسم محمدتقی خان را به قرار نگاه خود کشانید و سپس وی را دستگیر و مقولاً به تهران اعزام داشت<sup>۱</sup>.

محمد تقی خان در نیاوران زیر نظر علی‌خان حاجب‌الدوله زندانی شده و روزی بیست و هفت فرانک برای مخارج خانواده‌اشی مقرری تعیین کردند. ظاهراً شاه مصمم به کشتن او بود، ولی با وساطت حبیب‌اله خان شاهسون امیر توپخانه از این تصمیم منصرف شد و خان بختیاری را بری سیرد، دو ماه پس از این واقعه حبیب‌الله خان درگذشت و پس از مرگ او دوباره محمد تقی خان را به زندان بازگرفتند.

مدت پنج سال در زندان توپخانه بود. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه می‌خواستند وی را به زندان اردبیل بفرستند، لیکن عده‌ای مانع شدند و بجای اردبیل او را با اتفاق برادرش علی‌تقی خان به شیراز اعزام داشتند. دو سال در زندان شیراز بسر برد؛ دوباره وی را به تهران مراجعت دادند. کمی بعد غلی‌تقی خان را آزاد کردند تا با اتفاق خانواده محمدتقی خان به مناطقی بختیاری برگردد؛ اما محمدتقی خان همچنان در زندان بسر می‌برد تا سرانجام در سال ۱۸۵۱ میلادی در زندان توپخانه بدرود حیات گفت.

۱. برای اطلاع، جنگجویی دستگیری معتمدتقی خان به سردار ۷۰۰۰ نفره ترحمه نهران می‌برد، مراجعه نمود.

بازماندگان محمدتقی خان حتی علی‌رضا خان و قیب و حانشینش هیچگاه اقتدار وی را بدست نیاوردند. اصلان‌خان، پسر ابوالفتح خان یعنی برادرزاده‌اش، مرد بسیار شجاعی بود و مدتها با علی‌رضا خان بر سر کسب قدرت درگیری داشت. حکمران خوزستان هم یکسال وی را بجای علی‌رضا خان بحکومت جانکی منصوب کرد. ولی حکومت بیشتر با علی‌رضا خان بود و اصلان خان اعصاب در دستگاه حاکم خوزستان یعنانه قزوین بین راه دزفول و شوشتر بحدمت اشتغال داشت و در رویش «گونگ» نزدیکی دزفول بر می‌برد.

اصلان خان با اینکه حواهرش زن اتمفلی حاکم «بعدها حاجی اینخانی» و مادر محمدحسین خان سپهدار بود، و در به قدرت رسیدن او و برادرش حسینقلی خان «بعدها اینخانی» سهم برائی داشت ولی با دسیسه حسینقلی خان اینخانی و علی‌رضا خان در سال ۱۲۹۰ هجری قمری باتفاق پسر برادرش مرادخان در زامهرمز با تمهید مقدمه‌ای بدست قاید محمدحضر شیرانی بقتل رسیدند.

بعد از قتل اصلان‌خان پسرش «داراب‌خان» برتی بدست گرفتن حکومت جانکی گرمسیر با حاکم خان پسر علی‌رضا خان رقابت داشت و چندبار هم با پشتیبانی حواهرزاده‌اش محمدحسین خان سپهدار پسر اتمفلی خان حاجی اینخانی بحکومت جانکی منصوب شد.

بعد از مردن داراب خان، و پس از آنکه محمدحسین خان سپهدار سمیت اینخانی بخباری منصوب شد، حوزه حکمرانی خانکی گرمسیر را به سه بخش تقسیم کرد. یک بخش را به پسران علی‌رضا خان داد، و یک بخش را به محمودخان نظام‌السمانک پسر حاکم خان برادرزاده داراب خان، و بخش سوم را هم به محمدحسین خان پسر پاشااحاله بوه محمدتقی خان واگذار کرد. محمدحسین خان بی‌پری جان دختر محمدحسین خان سپهدار را در عقد خود داشت.

می‌هنگامی که دوازده سال پیش بداتمه محمدحسین بوه محمدتقی خان را بدادم، و پای صحبتش نشستم، او با پدرم فریبت خانوادگی داشت و گهگاهی بخدمت می‌آمد. محمدحسین خان نیز مانند بیشتر جوانان امروز معاند بود و زوری بیش از چند مثقال نریاک دود می‌کرد، وی پیرمردی حیص و حمیف، سخته بود و وزن بدنش برحمت به بیست کیلو می‌رسید. از صبح تا پاسی از شب در کنار دفتری

پُراو آتش زغال می‌بشت، و با مقاش نقره کوچکی قطعات فرور را از میان تکه زغال‌های نیم‌سوخه پس و پیش می‌کرد و وانهر دست‌بند خوب آبنوس را که حُقه بسیار ظریف، و زیبای چینی بر روی آن نصب شده بود بر روی منقش به گردش درمی‌آورد و پس از کشیدن چند پست که دل و دماغی پیدا می‌کرد به صحبت مشغول می‌شد. من قبلاً حسته‌گیر حقه مطالبی از قلمت لایارد را در قلعه ن از زبان پدرم شنیده بودم ولی او چند شب منوالی تا بعه‌های شب ماجراهای لایارد را در بختیاری برای حاضرین که من هم جزو آنها بوده نقل می‌کرد. شاید همان حضرات دوران کودکی سبب شد که بعدها من دو اثر لایارد یعنی «ماجرای اولیه» و کتاب حاضر را ترجمه کنم.

(۹) «کلعی خان» پسر حیم‌الله خان بود حیدر معروف به حیدر کور است. او پس از آنکه برادرش جعفرقلی خان در سال ۱۲۵۲ هجری قمری در جنگ مار بدست یکی از سواران جعفرقلی خان پیاده‌اروم کشته شد، رسماً روایت تلویف دورگی را در دست گرفت. او در حلال حکومتش بطور دائم با جعفرقلی خان نهاد زوند و محمد تقی خان، و بعدها با برادرزاده‌اش حبیبقلی خان «بعدها ایبحانی» در جنگ و شیر بود. کلعی خان سرجام در سن ۱۲۶۳ هجری قمری باغی پسرش «آیدال خان» در یک جنگ خانوادگی با برادرزاده‌اش حبیبقلی خان تمام جنگ بازفت بقتل رسید و سه سال بعد یعنی در سال ۱۲۶۶ هجری قمری دو پسر دیگری بام‌های فتح‌الله خان و حیدرخان و دامادش آذغلی داد بطور سی رحمانه‌ای، به دست حبیبقلی خان و برادرانش در قعه لیت کشته شدند.

در آن تاریخ به بعد حبیبقلی خان برادرزاده‌اش خاکه بلامارغ بختیاری شد و تقریباً مدت سی سال بام ایبحانی بختیاری قدرت را در دست داشت. و در مدت حکومت غولامی خود تروت هنگش بهم رسانید. با تقوی خان حاکم سنک بین هزار تا دو هزار مندیان امین داشت که هر رأس بین صد تا هشتصد تومان قیمتش بود.

حبیبقلی خان اولین ایبحانی بختیاری است که تمام غلوه‌های او از چهارمینگ با هفت‌لنگ، زیر لونی حکومت او جمع شده بود. او در سال ۱۲۹۹ هجری قمری در اصفهان بدست قتل‌انگیزان بقتل رسید. بعد از قتل حبیبقلی خان حکومت

بختیاری منبعه دست فرزندانش و برادران و برادرزادگان او شد، و هر چند صاحبی دو تن از آنها بنام ابلخانی و ایل بیگی بر طوایف بختیاری حکومت می کردند، و بقیه هم طوایف را تحریک می کردند و بنام دسته و بنام خود بجای هم می انداختند. صرف نظر از خدمات حاجی عتی قلی خان سردار اسعد که مرد وازسته و روشنگری بود و فداکارانهائی در راه استقرار آزادی و مشروطیت کرد، حکومت این خانواده در مدت بیشتر از نیم قرن نظم و خسارت زیادی به ایل بختیاری وارد آورد. این خوانین با استفاده از قدرت و موقعیت خود بیشتر املاک مردم بختیاری را بزور از چنگ آنها در آورده و خود تصرف کردند. ناصرقلی خان منتظم العینک فرزند استدیار خان سردار اسعد که دارای شوق و قریحه شعری بود، در مورد تجاوز و احطاف عموزادگان خود به املاک مردم بختیاری عمزی ساخته که یک بیت آنها چنین است.

از ملک مردم از سرورمانان توین گرفت / من هم دو حبه منگ، ز «سارمان» آرزوست  
 وحید دستگردی نیز اشعار بسیاری در مورد عظم و تعدی این خانواده به مردم بختیاری سروده که ما جدیدیت آنرا از کتاب «ره آورده وحید» در اینجا درج می کنیم.

شعه سرگرم غارت و تازید	همه آبان و کینه آبیازید
هم نشین گه به خزعلی هرید	گناه یار نشان نوش لبید
گه بدوت نموده دست دراز	نگه به یعنی این و آن آبیاز
گه نتابان به کوه گیلویه	دزد و غارت کذب به حد بویه
نگاه در توتیر و گلهن در شوش	بیت بر تیگران و بر حوه نوش
نگاه در رامهرمز استو ناز	برزنجیر افکن و شکارانه از
ای خوشا سهم بهر زمان بردن	ای خوشا، مال دیگران خوردن
ای خوشا یک سرار و دو جیره	جیب و کیف و یعنی پسر از لیره
ای خوشا، حکمرانی ملر این	حوردن خزده کار این جلیل

(۱۰). «ناصرقلی خان» پسر اسدخان بختیاری بود یا بگذاروند است. اسدخان در زمان خود به دلاوری و حواسردی شهرت داشت و در بین طوایف بختیاری به اسدخان

۱. اشاره به حفاظت از مناطق نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس است که مشغول یعنی مر سوار و نگهبان دم سوار بختیاری آن شرکت منظور می کرده اند.

شیرکش معروف بود. «جیمز فریزر» انگلیسی که در سال ۱۲۳۷ هجری قمری چند روز بعد از مرگ محمدعلی میرزا دولتشاه حکمران کرمانشاهان و حوزستان وارد تهران شد؛ در رابطه با شرح حال دولتشاه می‌نویسد: «در بین حکایات و روایاتی که از دلیری و پُردلی محمدعلی میرزا نقل شده، یکی هم داستان برخورد او با اسدخان بختیاری یکی از رؤسای قبایل نیمه وحشی ایران است. اسدخان که از سرکرده گان یکی از ایلات نسبتاً مهم ایران بود، علیه دولت مرکزی شورش کرد و سر از اطاعت حاکم کرمانشاه باز زد و در پناهگاه رفیع و استوار خود که چندان هم از کرمانشاه دور نبود مستقر شد و شروع بغارت و چپاول اموال و احشام اهالی کرد. شاهزاده تصمیم گرفت که بخودسری و راهزنی او پایان دهد؛ لذا حلق مختفی را برای رفع غائله مورد بررسی قرار داد و سرانجام تصمیم گرفت که بتوجه قهریه متوسل شود و برای انجام این مقصود با قشونی که در اختیار داشت، عازم قلعه اسدخان شد. هنگامیکه نه نزدیک قلعه رسید، به شیبانی از نشکریانش جدا شد، و روایت قلعه اسدخان شده و خود را به خان بختیاری معرفی کرد، و اعمان نابخردفته و سنجیده او را که منجر به نابودی او و طوایف تحت فرمانش می‌شد به وی گوتزد کرد و به او قول داد که اگر بند و اندریش را بپذیرد و دست از شراکت و یاعیگری بردارد، مجدداً وی را بحکومت بختیاری منصوب خواهند کرد و ضمناً به او هشدار داد اگر به نصایحت گوش ندهد بناچار با قشونی که در اختیار دارد وی را مجبور به تسلیم خواهد کرد.

اسدخان که مجذوب سجاقت و درعین حث جوانمردی شاهزاده شده بود، بلافاصله گفته‌هایش را پذیرفت و خود را تسلیم کرد. درازاء شاهزاده وی را در حکومت بختیاری ابقاء نمود.

مشهور است که پس از اظهار اطاعت اسدخان محمدعلی میرزا بوی تکلیف کرد که به دژ بالارفته و اسیاب سفر را آماده کرده و مراجعت کند تا اتفاق به اردوی محمدعلی میرزا برسد. اسدخان خواست که به دژ بالا رود و وسیله سفر را میباید سارد ولی ناگهان متصرف شد و به سرد شاهزاده برگشت و گفت چون قول داده‌ام که بپیمانه شما خواهم آمد، دیده‌ام اگر به دژ بروم ممکن است که هوای دژ مرا از



خدمت محروم دارد، و احتمالاً برنگردم؛ چون کسی خواهم بدقولی کرده باشم اینک حاضریم که همین طور همراه شما بیایم. شاهزاده اسدخان را همراه خود به نهران آورد و به او دستور داد که به اصطبل شاهی رفته و در آنجا بست بنشیند. او هم همین کار را کرد، شاهزاده به نزد فتحعلی شاه رفت و گفت من اسدخان را با خود آورده‌ام. فتحعلی شاه دستور داد که میرغضب سر اسدخان را بریده، به نزد او بیاورد. دولتشاه گفت که او به اصطبل همایونی پلنده شده و من هم به او تأمین جانی داده‌ام اگر تأمین به او نمی‌دادم ممکن نبود که او را به آسانی دستگیر کرد. فتحعلی شاه محبت خاطر دولتشاه از کشتن او درگذشت و سفارش کرد که همیشه مراقب احوال و حرکات او بوده، و همه جا او را همراه برده و زیر نظر داشته باشد.

هنگامیکه محمدعلی میرزا در راه بغداد بیمار شد و مرگ خود را قریب الوقوع می‌دانست پسر از مردن اسدخان و حسن خان فلی را خواست و به آنها گفت که مرگ من نزدیک است، و پسر از مردن من ممکن است به شماها صدمه وارد آید لازم است که هر چه زودتر به او نگاه جود ملاحظت نمائید. آندو یک شب قبل از مرگ دولتشاه اردوگاه او را ترک کردند.

برجلاف خصوصیات اخلاقی اسدخان، پسرش حضرتقلی خان مردی سفاک و لایق و دانش‌النظم بود و در بین بختیارها به حضرتقلی خان سرانی شهرت داشت. می‌گویند وقتی برای میهمانی به عتقی بنام «سرتاش» یکی از گرسیرات بختیاری می‌رود.

پس از ورود با تمیید و توطئه قبلی هفت نفر از میزبانان طایفه «عزلاءالدین» و از جمله نامدارخان منجری یکی از ریش‌سفیدان سرشامی بختیاری را بقتل می‌رساند و همچنین روزی حضرتقلی دورکی (پدر حبیبقلی خان ابیحانی) را به در میزبان دعوت می‌کند و پس او را با خنده و سیرنگ دستگیر و زندانی کرده و شرط آزادیش را متحصراً از تواج یا «ستاره‌خانب» دختر برادرش کلعلی خان می‌شاند. در آغاز کلعلی خان با این پیشنهاد مخالفت ورزید ولی سرانجام بخاطر نجات برادرش بناچار تسلیم می‌شود و با ازدواج ستاره با او موافقت می‌کند.

سرانجام حضرتقلی خان بخاطر شرارت و آدم‌کشی‌هایش بدستورحضرتالدوله

حاکم لرستان و بیروجرده دستگیر و در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در بیروجرده قتل رسید.

(۱۱). محمد مینی خاند: محمد مهدی خان پسر ابدال خان نوه دختر بی عمی مردان خان محمود صالح است. علی مردان خان در سال ۱۱۶۹ هجری بعنت هرج و مرج دوران سلطنت شاهرج میرزا افشار پسر رصالحی میرزا با همکاری کریم خان زند و ابوالفتح خان بختیاری (هفت لنگ) اتحاد سه گانه‌ای تشکیل دادند و ابوشراب میرزا پسر میرزا تنی صدرانعمالک دخترزاده شاه سلطان حسین صفوی را که بیش از هشت سال نداشت بنام شاه اسمعیل سوم به شاهی برگزیدند. با این ترتیب علی مردان خان نایب‌السلطنه و کریم خان فرمانده سپاه و وکیل الدوله شد ولی این اتحاد دیری نپایید و چندی بعد یعنی در سال ۱۱۶۸ هجری علی مردان خان بدست محمدخان زند قتل رسید و قدرت یکباره بدست کریم خان افتاد.

(۱۲). وجه تسمیه چهارلنگ و هفت‌لنگ: ظاهراً وجه تسمیه این دو بر پایه و اساس مقررات مالیات دوران صفوی است؛ زیرا در این دوران «لنگ» نصف جفت از اصطلاحات مالیاتی آنروز بود. دمه هفت‌لنگ که فقیرتر و اغلب زندگانی شبانی و صحرائی داشت. یک‌هستم از مابستگ خود را مالیات می‌دادند و چهارلنگ‌ها که دارای دهات و زراعت بیشتر بودند، یک‌چهارم پرداخت می‌کردند.

(۱۳). اسکندر یکی از نوادگان «عالی»، برادر زمان خان بود. اسکندر در زمان حکومت حسن خان بدست وی قتل رسید. پسر بزرگ اسکندر، حسن نام داشت. او هم بنوبه خود با محمدتقی خان رقابت می‌کرد. می‌گویند وقتی حسن، محمدتقی خان را با نیرنگ و تعهد در محلی بنام «بوزیت سید صالح» به میهمانی دعوت کرد و سپس او را دستگیر و زندانی کرد. «آفتاب» عموزاده حسن که با این عمل مخالف بود با طرح نقشه‌ای محمدتقی خان را در دست حسن نجات داد مشروط به اینکه محمدتقی خان یکی از دختران خود یا برادرش را به عقد او درآورد. هنگامیکه آمد و به قلعه تل رسیدند «آفتاب» با صدای بلند فریاد زد «خان آوردیم». محمدتقی خان از این گفته بسیار ناراحت شد و بیاتندی به آفتاب گفت مگر عروس به حجه آوردی که در حضور تو کزانی من، چیس حرفهائی می‌زنی؟ مدتی گذشت محمدتقی خان قول خود را فراموش کرد. ظاهراً روزی در رامهرمز بر سر خمیر مسنه بین محمدتقی خان و آفتاب کتعات شدی رد و بد شد.

محمدتقی خان در حال عصیانیت و حشم دستور داد او و چندتن از برادرانش را در محلی بنام «کون گلی»<sup>۱</sup> پای تپه‌ای گذاشتند و آتقدر خاک بر رویشان ریختند تا زنده بگور شدند.

(۱۴). مکتوبات: مکوندی‌ها، در زمان حکومت محمدتقی خان بعلی قرابت و همبستگی

«قاید اسمعیل» کلاتر آن علایفه یخ‌نواده علی‌خان بسیار نیرومند بودند. قاید اسمعیل، یکی از سوادان «علی‌خان» و عموی زنا «ابوالفتح خان» پسر بزرگ او بود و محمدتقی خان نسبت به وی توجه بسیار داشت. روزهاییکه محمدتقی خان در فلاحیه در پناه شیخ ثامرخان بسر می‌برد قاید اسمعیل نیز با وی بود و هنگامیکه قبیله «شریفات» به کاروان علی‌تقی خان حمله‌ور شدند قاید اسمعیل نیز در آن نبرد شرکت داشت.<sup>۲</sup> هنوز معمرین بختیاری اشعاری را که در همان زمان‌ها بخاطر این جنگ دایرانه سروده شد زیرلب زمزمه می‌کنند.<sup>۳</sup>

بعد از دستگیری محمدتقی خان، قاید اسمعیل برای به قدرت رساندن خواهرزاده‌اش «اصلاح‌خان» پسر ابوالفتح خان با علی‌رضا خان وارد جنگ شد. در یکی از این جنگها در محلی بنام «قلعه مدرسه» قشون اصلاح‌خان شکست سختی خورد و بیش از هشتاد سوار از یکی از تیره‌های مکوند بنام «کپن پور» با هفت پسر «قاید نجف» برادرزاده قاید اسمعیل بدستور علی‌رضا خان یقتل رسیدند و پس از این جنگ قاید اسمعیل قدرت خود را از دست داد و علی‌رضا خان بر علایفه مکوند مسلط شد و قاید اسمعیل را از حکومت معزول و رقیب و عموزاده‌اش، «قاید باباجان» را به کلاتری آن علایفه منصوب کرد. چند سال بعد، «قاید عبدالله» پسر قاید اسمعیل بخاطر کسب قدرت از دست رفته و گرفتن انتقام از علی‌رضا خان و عموزاده‌ها با طرح نرفته قبلی به پیمان شرکت در مجلس ترحیم یکی از فرزندان قاید باباجان، به خانه او واقع در دهکده «خارو» رفت. به محض اینکه مقام اقامتگاه تاسنامه وی رسیدند قاید باباجان و سه تن از

۱. در ریان بختیاری شود معنی تپه را می‌دهد، یعنی تپه گلی.

۲. سری اصلاح بیشتر به مقرزاده لایق ترحیم نگردید، پس دستور مرجمه شود.

۳. کتاتنامه، تو غر بخور سبک کن به خورنوت که بنه زیر کتاب «میرشیرینات»

هرار و پانصد مواره مولا باسوند «آریر و جنه خوارزی اشکاموند»

برادرانش طبق سنت محلی جلو دویدند و با احترام دهه اسب‌ها را گرفتند تا میهمانان پیاده شوند؛ ولی «قاید عبدالله» و برادرانش بجای پیاده شدن، تنگ‌های قشای خود را که قبلاً پُر کرده بودند بطرف میزبانان خود قراول گرفتند و با این ترتیب قاید باپاجان و سه تن از برادرانش بقتل رسیدند.

«قاید عبدالله» بعد از این برادرکشی از نرمن غنی رضا خان بشوشتر متواری شد و چندین سال در نزد حاکم شوشتر بسر برد.

پس از آنکه اعمامتی خان حاجی ایندانی به حکومت یخسپاری منصوب شد بعنت خوشاوندی که با احلان خان داشت دوباره «قاید عبدالله» را بحکومت مکتوبه منصوب کرد.

«قاید اسد» برادر قاید باپاجان که همیشه در صدد گرفتن انتقام خون برادرانش بود باتفاق دو پسر رشیدش، یغام‌های «برات و نامدار» و هشت تن دیگر از خوشاوندانش شبانه به قلعه «قاید عبدالله» در همان محل، یعنی قریه چارو هجوم بردند. در این یورش شبانه ابتدا «قاید اسمعیل» برادرزاده «قاید عبدالله» در حال خواب بدست «قاید نامدار» بقتل رسید. ولی قاید عبدالله با شیدن صدای تنگ بلافاصله در کپر کوچکی در گونه قلعه موضع گرفت. هنگامیکه برات و نامدار برنی یافتن و دستگیری او در تکاپو بودند یکی از حشرات قاید عبدالله که زن بسیار شجاعی بود با تمهید و نیرنگ ابتدا قاید برات، و بعد قاید نامدار را به جلو در ورودی کپر کشانید. ماجرا از این قرار بود که ظاهراً قاید عبدالله بعنت پیری و کهنولت در شب نمی‌توانست افراد را از فاصله‌ای دور تشخیص دهد، او ابتدا یکی از نوکران خود را که از جلوی کپر رد می‌شد بصورت اینکه یکی از مهاجمین است مورد اصابت گلوله قرار داد. به مجرد اینکه قاید برات وارد حیاط قنعه شد آن زن شیردل با طرح یک نقشه آبی جلو دوید و گنفت پدرم را کشید، دیگر از جان ما چه می‌خواهید! قاید برات که فکر می‌کرد یکی از برادرانش قاید عبدالله را بقتل رسانید، گنفت نقش پدرت را به من نشان بده او

۱. این روایت شجاع ۴۰۰ می‌تیمه نام داشت و همسر خداکرم خان پسر علی رضا خان بود. وی در همان شب در اثر رت و آمد جلوی درب کپر مورد اصابت گلوله پدر خود قرار گرفت و از ناحیه زانو رسی شد و چندی بعد در اثر جراحت زنده نگذشت.

بلافاصله وی را بسوی جسد آن بوکر که رو بروی درب ورودی کپر بر روی زمین افتاده بود هدایت کرد. هنگامیکه خم شد ناچاره را نگاه کند. پسر مرد از درون کپر شلیک کرد و قاید برات بلادرنگ نقش زمین شد. طوبی نکشید که برادر دیگر یعنی قاید نامدار وارد شد و او را هم به همان ترتیب به مقابل در ورودی کپر راهنمایی کرد و در تیررس پدر خود فرار داد. می گویند با اینکه قاید نامدار زخم مهلکی برداشت ولی خم شد و تشنگی برادرش را برداشت، و از قعه بیرون رفت و در چند صد متری آن محل بر زمین افتاد و همانجا در گذشت.

گویند گان و سرایندگان باذوق محلی مانند تمام وقایع مهم آن دوران درباره این حادثه برادرکشی عجیب، نیز اشعاری سروده اند.

شاید بی مناسبت نباشد که بگویم قهرمانان این داستان یعنی قاید اسمعیل جد پدری، و قاید نامدار جد مادری، و قاید عبدالله عموی بزرگ نگارنده این سطور بوده اند.

(۱۵). جانکی گرمسیر بین شهرستانهای ایذه مسجد سلیمان رامهرمز قرار گرفته است.

واژه «خانکی» تحریف شده «جوانکی» است که بنا به قول سرفراز بدلیسی نام طایفه ایست که در قرن ششم و هفتم هجری قمری در زمان اتابکان لرستان با چند طایفه دیگر از سوریه به ایران کوچیده، و در این حدود مسکن گزیدند و به مرور زمان در بین سایر طوایف مستهزک شده و اکنون بیش از یکصد خانوار از اعقاب این طایفه بجا مانده که به همین نام خانکی معروفند.

طوایفی که در متعلقه جامکی سکونت دارند عبارتند از:

(۱) ابوالعباسی ها و آل خورشیدها که یکی از اشعیات لر کوچک هستند و قبل از سایر طوایف، به این متعلقه کوچ کرده اند.

(۲) مکنونی ها: ظاهراً بین قرن دهم و یازدهم هجری از ممسنی باین حدود مهاجرت کرد. و در اواسط قرن سیزدهم «شیرالی» ها را عقب رانده و خود در جنوب این متعلقه بحای آنها مستقر شده اند.

(۳) ممسنی ها، ظاهراً بعد از مکنونیها شاید در اواخر قرن یازدهم از ممسنی باین

منطقه مهاجرت کرده‌اند.

(۱) کورسی: پس از قتل مادرشاه عی مردان خاں محمود صالح که بر فستی از کشور حکومت می‌کرد با رشیدخان کینورسی خواهرزاده‌اش، اختلافاتی پیدا کرد. رشیدخان که از او رنجیده خاطر شد با طایفه «کینورسی» او کاروی نگذشتند و در دست مان امیر و نواحی قلعه تل مستقر شدند و از آن تاریخ به بعد جانکی بدو متعلقه سرگج و زیر گج تقسیم شد که بعدها سرگج تحت سبطه قینه حسن خانی چهارلنگ، و زیر گج زیر قدرت طایفه رشیدخانی چهارلنگ درآمد.

(۵) زنگنه و کُرد زنگنه: این دو طایفه نیز از انشعابات این بزرگ زنگنه کرمانشاهان هستند که در سال ۱۱۴۵ هجری بدستور مادرشاه به سرپوشنی «علی رضا بیگ» زنگنه به جانکی کویبانه شده‌اند.

(۱۶). ملا محمد دینارونی، و ملا علی محمد، و ملا چراغ، هر سه برادر از رؤسای طایفه «عالی محمودی» دینارونی بودند.

هنگامیکه محمد تقی خان فتح‌الله خان را در قلمه سرکان بدلاگون بقتل رسانید ملا محمد و ملاعلی محمد در کنار او بودند و ملاعلی محمد فتح‌الله خان را خواه کرد و او را حاضر به ملاقات با محمد تقی خان کرد، و می‌گویند حتی یک نیر را ملامحمد بطرف فتح‌الله خان شیک کرد. ملامحمد پس از آن وقعه بسیار مورد اعتماد و احترام محمدتقی خان فرزند گرفت وای او مردی مغرور و متکبر بود. مشهور است که وقتی کلعلی خان و محمدتقی خان بر سر وصول مانیات خوابد دینارونی اختلاف پیدا کردند و هر کدام دینارونی‌ها را جرو ابوابحمی خود حساب می‌آوردند بناچار به نزد یکی از حکام دولتی شکایت بردند. ملامحمد که در آنجا حضور داشت گفت من سر حجازی مادر این خان‌ها هستم. و خود مردی مستقل هشتم، و می‌دانم چکار کنم. ملامحمد در فلاحیه همراه محمد تقی خان بود و پس از دستگیری و اسارت او چون در قتل فتح‌الله خان دست داشت از ترس علی‌رضا خان که بتازگی به حکومت جانکی گرمسیر منصوب شده بود، حرکت نکردند. میان طایفه جود مراجعت کند، ناگزیر، همراه علی‌تقی خان عازم مناطق دوردست شد. علی‌تقی خان دو «سوزاکی مان امیر» به سواران علی‌رضاخان مصادف شد و در این زدوجورد تیری به راه ملامحمد اصابت

کرد و از مادیان معروفش، موسوم به «اوزه جرمان» بزمین افتاد و بهر نحوی بود خود را بدرون پشته‌ای رسانید و مادیان نیز بالای سرش ایستاد. روز بعد سواران علی رضا خان مادیان را پیدا کردند و دانستند صاحبش در آن حوالی است. پس از کسی چشمه ملامحمد را زنده و رحیمی یافتند. پس از دستگیری او را گشتند و حمدش را در آتش سوزانیدند.

(۱۷). علی رضا خان پسر حسن خان و او پسر فتحعلی خان و او پسر رشیدخان و او پسر زمان خان است. هنگامیکه محمدتقی خان، فتح الله خان را بقتل رسانید علی رضا خان را که در آن موقع هنوز طفل بود به علی نفی خان سپرد و توصیه کرد او را بقتل برسانند.

هنگامیکه علی نفی خان در «تنگ بارون گرد» به چشمه انانکی رسید پیاده شد که آب نوشد علی رضا خان که نیز همراه او بود می خواست آب بخورد، ولی می نرسید که در همین آب خوردن بوسله علی نفی خان گشته شود. علی نفی خان را دیدند این صحنه دست مویخت و به رویت بعضی از معسین جنابری چون غیر از او و غیرضا کسی دیگری آغا نبود، با اشاره به چشمه گفت: ای چشمه تا یکی نو گوید باش که من علی رضا را بچشمه و تو هم غیرضا هر وقت قدرت را بدست گرفتی ما هر زمان می مهربان باشی و پس او را بخارزدند که بیرحان می خواهد برود. علی رضا خان چون مادرش بهمهتی و از طایفه کوه گلبویه بود، نزد خانهای مادر خود رفت. هنگامیکه معتمدانوله وارد قوشش شد و تصمیم به عزیمت محمدتقی خان گرفت غیرضا خان نیز همراه جمعرفقی خان مهاداروند و کیلیلی خان دورگنی بدو پیوستند.

ردبگه سوزان کعب و احتیاری برای استخلاص محمدتقی خان به اردوی دولتی مشحون زدند. اسدخان برادر علیرضا خان که در آنجا حرو نگهبانان معتمدانوله بود بقتل رسید. معتمدانوله پس از دستگیری و اسارت محمدتقی

۱ خان حواله به غیر من خان یا حیدر خان غموراده کرده است. - - - - - مراد از حبش علی خان سعید و سعید خان سعید را مانا آورده می گویند همانند توضیح داده شد در این کتاب. - - - - - سعید خان سعید فقه ارامنی خان و یساقلی خان بود. سعید خان که پیش از پانزده سال بدین دست زد، صرف برای حبش علی خان آورده و خود را در آغوش او رسانید و حبش علی خان را آنگاه در آن چاه می مهربان حیره آن حقی مصور شکوه و در بقتل رسانید.

خان وی را به حکومت خانگی گرمسیر منصوب کرد. بر خلاف رفتار حوسرودانه  
علی‌نقی خان وی روشی خشن و مستمگرانه با خانواده علی‌خان و مسوولین  
دربیش گرفت. بدستور او آکریم برادر دیر و شجاع محمدنقی خان را در باغ  
مک به گلوله کشید و حمد ملامحمد دینارومی یکی از یاران محمدنقی خان را  
پس از کشتن در آتش سوزاندند و هفتاد سوار مکتوبندی و هفت تن از  
برادرزادگان قاید اسمعیل، عموی زین‌فتح خان برادر بزرگ محمدنقی خان  
را، قتل عام کردند و به تحریک او پسرش میرزا آقاخان، برادر او علی محمدخان  
را بقتل رسانید. عی‌رحم حال برای نحکانه پایه‌های قدرتش حواصن حسینی خان  
ایبخسی را بخدمت خود درآورد و بنا بر روابط نزدیکی برقرار کرد. او پس از مدتی  
سرانجام در سال ۱۲۹۲ هجری قمری در قلعه تل درگذشت.

پس از مرگ او پسرش «میرزا آقاخان» بحکومت جنکی منصوب شد. میرزا  
آقاخان نیز دحشر حسینی خان ایبخانی را بخدمت خود درآورد و مانند پدرش  
روابط نزدیکی با او برقرار کرد. او به حمایت ایلخانی برادرش در بقتل رسانید و  
حتی برای او پس در طولایف جنکی گرمسیر را زیر حیطه قدرت حسینی خان  
درآورد. «میرزا آقاخان» مردی خشن و قوی‌الطلب بود و اغلب با برادران خود  
بر سر کسب قدرت رقابت داشت و همین اختلافات و رقابت‌ها موجب شد که  
یک روز ظهر هنگامیکه میرزا آقاخان در دروازه‌اش بود دو تن از برادرانش  
سام‌های سیف‌الله خان و محمد حسین خان از پشت او شلیک کرده و او را  
پسرش عی‌رحم خان را بقتل رسانید. بدو نیز آنگاه طرف رامهرمز و هوار متواری  
شدند.

نزد کرزن در حمد دوم گذشت «ایران و ملته ایران» که در سال ۱۲۹۲ در لندن  
منتشر شد. در مورد این حادثه می‌نویسد: «من حامل نامه‌ی از نماینده روسی  
ریضایا منیم حوضهر برای «نظام سفینه» والی هوزستان بودم که شرحه زودتر مرا  
با کشتی «شوشاک» به شوش اعزام کند..... از این رو به ملاقات «میرزا» احاکیم  
هوز (رفتم و درمه خطاب به والی را برنا خود داشتم... در حلال گفتم و تسود  
جد تن بدون اینکه در مساحت عا دحالت کند شاهد این ماجرا بودید و در دو  
طرف «میرزا» دو نفر با قیامه‌های دست‌برده نشسته و در آنکه می‌گفتند او به



بومت قیان می‌کشیدند. یکی از آندو واحدالعین بود و ظاهراً آدم حیث و بدظیتی بنظر می‌رسید. چون قیافه‌هایی موقرانه داشتند فکر می‌کردم که از دوستان «میرزا» هستند؛ ولی بعداً دانسته شد که اینان دو نفر آدمکس و از نزدیکان ایلخانی فعلی بختیاری و از سکه گوهستانهای مجاورند که اخیراً برادر و برادرزاده خود را بدون علت بقتل رسانیده‌اند و در حی فرار در قلمرو حکومت «میرزا» دستگیر شدند. ایتدو یکی «نصیرخان» و دیگری سیف‌الله خان نام داشت و برادر خود میرزا آقاخان رئیس یکی از عشایف چهارلنگ را بقتل رسانیده بودند. چون زندان یا بازداشتگاهی در آنجا نبود بناچار در اقامتگاه «میرزا» تحت نظر بودند و در مجالس رسمی او حضور داشتند. اینان بقدری با «میرزا» مانوس شده بودند که چند روز بعد هنگامیکه نماینده «لیج» برای صرف شام از او دعوت کرد وی تقاضا کرد که میهمانانش را نیز همراه بیاورد. سایرین شرمه در این میهمانی مست شدند و عجب اینکه در کنار این دو جانی دو سید نیز با عمامه سبز دیده می‌شدند... بدنیست که گفته شود سائها بعد باقرخان پسر میرزا آقاخان انتقام خون پدر را از سیف‌الله خان و محمدحسین خان گرفت و در یک فرصت مناسب هر دو را بقتل رسانید.

(۱۸). روی تحریکات و رقابتهای سیاسی پس از درگذشت فتحعلی‌شاه بین فرزندان او از یک طرف، و محمد میرزا که ولیعهد رسمی کشور بود از طرف دیگر کتسکش‌هایی رخ داد. چنانکه غل السلفان فرزندان فتحعلی‌شاه خود را در تهران عاهدشاه نامید و به تحت سلطنت جنوس کرد. حسیعلی میرزا فرمانفرما، و حسیعلی میرزا شجاع‌السلطنه در فارس و کرمان عم‌الطغان برافراشتند. غانله ظل‌السلطان با تدبیر قائم‌مقام قزاقانی حاموش شد و قائم‌مقام شاهزاده فیروز میرزا، و متوجه‌رحان معتمدالدوله را با لشکری مأمور دفع فرمانفرما و تسلیت امور فارس کرد. فیروز میرزا و معتمدالدوله پس از یک سنه زده و خورد با شجاع‌السلطنه و فرمانفرما سرانجام از گنج شیراز را محاصره، و شاهزادگان مجبور به تسلیم شدند ولی سه فرزند فرمانفرما یعنی رضاقلی میرزا، نحتقلی میرزا و تیمور میرزا از دروازه باغ‌شاه فرار کرده و با کمک مونسول انگلیس از راه شامات خود را به لندن رسانیدند و در آنجا دولت انگلیس برای هر کدام ماهیانه میصد تومان

مقرری معین کرده. هنگامی که لایارد و همسرش «متفور» وارد بغداد شدند با این شاهزادگان ملاقات کردند.

احتمالاً مسافرت لایارد به قلعه تل و سپس خارک و ملاقات با «کننل هیل» فرمانده قوای انگلیسی در خارک با مسئله قیام محمدتقی خان بی ارتباط بود. ظاهراً پس از عقب نشینی محمدشاه از هرات و بهبود روابط ایران و انگلیس، حمایت انگلیسها از محمدتقی خان و شاهزادگان تبعیدی در انگستان و بعدها بغداد به یونه فراموشی سپرده شد.

(۱۹). بهبهان در فاصله ۲۱۲ کیلومتری جنوب خاوری اهواز در طول ۲۰ درجه و ۱۶ دقیقه، و عرض ۳۰ درجه و ۳۵ دقیقه جغرافیایی قرار گرفته است. بهبهان در سه کیلومتری خرابه‌های شهر قدیم «ارجان» بنا شده است. ارجان در سده چهارم هجری شهر آباد و پرجمعیت بوده و نزدیک آن دو پل سنگی معروف بر روی رودخانه طاب ساخته شده بود که خنجرین از روی اینها به خوزستان می‌رفتند.

اصطلاحی گویند یک طاق دارد که عرض آن عتاد گام، و بلندی آن چنانست که مریدی شرسوار با نیرفی در دست می‌تواند آزادانه از زیر آن عبور کند. مقدسی گوید در شهر ارجان حدیقه و دوشاب بسیار خوب بعمل می‌آمد و در حقیقت این شهر حرانه فارس و عراق، و بارند از خوزستان و صنعتی است. قزوینی گویند غازی در یکی از کوههای ارجان وجود دارد که از آن مومیایی تراش می‌کند. حمداله مستوفی ارجان را در تلفظ ارغان خوانده و شرف‌الدین عینی یزدی رودخانه طاب را آب ارغون نامیده است.

تا به قول حمدالله مستوفی ارجان در اول قرن هشتم دیگر آبادی سابق را نداشت زیرا گروه اسمعیله که در قلاع مجاور سکونت کرده بودند، بنور دائم ولایات را غارت می‌کردند، بنوری که در نیمه دوم قرن هشتم دیگر اثری از ارجان بجای نماند ولی طبری نکتید که بهبهان چند کیلومتر پائین تر حنی ارجان را گرفت. هیچکدام از جغرافیایان سابق شرب نامی از بهبهان نبرده‌اند. نخستین بار شرف‌الدین عینی یزدی در ذکر مسیر «تیسوز» از اهواز به شیراز، در بهار سال ۷۹۵ هجری قمری نام بهبهان را می‌برد. و از آن تاریخ بهبهان شهر عمده ناحیه‌ای شد که سابقاً آن ناحیه را ولایت ارجان می‌گفتند.

ارتفاع بهبهان از سطح دریا ۴۲ متر است و مطابق سرشماری سال ۱۳۴۵ شمسی نودویک هزار و شصت و شش نفر جمعیت داشته است.

(۲۰). درباره ابلات ممسی که میان سرحدات فارس و خوزستان سکونت دارند اطلاعات زیادی در دست نیست. ظاهراً در اوایل قرن سیزدهم اتحادیه ممسی شونستان را تصرف کرد و در واقع منطقه دیگری بین کوه گنویه و شیراز نام ممسی بوجود آمد. فعلاً در این منطقه که در سمت کارزود و معرف نزدیکان در حوالی نورآباد قرار دارد چهار طایفه عجم ممسی نام‌های «بکش»، «جایید»، یا «حایری»، «دشمن زبیری» و «ارشد» سکونت دارند. نارود دبد که همزمان با مسافرت لایارد به خوزستان، از منطقه ممسی دیدن کرد. می‌نویسد: «دو طایفه «ارشم» و «بکش» از دو طایفه دیگر نیرومندترند. محمدرفقا حال رئیس طایفه دشمن زبیری در سال ۱۸۴۰ بفرمان میردوان میرزا حکمران فارس بقتل رسید. و در اثر این واقعه این طایفه شدت محبت و مان‌نا شد.

جمعیت ممسی در حدود چهار هزار خانوار است و مابین آنها بالغ بر هفت هزار تومان یعنی معادل دوهزار و هشتصد بره است که بوالی فارس پرداخت می‌شود. ملوایف «ممسنی» در اواخر سظت قاجاری شاه در زمان حکمرانی «حییمی میرزا» به غارت و راهزنی اشتغال داشتند. «ونیر حاد» رئیس طایفه «بکش» فرمانده یاغیان بود. سرانجام او و پسرش بافرواح دستگیر و در تبریز زندانی شدند و بدین ترتیب تا حد زیادی از قدرت عجم ممسی کاسته شد.

(۲۱). شوشتر در فاصله ۸۵۰ کیلومتری تهران و ۱۱۶ کیلومتری شمال اهواز در طول جغرافیائی ۴۸ درجه و ۵۰ دقیقه و عرض ۳۰ دقیقه قرار گرفته است. مقدسی در قرن چهارم گوید: در خوزستان شهری آبادتر و بزرگتر و مستحکم‌تر از شوشتر نیست. بازارش آباد و مردمش در دقتس پارچه‌های خوبی و ابریشمی استند؛ راهبوی انگور و نخستینهای زیاد در این شهر وجود دارد. مصطفوی گفته دبای شوشتری شهرت جهانی داشته و پوشش کعبه از دیبای شوشتر تهیه می‌شده است. حمدانیه مصوفی بیان شوشتر را به اردتیر باسکان نسبت داده و گفته است: دور آن شهر پنج هزار و پانصد گام، و چهار دروازه داشته است. این بموقعه که معاصر

مشرفی بوده گویند: شهری بزرگ، زیبا و خرم دارای پالیزهای نیکو و باغهای عالی است. این شهر محاسن زیاد و بازارهایی معتبر دارد.

لسترنج نوشته است در سال ۲۶۰ میلادی، والریس قیصر روم اسیر شاپور اول دومین پادشاه ساسانی شد، و در مدت هفت سال که اسیر بود چنانکه تاریخ نویسان ایران می گویند، به ساختن سد عظیم شادروان که زیر شوشتر واقع است اشتغال داشت، اعراب شادروان را از عتائب ائمه جهان شمرده اند و هنوز آثار آن بکلی از بین نرفته است. شوشتر در اوایل قرن دوازدهم رو بویرانی نهاد. دست اندازی و غارت گری آل کبیر و جنگ خانگی هندی مرعشی ها و کلانتریها و طاعون بزرگ ۱۲۴۷ هـ. ق و گرانی و قحطی ساله ۱۲۵۸ هـ. ق همه در ویرانی این شهر قدیمی مؤثر بوده است. ارتفاع شوشتر از سطح دریا ۱۴۴ متر است. شوشتر برابر سرشماری سال ۱۳۴۵ شمسی ۷۹۱۰۴ نفر جمعیت داشته است.

(۲۲). دزفول در ۱۷۱ کیلومتری شمال اهواز قرار گرفته و مشخصات جغرافیایی آن به

شرح زیر است: طول ۴۸ درجه و ۲۴ دقیقه، عرض ۳۲ درجه و ۲۴ دقیقه دزفول معرب در پل بر کنار رودخانه در جنوب شهر قدیم جندی شاپور قرار گرفته است. چون پل مشهوری که می گویند به هرمزان شاپور دوم ساخته شده در آنجا است آن شهر بدین اسم موسوم شده است. این پل را اصطخری «اندیش» نامیده و فاصله نور را تا اندیش و همچنین اندیش را تا جندی شاپور هر یک دو فرسخ دانسته است. سابقاً پل را پل «یوناش» و مردمش را قصری و شهر را «اندیش» می گفته اند و بی متداسی از آن بنام شهر «قنظره» یاد کرده است. باقیوت روزان، اندیش، قنظره و دزفول را یکی دانسته و از آنها بنام شهر واحدی نام برده است. پل دزفول را ابن سراجیون پل رومی خوانده است، و اسم در را بر رودخانه جندی شاپور نهاده است. این رسته آنرا «پل رود»، «پل خردادبه» (پل زاب) دانسته اند؛ زیرا به گمان این خردادبه زاب نام رودخانه دز است. حمدالله مشرفی بنیان دزفول را به اردشیر بابکان نسبت می دهد و گویند در این شهر پلنی بر آب جندی شاپور بنامند بطول ۵۲۰ گام، و عرض ۱۵ گام، که دارای چین و دو چشمه است. شرف الدین علی بردی این رود را «زال» نامیده و درباره پل نیز مطالبی ذکر کرده است. شهر کنونی دزفول در ساحل غربی رودخانه دز (محل

قدیم شهر روزش) قرار گرفته. جمعیت دزفول برابر سرشماری سال ۱۳۴۵ شمسی ۱۲۳،۸۸۸ نفر بوده است.

(۲۳). سید محمد پسر شیخ فلاح در سن هفده سالگی از زادگاهش «اواسط» به «جند» رفت و در مدرسه شیخ احمد بن مهدی بدرس پرداخت و سالها در مدرسه شیخ احمد سر برد و در همین مدرسه بود که گاه بیگاه عقاید خود را ابراز می داشت و می گفت من مهدی موعودم و روزی ظهور خواهم کرد و بعد از آن در سال هشتصد و چهل هجری قمری مهدویت خود را آشکار کرد.

(۲۴). اهواز در ۹۳۷ کیلومتری جنوب باختری تهران در طول ۴۸ درجه و ۱۱ دقیقه و عرض ۳۱ درجه و ۱۹ دقیقه قرار گرفته است.

اهواز در اصل هرمز شیر نام داشته و در نسخه های خطی بصورت هرمز ارد شیر و هرمز اوشیر که نام فارسی آنست آمده است. این البر بیان اهواز را به ارد شیر بابکان بست می دهد. صلیح الدوله از آن نام پایتخت اردوان چهارم اشکانی نام می برد. حمزه اسمعانی می گوید ارد شیر بابکان دو شهر جدید در کنار هم بنا کرد که یکی را هرمز ارد شیر و دیگری را اوحشان نام گذاشته بود و همین واژه «اوجشان» بود که عربی هور - حور و جمع آن اهواز شده است. مقدسی گوید در قرن سوم هجری که فتح رنج بوفورج پیوست فرمانده شورشیان شهر اهواز را برای مدتی مرکز عملیات خود قرار داده و به این شهر حشرات فراوان وارد کرده و یک فرس بعد عبدالدوله فستقی از اهواز را تبعید بنا کرد. مقدسی همچنان گوید اهواز دارای دو محله بود. محله خاوری در کنار رودخانه که قسمت عمده شیر بود و بازارهای بزرگ و مساحت جامع در آن محله قرار داشته است. این محل حومه یک پل به جزیره ای که در میان رودخانه «دجل» قرار داشت و محله باختری شهر در آن واقع بود متصل می شد. این پل تجری موسوم به پل «هندوان» بود که عبدالدوله آنرا خراب کرد و از نو ساخت و بر روی این پل مسجدی قرار داشت که مشرف بر رودخانه بود و باقوت ز اسبهاش نظر می کند که این مسجد از بدعای حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بوده است که در سفر خراسان آنرا بنا کرده بود و نزدیک شهر در کنار رودخانه دولاب های سیار وجود داشت. رود صبی دخیل، از جانب باختری جزیره می گذشت و کنی

پائین تر از اهواز سه بزرگی بر روی محورها ساخته بود و آب کنارود پشت این  
تادریوان انداخته می شد. و بر اثر آب سطح رودخانه بالا می آمد و آب از صریقی  
سه مهر به زمین های سمت چپ رودخانه بالایی تادریوان جاری می شد و مزارع و  
کشتزارها را سیراب می کرد.

اهواز تا قرن پنجم هجری آباد بود ولی کم کم رو بحرایی نهاد تا جاییکه هنگام  
مسافرت زیارت به خوزستان شیراز چند آبویگ گلی چیری از آن بجای نماند.

(۵۰). واژه «دانیال» به عبری «یعنی خدا حاکم من است». او از خانواده پادشاهی داود  
و در سال ششصد و شش قبل از میلاد یومینه «یسوگد نصر» که دولت یهود را  
منقرض کرده بود باسرت به بابل برده شد. بنا به روایت کتاب «دانیال» وی از  
زمره نجباء و از اعضای خانواده سلطنتی بوده، و از علوم و دانش کندهایان بهره و  
اطلاعاتی سرشار داشته است. تصویری که در تورات آمده است دانیال در میان  
روحانیان اسرائیلی به پارسانی و پرهیزگاری مشهور بود، و هنگام سقوط بابل  
مدست گورش وی مورد توجه پادشاه ایران قرار گرفته بود.

بیشتر نویسندگان دوره اسلامی مانند «مسعودی» در «المروج الذهب» و محمد بن  
محمد آملی در «نفیس الفنون» و مؤلف «جذب الحمود» و ابن بطوطه طنحی و  
دیگران به تنصیب درباره «دانیال» در کتابهای خود بحث کرده اند.

بقعه «دانیال» چندین بار در اثر سیل از بین رفته و مجدداً تعمیر شده و آخرین  
باری که در اثر سیل متهدمه شد تقریباً بیست و سه سال بعد از مسافرت زیارت به  
«شوش» یعنی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در زمان منبخت ناصرالدین شاه بوده  
است.

بقعه مذکور در همان سال توسط «حاج شیخ حمزه شوشتری» بر نو احداث و  
بوسازی شده است.

سای امروزی که بر روی آرامگاه دانیال دیده می شود بر گچ و پنه وینه ساخته شده  
است و دارای صحنی کوچک و چند اطاق و یک سردابه در کنار رودخانه شامور  
است. ظاهراً این آرامگاه از زمان هخامنشی تا حاق حاضر مرمت و بوسازی شده  
است. البته گفتنی است که بقعه دیگری نیز بسم دانیال در شوش بختاری وجود  
دارد.

(۲۶). مال امیر که هم اکنون «ایذه» نام دارد، در ۲۰۷ کیلومتری شمال خاوری اهواز قرار گرفته، و یکی از شهرهای بسیار قدیم خوزستان به شمار می آید. آنچه از سنگ‌نبشته‌های استکنت سمنان و کول فرج منشد می‌شود این شهر در زمان خیلانی‌ها دارای اهمیتی بسزا بوده است، و در دوره ساسانی نیز یکی از شهرهای آباد و پرجمعیت ایران به‌شمار میرفته است. حمدالله مستوفی گوید: کرسی لر بزرگ شهر ایذج بوده که «مال امیر» هم به آن گفته‌اند. مقدسی در قرن چهارم آترا یکی از آبادترین شهرهای خوزستان نام برده است و گوید این شهر در دامنه کوهها قرار گرفته و عمارت حکومتی در محلی بنام «اسدآباد» واقع شده است.

این بطورچه جهانگرد معروف که در آغاز قرن هشتم از «ایذج» دیدن کرده می‌گوید: این شهر به «مال امیر» معروف است. یاقوت می‌نویسد: ایذج نام شهر و ولایتی است که بین اصفهان و اهواز قرار گرفته و پل آن یکی از شگفتیهای دبا است که با سنگ روی دره حنک و عمیقی ساخته شده است... یاقوت همچنین گوید آتشکده‌ای در آنجا وجود داشته که تا زمان هارون‌الرشید آتش آن روشن بوده است. معلوم نیست شهر ایذج تا چه تاریخی دوازه داشته ولی آنچه گمان می‌رود آنست که بعد از نفراس خاندان «انابگان» لرستان بدست تیموریان اعتبار خود را از دست داده و از آن پس رو بویرانی نهاده است.

(۲۷). مسجد سیمان در ۱۴۹ کیلومتری شمال خاوری اهواز در طول جغرافیائی ۳۹ درجه و ۱۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه و عرض ۳۱ درجه و ۵۹ دقیقه قرار گرفته است. آثار و بقایای یک پرمستگانه قدیمی در این شهر همانطوریکه لایارده به آن اشاره کرده، موجب شد که این شهر بام مسجد سیمان نامگذاری شود. یاقوت گفته است در حوالی «ایذج» (که محتملاً همین جا است) آتشکده‌ای بوده که تا زمان هارون‌الرشید روشن بوده است. کارش «ای احیر» «دکتر گیرشمن» نشان داده است که تاریخ بنای این پرمستگانه به گذشته‌ای دور تعلق دارد. تاریخ پیدایش شهر محمد سلیمان را پیش از زمانی دانست که نازش مهندسین کمپانی دارسی پس از یک انتظار طولانی در این منطقه به ثمر رسید و حاء شماره یک نشون در پنجم خردادماه ۱۲۸۷ برابر ۲۷ به ۱۹۰۷ میلادی به نعت رسید.

(۲۸). شهر در فاصله ۶۵ کیلومتری جنوب باختری دزفون در طول ۴۷ درجه و یک

دقیقه و عرض ۳۲ درجه و ۱۲ دقیقه جغرافیائی قرار گرفته است. شوش قرن‌ها پایتخت پادشاهان عیلام و هخامنشی بود تا سرانجام بدست سپاهیان اسکندر مقدونی ویران شد. «دیودوروس» مورخ قرن اول قبی از میلاد درباره آنچه تنها از کاخ‌های شوش بدست سپاهیان اسکندر به بقعه رفته است، چنین می‌نویسد: «آنگاه که اسکندر در شهر شوش بکاخ پادشاهی درآمد، در گنجینه آنجا پیش از چهل هزار تالنت شمشیر و پشم انباشته بود، تا اگر روزگاری پیش آید و بدانها نیازی باشد آنها را مکه زده پولی بدست آورند. از این گذشته در آنجا سه لیزش نه هزار تالنت زر مسکوک که داریوشی (داریوک) خوانده می‌شد، یافت...»

این شهر بزرگ که دیگر اهمیت خود را از دست داده بود در سال نوزدهم هجری بدست ابوموسی اشعری گتوده شد و ظاهراً تا قرن چهارم هجری مختصری از آثار این شهر بزرگ باقی بوده است. لسنرچ می‌نویسد: شوش در قرون وسطی شهری آباد و مرکز ولایتی بود که حد فین شهر از توابع آن بوده است و بدانستن ابریشم، جامه، نارنج و نیشکر فراوان شهرت داشته است. مقدسی گوید: شوش شهری زیبا و آباد است و بازارهای خوب و شیرینی‌های ارزان و دهات فستق و نعمت‌های فراوان دارد. حمدالله مستوفی در قرن هفتم گوید: گذر دانیال پغمر بر جانب غربی آن شهر است و در میان آب و در آنجا مذهب‌های اسی‌اند، و از کسی نگریزند. شهر شوش بعننت اهمیت تاریخی خود در قرن‌های اخیر مورد توجه باستان‌شناسان قرار گرفت و کاوش‌های علمی و باستان‌شناسی مهمی در این شهر صورت گرفته. در سال ۱۳۰۰ هجری بکنفر باستان‌شناسی فرانسوی بنام «دیولافوا» احتیاز حفاریات شوش را از ناصرالدین شاه گرفته و در سال ۱۳۱۶ هجری قمری کاوش‌های شوش به باستان‌شناسی دیگری بنام دومرگان و گذار شد. از مجموعه حفاریات تا سال ۱۹۰۰ میلادی ۱۹۲۳ صندوق آثار قدیمه از این شهر کشف شد و در نمایشگاه بزرگ فرانسه مورد حمایت قرار گرفت و هم‌اکنون نیز تعدادی از باستان‌شناسان ایرانی و خارجی همه‌ساله در فصل زمستان در این منطقه مشغول کاوش هستند.

(۲۹). راه‌هم‌مرز در فاصله ۱۱۹ کیلومتری شمال خاوری اهواز در طول ۴۹ درجه و ۳۷



دقیقه و عرضی ۳۱ درجه و ۱۶ دقیقه و ۳۰ ثانیه جغرافیائی قرار دارد. استخراج گوید رامهرمز منسوب به هرمز نواده اردشیر بابکان است. در قرن چهارم رامهرمز از حیث کرم ابریشم که در آنجا بعمل می آمد و ابریشمی که از آنجا صادر می شد. شهرت جهانی داشت. مقدسی گوید رامهرمز شهری است آباد و کوهستانی که در آن درخت های زیبن و نخلستان فراوان بوده و در آن شهر مسجدی باشکوه و بازارهایی آباد از بناهای عضدالدوله دیلمی واقع بود. آن شهر کتابخانه معروفی داشت که در آنجا تدریس می شد و آنرا مانند کتابخانه بصره «ابن سواد» تاسیس کرده است.

یاقوت گوید در رامهرمز گردو و نونج خوب بعضی می آید. حمدالله مستوفی و ابن بطوطه نوشته اند که رامهرمز شهر خوبی است و میوه های فراوان دارد. رامهرمز در قرن های اخیر آبادی و اهمیت نویله خود را از دست داده و بصورت دهی درآمده بود ولی در سال های اخیر مجدداً رو به توسعه نهاده و هم اکنون یکی از شهرهای خوزستان بشمار می رود. برابر سرشماری سال ۱۳۵۵ رامهرمز و حومه بالغ بر ۵۶۵۵۹ نفر جمعیت داشته است. ارتفاع رامهرمز از سطح دریا ۲۷ متر است.

(۳۰). حویزه که هم اکنون به دشت آزادگان شهرت دارد در جنوب دزفون و شمال حرمشهر بین درجات ۱۵/۵۷ دقیقه تا ۱۸ طول شرقی، و از ۳۰ درجه و ۱۰ دقیقه تا ۳۶ درجه و چهل دقیقه عرض شمالی قرار گرفته است. «حویزه» در دوره ساسانیان و قرون اولیه اسلام شهری بوده است بنام «نهر تبری». یاقوت گوید «تبری» را بعضی پس استغیابار حفر کرده است. مقدسی مسافت بین «تبری» و اهواز را یک منزل نوشته است. «السترنج» گوید شهر «تبر» در زمانه خلفای اموی شهرتی سزا داشته است. زیرا این شهر بین سواحل نود تا نود و هفتاد متری مرکز فرب سکه بوده است و پارچه های مخصوص آن که نیم پارچه های بغداد بوده شهرت جهانی داشته است. حمدالله مستوفی گوید «حویزه» شهری است در خوزستان که در آن عله، پنبه و بیشکر خوب بعضی می آید. در آنجا قوم «حلبیان» فراوانند. جمعیت دشت آزادگان مطابق سرشماری سال ۱۳۵۵ شمسی ۶۹۵۲۳ نفر بوده است. پایاک

فصل چہارم

ضمائم





نوشته: ادوارد استاک<sup>۱</sup>  
از کتاب شش ماه در ایران

ادوارد استاک یکی از صاحب‌منشآن حکومت هند بریتانیا، در ژانویه ۱۸۸۱ وارد بندرعباس شد و آنگاه پس از دیدار از شهرهای بوشهر، سیراز، فیروزآباد، کورمان، یزد و اصفهان و مذافق بختیاری و تهران در پانزدهم اوگست همان سال از طریق آستارا و قسره روسیه رهسپار انگلستان شد. ادوارد استاک خاطرات این سفر را در دو جلد تحت عنوان SIX MONTH IN PERSIA به رشته تحریر درآورد که آنرا در ۱۸۹۳ صفحه به قطع وزیری در سال ۱۸۸۲ در لندن به چاپ رسانید. اینک ما ترجمه گزیده‌ای از جلد دوم این کتاب را در رابطه با سفر او به مناطق بختیاری بنور مشرق به خوانندگان عزیز تقدیم می‌داریم.

\*\*\*

ملاقات با ایلخانی بختیاری

در روزهای آخر اقامت در اصفهان، به ملاقات اینخانی بختیاری (حسین‌خان) رفتم. اینخانی برحلاف میل باطنیش برای پاره‌ای مذاکرات از حروف ظل‌السلطان به

---

۱. EDWARD STACK

اصفهان احضار شده بود. او از هوای گرم اصفهان و سنگی فضای حده شکایت می‌کرد و از اینکه برای مدتی از هوای سالم کوهستان‌های بختیاری دور مانده است چهار تانسف می‌کرد. من از ایلخانی حرامتم که در صورت امکان به مابقی کوهستانی بختیاری سفر کنم از موافقت کرد که یک سوراخ بکند، همرو من بترشد. در حقیقت شخصی از رتس آنرا داشت که به ملاقاتش بروم. او مردی شومس و قوی هیکن بود و ماسه تمام کوه‌نشینان روشی ساده و بی‌تکلف داشت ایلخانی اطلاعات حرمی و مصالح اروپا داشت و در مورد آخرین اخبار آلمانی از من سؤالاتی کرد و آنچه گفته‌ام کرده که وی انگلیسها را دوست ندارد. به نظر می‌آمد که این مطلب را از ته دل گفت است.

در اصفهان یک روزنامه هتنگی به نام فرهنگ وجود دارد. سردیر این روزنامه حکیم‌باشی شاهزاده است. حکیم‌باشی فرانسه را خیلی ملبس و روان صحبت می‌کند و از لحاظ عقیدتی یک ایرانی است. من یک روز ناشننی را با وی صرف کردم و مدتیکه در اصفهان بودم چند بار با او ملاقات داشتم. در یکی از این ملاقات‌ها نقشه‌ای را به من نشان داد که ساختن ریل‌های زاینده‌رود در آن محوس منحص شده بود. من بلاواسطه نسخه خود را با آن مقابله کرده و قسمت‌های نازیک و سبب را منحص کردم. حکیم‌باشی مانند دیگر ایرانی‌ها عقیده داشت که مراسم خود روستا در ایران بر انگلیسها علمه خواهد کرد و از اینکه چیزی را برای من گفت کرده، بهار است کرد. و همچنین آمده کرد: (منظری که تاکنون شبیه بودم) انگلیسها پس از آنکه ترکها را غدار کافی در مقابل روستا تحریک کرده آمد با رها کردند. عسف قامت مولایی من در اصفهان آل بود که شواستم موقع تعدادی چهارپا برای ادامه مسافرت خود گزیده که؛ چرا که چارواداری که همراه من از شیراز به اصفهان آمده بود برای رفع سنگی فاطرهای خود، از ادامه مسافرت یا من محتر خواست.

کاروان ما هنگام حرکت از اصفهان شامل تسن قاسم، سه نفر چاروادار، سه نفر

۱. حقیقی حد ایلخانی بکال بعد در شب بیست و هفتم رجب ۱۲۹۹ هجری برابر ۱۸۸۲ میلادی بدستور ضرابستان در اصفهان، نقش روی و صبح آن شب در شهر شایع گردید که بلغاری سکه گردید و آنچه خرد در رابا کمان اعزاز در تحت فراد تکوینر بکاک سپرد و سپس معمد حسین جان سبهار فرید حاجی ایلخانی - طرف نظر السلطان نزد امپرفس خال حاجی ایلخانی و سایر حوسین حشارش رعد و آنها را بخرام دولت بدوز

نوکر و یک اسکورت سوار و خود من، و همسر سید علی<sup>۱</sup> و سه اسب و یک تانوی (سب کوچک) حمداً به نمره آماده پنج رأس سب و شش فاخته و یک درازگوشی متعلق به رئیس کاروان بود.

با این ترتیب ما روز یازدهم ژوئن ۱۸۸۱ استهبال را بنصده مناطق بختیاری ترک کردیم.

روز دوازدهم وارد قریه خیرآباد شدیم. روز سیزدهم به حریم رسیدیم و روز چهاردهم از گردنه رح که در حدود شصت کیلومتر ارتفاع دارد عبور کردیم. طول شب گذشته رخ تا قهوه‌رخ در حدود شش مایل است. در مقابل ما کوه جهانبین با غرور و جوشی خاص گریزان برافراشته و در سمت راست مسه ارتفاعات عظیم زرد گوه سر بر آسمان ساییده و یکی از قله پوشیده از برف هر می شکل آتشفشان درود به دامنه‌های کوه موصوف در برابر ما خودنمایی می‌کرد.

پس از آنکه از شب گذشته روح پائیز آمدیم یک تپه را دور زدیم و وارد قهوه‌رخ شدیم.

### قهوه‌رخ ژوئن ۱۸۸۱

دهکده قهوه‌رخ در یک دشت وسیع و حاصلی از درخت قرار گرفته و مزارع آب بومیه رودخانه کوچک مشروب می‌شود. بطوریکه اهالی محل می‌گفتند در اینجا درخت گردو فراوان بود ولی چند سال پیش در اثر خشکسالی از بین رفته‌اند. در پشت دهکده نازکانه‌هایی وجود دارد. یک حوض آب نیز از عمداً گرده‌ای که سرازیر شدیم جاری می‌شود، و به رودخانه کوچکی که در زیر جریان دارد می‌ریزد. ما بخانه کلاستر رفیق و سردار در خانه او به صبح رسانیدیم.

روز پانزدهم در امتداد دشت قهوه‌رخ به موازی یک تپه بلندی که در سمت چپ ما قرار داشت مشرف حوض حرکت نامه دادیم. دهات چهارمحل بختیاری عمدتاً از درخت و جنگل حالی هستند، ولی آب فراوانی دارد. از سارتره نهر آبی مشرف حوضتان و روستای حراری که یک فرسخ از آن محل واقع دارد سرازیر است. در دو

۱. اوایل اشتاک در صفحه اول جمله اول کتاب خود می‌نویسد: هنگام ترک هندوستان بکر ایرانی نام سید علی هلی نهاد که مدتی مستخدم حاکم بود و بعد از آنکه در آن سفر همسر من شد «میرحاج»

طرف دشت دو رشته کوه بسمت جنوب غربی کشیده شده که رودخانه راهی از میان آن دو یاز کرده و به جریان خود ادامه می دهد. ما در اینجا توانسیم قلی پیر از برف کوه سوخته را که از جنوب به شرق امتداد یافته از فاصله دوری از چغاحور ببینیم.

## گهرو

ما روز شانزدهم زوشن پس از عبور از گذرگاه از پلنی موسم به پل خرابی که بر روی رودخانه بسته شده بود عبور کردیم و وارد گهرو شدیم. در اینجا مراتع زیادی زیر کشت خشکدانی وجود داشت. در حالیکه سواره پستی می رستم محلی از روستایان دوستانه با من وارد مذاکره شده و قیام تعارف می کردند. و می پرسیدند قیمت تریاک در احمدآباد چقدر است؟ در پاسخ گفتم هر من شاه در حدود یازده تا چهارده تومان خریدار دارد، ولی تریاک کاران محصول خود را هر من شاه، شانزده تومان قیمت گذاری کرده اند. دهکده گهرو نیز مانند سایر دشت این منطقه بدون درخت و در میان یک دشت سرسبز در بین تپه ها قرار گرفته و دارای چشم انداز بسیار زیبایی است. گهرو در دهانه دره ای واقع شده و جنوب آنرا سلسله ارتفاعات کوه سوخته دربر گرفته و رودخانه نیز از طرف شمال در درون دره جریان دارد. من در حانه کدخدای پادشاه شدم. او هنگام ورود من در چغاحور بود ولی عصر همان روز حانه مراجعت کرد و بدیدن من آمد. گهرو دارای آب فراوانی است. رودخانه از گذرگاهی در دو مایلی بالای دهکده راه خود را کعب کرده بطرف چغاحور امتداد می یابد و غیر از این رودخانه دو چشمه آب نیز در نزدیکی دهکده وجود دارد.

## چغاحور

سرل بعدی چغاحور بود من در احمدآباد سفالین زیادی دربار این محل شنیدم چرا که اینجانی به من گفته بود که بهترین راهی که شما می توانید در متعلق کوهستانی بختیاری ببینید آنست که خود را به چغاحور برسانید. و در آنجا با ایلگنی ملاقات کنید و آنگاه از آن طریق می توانید خود را به ارتفاعات زبرد کوه و رودخانه کرن (کارون) برسانید.

چغاحور اقامتگاه ناستانه اینجانی بختیاری است. در عیاب اینجانی که در نهدان



اقامت دارد اینگی<sup>۱</sup> به نیابت بکارهای عشیر بختیاری رسیدگی می کند. قبلاً به من گفته بودند که چغاقور اینوش بدین را دارد؛ در حقیقت پس از آنکه از ارتفاعات گهرود سرانیز شدیم در میان دره‌ای که دو طرف آن ارتفاعات بلندی احاطه کرده به حرکت ادامه دادیم. در اینجا در هر گوشه و کنار سیاه چادرهای زیادی را در بین راه دیدیم تا اینکه به یک چمن بسیار وسیع و زیبایی رسیدیم که در حدود هفت مایل طول و سه مایل عرض داشت. در قسمت شمالی یا دست چپ آب را کد کم عمقی بود که تا وسط دشت ادامه داشت. از سمت جنوب دشت چغاقور بدامه‌های کوه که که قلعه‌های پُراز برف آن را قلعنه‌ای دیده می شد محدود می شد، و جنوب غربی دشت پوشیده از سیاه چادرها و پُر از گنجه و رزمه‌های مادیان و قاطر و گوسفند بود.

در وسط دشت چادر سفید اینگی در میان سیاه چادرها برافراشته بود و همچنین در میان دشت قلعه‌ای بر فراز صخره‌ای قرار داشت که آبان زمان زیبایی بر سر در آن بنا شده که اتاق‌های آن تماماً با قالی‌های گران قیمت انگلیسی مبروش شده و میله‌ها و ساندلی‌ها با مخمل کماندان روکش شده و چلچلیچ‌های ظریف بنوری از سقف آویزان شده و دیوارها تماماً بسبک ایرانی با صحنه‌هایی از شکار گاه‌ها و یا تصویرهای از زنان زیبا بسبک فرانسوی نقاشی شده بود.

بر روی بالکون بزرگ تالار صحنه‌های جانبی بچشم می خورد و از آنجا می توانستیم چمن سرسبز و وسیع چغاقور و انبوه سیاه چادرهای اینلات و گنجه‌های گدومیتس را که در برکه چمن عظیمه دور بودند تماشا کنیم.

من در یکی از اتاق‌های قلعه سکونت کردم و کسی بعد برادر ایلخانی<sup>۲</sup> بدیدن من آمد و بعد از وی دو تن از پسران ایلخان و دو نفر از پسران اینگی با من ملاقات کردند و عصر همان روز نیز اینگی بدیدار من آمد ولی بر خلاف ایلخانی چندان نظر مساعدی به تنگبسیها نبراز نداشت. او بعد از آنکه از وضع مسافرت من متوالاتی کرد وارد بحث در مسائل سیاسی شد. او می خواست بداند که آیا بویان و عشانی باهم درگیر خواهند

۱ امانی خان برادر حبیله خان بختیاری و برادره سفر علی خان دورکی است. او در زمان حیات برادرش ایلخانی، سمت اینگی بختیاری را بعهده داشت و پس از قتل حبیله خان مقام ایلخانی را نال آمد و به سبب ایلخانی شهرت یافت. (مترجم)

۲ رضایی خان ماگم چهارمادله بختیاری که بعد از قتل ایلخانی به اینگی معروف شد. (مترجم)

تا با نه! بسیار ممکن بود که او را متقاعد کنم که با طرحی برای ضمیمه کرده  
افغانستان به هندوستان ندارم بلکه عاقل هستیم آن کشور به صورت یک کشور مستقل  
باقی بماند.

ایلیگی گفت نه: «انگیزی‌ها همه را ریشخند می‌زنند، شما ملک را به استادی  
می‌گیرید. روس ملک را می‌گیرد به کشتن و کشتن دادن، لیکن شما جانیکه زورتان  
عسری‌رصد به پون می‌گیرید، شما روس را زوی روم انداختید بعد که این تپاده و آن لنگ  
شد گفتید پا مگذار پیش!»<sup>۱</sup>

او معتقد بود که امپراتوری عثمانی بین کشورهای اروپائی تسلیم خواهد شد. او  
می‌گفت که اغتشاش کرده‌ها در سرحدات عثمانی بحاطر این است که آنها قشون خود را  
بسرحدات احصار کنند. وی همچنین اصدافه کرد که شیخ عبدالله سلیم عثمانی‌ها شده و  
نیک بصورت یک زندانی از یریز روانه تهران شده است (قسمت آخر گفته‌های او  
نادروست بود). ایلیگی پیشهاد کرد که در میهمانی که روز بعد در انتهای داشت چخاحور  
برها می‌کند شرکت کنیم.

### هیجدهم و نوزدهم ژوئن

روز بعد پسران اینخان، رأسی ساجت نه صیبع به ملاقات من آمدند. ما همراه با  
دسته‌ای از سواران بختیاری در امتداد دست حرکت در آمدیم و آنگاه در کنار یک  
جوی مسگی دو زیر سایه یک دیوخت گرده و رشتانی را با ایلیگی صرف کردیم. و سپس  
همراهان ایلیگی شروع به یاری ورف کردند. من آنها را بحال خود رها کرده و در کنار  
جوی آبی در گنجه بسته‌زاری بزرگ که در آن حوالی بود به تماشا برداشتم. یکی از  
پسران ایلیگی در حین صرف ناشانی با من به مذاکره پرداخت. او گفت بختیاری‌ها قبلاً  
مالیات خود را به حاکم اصفهان پرداخت نمی‌کردند ولی حالا سالیانه در حدود ده هزار  
تومان به پلای السلطان می‌پردازند. او همچنین اضافه کرد که اگر بختیاری‌ها بخواهند  
می‌توانند اصفهان را به تصرف در آورند، وی در دنباله اظهارات خود گفت که بختیاری‌ها  
از دیر زمانی تا کنون با قشقایی‌ها رقابت می‌کنند. و مدتی است که آنها را از چخاحور  
که مورد اعطاشان بوده بیرون رانده‌اند، و هنوز قشقایی‌ها در گندمار که در حدود پنج

۱. نیا از دوسر در متن نگینی آمده است «منعم»

فرسخ در جنوب چمنجور واقع شده سکونت دارند. او از من پرسید که آیا عضو حزب  
 وینگ هستم یا محافظه کاره و در حال حاضر در رابطه با موفقیت سیاسی ایران چه فکر  
 می‌کنم؟ من در پاسخ گفتم که به نظر من ایران بخاطر سه موضوع خوشبخت است:  
 آزادی داخلی، نداشتن قرصه خارجی، و دور بودن از مناقشات دول اروپایی. و گفته‌های  
 مرا تأیید کرد اما اضافه کرد که چهارمین موضوع را شد باجستی موفقیت موفقیت  
 ایران و راههای گرفتاری و صعب‌العبور آن نبود که من توان دشمن را در هر  
 گذرگاهی با چند نفر مرد مسیح متوقف کرد (به نظر من در هیچ گذرگاهی با گروه‌های  
 صعب‌العبور ایران نمی‌شود موافقی برای عبور یک قشون یا وسائل نذار کتی آن فراهم  
 کرد). وی همچنین اضافه کرد که به گمان من روسها امروزه تصرف خواهند کرد و بعد  
 از آن خود را به هرات خواهند رسانید. آیا این پیش آمد انگلیسها چه خواهند کرد.  
 چون قصد نهانی روسها تصرف هندوستان است. ما ایرانی‌ها قصد نداریم که تحت سلطه  
 روسها در آید. ما چند بار با آنها جنگیدیم اما آنها از ما قوی‌ترند.

هنگامیکه سواره به اقامتگاه خود برمی‌گشت پس بلندی بی‌در همین رابطه با من  
 به مذاکره پرداخت او گفت نگینش دشمن روس است، «با روس بد است» او سپس از  
 من پرسید که هدفانته به او بگویم که اگر جنگی بین آنها ابعی روس و انگلیس واقع  
 شود کدام یک پیروز خواهد بود و آنگاه اضافه کرد که انگلیسها از لحاظ قدرت دریایی  
 قوی‌تر هستند. اما روسها در حدود یک میلیون سرباز در اختیار دارند. او عقیده  
 داشت که اگر روسها با قشونی برای تسخیر هندوستان در قدمه‌ها متحرک شوند ابعانها  
 محاضر عدم جنگ و عاریت هندوستان با آنها همکاری خواهند کرد.

شاید آن جوان بختیاری با همان‌قدر تفکر و حوز و حاصلت راخری و تجاوزکارانه  
 یعنی خود از درک گفته‌های من شاعر بود که ابعانها هرگز بخاطر گردآوری غیبت  
 علیه روسها نخواهد شد. به گمان او هندوستان بیشتر بوسیله تمهیدات سیاسی به تصرف  
 انگلیسها در آمد تا به طریق یک حمله نظامی.

او اظهار داشت که ایران تنها راه واقعی دسترسی به هندوستان است ولی هرگز تسلیم  
 روسها نخواهد شد. آیا با این ترتیب انگلستان برای متحد و همپیمان خود چه خواهد

کرد؟ در حقیقت اگر انگلستان می‌تواند برای آزادی مسلمانان آسیای مرکزی کاری انجام دهد پس معطل چیست؟

معمولاً در زمستان‌ها کسی در چغاحور زندگی نمی‌کند. در اواخر پائیز بختیاری‌ها بطرف جنوب کوچ می‌کنند و از ارتفاعات و مناطق کوهستانی خود را به صحرای گرم عربستان (خوزستان) نزدیک شوشتر و دزفول می‌رسانند و در اواخر بهار مجدداً به چغاحور برمی‌گردند.

در زمستان دست چغاحور پوشیده از برف می‌شود و در بهار برفها با صدهای سهمگینی بتدریج ذوب می‌شوند. بهار گذشته ظلی السلطان سفری به چغاحور کرد؛ لیکن بعد از یک هفته در اثر بارندگی‌های بی‌دریی ناچار شد با ناراحتی آنجا را ترک کند. در مقابل سرمای شدید این منطقه ساختمانهایی که با آجر نیم‌بخت ساخته می‌شوند چندان دوامی ندارند. قسمت‌هایی از پشت قلعه سال گذشته ریزش کرده و بقیه آن نیز احتمالاً در آینده نزدیک فرو خواهد ریخت. تنها ساکنین دو روستای کوچکی که مسجانه را در آنجا صرف کرده بودیم، زمستان‌ها در محل باقی خواهند ماند. مزارع این منطقه دارای آب فراوانی است، ولی معمولاً بختیاری‌ها برای گشت گندم و جو از زمین‌های دیر کوهستانی استفاده می‌کنند.

نزدیک‌های غروب آفتاب روی بالکون وسیع دروازه مضره دلپذیری داده. از هر سیاه‌چادر کوچک حلقه‌های دود بشکل ساربیج به آسمان متصاعد می‌شود. گنجه‌های گوسفند و رمه‌های اسب و مادیان با کره‌های پسته دستجمعی به اسراحتگاه شبانه خود برمی‌گردند. اصیل ماده‌یابهای ایلخانی در زیر دروازه قلعه قرار داشت و من آن حیوانات را از نزدیک می‌دیدم و بعضی از آنها بسیار زیبا بودند و معلوم بود که از نژاد عربی هستند.

بسیار دشوار است که تعداد سیاه‌چادرهای بختیاری‌ها را در چغاحور شمارش کرد، شاید در حدود یک هزار و پانصد سیاه‌چادر در گنجه و کنار دشت بره‌راشته بود. دو چیز عشایر بختیاری در مقایسه با قشانی‌ها مرا تحت تأثیر قرار داد. یکی فقر بیش از حد عمومی و دیگری عدم آمادگی عمومی. در حقیقت بعضی از سکنه این سیاه‌چادرها غرق العاده فقیر و بی‌بصاحت بودند. در گردش سواره دستجمعی متوجه قدم که سوار کاران بختیاری از لحاظ مهارت و چابکی به پای سوار کاران قشانی نمی‌رسد. این

حدس و گمان در حشر بعدی به ایران برآید. به یقین مبدل شد. من در مورد قتر عمومی مردم بختیاری با اینگی صحبت کردم او گفت این موضوع حقیقت دارد چرا که آنها عادت داشته‌اند از ضریق غارت و سرقت اموال دیگران اندوخته‌ای بیندازند ولی اخیراً ظل اللطاف آنها را شدیداً کسر کرده و از این کار بازداشته است. من مطمئن شدم که چند سال قبل برایم دستور بود که به آسانی بدون اینکه مورد دستبرد قرار بگیرم خود را به آنسوی قهوه‌ریخ برسانم. من هوز نوید دارم که چگونه آقایان مکتزی و زوبرت مون توانستند کرارا به این مناطق کوهستانی سفر کنند و برای همیشه نام خود را در بین بختیاری‌ها زنده نگاه دارند.

بختیاری‌ها می‌توانند اصطفاان را تصرف کنند؛ اما هرگز نمی‌توانند آنها برای مدت مدیدی در اشغال خود داشته باشند و آنها هنوز حاضر تیه و مجازاتی را که قادر در حدود یک قرن پیش نسبت به آنها انجام داده از یاد نبرده‌اند.

در نقشه بختیاری در شمال شوشتر دو علامت سوال در مورد قلمه در، و در منکان وجود دارد. اینگی اصلاحاتی در مورد این دو قلمه در اختیار من گذاشت. به نظر می‌آید که قلمه اولی در شهری نام دارد. این در در حدود شانزده فرسخ از درقول فاحسه دارد، و دارای پرنگاه مخروطی، و سطح آب، آب و غلف فرامان دارد و چند رأس گوسفند را نیز به بالا منتقل کرده‌اند. در منکان در چهار فرسخ از قول واقع شده و برای صعود به آن چندین یله بر روی در دل صخره حشر کرده‌اند. بر فراز این در یک قطعه زمینی زراعتی معتدله تولید پنجاه خردار عه وجود دارد. و همچنین در آنجا می‌توان از پنجاه گوسفند به راحتی نگهداری کرد.

واتر در معنی قلمه را می‌دهد و در شاهنامه کرارا به این واژه اشاره شده است. ما حالا در جفاحور یعنی در شمال غربی رود کوه قرار داریم...»



نوشته: ایزابلا بیثوب<sup>۱</sup>

از کتاب سفر به ایران و کردستان

ایزابلا بیثوب در فوریه ۱۸۹۰ از طریق بغداد وارد کرمانشاه شد و پس از دیدار از شهرهای تهران و اصفهان از راه مختیاری خود با به خرم آباد و بروجرد و همدان رسانید و آنگاه به مناطق کردستان سفر کرد و سرانجام در نوامبر همان سال اروپا را به قصد اوروم ترک کرد.

خانم بیثوب شرح مسافرت یکساله خود را در ابراک در دو جلد تحت عنوان JOURNEY IN PERSIA AND KURDISTAN تنظیم کرد، که آنرا در ۷۹۰ صفحه بقتلح ویریزی، در سال ۱۸۹۱ در لندن بچاپ رسانید. اینک ما ترجمه قسمتی از این محلدات را که مربوط به مسافرت خانم بیثوب به مناطق مختیاری و لرستان است، بطور فشرده به حواصدا گزین گرام تقدیم می‌کنیم. به این امید که مورد اقبال قرار گیرد.

«مترجم»

لرستان (لر بزرگ و کوچک)

نقشه‌ای که همراه داریم منطقه لرستان را پانزده هزار مایل مربع، بین درجات ۳۶/۳۴

۱. ISABELLA L. BISHOP.

عرض شمالی و ۵۱/۸ طول شرقی حمرایاتی نشان می‌دهد. فاصله بین حاد میرا تا حرم آباد تقریباً در حدود سصد مایل است. میر مسافرت سه‌ماهه و نیمه ما فاصله‌ای در حدود هشتصد مایل از قسمت عینای کارون تا سرچشمه رودخانه‌ی را دربر گرفته بود و در مدت عبور از خاک بختیاری تنها یک خوس نونه‌دار، و یک گمراز وحشی، و تعدادی بز کوهی و یک خرگوش و چند تنعال در سر راهم مشاهده کرده بودم.

این واحی دارای کوههای بلند و دره‌های عمیقی است که محل تعین و چراگاه احشاه لره‌های بختیاری است. اینان در زمستان به صحاری و مناطق گرمسیر کوچ می‌کنند؛ اما بطور مستمر از کوهستان‌ها بنام زادگاه خود یاد می‌کنند.

در این مسافرت من تمام طوایف بختیاری را در سیاه‌چادرهایشان از نزدیک دیده‌ام و بطرز زندگی و آداب و رسوم و باورهای آنها آشنا شده‌ام. و هر روز با آنها گفت‌وگو می‌نمودم و اینک نتیجه‌ی مشاهدات خود را به شرح زیر بیان می‌کنم:

اینان به استاد یک روایت مهم و تقریباً نیه به همانه، معتقدند که تحت قیادت یکی از سرکردگان خود از تمامات به بران کوچ کرده‌اند. و در مناطقی که فعلاً زندگی می‌کنند اقامت گزیده‌اند. و سا به داستان بعدی دیگری، می‌گویند که یکی از نوازه‌گان همین سرکرده، دو زن داشت که از یکی شفته و از دیگری چهار پسر داشت که بعد از مرگ پدرشان بین آنها اختلاف افتاد و آنگاه به تعداد برادران بنو طایفه هفت‌سنگ و چهارسنگ تشبیه شدند.

گرچه هفت‌سنگ‌ها از لحاظ تعداد نمرات بیشتر بودند ولی چهارسنگ‌ها به مراتب قدرت بیشتری داشتند. در سال ۱۸۸۰ که سر هنری لاپارد از قسمتی از لرستان و قلعه‌ای دیدن کرد محمد شی خاں چهارسنگ بر تمام این مناطق حکمرانی می‌کرد اما بعد از سرنگوسی محمد شی خاں، چهارسنگ‌ها نیز بنزد خود را از دست داده و هفت‌سنگ‌ها قدرت و ریاست ایل را بعهده گرفته‌اند.

هرچند چهارسنگ‌ها هنوز بنادر کاهی قدرتمندند و در جنگ‌های داخلی و عتیره‌ای مستقلاً تصمیماتی اتخاذ می‌کنند. لیکن در اثر سلطه حکومت ایران جنگ و ستیز بین دو ایل موقوف شده و تنها یک عداوت و کسر معمولی بین آنها باقی مانده است. در حال حاضر از دو ایل خیلی کم بین آنها صورت می‌گیرد و چنانچه نزدیک هم جائز بنزقت بندرت بدون جنگ و خونریزی از هم جدا می‌شوند.



طوایف بزرگ بختیاری عیارند از: هشت‌لنگ، چهارلنگ<sup>۱</sup>، دیارونی، و قبایل وابسته مانند: چانکی گرمسیر و سردسیر، شرایف افشار، و گندزلیو که نیم قرن پیش سر هنری لایارد و راولینسون مطالبی درباره آنها نوشته‌اند.

بصورتیکه چند تن از خوانین بدون اختلاف ارقام بسن گفته‌اند تعداد خانوار بختیاری در نیم قرن گذشته تا حدود بیست و نه هزار و یکصد خانوار افزایش یافته است و اگر ما هر خانوار را هشت نفر محاسبه کنیم تعداد نایل بختیاری روی پسرده رقمی به دوست و سی و دو هزار و هشتصد نفر تخمین زده می‌شود<sup>۲</sup>.

چند دهگانه کوچک با کنده‌های گلی بومیله عده‌ای از عشایر در بعضی از سرزمین‌های مرتفع برای سکونت در زمستان احداث شده ولیکن اکثریت این با احشام خود بصورت کوچرو زندگی می‌کنند. در حدود سه هزار خانوار دو محلی چانکی ده‌تین و پا در شهرها زندگی می‌کنند و بنظر مطلق ییلاق و قشلاق ندارند.

عشایر بختیاری زمستان‌ها را در صحرای گرم خوزستان و جاهای دیگر، و تابستان‌ها را در چراگاه‌های بختی عیالی کازرون بسر می‌برند. اخیراً عده زیادی از بختیاری‌ها در اوایل پانزیر زمین‌های زراعتی حومه وا گنده و جو می‌کارند و در بهار هنگامیکه از قشلاق برگردند، کنده‌های خود را بتدریج، تا ماه ژوئیه درو می‌کنند. عشایر بختیاری مسلمان و شیعه مذهب‌اند.

طوایف بختیاری در اثر مساعی و سیاست و قبح گروایانه محمدتقی خان و حسینقلی خان (ایلخانی) باهم متحد شده و تقریباً روش یک حکومت موک‌الطوایفی را پذیرا شده‌اند. ایلخانی قدرت خود را با دستیار میگری بنام بلبگی تقسیم می‌کند. ایلخانی که از طرف شاه به این سمت منصوب شده، دارای قدرت نامحدودی است. او مالیات دولت را از قرر هر خانوار دویزدهمانا وصول می‌کند. بختیاری‌ها سوارکار و فتنگچی‌های قزلب و کارآمدی هستند و در جنگ‌های داخلی و قومی می‌توانند بین دو هزار تا دوازده هزار مرد وارد میدان کنند. ولی غیرمحمسن معظری رسد که بتوانند در یک جنگ خارجی بیست

۱ - ظاهراً بیست، توجه داشت که در شماره اصلی بختیاری حدود ده یا چهارلنگ و هشتلنگ است. و طوایف دیارونی یا چانکی و غیره هر کدام بسته به یکی از این دو شاخه‌ها هستند. (مترجم)

۲ - البته این محاسبه احتیاج به تصحیح دارد چرا که ایلخانی و دیگر خوانین با داشتن این ارقام را کم‌بینی اران داده‌اند. آری تعداد صورت این را بین یکصد و هشتاد و دو تا پنج هزار نفر دانسته و این یک مقام عالی‌رتبه دولتی این ارقام را بین یکصد و هشتاد و دو تا دوست هزار نفر تخمین زده است.

از شش تا هشت هزار نفر تشکیلی می‌کند.

حال هر عذیفه بصورت اسبده و اجزای نامحدود حکومت می‌کند و افراد تحت فرمان او نیز از وی تبعیت می‌کنند. پیل بختیاری غیر از سه طایفه که جزو قلمرو بروجرد بشمار می‌آیند، مائیات خود را تماماً به حاکم اسبدهان می‌پردازند.

بختیاری‌ها مردمی دلیر و سنجشورند، و در گذشته جنگ و سیزدهای عشیره‌ای را ارج می‌نهادند لیکن حالا تا اندازه‌ای آرام و صلح‌جو شده‌اند. اینان بنا به خوی و حسست اینانی خود عادت به تهاجم و غارتگری دارند ولی اگر دواطلبانه شعبدی را بپذیرند، بدون جون و چرا بقول خود احترام خواهند گذاشت.

ماژور راوینسون در یادداشت‌های خود بنام عبور از زهاب به خوزستان می‌نویسد: «به گمان من، بختیاری‌ها در شجاعت و دگیری منحصر پشردند، لیکن مردمی ظالم و مستعمر و در عین حال ذلت‌ناخیزی خجسته سیوخانه دارند. آنان در جنگ‌های خانگی و قبیله‌ای مردمی سخت‌گیر و انضمام‌جو هستند، و دامستان‌های وحشت‌ناک و عداوت‌جویی از آنها حکایت می‌کنند چرا که تمام خانواده‌ها برصدا بکمی‌بگر بجنگ و سبز برمی‌جیزند، برای مثال بکه پسر بری دمشابی به قدرت، پدر خود را می‌کشد، و برادری برادر دیگر را بقتل می‌رساند. به تریبی که از تمام خانواده بک تن باقی می‌ماند، در حقیقت شیدن این واقعه خون را در شریان‌های انسان منجمد می‌کند.

در ایران عزوب‌المطی است که می‌گویند بختیاری‌ها مراسم فاتحه‌خوانی را از بین برده‌اند چرا که در غیر این صورت بایستی کسب و کار خود را رها کرده و بظهورگنی اوقات خود را صرف شرکت در مراسم ترحیم کنند. آنها غارتگران چیره‌دست و ماهری هستند و اعمالی که انجام می‌دهند ممکن است سیوخانه‌ترین نوعی باشد که مردم ایران بکار می‌گیرند»<sup>۱</sup>.

۱. خواب چهارلنگ، محمود صلیح، لا م ترجمه.

۲. خوبه گفت توجه داشته باشند که نویسنده بی‌بدون‌شاید بکه نفر تکلیس است که در قلمرو بروجرد میرز کوندونه بری سرکوسی معتمدنقش تمام بختیاری به خوزستان آمد، بوده و بدون تردید از طلاات خود را در رابطه با مردم بختیاری و افراد بی‌افتلاح با احتمالاً معروض دریاخت کرده. برای اطلاع بیشتر از خصوصیات بختیاری‌ها بهتر است

به سندهای دیوان ترجمه میرزا امیری مراجعه شود. ۱۳۰۵

بختیاری‌ها نژاد ایرانی خود را انکار می‌کنند<sup>۱</sup>، نیکن به یک نوع نهج داری تکلم می‌کنند.

نادرشاه تعداد زیادی از آنها را بخدمت خود درآورد اما بعد از مرگ او تا زمان سلطنت محمدشاه استقلال خود را حفظ کردند. آنان در حال حاضر خراجگزار حکومت مرکزی هستند، لیکن در نوعی شبه‌استقلال بسر می‌برند.

بختیاری‌ها در سال‌های اخیر فشار زیادی را متحمل شده‌اند، زیرا شاه تعداد زیادی از خوایین منتقله آنها را در تهران بعنوان گروگان نگاه داشته است.

### لر کوچک

قصر لر کوچک یا الوار کوچروی فیلی، بین رودخانه دز و داشت آشور و تواسی کرمانشاه تا شمال منطقه شوش گسترش یافته و حتی در بخش‌های جنوبی شوش تعداد کمی از این طوایف دیده می‌شوند. اینان از لحاظ تعداد نفوس از بختیاری‌ها بیشتر هستند. بروایت سر هنری راولینسون در پنجاه سال قبل تعداد جمعیت آنها پنجاه و شش هزار خانوار بوده است.

لرهای فیلی مانند همسایگان بختیاری خود، دارای یک حاکم فئودال نیستند یا در هر طایفه یک خان قدرتمند وجود ندارد، بلکه آنها بر سه ریش سفیدی بنام توشمال اداره می‌شوند. هر طایفه زیر فرمان چهار یا پنج توشمال قرار دارد، و این افراد برای رفع مشکلات ایلی و عشیره‌ای هنگام مشورت و رأی‌گیری دارای آراء مساوی هستند.

بنا به تحقیقات حارثوز و اوئیسوز روش زمامداری و حکومت در منطقه لر کوچک در بین ملت‌های آسیا در نوع خود کمیاب، و تا اندازه‌ای قابل قبول است و بیشتر شبیه کنفدراسیون با حکومت فئودال است.

گویش آنان کمی با کردهای کرمانشاه معاشرت دارد. اینان برخلاف بختیاری‌ها جنس‌ها علاقه‌ای به امور کشاورزی ندارند ولی در تکثیر و پرورش قاطر و همچنین تجارت قالی و زغال و گوسفند و صدور فراورده‌های خود خارج توجه خاصی دارند.

الوار این منطقه از لحاظ اعتقادات مذهبی، عینی‌الطبی‌اند، و عمدتاً به انجام مراسم

۱. گویند نیز در آن مورد اطلاعات نادرستی کم کرده، در جواب می‌دانیم که بختیاری‌ها به اسبیل بودن نژاد ایرانی خود فخر می‌کنند. «مترجم»

دیس توجهی ندارند و کمتر به قرآن و محمد (ص) از خود علاقه‌ای نشان می‌دهند. عده‌ای از آنها، طبق یک اعتقاد موهوم بسیار قدیمی، تشریفات مذهبی عجیبی انجام می‌دهند و برای سلطان ابراهیم معروف به پاما بزرگ احترام زیادی قائل هستند.

در لر کوچک برای پرداخت مالیات به دولت شخص واحدی مسئولیت ندارد و بدهی مالیاتی بین طوایف سرشکن می‌شود. برای وصول چنین وجبی یک جله عشورقی توسط ریش سفیدان هر طایفه تشکیل می‌شود، و پس از کسب توافق براساس تعداد خانوار، مالیات جمع‌آوری و پرداخت می‌شود. گرده‌آوری مالیات در ایران همیشه با مشکلاتی همراه بوده است. ممکن است یک طایفه به خاطر اغتشاشات داخلی نتواند مالیات خود را پرداخت کند و حتی نتواند که در شورای همگانی شرکت جوید، در این صورت سرشکان دولتی برای اخذ مالیات به اجتنام و ربه‌های آنها دستبرد می‌زنند. بیشتر سگنه لرستان فقیر و کم‌بضاعت هستند و سال به سال نیز در اثر سوءاداره حکومت ایران فقیرتر می‌شوند.

منطقه لرستان از نظر اقتصادی برای انگلستان بسیار مهم است چرا که راه عراق به رو بین اهواز و تهران در حلال دو سال آینده به اتمام می‌رسد و قسمتی از این جاده از قلمرو لرستان می‌گذرد. موفقیت تجارت این راه به حلیج فارس در آینده بستگی به حسن نیت الوار این منطقه و یا قدرت دولت مرکزی در حفظ و حراست از امنیت این جاده دارد...

## اردل مه ۱۸۹۰

دشت وسیع اردل عمدتاً حالتی از درخت و تنها در دامنه جنوبی سبزه‌کوه، جنگل‌های بنوبه به چشم می‌خورد. زمین‌های این منطقه حاصلخیز و زیرکشت ولی زمین‌های بایر و غیرزراعتی در این فصل از سال پوشیده از یک نوع غلف بنام قنطاریون است که پس از درو و خشک کردن آنرا برای علوفه حیوانات انداز و ذخیره می‌کنند.

رودخانه‌هایی که در محدوده اردل جریان دارند عبارتند از کارول و سیراب (سیراب) در جنوب، و رودخانه شمس آباد: رودخانه شمس آباد پس از دریافت آبهای تنه‌تین شده نواحی چهارمحل از طریق تنگ دارکتس و وارکتس در شمال بکاروان محلی می‌شود.

دهکده اردل از جاده کاروان‌رو سوستر در حدود هشتادوپنج مایل تا اصفهان، و

دویست مایل تا توشتر فاصله دارد.

اردل در طول جغرافیائی ۵۰ درجه و پنجاه دقیقه شرقی، و عرض ۳۲ درجه شمالی قرار دارد. خانه ایلخانی در اردل چندانه بزرگ و مجلل نیست و تنها قلعه ایست در حد یک کاروانسرای درجه دو.

اردل در یک قطعه زمین شیب دار در پای قلعه واقع شده است و تقریباً روستای کوچکی است با خانه های گلی و محقر و بدون پنجره که در درون یک حصار مخروطی پر از چاله و چوله محصور شده است. سطح خانه ها نسبت به کف زمین خارج از حصار تقریباً یک پا پایین تر است. بیشتر کلبه ها نازیک و دودزده، و در گوشه و کنار تکه استخوان هایی که بوسیله سگ ها رها شده دیده می شود. مکنه این دهکده نیز مانند خانه های شان چرکین و زولیده اند، و بی حیوان داری چهره هایی زیبا و اندامی قوی و متناسب اند.

یک امام زاده در مجاورت دهکده وجود دارد که روزهای جمعه تعداد زیادی برتی زیارت و خواندن فاتحه به آنجا می روند. هنگامیکه وارد اردل شدم تعداد زیادی از مردم روی بالکن و پشت بام خانه ایلخانی ما را تماشا می کردند. من بلافاصله نامه امین السلطان را برای ایلخانی فرستادم یک ساعت بیشتر طول نکشید که همسر بزرگ ایلخانی بمن وقت ملاقات داد و چند نفر بعنوان امکورت مرا تا قصر نیز همراهی کردند.

بر روی دروازه قلعه یک تالار وسیعی بود که خاهرا دارالحکومه یا دربار ایلخانی بشمار می آمد. یک بانکن بزرگ در خارج از تالار محل اجتماع افراد ایل و مراحمین بود. قصر یا قلعه ایلخانی، مانند کاروانسرائی دو طبقه و دارای حیاط وسیعی است که اطراف آنرا تعدادی اصطلبن و چند طویله گاوی و گروهی سر باز و گدانتگان او احاطه کرده است. در قسمت بیرونی قلعه نیز چند اتاق هست که شمار اصفهانلی به مدت یک ماهی که برای فروش اجناس خود به اردل می آید معمولاً از این اتاق ها استفاده می کنند. در زیر تالار خانه ایلخانی یک دروازه با سردر هلالی شکل بزرگ هست که با عبور از دهلیزهای دراز آن، می توان به قسمت نندروب ارتباط پیدا کرد.

اندرون حیاط بزرگی است که در اطراف آن اتاق های متعددی به چشم می خورد که پسران و خانواده ایلخانی در آنها سکونت دارند. در انتهای قلعه یک برج چهار گوش بلند و چند سوراخ یا تنگ کنس برای دفع از قلعه هست.

سنگورت همراه من در مدخل اندرون متوقف شدند، ولی میرزا اجازه یافت تا مرا همراهی کند. من در حیاط اندرون از چند پله بالا رفتم، و به یک اتاق مستطیل شکل مفروش که در کنار دیوارهای آن چند مَحَدَه چیده بودند وارد شدم. در این موقع همسر بزرگ ایلخانی که چهل سال سن داشت و زیبا به نظر می‌رسید حیرت‌زده به استقبال شافت و دست مرا بوسید و روی ابروهایش گذاشت و آنگاه بر روی قالی بزرگی نشست و به من خنده‌ای تکیه داد.

عده دیگری از خانها مرا به گوشه دیگری از اتاق راهنمایی کردند و من هم بر روی یک کرسی نشتم. آنها به ردیف در مقابل من در حالیکه بندرت سر خود را بالا می‌کردند و بدون اینکه کفهای حرم بزنند بر روی زمین نشستند. در قسمت دیگر اتاق تعداد زیادی از خانها و بچه‌ها اجتماع کرده بودند، بطوریکه راه ورود به اتاق را مسدود شده بود.

سبک آرایش و زیبایی سه زن جوان بختیاری برای من تازه گئی داشت. دماغ‌های قلمی و کشیده زیبایی و ملاحظت چهره، نپهای نازک و بلند و خال‌هایی به شکل ستاره بر روی چانه‌هایشان داشت و در وسط پیشانی‌شان، و چند تا در پشت دستپایان کوبیده بودند. ابروهایشان نه تنها با حال کوبی‌های نیلی رنگ کم‌نمی‌تر شده، بلکه تا حد فاصل بین دماغ و ابروها امتداد یافته بود. انگشتان، ناخن‌ها، و کف دست‌هایشان را با حنا خناب کرده بودند. طره‌های گیویشان را در دو طرف صورت در زیر پنجه بهم پیوند داده و سپس بصورت آزاد در روی سینه‌ها کرده بودند.

زنان ثروتمند بختیاری مانند تمام ایرانی‌ها به موهای خود توجه زیادی نشان می‌دهند. آنها ذاتاً دارای موهای پرپشت و سیاهی هستند و دست کم هفته‌ای یکبار با خمیر زردرنگ که از خاک‌رسم زرد کوه تهیه می‌کنند، سر خود را شست‌وشو می‌دهند. این خمیر موهایشان را تمیز و شفاف می‌کند. آنها همچنین بجای استفاده از رنگ موهای مصنوعی یا یک نوع خمیر که از پودر برگ حنا تهیه می‌شود موهای خود را خناب می‌کنند و بعد از دو ساعت سر خود را می‌شویند و در نتیجه موهایشان برنگ قهوه‌ای درمی‌آید.

خمیر دیگری بنام رسه دارند که از پودر برگ گیاه سیی رنگ تهیه می‌شود. و بعضی نیز موهای خود را با آن رنگ می‌کنند که بعد از بیست و چهار ساعت موها را

به رنگ میاه متعادل به آبی درمی آورد.

زنهای عموماً یک نوع شوار گشاد از پارچه ابریشمی سیاه که دامن چین دار آن روی قوزک پاهایشان بسته شده بر تن داشتند و یک جامه کوتاه بقه یاز بر روی آن پوشیده، و یک دستمال میاه رنگ ابریشمی نیز بر دور سر خود بسته بودند.

همسر خان نیز مجلس به لباس سیاه بود و بسیار موقر و زیبا به نظر می رسید. او به کشورهای مختلفی سفر کرده و از طریق بغداد به مکه رفته و پس از زیارت خانه خدا از راه مصر به ایران مراجعت کرده بود.

زنهای بختیاری نه نقاب بصورت می زدند و نه از اجتماعات کناره گیری می کنند؛ لیکن زنهای خوانین بزرگ که زمانی در پایتخت بودند همان راه و روش ایرانی ها را بکار می برند و نقاب بصورت می زنند و زنهای خوانین کوچکتر نیز هنگامیکه در خانه بسر می بوند طبعاً از زنهای خوانین بزرگ پیروی می کنند.

من و همسر ایلخانی گفت و شنودهای گوناگونی باهم داشتیم که میرزا یوسف گفته های ما را ترجمه می کرد.

در بین پرستی های متعدد این سوال ها نیز مطرح شد: زنها در چه سینه از شواج می کنند؟ آقا چند زن دارد؟ زنها تا چه زمانی می توانند بچه هایشان را نزد خود نگه دارند؟ چرا من موهایم را رنگ نمی کنم؟ آیا چیزی را سریع دارم که چین و چروک های صورت را از بین می برد و یا دندانها را جلا دهد؟ آیا وقتی که زنهای ما به چهل سالگی می رسند احتمال دارد که مرد هایشان آنها را طلاق دهند؟ چرا آقای -- از گرفتن یک زن بختیاری خودداری کرد؟ آیا من در بی حصص آوری داروهای گیاهی هستم؟ آیا من یک کیمیا گر هستم و می خواهم فترات را به طلا تبدیل کنم؟...

ملاقات با حاجی ایلخانی

ایلخانی که چندان تشاهی برای دیدن من نداشت امروزه اتفاق برادرش رضاقلی خان و پسر بزرگش لطفه (لطعلی خان) میرمنجم - م. و پسر دیگرش غلام، (غلامحسین خان)

۱ رضاقلی خان متف به ایلچی برادر کوچکتر حبیب خان بختیاری است. بعد از قتل حبیبخان در مدنی ایلچی بختیاری بود و پس از آزادی اسعد پارسا سردار اسعد از زندان ملایططاک و مرگ حبیبخان مدنی هم ایلخانی، و بعدها هم در کیم چهارمندان شد. رضایی خان میاه خویش با پسران حبیبقلی خان ایلخانی نداشت و حتی آمرخص هم با پسر خود ابراهیم خان سرحدت داشت اختلافاتی پیدا کرد. «مترجم»

سردار محتشم - م) که چشمان بیماری داشت به ملاقات من آمدند.

حاجی اینخانی فنودال بزرگ و رئیس این بختیاری مردی نست آرام و میانسال، دارای ریشی کوتاه و صورتی آفتاب‌خورده و تا اندازه‌ای چروکیده که وجانش کمی مرموز بنظر می‌رسید. تن‌پوش حاجی اینخانی عبارت بود از یک کلاه سفید نمادی، یک ابرخانی بلند سبز رنگ با میخ‌های آبی و یک تن‌پوش زرد رنگ دیگری از شال کشمیر در زیر قبا، و یک شوارمو دبیت سیاه رنگ فراخ.

حاجی اینخانی تا اندازه‌ای موفّر و ظاهراً مردی خلیق و خوش‌برخورد است. وی مسلمان بی‌متدین است، یک نسخه قرآن زیبا و تذهیب‌کاری دارد که بیشتر اوقات آیه‌هایی از آنرا تلاوت می‌کند. او همیشه با اینگی که در اداره امور و ریاست ایل با او شریک است اختلاف دارد. در واقع یک مسئله تحریک و توطئه بین آنها وجود دارد و بطوریکه گفته‌اند هواداران هر دو مایل نیستند که بین آنها جنگ و زدوخوردی صورت پذیرد.

بزرگترین مردان این قرن که بعنوان اینخانی قدرت بلامنازع را در دست داشتند هر دو بطور مصیبت‌باری از بین رفتند. سرنوست محمدتقی خان دوست سر هندی لایارد بخوبی برای تمام خوانندگان ماجراهای اولیه مشهور است، ولی بدینختی او به مراتب کمتر از سرنوست غیرمنظره حبیبی خان برادر اینخانی فعلی و پدر اسفندیار خان اینگی بود.

حیثتلی خان ظاهراً مردی روشنفکر و حاکمی فایزمنند و توانا بود. دزدی و اهزنی را با دست‌های نیرومند خود مهتر کرد و مشتاقی بود که راهی برای مبادلات تجاری بین محمره و شوشتر و اصفهان کشیده شود و از قبل نیز با آقای مکزی صاحب یکی از شرکت‌های بانقوذ خلیج فارس طی یادداشتی قول داد که خود او امیت کاروان‌هایی را که در قنبر و او عبور می‌کنند، بعهده بگیرد. و چنانچه دستبرد به مال‌التجاره آنها وارد شود، تخصصاً خسارات وارده را جبران کند. او همچنین تقبل کرد که یک سوم از سهام شرکت کشتیرانی کازوی را نیز خریداری کند، و بکشد رأس قاطر نیز برای حمل محمولات تجاری بین شوشتر و اصفهان نیز در اختیار شرکت موصوف

۱. - ماجراهای زینه یا سفرنامه ذیاباد، ترجمه بهراب امیری مراجعه شود.



صحاری حوزستان به تعریف احشام خود می‌پردازند و یا فرارسیدن فصل بهار و اعتدال هوا به سوی شمال و چراگاه‌هایی که آن سوی رشته کوهستان‌های مرکزی ایران واقع شده مهاجرت می‌کند. در فصل پائیز آنها را عی‌یتیم که از گردنه‌های سخت و تپ‌های صعب‌العبور کوهستانی دوباره بسوی چراگاهها و مراتع زمستانی خود در حرکتند.

گروه ثروت اصلی بخاری‌ها، همان احشام و اعنام آنهاست؛ ولی در زمان فراغت نیز به کار کشاورزی و کشت و کار غلات اشتغال می‌ورزند و مانند عموزاده‌های نرستانی خود، چندان به شعر و موسیقی و فرقه گرامی مذهبی توجهی ندارند.

در حقیقت تعداد زیادی از این طوایف، در دو مرحله کشت و کار می‌کنند. به این معنی که ایاز، در فصل پائیز، زمین‌های زراعتی خود را در بیلاقی، زیر کشت جو و گندم و سایر حیوانات می‌برند و در تابستان بعد از برگشت از فصل کشته‌های خود را درو می‌کنند و همچنین بعضی از آنها در زمستان‌ها در گرمسیر به کشت و کار غلات می‌پردازند و در بهار تعدادی بز و گاو در گرمسیر می‌مانند تا محصولات خود را درو و جمع‌آوری کنند.

تعدادی از ملیت‌های مختلف غیرایرانی به مرور زمان، در ایل هفت‌لنگ جذب و مستهلک شده‌اند. برای مثال: طوایف بهاریوند و بایادی بطورکشی عرب‌نژادند و به روایت رنگینگ آنها دورکی‌ها از نژاد حالص اُر هستند (حتی تعداد زیادی از ملیت‌های غیرایرانی نیز در دورکی‌ها مستهلک شده‌اند) و در نتیجه طوایف هفت‌لنگ به علت اختلاط و امتزاج با ملیت‌های مختلف از لحاظ ساختار و ترکیب در مقایسه با چهارلنگ‌ها از استقلال بیشتری برخوردارند.

بندرت احتمال می‌رود که ایلخانی فعلی برای مدتی طولانی در مقامش بقی ماند چرا که هم در دربار سیه‌هانی علی او در جوانی است و هم رفیدی نیرومندی در کنار او وجود دارد. بدیهی است که حکومت شاه همیشه مایل است که قدرت عشایر را مهار کند و معمولاً برای تضعیف قدرت رؤسای ایلات به شیوه شرقی به خدعه و نیرنگ متوسل می‌شود، و با ایجاد اختلاف و جنگ داخلی آنها را یحان هم می‌اندازد. و شاید جای تعجب نباشد که بعضی از خوائین بزرگ که در حالی حاضر قدرت و آزادی عمل خود را از دست داده‌اند، در آرزوی روزی هستند که یک قدرت غربی جنوب عربی ایران را تصرف کند، و به آنها اختیار عمل بیشتری بدهد.

حاجی ایلخانی (واژه حاجی همیشه برای مرده یادآور یک تنوان مذهبی است) بعض قول داد که یک اسکورت سوار و یک تفنگچی پیاده در اختیار من خواهد گذاشت، او همچنین از من تقاضا کرد که پذیرم تا تمام لوازم مورد نیاز مرا بعنوان میهمانش در قلمرو بختیاری تهیه و فراهم کند.

برادرش رضاقلی خان که دارای قیافه‌ای مرموز است بر قسمتی از عوایف بختیاری حکومت می‌کند. او بسیار انسرده و ملول بود چرا که فکر می‌کرد که بزودی یزانی خود را از دست خواهد داد. او عینک مرا آزمایش کرد و گفت که با آن بهتر می‌تواند بیند.

## ملاقات با ایلگی

ملاقات دیگری که داشتم، با احمد پرخان ایلگی بود. او مرد بلندقدی بیست و نهمی متاسب دارد. سفیدیارخان مرد جاه‌طلب و قدرتمندی است و تعداد زیادی پیرو و هواخواه دارد. هنگامیکه در جفا بدم او در تهراک بود. وقتی که شب من قصد دیدار از قلمرو بختیاری دترم نامه‌ای به فرمانده سواره‌نظام اسفهان نوشتم و از وی تقاضا کردم که چند نفر بعنوان اسکورت در اختیار من قرار دهد. من از این بابت از او بسیار متشکرم. قبل از ملاقات، گماشته او منصور پولی را که از قهوه‌برخ از من دزدیده بود پس داد. او از

۱. سفیدیارخان پسر مرگ سیاه‌قلی حاکم بلخاس در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در سال ۱۳۲۱ هجری در سی سالگی درگذشت. سفید پرخان بعد از قتل پدرش به مدت هفت سال در رساله بود. و بعد از آنکه طردالمنظاف از حکومت بختیاری معزول شد سفیدیارخان با کمک امین‌المظالم مورد ظفر و مراد پسر شاه قران گرفت و به ملاقات سیدالسلطنه و بعدها سردار احمد معتمد شد و چندین بار پسران ایلخانی و ایلگی بختیاری مصد کار بود.  
استاد مترجم ۱۱

قول انعامی که بوی داده بودم خودداری کرده و گفت اگر وجهی دریافت کند ارداب او را  
و نیز به قتل خواهد رسانید.

سختن بارخان در نهایت مهرنسی به من خوش آمد گفت و از اینکه در اولین شبی که  
وارد قلمرو بختیاری شده مورد دستبرد قرار گرفتم اظهار تأسفک کرد. او گفت که قتل او  
انتصاب او به این مقام نه تنها در قلمرو بختیاری مساهمین را لغت می کرده، بلکه آنها را  
قتل هم می رسانیدند؛ ولی او با قدامتانی که بعمل آورده، دردی و راضی را بحدائق  
تزلزل داد. وی از این پیش آمد یکه خورد و بسیار متعجب شد. من در پاسخ گفتم که این  
پیش آمد که در یکی از دهات ابران برای من رخ داده، ممکن است در کشورهای دیگر  
بیر بوقوع پیوندد. اما آنچه اینجا که من می دانم در هیچ جای دنیا به این سرشت اموال  
مسروقه پس داده نمی شود.

در وقایعی که مخریه سرفت می شود ابعثانی گدازها و رؤسای صوابی را که  
دردی در حوزه حکمرانشان انضام می آید، مجبور می کند تا معادل ارزش اشیاء مسروقه،  
وجه نقد به کسی که مورد سرفت قرار گرفته بپردازند. و پس از آنکه سارق دستگیر شد  
گدازان نصیب می گیرند که آید دست بآید، ع او را قطع کرده و به او را برای شناسایی  
بمذی با اعلام مشخصه داغ کنند....

### حرم آباد اوگست ۱۸۹۰

بعد از کشکاد در امتداد نیرهای سنگراف، وارد حاده کازرون و بروجرد شدید. در  
این جاده کازوانهای متعددی در رفت و آمد بودند. پس از عبور از روی دو پی، سوادینا  
هناکوه و باغهای خره آباد از دور نمایان شد. شهر بومیه برتگاهی مخوف و پیک رسته  
ارتقاغات و قبههای محروبه احاطه شده، مدخل ریائی صحره های میان شهر بیستاهای را  
نحت تأثیر قرار می دهد.

حرم آباد قبل از سده چهاردهم در سیه نامیده می شد. و پایتخت آذربکان قدرتمند  
لرستان بود که بین سالهای ۱۱۵۵ تا تقریباً ۱۶۰۰ میلادی بر منطقه لر کوچک حکومت  
می کرده بد.

سر هری رلوینسون هیچ اشاره ای به آثار باقی مانده در این شهر قبل از قرن یازده  
یا دوازده نکرده است. حال در بیرون شهر در یک تالابیکه شناری کنار چند چرخگاه

نیب سوخته که یورت ایلات آن منطقه بود چادر زدیم. در اینجا رشته ارتفاعاتی با رنگ های سیاه و قرمز وجود دارد که در آنها هیچگونه گیاه یا رستی دیده نمی شود. در پشت چادر من، انبوهی از درختان بید در کنار نهری روان و یک باغ بزرگ پر از درختان میوه و بوته های خربزه بچشم می خورد لیکن پسته های فراوان در آنجا ما را آزار می داد.

من در اثر راهپیمائی شب گذشته و گرمی هوا و حسنگی زیاد در روبر درختی لم داده بودم که متوجه شدم کسی به فرانسه بسیار هیجی گفتگو می کند. در حقیقت او حاکم شهر بود که آمده بود با من ملاقات کند.

تعدادی سوار، با زین و براق مجهز وی را همراهی می کردند. اسکورت پیاده نظام او هم اسلحه های خود را به درختان بید آویزان کرده و چهار گماشته او نیز مقداری میوه و شیرینی از طرف حاکم به من هدیه کرده بودند.

ارتفاع شهر از سطح دریا ۴۰۵۰ پا است، و گرمای آن مانند صحاری هندوستان مهیب و وحشتناک، ولی بدون ابزار و آلات حک کننده هندوهاست.

هنگامیکه مردها می خواستند بجای چکتی از باره سنگ، برای کوبیدن میخ چادرها استفاده کنند، تابش آفتاب بقدری روی سنگ ها اثر گذاشته بود که در اثر حرارت و گرمی زیاد آنک را مانند سبب زمینی پخته داغ بی اختیار به اطراف پرتاب می کردند.

روغن و شمع در آن هدای گرم و سوزان فوقاً آب می شد. شیر در طرف یکساعت ترش و فسد می شد و تنها در شب هوا کمی حک و قابل نفس بود.

من در اثر گرمای زیاد و ریح سفر شب گذشته بقدری حسته بودم که تمام روز را آنجا آنجا که ممکن بود استراحت کردم و فقط با حاکم لرستان و زندهای حرم او ملاقات کردم. ترخیص و شرح این ملاقات رسمی دلپره آمیز و ناحوشانید است مراسم به همان شیوه و روش ایرانی محاذ انجام گرفت. در باغ بزرگ قصر که پر از درخت سرو و انار و گل بود بنا چای و قلیان از من پذیرائی بعمل آمد. منشی ها و ملاحا در جفوی بر روی زمین نشسته بودند. میرزا اجازه بیافوت که همراه من وارد اندرون شود لیکن یکنفر منشی که فرانسه را بطور بدی تنظ می کرده در پشت پرده ایستاده و سعی می کرد گفتگوهای ما را ترجمه کند، اما نتوانست. و پس از بکنی دوبار شکایت سرانجام مجبور شدم آنجا را ترک کنم.

بطوریکه تحقیق کرده بنگ دختر زیبای چهارده ساله سوگندی و زان مرود علاقه حاکم

است. اتاق‌های خانم‌ها بسیار زیبا و آنان لباس‌هایی قشنگ و خوش‌سلیقه به تن داشتند.  
پس از بازدید از قنعه محروبه و تماشای قسمتی از میگ زیبای معماری آن روانه  
بازار شدم.

حرم آباد بجاظر شاه‌راه شوشر - تهران که از میان آن عبور می‌کند. دارای  
موقعیت مهمی است. این شهر کرسی نشینی عثمانی قبلی و مقر حکومت لرستان است.  
سای شهر از فاصله‌ای دور شبیه دیگر شهرهای ایران است که من قبلاً دیده بودم.  
ارگ در وسط گذرگاه یک صخره واقع شده و بیشتر خانه‌های شهر در حول و حوش  
یک پای زیبا قرار گرفته‌اند.

برخلاف سایر شهرهای ایران که اغلب اصراف و حوضی آن محروبه و بوی نم‌ن  
همه‌جا به مشام می‌رسد، گلوگاه دره جنوبی این شهر دارای فضای سبز و پر از درخت  
است. دوسوم شهری که زمانی پایتخت معروف اذربایکان بوده هم‌اکنون به توده‌ای از خاک  
مبدل شده است.

بازار حرم آباد کوچک و محقر و تاریک، و کوچه‌های آن بهم پیوسته و نامعوار، و  
احتمالاً زمانی سنگ‌فروش بوده ولی حالا پر از چاله و چوله و زبانه و سنگ‌های گزگ ریخته  
و نجیب در گوته و کنار در بهایت گرسنگی و درمانده‌گی به غابریسی که از آنجا عبور  
می‌کند خیره می‌شود. فطره‌هایی آب ز درون کازان‌ها شکسته سطح کوچه‌های بازار  
را پوشانده و بوی نم‌ن لجن‌های سیاه و سوزنی که در گوشه و کنار جلو آفتاب ریخته  
شده من‌همانرا آزار می‌دهد.

مردم با قلدی حبیده به آهستگی در رست و آمد بودند و جنبی بنظر می‌رسید که  
جنبی فقیر و کم‌بصاحت هستند. تعار غریب‌بابت بی‌علاقگی و قیافه‌ای افسرده می‌گفتند که  
وضع بازار و خادوستند خوب نیست! الوار میلی‌امیت حاده کاروانسار و دزفون را به محاطره  
انداخته و مرثیاً رست و آمد فوافل را در این حاده متوقف کرده‌اند. تا اینکه دولت یک  
رژیمان سریناز برای امیت این حاده در مسئله مستقر کرده. لیکن تاکنون نویینی در این  
امر حاصل نشده است.

من پیش از پیش از وضع و موقعیت رفت‌بار حرم آباد افسرده و مأیوس شدم. دیوار  
گلی و محروبه شهر در زیر انود درختان پنهان شده و یک بیل زیبای بیست‌وهشت  
مطاقه‌ای، به عرض هجده پا و طول نهصد پا که با سنگ و گن بنا شده مسافری را بدرون

حصار عدابت می کند. یک کاروانسرای قشنگ که سردر آن کاشی کاری شده نیز در سمت چپ پل دیده می شود.

منظره با احصار واقعاً بینندگان را تحت تاثیر قرار می دهد. تنهایی از خاک و بقایای ساختمان های قدیمی در سرانگیزی صخره در میان آب و درختان سر و سنوبر هنوز خودنمایی می کنند.

این قلعه به انضمام دو حصار و قصر والی و عمارات دولتی و یک آب انبار زیبا ( که بوسیله یک چشمة پُرآبی تغذیه می شد ) تماماً ویران و منهدم شده اند. در میان باغی در کنار رودخانه در ضلع شمالی قلعه جریبه های چند دیوار و برج از پایتخت قدیمی اتابکان و همچنین مجرای یک قنات و یک پل زده خافه هنوز بر جای مانده است اما حالب ترین آثار باستانی حرم آباد یک برج استوانه ای شکل به ارتفاع شصت پا است که هنوز سالم و بی عیب باقی مانده و یک کتیبه سبز خط کوفی در قسمت فوقانی آن حسب توجه می کند. منظوریکه گفته اند، حرم آباد دارای هزار و دویست خانه است که جمعیت آن بالغ بر هفت هزار نفر تخمین زده می شود. این شهر بوسیله چند نهر انگلیسی بمنظور تحقیق و ایجاد روابط تجاری مورد بازدید قرار گرفته. من شک دارم که این دیدارها اثر مثبتی در آنها بجای گذاشته باشد. همانطوریکه اثر مطلوبی در ذهن من بجای نگذاشته است.

### بروجرد اوگست ۱۸۹۰

بروجرد در عرض جغرافیائی ۳۵ درجه و ۵۵ دقیقه شمالی و طول ۴۸ درجه و ۵۵ دقیقه شرقی قرار گرفته است. ارتفاع آن از سطح دریا ۴۳۷۵ پا و جمعیت آن بین دوازده تا هجده هزار نفر به اضافه تعدادی سید و ملا تخمین زده می شود.

شهر دارای پنج دروازه است که در میان یک حصار گلی واقع شده و یک خندق نیز گرداگرد حصار را فرا گرفته که در حال حاضر بخشی از آن جزو زمین های زراعتی درآمده است. وسعت شهر در حدود پنج مایل مربع است که یک سوم آن محروبه به نصر می رسد.

بروجرد دارای یک تلگرافخانه، یک پستخانه، تعداد زیادی مسجد کوچک و چند باب مدرسه و سه حمام عمومی و شش کاروانسراست. در بروجرد قالی های خوبی بافته می شود و همچنین بهترین عرقی که ممکن است در ایران باشد، در این شهر یافت

می‌شود و همچنین انواع خشکبار و شیرۀ انگور، در اینجا تهیه می‌شود. بازار بروجرد وسیع و روشن و دارای اقسام متنوع اروپائی، انواع پارچه‌های کتان روسی و انگلیسی و مقدیری چراغ‌های نفتی انریسی، آینه‌های روسی، نمال‌هایی از خانواده سلطنتی روسیه، مساور، استکان، نعلبکی، قعاق‌های پشمی روسی، انواع قندهای روسی و چینی که در چند دکان اختصاصی بخروشی می‌رسید.

پارچه‌های کرباس بافت اصفهانی، قالی زین اسب، پالاک قاطر، ظروف مسی و لوازم آشپزخانه، کنش، قلیان نی پیچ، و اقسام کالاهای ریز و دوشت، کوزه‌های سفالین بزرگ و کوچک، کاسه‌های سفالین لعاب‌دار، تنگ و سعبیر و تانجه و قسه و دیگر کالاهای مختلف تجارنی بعد زیاد بچشم می‌خورد.

گرچه بازار بروجرد بزرگ و رونق و جمعیت زیادی در آن رفت و آمد می‌کند، لیکن بندرت اتفاق افتاده که یک زن فرنگی را در بازار دیده باشند، مردم بدور من حلقه زدند و مأمورین محافظت، نیز به شیوه معمول با سنگ و چوب آنها را عقب می‌رانند.

با اینکه بیشتر خانه‌های بروجرد کچنه و محروبه است ولی تعدادی خانه خیلی خوب و تازه‌ساز نیز در این شهر دیده می‌شود. خیابانها سنگ فرش شده و مطعمتاً از بعضی حیوانات قدیمی نهران بدتر نیستند.

بروجرد از لحاظ موقعیت طبیعی دارای آبی فراوان و سرزمینی پربرکت است. مراتع آن سرسبز و زمین‌های بارور آن سالی دوبار زیر کشت می‌رود. محصولات جو و گندم و سایر حبوبات را در ماه ژوئیه درو می‌کنند. در حدود هفت نوع درخت انگور در ناکستانهای این شهر دیده می‌شود که در ماههای اوگست و سپتامبر محصول آنها می‌چینند. بعضی از حوت‌های انگور بروجرد به مراتب زیباتر از نوعی است که ما در گرمخانه‌های خود نگهداری می‌کنیم. فرآورده‌هایی از قبیل هندوانه، خربزه‌های معطر، تنباکو، قزیت، گدوم، حیار، لوبیا، بادنجان، نخود، و دیگر دانه‌های روغنی، برنج، پنبه، زردآلو، گردو، آرد و هلو تماماً گواه باروری بر حاصلخیزی و موقعیت ممتاز آب و هوای این منطقه از ایران است.

بروجرد نه تنها از نقطه نظر کشاورزی دارای موقعیت استثنائی است بلکه از طریق حاده کاروان‌رو، بهترین مناطق کشاورزی و تجاری قلمرو ایران در شمال و شرق و غرب نیز کاملاً ارتباط دارد. نزول برف هرچگاه این جاده را مسدود نمی‌کند، چرا که

رفت و آمد زیاد کاروان در این خط موجب می شود که همیشه آنها بازنگه دارند.

بروجرد در حدود ۱۳۰ مایل از منطقه نرخیز کرمانشاه و نود مایل از ناحیه حاصلخیز همدان، و ۶۰ مایل تا شهر سلطان آباد (اراک) مهمترین مرکز بافت فرش و انبار غله و پنبه ایران و همچنین ۱۴۰ مایل تا قم در کنار جاده اصفهان - تهران، و در حدود ۲۳۰ مایل تا تهران، و تنها ۳۱۰ مایل تا اهواز فاصله دارد.

این جاده ها نسبتاً خوب و سهل العبورند. اما تا آنجائی که من دیده ام غیر از دو کاروانسرا بین دو مرکز بقیه از لحاظ سرویس چندان تعریفی ندارند. جاده خرم آباد که به دزفول و شوشتر منتهی می شود از لحاظ عبور مشکلی ندارد ولی یک قسمت از آن کوهستانی است.

بنا به گفته کننل بل<sup>۱</sup> حدود پنجاه مایل از این جاده سخت و ناهموار است. اما بخشی از جاده شوشتر بروجرد که مهمترین شاهراه تجارتنی بین شمال و جنوب و قسمت غربی ایران و در حقیقت خط ارتباطی و حمل مال التجاره ها از دریاست، در حال حاضر از لحاظ حمل محموله های تجارتنی غیر قابل استفاده است؛ چرا که بخشی از این شاهراه که در قلمرو فیلی عبور می کند بعلت جنگ های طایفه ای و عشیرهای و حمله سارقین مسلح این طوایف به کاروان ها و مسافرن همیشه ناامن و پُر مخاطره است.



نوشته: هنری بلوس لینچ

مجله انجمن پادشاهی جغرافیایی جلد دوازدهم سال ۱۸۹۰

پس از صدور فرمان آزادی کشتی‌رانی در کانال از طرف دولت ایران در سال ۱۸۸۸ میلادی (۱۳۰۶ شمسی) کمپانی کشتی‌رانی فرات و دجله یکی از کشتی‌های خود را برای حسن کالاهای تحارونی به سرویس رودخانه گزرون هر دو هفته یکبار اختصاص داد.

هنری بلوس لینچ یکی از شرکاء کمپانی مذکور به منظور بررسی حادۀ کارواندروزی بین شوشتر و اصفهان در اواخر تابستان ۱۸۸۹ از طریق شوشتر و قلشرو بختیاری به اصفهان سفر کرد. او مشاهدات خود را در مقاله‌ای تحت عنوان:

" ACROSS LURISTAN TO ISPAHAN "

به رشته تحریر درآورد که آنرا در شماره دوازدهم مجله انجمن پادشاهی جغرافیایی (میتامبر ۱۸۹۰ صفحات ۵۳۳ تا ۵۵۳) منتشر کرد.

هواگون ترجمه این مقاله را بطور اختصار به خوانندگان عزیز تقدیم می‌کنیم.

«ترجمه»

در اواخر تابستان ۱۸۸۹ نویسنده این مضمون، از آبراه کارون، با یک کشتی بخاری انگلیسی، وارد اهواز شدم. و از آنجا با اسب خود را به شوشتر که تا اهواز پنجاه مایل فاصله دارد رسانیدم. در بهار گذشته فرصتی دست داد تا از بخش‌های مغلی و عیای کارون بازدید بعمل آورم و حالا هم قصد دارم که از جاده ملابرو شوشتر - اصفهان دیدن کنم.

شرح و تفسیرهای گوناگونی درباره موقعیت طبیعی سرزمین‌های بین ایستگاه نهانی خط کشتیرانی کارون، و اغلب شهرهای پرجمعیت جنوبی ایران تاکنون منتشر شده است. هرچند اطلاعات یک مسافر تا حدودی است که خود نویسنده را قانع کند. طبعاً نتیجه گیری‌های چنین مسافری هم منحصر مشاهدهات شخصی اوست. من به دعوت عده‌ای از خوانین بختیاری به اتفاق آقای هولند<sup>۱</sup> (فکر می‌کنم او اولین نماینده اروپائی مقیم شوشتر باشد) و یک راهنما و دو یا سه چاروا دار عصر روز آخر ماه اوگست از رودخانه پُرتاب گرگر گذشتیم و در آنسوی دره میان دشت چادر زدیم.

قصد من این است که تا آنجا که بتوانم شرح سفر خود را بطور موجز و مختصر بیان کنم. و سعی کنم بطور اجمال و کوتاه تصویری از مناطق کوهستانی و مردم این منطقه ارائه دهم. در مورد ارزش سیاسی و تجاری این راه نیز لازم است مقدار کمی بحث و گفتگو کنیم.

مسافت بین شوشتر و اصفهان در حدود دویست و پنجاه مایل تخمین زده می‌شود. و راه دیگری که از زرهون و حریم آباد به بروجرد منتهی می‌شود در حدود چهارصد و هشتاد مایل است. شکی نیست که ارتفاعات و گردنه‌های جاده‌ای که فعلاً ما از میان آن عبور می‌کنیم، به مراتب از حاده بروجرد بلندتر و صعب‌العبورتر است و بطوریکه گزارش شده این حاده ملابرو در سه ماه زمستان بیشتر اوقات بسته می‌شود. من فکر می‌کنم این گزارش حقیقت داشته باشد و آنهایی که خواهان پیشرفت و ترقی ایران هستند بایستی به این گزارش اهمیت بدهند. در حال حاضر کاروان‌های زیادی در این راه رفت و آمد نمی‌کنند. هنگامیکه حاده از ریزش برف مدود می‌شود بناچار کاروان‌ها متوقف

می‌شوند؛ ولی ظاهراً حاده بزودی برطرف می‌شود، و باز می‌شود.

با فرارسیدن زمستان اغلب اوقات ارتباط بین مناطق کوهستانی و دشت‌ها دچار اشکال خواهد شد.

حوائین هفت‌لنگ بختیاری موفق شدند که هرمان حکومت و سرپرستی اپل بختیاری را با حمایت شاه از دولت مرکزی بدست آورند. اقتدار و نفوذ حوائین چهارلنگ و قلمه تال تقریباً از بین رفته است و بالعمال دریافت یک اجازه عبور از مقامات ایرانی کافی است که یک مسافر سالم و خالی از خطر از این جاده عبور کنند.

کاروانها مسکن است بدون تأخیر و موانعی از این جاده عبور کنند. مبدراعظم به من قول دند در صورت حمله و دستبرد به قافله‌ها در این جاده، دولت مانند تریبات جاده تجارتمی پوشهر غرامت را پرداخت خواهد کرد. در حقیقت حکومت مرکزی هرگونه خسارتی را که از طرف رعایای خود به کاروانها وارد شود، جبران می‌کند.

سلسله کوههای جنوب ایران یک‌رشته از ارتفاعات بزرگ اروپا و آسیا است که به موازات تپه‌ها و دره‌ها از شمال غربی تا جنوب شرقی ایران امتداد یافته است.

برای رسیدن به فلات ایران بایستی از محاذی حوزستان و از درون ارتفاعات و بندیه‌های پُراز درخت و جنگل عبور کرد. اصطعال در طول نیم‌درجه شمالی شرقی شوشتر قرار دارد. برای اجتناب از صعود بی‌دری و سکرر به ارتفاعات شما بایستی از پسر دره‌ها و زمین‌های پست از جنوب به شرق حرکت کنید.

یک مسافر هنگامیکه وارد شوشتر می‌شود در آغاز ممکن است مایوس و ناامید شود لیکن وقتیکه خود را بجاده اصفهان برساند همه‌چیز برای او تازه گئی خواهد داشت. در آنجا دره‌ها وسیع‌تر، و فاصله دهات و روستاها از هم بیشتر و مسافرتی می‌توانند در ارتفاعات و بندیه‌ها جاده بزنند. هنگامیکه مسافر از رودخانه بازفت عبور کند، این تغییرات مشخص‌تر و نمایانتر می‌شوند.

وقتیکه شوشتر را ترک کردیم، برای مدت کمی در کنار رودخانه گزرگر به حرکت ادامه دادیم. در حسن بارندگی و بهار کناره‌های رودخانه پوشیده از ساقه و بوته‌های جو و گنده می‌شود؛ ولی در این فصل بعلت خرابی کانال‌های آبرسانی، تمام دشت بایر و خالی از گیشت است. هرچه جلوتر می‌رفتم جاده سخت‌تر و سنگلاخی‌تر می‌شد تا جائیکه در درون تپه‌های بی‌شماری ناپدید شدیم. پس از طی هیجده مایل در یک جاده

تقریباً صافه و مستطع وارد مناطق کوهستانی شدیم.

مافتی در حدود یکصد و بیست و چهار مایل را در میان دره‌ای که اطراف آنرا ارتفاعات بلندی احاطه کرده بود، پیش رفتیم، و پس از عبور از رودخانه بازفت دره‌ها پهن‌تر و وسیع‌تر می‌شوند و کوهستان‌های اطراف که تا این موقع بصورت دیواری حائل در دو طرف ما قرار داشتند بگیاره تفسیرجهت داده و در مقابل هم قرار می‌گیرند. ما از میان مناطق پُراز جنگل و درخت برآه خود ادامه دادیم. مسافت بین موئشر و گرگیر (گل‌گیر) در حدود ۵۲/۲۵ مایل است. ارتفاعات و دشت‌های آل‌خانی از درخت و رستنی است. و آب‌هزی آن شور و غیرقابل شرب است و تنها در بعضی جاها نیک و توکی درخت کنار دیده می‌شود.

دومین مرحله سفر ما از گرگیر از شیب‌ها و سرانبری‌های تند ارتفاعات شرقی در محدوده کاپول تا دپولون<sup>۱</sup> آغاز شد. مسافت این ارتفاعات پوشیده از جنگل‌های بلوط است، اما آن بخش‌هایی که مربوط به محدوده و دشت‌های مال‌امیر می‌شود عمدتاً خالی از درخت است و تنها در گوشه و کنار و در دیور و لای تنگ‌ها سنگ‌ها نیک درخت بلوطی دیده می‌شود. در بعضی جاها در کنار حذو مافتی زینا و دلفیری پنجم می‌خورد. درختانی وجود دارد که گونی با سم شتر آنها را در زمین کاشته‌اند. چمن و مرغزارهایی دیده می‌شود که شما تصور می‌کنید در یکی از پارک‌های انگلستان سرگردان شده‌اید.

در این ناحیه درختان و اشجار گونه‌گون رشد سریع و قابل ملاحظه‌ای دارند که منظر آنرا در مراحل بعدی سفر خود در دره‌های مال‌امیر ندیده‌ام. بعد از این منطقه زینا و باطروت، در آنسوی دپولون سرزمینی خشک و غیرافزا با تعدادی نیه‌های ماسه‌سنگی پنجم می‌خورد. دره‌ها و دشت‌هایی این محدوده دارای خاکری قهوه‌ای رنگ و در عین حال حاصل خیرند. تمام زمین‌های مرزومی آنرا با گدازه‌ها تسخیم زده بودند. تنها موقعی که ما به سمت آبیاری زاینده رود در دولت آمدیم رسیدیم خودمان را در میان مناطقی سرسبز و ریخه یافتیم. در آنجا قنات‌های فراوانی وجود دارد. بوته‌های حریزه و درختان هلو و اقلام میوه‌جات در میان باغ‌های باغستان در زیر آفتاب گرم پس مطلقه مشاهده می‌شود.

هیچکدام از این ارتفاعاتی که ما عبور کردیم، مناظر کوهستان‌های آب را ندارند

و من تصور می کنم که این گوهستانها شرایط خاص خود را دارند و تماماً دندری قلبی تیر و گگرد هستند. اما ارتفاعات بین چغنهخور و پیرادیه که ما از میان آن گذشتیم، پرتگاههای سخت و مخوفی دارند.

بصور چشم کاروانها از ورود بدرون دره‌های عمیق اجتناب می کنند. آنها از شمال یا جنوب جاده‌ای که ما حرکت می کردیم می گذرند. در این قسمت جاده از بلندترین گذرگاهها عبور می کند و بعداً بتدریج تا چند مایل در آنسوی پیرادیه وارد دشت می شود. کسی بعد از دولت آباد این دشت بوسیله حفر کنال‌های آبیاری شکل و فرم خود را از دست می دهد اما جاده از میان آن عبور می کند. فلات بزرگ ایران در فاصله پنجاه مایلی اصفهان قابل تشخیص است.

پس از آنکه ما از ارتفاعات شرقی مال‌امیر عبور کردیم وارد حاشیه گوهستان‌های یحیی شمالی شدیم. این رشته بندی‌ها دارای قللی بلند و عمودی است که متنگت نام دارد. دنباله این گوهستان یا قللی کوچکتر ادامه می یابد تا آنسوی پیرادیه تشکیل یک سلسله تپه‌های کم‌بخت دیگری را می دهد.

بعد از عبور از منطقه مال‌امیر کم‌بخت در بعضی جاها برف بچشم می خورد. در دره چغنهخور هنوز توده‌هایی از برف در دامنه گوهستانها نمانده است. درجه حرارت نسبت به زمایکه از گسرگیر عبور کردیم تغییر محسوسی یافته است. در پست‌بام قله کوچکتری در مال‌امیر نیم شبکی ما را نوازش می داد. این هوای خنک هیچ‌گاه با آن تابستان گرم صحارای بین‌النهرین و دم‌سوزان صحراهای شرقی قانی مقایسه نبود چون که تابستان را در آن مناطق و در شرایطی که حرارت هر سایه به حد دردمانزده درجه می رسید بسر بردیم. در ارتفاعات بین مال‌امیر و چغنهخور، تنه‌ها احسان سرما می کردیم، و از اینکه خادر و سریده همراه داشتیم خوشحال بودیم. در دشت چغنهخور قاطری ها از اینکه بدون حفاظ و سرپناه در آن هوای سرد بر روی زمین می خوابیدند ناراحت بودند. فزونی برای اولین بار بود که من چند ماه بدین ایتکه اتفاقی در اختیار داشته باشم در خادر زیندگی

۹ من تصور می کنم این رشته ارتفاعات روحانه کاروان را از زیندبورد جدا می کند. هم خبدر SCHINDLER و هم ونر WELLS هر دو از شمال کوه رح عبور کرده‌اند. ولی ارتفاعات گوهستانها در ۱۹۳۰ با و دومی ۱۹۵۰ پادش کرده است. ولی من در گوهستانهای پیرادیه در ارتفاع ۱۹۵۰ به عبور کردم

می‌گیریم. وقتی که در ماه سپتامبر وارد اصفهان قدم تفاوت زندگی در یک شهر بزرگ، و بیابان‌ها برایم ظاهر و آشکار شد. ما حتی روزها غار یا شکافی برای سرسازید پیدا نمی‌کردیم، و شب‌ها نیز برای همه پناهگاهی نداشتیم.

سرچشمه کارون در ارتفاعات، قابل ملاحظه است. از اردل تا شوشتر جاده در کنار، یا عسرف به رودخانه امتداد دارد و مسافری در چند نقطه در بخش غربی از رودخانه عبور می‌کند. قافله کوچک ما، دوبار از کارون عبور کرد. از دره وسیع گذار بلوطک تا ارتفاعات دویلون کارون مانند یک خط شیشه آبی‌رنگ از دور دیده می‌شود. در اولین گذرگاه عمق این رودخانه زیاد، و پهنای آن در بعضی جاها بیسی تا چهل یارد است. کارون در دویلون از درون گذرگاه بزرگ و تنگی وارد دشت می‌شود. این رودخانه از درون ارتفاعات زردکوه سرچشمه می‌گیرد و از جنوب غربی آن بطرف دویلون جریان پیدا می‌کند. کارون در ارتفاعات کمرنگ نام دارد. در زمان شاه‌عباس طرحی پیاده شده بود که با حفر تونلی در قسمت شرقی کوه‌رنگ آب کارون را به زاینده‌رود رسانیده و پس از ادغام دو رودخانه از آب برای آبیاری زمین‌های اطراف اصفهان استفاده کنند. لیکن این طرح ناتمام تاکنون به همان حال باقی مانده است. قسمتی از آب سرچشمه این رودخانه در ارتفاعات آب‌کاخ نام دارد که از نام دهکده کاج که در شمال غربی اردل قرار دارد، گرفته شده است.

آب کاج در اردل با رودخانه‌ای که از سمت آباد و سلمزار، واقع در چهارمجال بختیاری عبور می‌کند، ادغام می‌شود و در دویلون یا رسته آب قابل ملاحظه‌ای که ما از داغون از آن گذشتیم و شیدلر آنرا بنام آب‌سوز (سبز) اما مردم آنرا دهنور می‌خوانند، ملحق می‌شود.

در آن سوی دویلون کارون، بطرف جنوب غربی می‌جرید، و پس از طی مسافتی بطرف شمال غربی جریان پیدا می‌کند و از آنجا وارد دشت یالای شوشتر می‌شود. ولز کارون را بین دویلون و آب‌بازت مشاهده کرده است؛ لیکن اغلب مسافری بین گذار بلوطک و شوشتر از این رودخانه گذشتند.

من میر رودخانه را در دویلون مورد بررسی قرار دادم. بین دویلون و گذار بلوطک کارون با دو رودخانه بزرگ دیگر می‌پیوندد. این دو رودخانه یکی آب‌بازت و

دیگری آب برز است. آب بازمفت از جنوب شرقی ناحیه بازمفت سرچشمه می گیرد. و آب برز از ناحیه فلات و سادات سرازیر می شود، و از سمت حبه ساحل این رودخانه در نقطه نامعومی به کارون ملحق می شود.

شور نه بھری در شمال شوشتر در اثر انحاق به کارون آب صاف و زلال این رودخانه را آلوده می کند. کارون هنگام عبور از بشر کوهستانی خود بسیار عمیق و پُرترک است.

در این منطقه رنگ رودخانه های کارون و برز آبی شفاف به نظر می رسد. در گذار بلوطک آب تنی در کارون بسیار فرج بحس و دلچسب است؛ ولی در آب برز درجه حرارت پائین، و ماندن مدتی زیاد در آب، خطرناک است. بین شوشتر و مال امیر اغلب آبها شور و غیرقابل شرب هستند؛ اما چشمه های آب شیرین در فواصل معینی هم وجود دارد.

من موفق شدم غارهایی را که در بخش شرقی دشت مال امیر واقع شده، و کتیبه هایشان که سببه بدو و لایارد شرح داده شده، از نزدیک بازدید کنم. در بخش غربی ارتفاعات مال امیر یک غار مشرف بر دشت و دریاچه قرار دارد که چشمه آبی در آن جریان دارد. در یک گوشه غار دو طاقچه در میان صخره ای بریده شده که بر روی یکی از آن دو هیئت یک تندیس یا یک کتیبه هنوز مشخص داده می شود. در بالای سر ما در بخش شمالی ارتفاعات دو طاقچه دیگر وجود دارد که بر روی یکی دو، و دیگری سه پیکره تقریباً سالم تر از غار اونی حای مانده است. آبی که از درون غارها سرچشمه می گیرد در یک کمانا ریزش می پذیرد و در آن اتراق کرده بودیم جریان پیدا می کرد.

آثار دیگری که در بخش شرقی مال امیر باقی مانده جاده سنگ فرشی است که معروف به جاده اتابک یا رابلسطایی است. مظاهراً بنای این جاده مربوط به دوران اتابکان (از بزرگ) است و بارون بدو - کسک نهانی محس حفدسیر این جاده را ردیابی کرده است.

۱. برای اطلاع بیشتر در رابطه با آسپرز به یادداشت های لایارد به همین کتاب مراجعه شود. (استرجاع)

در شرق مال میر، جاده از دره‌های تنگ به دره وسیع گارون و گذار ملوئک وارد می‌شود. اما در قسمت‌های شرقی کوهستان‌ها بهم نزدیکتر می‌شوند. و رودخانه در یک ستری تنگ بطرف جنوب و شرق کوهستانهای بلند بحرکت ادامه می‌دهد. در این نقطه ساحل جیب کارون بسیار مرتفع است و ما در یک زمین سنگلاخی اتراق کردیم. در اینجا قسمت‌هایی از زمین‌های زراعی را شخم زده بودند و تنها آبادی که در این ناحیه دیدیم قریه‌ای بنام دهدز بود و سیاه‌چادرهای ایلات را که با کندی و آهنگی، رهپار گرمسیر بودند. در این مکان دیدیم. چند منزل آتطرف‌تر در تپه‌های شمالی روستای سرهون قرار داشت و ما از آنجا از یک شب طولانی از بالای ارتفاعات کارون پائین آمدیم. این ناحیه کم‌جمعیت، و مردم تماماً عشایر کوهنشین هستند. اینان در زمستان به این واحی و تابستان به مناطق کوهستانی کوچ می‌کنند. بسیار مشکل است که فرق یا امتیازی بین زندگی مردم ده‌نشین و کوچرویی این منطقه قائل شوم و بی‌شکی نیست که اکثریت قابل ملاحظه‌ای از این مردم در سیاه‌چادرها بسر می‌برند و در فصل تابستان در ارتفاعات حومه چذحور و زمستان در مال‌امیر و حاذیری حوزستان چادر می‌زنند.

آنهايي که به شغل کشاورزی اشتغال دارند، در بهار محصولات خود را درو و حرمن می‌کنند. و در پائیز و هنگام مراجعت به گرمسیر بعد از حرمن‌گویی فراورده‌های خود را انبار می‌کنند. گله‌های گوسفند منبع اصلی ثروت این مردم است. اینان در تابستان غیر از مناطق کوهستانی نمی‌توانند چراگاه کافی برای تغلیف احشام خود پیدا کنند. در کوهستان‌ها هم آب و هم علف بقدر کافی یافت می‌شود.

معمولاً اصفهان بازار مناسبی برای فروش محصولات آنها است و همچنین تعدادی معامله‌گر و خریداران کوچک هم به مال‌میر سفر می‌کنند تا از آنها روغن و کره‌اسب خریداری کنند. در هنگام مهاجرت از مناطق تجارتنی آنها با اطراف و همسایگان قطع می‌شود. اینان گله‌های بی‌شمار از بَر و میش دارند. گوسفند‌هایشان درشت و فوی‌هیکل اما دارای پشمی زبر و حشن‌اند.

بین شوتر و شهر کوچک دولت‌آباد، ما آنها را ده قریه گفتیم که بیشتر آنها مردمانی فقیر و کم‌بضاعت بودند.

من تا زمانی که وارد گرگر (گرگر) نشده بودم نمی‌دانستم که نوع لباس و عادات و رفتار مردم بختیاری باهم تفاوت دارد. مردمی که در له‌بهری و دره‌قش و



دیستان زندگی می‌کنند از نژادهای محلی هستند. در این دو محل نژاد عرب یافت نمی‌شود. نژاد آریائی و نواح لباس آنان مشخص است. مردان بخیاری پارچه اندام و بشنقد هستند و پشت سر و گردن خود را می‌تراشند اما زلف‌هایشان را از دو طرف روی شانه‌هایشان آویزان می‌کنند. زینت شلوارهای فراخ و سبزیگی می‌پوشند و سینه‌ی از پارچه قرمز یا سبز بر روی آن به تن می‌کنند. در دیستان کدخدای محلی را دیدیم که دارای مو و ریش کوچک مجفقی است. هیت و قیافه‌اش مرا به یاد پیکره و تندیس‌های دوران آشور انداخت.

در این مکان تنها یک زن زیبا را یافتم که دارای قیافه حقیقی ایرانی بود. این زن زیبا، با نشاط دارای صورتی سرخ و سفید، چشمانی درشت و تیره و موهایی بلند و سیاه بود. در دیستان دره‌قل (کول) <sup>۱</sup> هر کدام دارای چند کلبه گلی و حصیری است و در هر قره نیز یک امام‌زاده و یک گورستان کوچک دیده می‌شود. من فکر نمی‌کنم اهالی این دهات بیلاق و قتلای داشته باشند. دره‌قل در یک شکاف یا قطعه زمینی پست در دامنه کوهی واقع شده است.

قره گورگیر شاید بزرگتر از دو روستای نامبرده باشد. این قره بیشتر به یک قرارگاه موقت شباهت دارد تا یک دهکده. در این روستا امام‌زاده‌ای بست. اینان گله و احشام خود را در اطراف می‌چرانند و شبانه‌گاه به آن‌ها می‌نگرد و مدوری که در کنار کلبه‌های خود ساخته‌اند برمی‌گردانند. اهالی این قره لباس‌های مندرسی تن داشتند و در ضمن عادات و رفتارشان سیر زنت و زپسند بود. هنگامی که یکسری سب از همراهان قاصد ما خواست از جسدی که زینا از آن آب می‌گرفتند، مشک خود را بر کند، از زینها مشک خورد.

لباس اهالی گورگیر به سک ختیارین‌ها عبارت بود از یک کلاه‌سندی، یک قلابی جیت آبی و روی زانو، و یک عبا یا حوچا روی شانه‌ها پتاده و یک حنت یا افزار (گیوه)؛ در مثل سید روستائی در محله‌ی مال امیر مشغول خرم‌کنی بودند. افزان این آبنوی بسیار متعصب و مذهبی هستند. یک مسجد کوچکی نیز در میان کلبه‌های خود ساخته‌اند و هر شب در آنجا به دعا و نیایش می‌پردازند. دو قره کوچک نیز در امتداد

۱. DERBISTAN

۲. DARAKUL

دریاچه مالامیر قرار دارند که چندان قابل ذکر نیستند. در قسمت جنوبی این روستاها جدیداً دو قلعه کوچک احداث شده که تاکنون کسی در آنها زندگی نمی کند. خانه های اهالی دهدز و زاغون که در آن سوی مالامیر قرار دارند با سنگ و گل ساخته شده. در دهدز قلعه کوچکی نیز وجود دارد. در دوه سرهون روستایی وجود دارد و چون سر راهمان نبود توانستم آنرا از نزدیک ببینم.

پرادنه که از محدوده بختیاری جداست دارای کلبه یا خانه های کوچکی شبیه سایر فلات ایران است.

عده ای از عشایر صحرائشینی که با احشام خود بیلاقی و قشلاق می کنند، عده ای متعلق به ایل بختیاری و تعدادی دیگر نیز از شمال و محدوده شیراز هستند. تمام این عشایر وارد قلمرو خوانین بختیاری می شوند لیکن آنهایی که معنی هستند مالیاتی پرداخت نمی کنند. به گمان من سایرین مبلغی جزئی به عنوان علف چر پرداخت می کنند.

از مالامیر تا محدوده جماعهور اغلب اوقات ما با گروه زیادی زن و مرد و گله و رمه برخورد می کردیم که بیلاقی را به قصد قشلاق ترک کرده بودند. زنهای در حالی که سوار بر اسب بودند بچه هایشان را در بغل نشانده و ننگ و اسلحه های مردانه را نیز با خود حمل می کردند. مردان در حالی که قبای آبی رنگ پوشیده و کلاه می نمودی بر سر داشتند سحت در نکاپو بودند. چهره مردان و زنان عمدتاً سبزه و آفتاب خورده، مردان دارای قاعتی بلند و بینی باریک و لاغر و اغلب خوش قیافه بودند، اما رحمت و عشقت زیاد کمتر به زن ها اجازه می دهد که زیبایی حداداد و طبعی خود را به معرض نمایش بگذارند.

قبایل بختیاری که در ارتفاعات و مناطق کوهستانی این منطقه پراکنده اند به دو شاخه دشت لنگ و چهار ننگ تقسیم می شوند. اقامتگاه خوانین چهار ننگ در قلعه تن است. در سال ۱۸۴۰ هجری که لایاره از منطقه بختیاری دیدن می کرد، محمدتقی خان بزرگترین فرمانروای این منطقه بود ولی اقبال از او روی برگرداند. او وظایفش از مند قدرت بزرگ کتبه شدند. دولت مرکزی مقام اینحانی گری او را انکار کرد و او را یانگی و قطاع الضریفی ستمگر معرفی کرد.

شبی در پشت بام قلعه کوچک چقاخور، به داستان دلپذیری که خسروخان ابری من حکایت می‌کرد، گوش می‌دادم. او می‌گفت که چنگونه چهارلنگ‌ها به مواضع دفاعی غلت‌لنگ‌ها یورش بردند، و بطور نیروی نه‌هزار نفری آنها پس از به جای گذاشتن هزار کشته به طرف بواحی عربس متواری شدند. بدیهی است که این داستان مربوط به زمان حال نبود بلکه ارتباط با گذشته‌ای دور دارد که او از افراد خانواده خود شنیده است. در حال حاضر سه برادر در بختیاری مقام ابدانی گری را در دست دارند: (امامقلی حاک - رضاقلی خان - اسفندیارخان). شهرت دارد که حبیب‌اللهی حاک پدر و برادر حواین علی، حاکمی قدرتمند و توانا بود. ولی من با دیدن تصویر او، او را یکی از اتاق‌های پرادیه پی بردم که صفائی که به او نسبت می‌دهند چندان واقعیت ندارد. شاید ایجاد امنیت و جلوگیری از سرقت و راهزنی یکی از اسرار موفقیت او در طؤه زماندارش بود. او در اثر سعایتی که علی‌السلطان حاکم اصفهان در نزد شاه دربار او بعمل آورد مورد سوءظن فرار گرفت و در سال ۱۸۸۲ هنگامی که برای ملاقات سزایانه به اصفهان رفت بطور محرمانه‌ای با خوردن زهر بقتل رسید. بعد از قتل ابدانی برادرش امامقلی خان بیست ابدانی بختیاری مشهور شده و پسران ابدانی مفتول میر هر دو راهی زندان شدند اما یکی از آنان (حاجی علی حاک سردار اسعد) بعد از جدی از زندان آزاد و در گناسی ریدگی می‌کرد. پسر بزرگش اسفندیارخان مدت هفت سال در زندان بسر برد و برادر کوچکتر خسروخان که من با او ملاقات کرده مدتی در کوهستان‌های بختیاری به تحصیل و اشتراحت مشغول بود. بعد از مدتی قزوق مثل السلطان رو بگاهش نهاد و دشمنانش در برد شاه‌وی را به همان اتهاماتی متهم کردند که خود او قلاً به ابدانی بختیاری نسبت داده بود. لذا در اثر سوءظن شاه‌وی از قسمت مهمی از قسرو حکومتی خود معرول شد.

اسفندیارخان با شفاعت عمویش رضاقلی حاک از زندان آزاد شد. چون شاه از اقتدار پسر نیرومندی در اصفهان هراسناک بود اسفندیارخان را مورد تشدد قرار داد و تنه‌ها داشت که او از فرزندان پدری که به ناحق در اثر تبعیض حاک خود را از دست داده، مانند

۱. خسروخان سره از طغر پسر حبیب‌اللهی حاک ابدانی (مشرقی)

۲. برای اطلاع بیشتر در رابطه با قتل حبیب‌اللهی حاک ابدانی به مصفا، ۱۳۰۱، کتاب - به نظر می‌رسد نامک خط

پسران خود نگهداری خواهند کرد. در سال ۱۸۸۸ پسر حسینی خان (اسفندیارخان) به اتفاق عمویش رضاقلی خان با چند فوج از قشون دولتی روانهٔ یغیاری شدند، و از شب‌های شمالی وارد دشت چغاقور شدند و حاجی ابیحانی را (امام‌مقام حاکم) که برخلاف فرمان شاه حاضر نبود خاک بختیاری را ترک کند تحت محاصره گرفته و قشون او را شکست دادند. بعد از هزیمت قشون حاجی ابیحانی، متحدین و طرفداران او بلافاصله از کار برکنار شدند. داراب‌خان متحد ابیحانی معزول شده او قلعه‌نیل اشراج شد و رئیس ایل چهارلنگ، میرزا آقاخان با خواهر اسفندیارخان ازدواج کرد.<sup>۱</sup> اتحاد و همبستگی رضاقلی خان و اسفندیارخان مورد تأیید شاه و دولت ایران قرار گرفت.

رضاقلی خان مقام ابیحانی و اسفندیارخان عنوان ایلگی را یکی پس از دیگری بدست آوردند. اسفندیارخان نیز از طرف دولت به لقب «صمصام‌السلطنه مفتخر شده است» و ابیحانی مبرول که به حاجی ابیحانی شهرت دارد هم‌اکنون در تهران بسر می‌برد و علیه توطئه‌هایی که علیه او چیده شده مبارزه می‌کند و اسیدوار است که شاید بتواند اعتماد شاه متلون و دمدمی مزاج را بخود جلب کند.

اوقاتگاه تابستانهٔ خوانین بختیاری در چغاقور است. قلعه‌ای بر فراز تپه و روی بقایای ساختمانی که احتمالاً در زمان قدیم آنتیکه‌ای بوده بنا شده است. این قلعه دارای چند اتاق است که میهمانان و افراد تازه‌وارد از آن استفاده می‌کنند. لیکن خود ابیحانی در درون چادر با ایل خود زندگی می‌کند. ایلات، سیاه‌چادرها را در میان چمن و در حول و حوش قلعه و همانجائی که گله‌ها و احشام خود را می‌چرانند برپا کرده‌اند. در وسط سیاه‌چادرها، پوش سفید ابیحانی از فاصله‌ای دور به چشم می‌خورد. سختی و دشواری زندگی صحرائشینی متوح و گوناگون است و شاید هم تبرین‌تر، مطبوع‌تر از زندگی راحت و محفل در خانه‌های پراکنده است که در چغاقور بیت مابین فاصله دارند.

من اطلاع ندارم که آیا اروپائیانی که از این محل کوچک بازدید کرده، شرحی دربارهٔ زیبایی‌های آن نوشته‌اند یا نه! اما من بایستی بگویم بهترین روزهای خوشی را که

۱. اخیراً شایع که میرزا آقاخان بویله برادر کوچک خود سیدالله خان مرده موهفد قرار گرفته و به قتل رسیده است، اما من هنوز علت آنرا نمی‌دانم. (العینیه)

۲. اسفندیارخان بعداً ملقب به سردار احمد شده و لقب صمصام‌السلطنه به جعفری خان برادر کوچکتر او داده شد. حد از مرگ اسفندیارخان برادرش حاجی علی‌قلی خان متلف به سردار احمد شد. بعد از مرگ سید راحه پسرش جعفرقلی خان این لقب را به خود اختصاص داد.

در ایران گذرابدهام در همین مناطق کوهستانی بود. مناظر و زیبایی های گوناگون و پذیر آن را به این زودبها فراموش نمی کنم.

من در اینجا فقط مشکلات و دشواریهای جاده ای را که از آن عبور کرده ام بطور خلاصه و اجمال شرح می دهم.

ممکن است ما، طرح و احداث خط آهن این منطقه را به زمان مناسبتری واگذاریم. راه عرابه رو نیز تا کول به اتمام برسیده است و من هم چندان مطلعش هستم که متذقدیمی و آرموده، یعنی جاده مال رو را بتوان جانشین دو طرح مرصوف کرد.

جاده بختیاری - اصفهان برای حملی محمولات تجارتمی با قاطر و چاروا فعلاً بلامانع است، و مخارج چندانی هم ندارد. از هنگامی که رودخانه کارول بروی تجارت خارجی گشوده شد و چشم انداز راه تجارتمی شوشر به اصفهان به حقیقت پیوست، به نظر می رسد که دولت ایران علاقمند به توسعه و گسترش این راه تجارتمی باشد. امیدوارم آیهائی که علاقمند به پیشرفت و ترقی ایران بعنوان یک کشور مستقل و کامل هستند ارتباط فعلی را موجهه بیشتر توسعه و گسترش دهند و ممکن است که شاه و هیئت وزیرانم نیز هرچه زودتر به این واقعیت پی ببرند.

برای مسافرت از شوشر به اصفهان، بایستی از ده گزنده و گذرگاه بزرگ سعود و نزول کرد. که من ایسک به ترتیب از آنها نام می برم: ارتفاعات نه بهری، تپه های موردقل، گزنده های مال امیر، دهنز، ارتفاعات نامود و پردانیه در قسمت های غربی این ارتفاعات نیز شیب هائی وجود دارد. خط مارپیچ این جاده بیشتر صعب العبور و غیرقابل استفاده است و در گوشه و کنار نخته سنگ هائی سد معبر کرده و چاروادارها بایستی با زحمت زیاد راه را یار کنند. پشرفست های سطح جاده با نخته سنگ های بزرگ مسدود شده که بایستی این موانع را از بین برد. دوازده مایل و نیم فاصله بین گرگیر و تپه های موردقل، شب دره های آن سوی شاه امیر، دوازده مابلی حاده، برسیده به گذار بلوطک. در حدود ده مابلی شیب های سنگلاخی کارول برسیفته به دوپلون بایستی با کلازی شود.

تخلیج و مرمت این جاده آسان و ساده است و اینها اشکالاتی است که باید به آن توجه شود. بین دوپلون و گذار بلوطک احتیاج به یک پل دازد و پیشنهاد ماژور ولر برای ایجاد یک پل متحرک قابل قبول است و یک هرودن فایق یرقاربت نیز برای رفت و آمد در رودخانه ماروت در حالت حاضر کافی به نظر می رسد. بایستی پنی بر روی رودخانه ماروت

در این عمارت بسته شود با انجام این پیشنهادات کارواندها می‌توانند به‌سبوت و راحتی در این جاده رفت‌وآمد کنند.

منازل و استراحت‌گاههایی که یک مسافر از شوشتر به اصفهان می‌تواند به راحتی

اتراق کند، به شرح زیر است:

روز اول	شوشتر به دره قل	۲۲/۵ مایل
روز دوم	دره قل به گرگیر	۲۹/۷۵ مایل
روز سوم	گرگیر به مال‌امیر	۲۶ مایل
روز چهارم	مال‌امیر به گذار بلوطک	۳۲/۷۵ مایل
روز پنجم	گذار بلوطک به دهدز	۱۱/۵ مایل
روز ششم	دهدز به سرهون	۲۴/۷۵ مایل
روز هفتم	سرهون به دویلون	۱۶/۵ مایل
روز هشتم	دویلون به چغاقور	۳۱/۷۵ مایل
روز نهم	چغاقور به پرادنبه	۱۹ مایل
روز دهم	پرادنبه به دولت‌آباد	۳۱/۵ مایل
روز یازدهم	دولت‌آباد به جلفا	۲۲/۷۵ مایل

(۱). دراب‌خان پسر اصلان‌خان نواده ابوالفتح‌خان برادر بزرگ محمدنقی خان است. بعد از گرفتاری محمدنقی خان مدتی در حدود نیم‌قرن دست این خانواده از مشاغل حکومتی کوتاه بود. چون در همان اوقاتی که محمدنقی خان در نیرازه‌های فلاحیه به شیخ نامرخان پناهنده شده بود. منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان و خوزستان که در عقب او بود، حکومت قلعه‌تل و جانکی گرمسیر را به عنی‌رضا خان عموزاده او واگذار کرد. عنی‌رضا خان در خلال حکومت عنولایتی با حبیب‌نقی خان ایلخانی که بعد از گرفتاری محمدنقی خان به سرعت ترفی کرده و به مقام ایلخانی‌گری بختیاری نایب شده، عهد اتحاد بست و خواهرش را به حیاله نکاح خود درآورد و تا زمان مرگ او این اتحاد و همبستگی باقی بود. بعد از درگذشت عنی‌رضاخان پسرش میرزا آقاخان در سال ۱۲۹۲ هـ. ق. حاکمین پدر شد و او هم مانند سلف خود روابط نزدیکی با ایلخانی برقرار کرد. در سال ۱۲۹۹ هـ. ق. بعد از قتل ایلخانی و انحصار امامتلی خان بسمت ایلخانی بختیاری میرزا آقاخان مزول، و برادرش خداکرم خان که خواهرزاده حاجی ایلخانی نیز بود بجای او منصوب شد. حاجی ایلخانی برنی نزدیکی و همبستگی بیشتر با خداکرم خان را به عقد پسر خود علام‌حسین خان سره‌ار محشم درآورد. اما کسی بعد میرزا آقاخان به قعه تل یورش برد و خداکرم خان را از کار برکنار کرد و خود زمام امور را در دست گرفت. این عمل میرزا آقاخان بر حاجی ایلخانی گران آمد و پسر خود محمدحسین خان سپهدار را مأمور تنبیه او کرد. سپهدار، خواهرزاده اصلان‌خان بود. و هنگامی که اصلان‌خان و برادرزاده‌اش مرادخان با تمهیداتی در رامهرمز به دست قاید محمد جعفر شیرانی به قتل رسیدند. (۱۲۹۱ هـ. ق.) سپهدار عنی‌رضاخان را مسئول قتل خانوی خود که به وی خلاقند بود، دانست و کینه او و خانواده‌اش را به دل گرفت و درصدد بود که روزی دست اولاد عنی‌رضا خان را از قعه‌تل کوتاه کند و دراب‌خان خالوزاده‌اش را که فکر می‌کرد حلاً شاید این مقام است بحکومت آنها منصوب کند. لذا از موقیعت استفاده کرد و فرمان حکمرانی قعه‌تل و جانکی

گرمسیر را از قلل السلطان برای داراب خان دریافت کرد. میرزا آقاخان چون از خبر عزل و قصد دستگیری خود اطلاع یافت از قلعه تار خارج شد و به رامهرمز که در آن موقع جزو قلمرو بخاری نبود، متواری شد. سپهدار وی را تعقیب کرد و عدوه‌ای از همراهانش را به قتل رسانید، ولی به خود میرزا آقاخان دسترسی نیافت. داراب خان برای مدت چندسال حاکم جانکی بود و همانطوری که در مقاله پیش خواندیم، پس از عزل حاجی ایلخانی و روی کار آمدن اولاد ایلخانی، داراب خان نیز، که از متحدین حاجی ایلخانی بود، برکنار شد و مجدداً میرزا آقاخان به جای او به حکومت قلعه تار و جانکی منصوب شد.

حکمرانی میرزا آقاخان نیز دیری نپایید. ظاهراً به تحریک بعضی از برادرانش بدست برادر کوچکش سیف‌الله خان بقتل رسید.



نوشته: سر ارنولد ویلسون<sup>۱</sup>

نشریه انجمن آسیای مرکزی ژوئیه ۱۹۲۶

سر ارنولد ویلسون یکی از مأمورین برجسته انگلیسی است که مدت شش سال از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۳ کنسولدار سفارت دولت مشوع خود در حرمتهر و اموال بود و در حلال سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴ نیز ریاست کل امور اداری شرکت نفت سابق ایران و انگلیس را در ایران بعهده داشت.

ویلسون اطلاعات عمیقی درباره آداب و رسوم تاریخ ایران داشته و بیش از هفتاد جلد کتاب و رساله درباره ایران به چاپ رسانید که خالص‌تر از همه تحلیقی درباره ایل بختیاری است که آنرا در تاریخ چهارم مارس ۱۹۲۶ بصورت خطابه‌ای در برابر اعضای انجمن پادشاهی هنرهای ربا، و انجمن پادشاهی آلمانی و انجمن آسیای مرکزی و انجمن ایران ایراد کرد، و بعداً در نشریه انجمن آسیای مرکزی (شماره جولای ۱۹۲۶ صفحات ۲۰۴ تا ۲۳۵) در لندن انتشار یافت.

اینک ما ترجمه کامل این مقاله را از لحاظ اهمیتی که دارد به استحصار خوانندگان عزیز می‌رسانیم:

«مترجم»

---

۱. SIR A. WILSON

در رابطه با تهیه این گزارش و کوششهایی که در جهت روشن شدن گذشته و نحوه زندگی ایل بختیاری بعین آمده، هیچ تنابری به لشکر و فئردانی نیست؛ حر که بختیاری‌ها همان شاخه اصلی قوم لر بزرگ هستند که نقش عمده‌ای را در تاریخ اخیر ایران ایفا کرده‌اند. استقرار رژیم فعلی در سال ۱۹۰۹ مذبون معاهدات و ازجوه گذشتهگی این ایل است. آنها بیش از آنچه گفته شده سزاوار فئردانی و حق شناسی هستند.

بزرگترین میدان نفتی دنیا در مسجدسبعان قرار دارد که جزو قلمرو بختیاری است. خونین بختیاری حفاظت از چاه‌های نفت را بعهده دارند و تعداد زیادی از افراد عشایر بختیاری در مؤسسات نفتی بکار مشغولند. و در این مدت بیست سال، در همه موارد، روح معاصدت و همکاری بین مسئولین شرکت نفت و آنها وجود داشته است.

بختیاری‌ها قسمت بزرگی از سه ارتفاعات جنوب ایران را که در طول جغرافیای ۴۸ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض ۵۱ درجه شرقی واقع شده، در اختیار دارند. این رشته کوهستان‌ها از جنوب به دشت بزرگ خوزستان و از شمال به دامه ارتفاعات قسته و چهارمحال و فریدن و خوانسار محدود می‌شود.

### نزاد بختیاری

لرد کوزل در کتابی که به سال ۱۸۹۰ برشته تحریر در آورده می‌نویسد: لرها کجی هستند! و از کجا آمده‌اند و این یکی از معضله‌های لاینحل تاریخ است؛ او از خود می‌پرسد آیا اینان کرد هستند؟ و در جای دیگر می‌گوید: بختیاری‌ها، شایه از نزاد کلنی‌های یونانی هستند که از زمان اسکندر کبیر در آسیا باقی مانده‌اند و دلیلی که بر روی این فرضیه نزاد می‌دعد آنست که رقص بختیاری‌ها از هر لحاظ به یونانی‌ها شباهت دارد. و بعضی‌ها هم معتقدند که ممکن است ریشه‌های نزادی آنان متعلق به نیردهای ترک و سامی و کرد باشد و حتی عده‌ای هم مانوجه به واژه باکتیریا و بختیاری گمان می‌کنند که ایلان پیش از آنکه به ایرانی‌ها تعلق داشته باشد متعلق به اقوام باکتیریا هستند که بیشتر به اروپائی‌ها شباهت دارند. ولی در اثر پژوهش و تحقیقاتی که اخیراً در مورد آداب و رسوم و عقاید بختیاری بعین آمده تاکنون هیچ کدام از این فرضیه‌ها به ثبوت

ترسیده است. گرچه در هر یک از این اظهارنظرها نیز حقایقی وجود دارد.

بختیاری‌ها با استاد به یک روایت افسانه‌ای معتقدند که از بازماندگان مردمانی هستند که در زمان ضحاک پسر مرداس بقی مانده‌اند. ضحاک همان کسی است که مردم ایران را وادار به شورش علیه حشید چهارمین پادشاه سلسله پیشدادیان کرده است.

ضحاک در آغاز مانند پدرش مردی عاقل و پرهیزگار بود، ولی سرانجام در اثر اغوای شیطان پدرش را بقتل رسانید و خود رجایی او شد. بخاطر ارتکاب این گناه، شیطان بصورت فرشته‌ای بر وی نازل شد و از او خواست تا اعازه دهد تا نه‌هائیش را ببوسد. ضحاک نیز با این پیشنهاد چابوسانه مخالفت کرد پس از آنکه شیطان دو کتف ضحاک را بوسید دو مار سیاه بر روی هر دو شانه‌اش پدیدار شد و هیچ درمانی برای دفع مارها مؤثر واقع نشد و هر موقع مارها را قطع می‌کردند، دوباره دو مار دیگر بر جای آنها حوانه می‌زد تا اینکه دوباره شیطان بر ضحاک وارد شد و به او توصیه کرد که برای مدتی و دفع مارها بایشی هر روز آنها را با معر سر دو مرد جوان تغذیه کند. به دستور ضحاک هر روز دو جوان را سر می‌بردند تا غذائی برای مارهای روی شانه‌هایش ندادند بپسند. بعد از مدتی پیشخدمت ضحاک از مفر سر گوسفند به جای مفر حیوانات استفاده می‌سوزد و به حیوانات احذره می‌دادند تا به کوهستانها متوری شوند. سرانجام حیه آنها گشش شد و باحذر پیشخدمت ضحاک به تنافی رفت و بجه‌هایشان نیز به حیوانات مراری می‌سوزند و اینک خود را بخت‌یار، یعنی مرده خوشبخت نامیدند.

بنا به روایت دیگر، بختیاری‌ها از نژاد مردی معبود نام بختیارند که همراه لشکر اهرامیاب از توران برای تصرف قلمرو گتسبا به ایران آمده بودند. اعقاب و احفاد این مرد مناطق کوهستانی را به تصرف درآوردند و هر قومی که برای مقابله با آنها به پامی حاست، شکست می‌خوردند و حتی پارتیان دیر و سخاخ نیز قدرت معارضا با آنها را نداشتند تا در زمان اردشیر ساسانی که آنها را مغفور و متاع خود کرد، و حاکمی بر آنان گذشت و چند سنگ‌ستغ تاریخی را آن زمان در مارامیر و حد فضا دیگر از او بر جای مانده است. روایت سوم این است که بختیاری‌ها در زمان داریوش سوم، که در سال ۳۳۰ قبل از میلاد بر تخت نشست در سه‌روزها رندگنی می‌کردند. وی در اثر ظلم و ستم حاکم این پادشاه تعدادی از شهرنشینان به کوهستانها متوری شدند و هم‌اینان

بودند که بعدها به پختباری معروف شدند.

شاخه هفت لنگ از تژاد طوایف مختلفی تشکیل یافته است. بطوریکه در گرمترین نقاط دره کارون شما به تیره‌های گوناگونی برخورد می‌کنید که عرب تژاد هستند و واژه‌های عربی زیادی در گویش آنان بکار گرفته می‌شود. این طایفه معروف به عرب گاویشی هستند و از طریق نگهداری و پرورش گاویشی امرار معاش می‌کنند. البته لازم به تذکر است که گاویشی در بین طوایف واقعی پختباری حاشی ندارد.

چند طایفه از طوایف ترک نیز جزو 'بواجسمی' و خرنجگزار اینخانی هستند لنگ هستند، و احتمالاً ایشان از تژاد و شاخه‌هایی از 'ایل فتحاتی' هستند. این تیره‌ها را یک لهجه ترکی غیر از گویش عشقانی‌ها تکلم می‌کنند. در اینجا بایستی طایفه زنگه را نیز به آنها اضافه کنیم که ادعا می‌کنند در حدود ده نسل قبل از گردستان به این منطقه کوچیده‌اند.<sup>۱</sup>

غیر از زنگه، تعدادی طوایف دیگر غیر از تژاد پختباری، مانند شائوی حیدرخانی وجود دارند؛ که در دیزوارد<sup>۲</sup> در فاصله‌ای بین شندر و قلعه مدرسه، در کنار جاده اصفهان زندگی می‌کنند. این عده معروف به حجتین<sup>۳</sup> هستند و در حدود پانصد سال قبل از شیراز به این محل مهاجرت کرده‌اند و نسبتاً به چنگیزخان می‌رسد و همچنین طایفه شهین یک شاخه از طایفه دیناروتی وابسته به دورکی‌ها که در حقیقت اجل و سنان به طوایف کوه گیلویه می‌رسد.

ایشان از تاشون بهبهان در حدود ده نسل قبل به این مکان آمده‌اند و هنوز هم حوی و عادت و حیثیه غارنگری خود را نزد دست نداده و در این رابطه شهرت خوبی ندارند. و خانان این طایفه تژاد خود را به کیتباد می‌رسانند.

حایفه عرب علی بیگ، نیز یکی از منشعبات دورکی‌ها است که نسبتاً به قیلهای عرب، بنام مهاوی می‌رسد. ایشان از قدیم‌الایام تاکنون در دهات بیستی نزدیک شوشتر

۱. طویف زنگه و کرد زنگه از منشعبات ایل بزرگ زنگه کرمانشاه هستند که در سال ۱۱۴۵ ه. ق. به فرمان پادشاه به ریاست علی بیگ زنگه به جانشی کوچانده شدند. طوایف زنگه دو شاخه‌اند و خراف و کرد زنگه در مرگ و عوین‌های دالود از توابع بخش جانشی وقت دارند. توضیح اینکه زنگه‌ها جزو بواجسمی چهارزنگه به‌شمار می‌آیند نه هفت لنگه‌ها. (لا ترجمه)

۲. DIZWARD

۳. JAGATAINS

بسر می‌برند و در اصل یکی از شاخه‌های اعراب بنی‌طرف به حساب می‌آیند. این طایفه به علی در زمان جعفر قتی خانی به بختیاری متواری شده‌اند و هم‌اکنون صاحب گله‌های زیادی از گاو میش و دیگر احشام هستند.

بابادی‌ها از زمان بسیار قدیم مردمانی خشن و قانون‌شکن بودند و بعزت همین خبیان و گردنکشی حکومت وقت آنها را از چندین منطقه اخراج کرده، تا سرانجام در ارتفاعات زردکوه مأوا گزیدند. نژاد بابادی‌ها به قبیله اوزق عرب که در بین‌النهرین سکونت دارند، می‌رسد. ایشان در زمان ختای عباسی به بصره کوچ کرده‌اند و مدت شش سال در آنجا بسر بردند و سپس بطرف اهواز پیش آمدند. اما همین ضعیف سرکشی و خوی آتشین آنان سبب گردید که در یک مکان استقرار نیابند و لذا از آنجا بطرف اندک حرکت نمودند و سرانجام در محلی فعلی برزی همیشه اقامت گزیده‌اند.

بابادی‌ها زادرو شاه را به مبارزه دعوت کردند؛ لیکن در مقابل او تاب مقاومت نیاوردند و تلفات سنگینی متحمل شدند. اولین ایلخانی بختیاری که آنها را تحت کنترل درآورد حسینقلی خان ایلخانی بود (و شاید هم آخرین ایلخانی بود).

این شهرت سرکشی و قانون‌شکنی و افسانه‌های قبیله‌ای شاید گویای این حقیقت است که گروهی از مردم کوهستانی که هم‌اکنون به بختیاری نامبردار شده‌اند در واقع پناهندگانی بوده‌اند که از سرزمین‌های مختلف دورهم جمع شده و در آداب و رسوم ایرانی مستهنگ شده‌اند.

### هنس و صفات ویژه بختیاری

معمولاً عشایر به‌طور کلی نیازمند به یک فرهنگ کتابی و پیشرفته شهری هستند، که من حیث‌المجموع بتوانند با دنیای خارج از محیط خودشان ارتباط داشته باشند؛ گرچه ممکن است آنها برای دادوستد و مبادلات پای‌پای نجاری خود، به بعضی از شهرهای همجوار رفت‌وآمد داشته باشند. زندگی سخت و خشن صحرانشینی و زیوارویی با خطرات بالقوه در مناطق کوهستانی و در کنار رودخانه‌های موج و خروشانه و تحس آب و هوای مناطق مختلف آنان را مردمانی فعال و پرتوانی و در عین حال باهوش یار آورده‌است.

مردم صحرانشین و کوچ‌رو، معمولاً مردمی کودک و تبیل نیستند. نخست طبع و

آزمندی که از زنگی شبانی مایه گرفته آنها را بطرف دردی و راهزنی سوق داده است. بختیاری‌ها به مراتب بیشتر از رسم و عادت زنگی شبانی و صحراگردی به غارت و چپاول ملک دیگران می‌پردازند و شاید هم طبیعتاً بخاطر تفریح و سرگرمی به این کار روی می‌آورند.

یک مرد بختیاری با مفایه یا محیط طبیعی همزیگانش انسانی شرور و مهاجم و متجاوز است و او تحت رهبری خشونت‌آمیز جوانین خود همیشه حالت تعرض و تهاجمی دارد. و گاهی وی عقده‌های خشونت‌آمیز دل خود را با کتک‌زدن مسرتی یا مشجره یا برادرش خلی می‌کند. گرچه این گونه اعمال به مراتب بهتر از دزدی و یا احتمالاً اسلحه‌کشی به روی طوایف دیگر است. و شاید هم این گونه واکنش‌های مردانه هنوز تحت تأثیر دادگاه‌های قانونی قرار نگرفته باشد. در اینجا لازم به تذکر است که یک مرد بختیاری از لحاظ فیزیکی، به حوسی هر مرد دیگری در کشور است و او دارای خصوصیات فوق‌العاده و شکیانی بی‌مانند است. یک مرد بختیاری یک دوست وفادار و عنصری فعالی و پرکار است.

### طوایف بختیاری

بختیاری‌ها به دو شاخه چهارلنگ و هفت‌لنگ تقسیم می‌شوند. برای وجه‌تسمیه این نامگذاری دو روایت ارائه می‌شود. یکی اینکه اختیار متول درازی دو عمر بوده که از یکی چهار و از دیگری هفت پسر داشته و بعدها به همین مناسبت به دو شاخه هفت و چهار شناخته شده‌اند.

روایت دیگر آنکه قبل از این اسعاب، دو عشیره بختیاری باهم به جنگ و جدال پرداخته‌اند، و بعد از به اسارت گرفتن عددی از همدیگر چهارلنگ از یک دست و هفت نفر از دست مقابل به قتل رسیده‌اند. که بعدها به یادبود این جنگ به دو قبیله هفت‌لنگ و چهارلنگ نامگذاری شده‌اند.

### ایل هفت‌لنگ

اکثریت ایل هفت‌لنگ بصورت صحرائینی و کوچرو بسر می‌برند. و در قلعو و حود از مرتعی به مرتع دیگر کوچ می‌کنند. در زمستان‌ها در دره‌ها و دامنه تپه‌ها و

صنخاری خوزستانی به تعلیف احشام خود می‌پردازند و با فرارسیدن فصل بهار و اعتدال هوا به سوی شمال و چراگاه‌هایی که آن سوی رشته کوهستان‌های مرکزی ایران واقع شده مهاجرت می‌کنند. در فصل پائیز آنها را می‌بینیم که از گرده‌های سخت و شب‌های صعب‌المبور کوهستانی دوباره بسوی چراگاه‌ها و مراتع زمستانی خود در جرجند.

گرچه ثروت اصلی بختیاری‌ها، همان احشام و اغنام آنهاست؛ ولی در زمان فراغت نیز بکار کشاورزی و کشت و کار غلات اشتغال می‌ورزند و مانند عموزاده‌های لرستانی خود، چندان به شعر و موسیقی و فرقه‌گرایی مذهبی توجهی ندارند.

در حقیقت تعداد زیادی از این طوایف، در دو مرحله کشت و کار می‌کنند. به این معنی که ابتدا، در فصل پائیز، زمین‌های تراسی خود را در ییلاق، زیر کشت جزو و گندم و سایر حبوبات می‌برند و در تابستان بعد از برگشت از قشلاق کشته‌های خود را درو می‌کنند و همچنین بعضی از آنان در زمستان‌ها در گرمسیر به کشت و کار غلات می‌پردازند و در بهار تعدادی بزرگ‌تر در گرمسیر می‌مانند تا محصولات خود را درو و جمع‌آوری کنند.

تعدادی از ملیت‌های مختلف غیرایرانی به مرور زمان، در ایل هفت‌لنگ جذب و مستهنگ شده‌اند. برای مثال، طوایف بهداروند و پایبندی بطورکشی عظیم‌نژادند<sup>۱</sup> و به روایت ریگینگ<sup>۲</sup> تنها دورگی‌ها از تژاد خالص لر هستند (حتی تعداد زیادی از ملیت‌های غیرایرانی نیز در دورگی‌ها مستهنگ شده‌اند) و در نتیجه طوایف هفت‌لنگ به علت اختلاط و امتزاج با ملیت‌های مختلف لر لحاظ ساختار و ترکیب، در مقایسه با چهارلنگ‌ها از استقلال بیشتری برخوردارند.

۱. این اظهار نظر مایستی با قید احتیاط تلفظ شود. «مترجم»

عقوبات چهارلنگ در حال حاضر از حیث جمعیت به مراتب کمتر از هفت‌لنگ‌ها هستند. اینان، عمدتاً در بخش‌های جنوب شرقی قلمرو بختیاری سکونت دارند. چهارلنگ‌ها بیشتر در دهات زندگی می‌کنند. و فعلاً (سال ۱۹۲۶) از قلمرو حکومتی اینخانی هفت‌لنگ مجزا شده و مستیماً حائزات ابوابجمعی خود را از طریق حکام محلی به دولت مرکزی می‌پردازند.

هرچند اینان نیز مانند هفت‌لنگ‌ها از نژاد خالص ایرانی هستند ولی بازم با تعدادی از نژادهای مختلف اختلاط و آمیزش یافته‌اند. برای مثال مکوندی‌ها<sup>۱</sup> که در اطراف حارو سکونت دارند، یکی از قبایلی هستند که از مکه به این منطقه مهاجرت

۱. انتساب و ارتباط این عایفه با قبایل سرزمین مکه و نجد و حجاز، ظاهراً تغییر خط و مذهبش از وژمه مکه است. دیگرچه بعضی‌ها هم بنا به یک تشابه اسمی آنها را از اهالی مکوندی فارس می‌دانند. با توجه به دلایل زیر مابقی با قید احتیاط ناشی شود. شبکی نیست که بعدتر ظهور دین می‌سلام. و حج ایران به وسیله اعراب، قابل زیادی از سرزمین عربستان به مقام حوش آب و هوا. حتی نفسی غامض ایرانک مات حرمک مهاجرت کرده‌اند و اما اینکه چنین مهاجرتی قبل از اسلام انجام گرفته باشد خیلی بعید به نظر می‌رسد. بر فرض، اگر هم چنین نقل و انتقالات صورت گرفته باشد، در خلاصه پانزده قرن به در نظر گرفتن نواحی ایل و حاکمیت و خشکالی و پرور بسیاری، همان گوناگون و مهاجرت‌های بی‌دینی و قتل و عارت دانس می‌توان تصور کرد که بین مایه یکبارگی نژادی خود را از آن زمان تاکنون حفظ کرده باشند. و در ناسی ساختار و ترکیب فعلی این عایفه صحت این نظریه را به ما می‌دهد. مثلاً تیره‌های بنانی و کهن‌نژاد و ابوابجمعی آنها از عقاید این ایشار چهارلنگ و دشمن‌نژادی و ابوابجمعی از تیره‌های تیرادی و انتسابات نوار جاگزی کوه گیلویه، لکه‌ها از طوایف لنگ تیراز و ابوابجمعی‌ها تیره‌ی عربیه مزاده از مایه ابوابجمعی در حوالی راهروز و قایده‌ها معروف به خانواده فایده‌آقاسیر از مسوولان ملی مردان حال و زمان حال، دانسته است که این خانواده که سمت کلاچری می‌نویسد، که با عهد داشته‌اند از چه زمانی به این منطقه کوچ کرده‌اند. برای تحقیق این خانواده به سایر عوایف مکوندی، سه فرجه وجود دارد:

(۱) «حمایه» هنگامیکه غنی مردمان خود را قبشی از کشور تسلط پیدا کرده، این خانواده که از نزدیکان او بودند، با بعضی از عوایف چهارلنگ بصلت اختلافات داخلی به این منطقه کوچ کرده باشند.

(۲) بعد از قتل غنی مردمان حال در سال ۱۰۷۶ ه. ق. عدنان از نزدیکان او دستور گرفتند تا به سرزمین فارس کوچ داده شد، که در برخی قضا سکونت کرده بودند و بعد از مرگ و کتیل دوباره مراجعت کرده‌اند، ممکن است این خانواده نیز جزو آن عوایف بوده و بعدها به مکوندی‌ها منتقل شده باشند.

(۳) اخیراً هنگامیکه غنی حال نواحی رماندگان بدستور دولت کور و از حکومت بختیاری مبرور شد قایده آفتاب (پدیرورگ مادر محمدنقی حار) که پدیرورگ از نزدیکان وی بشمار می‌رفته همراه خانواده علی خان از مردان به منطقه ساکن کوچ کرده باشد. در هر صورت مسانطوریکه دیدیم این طایفه از ناسی از این ایشار - کوه گیلویه -

لکه - عرب و چهارلنگ کنورسی هستند. «مترجم»



کرده‌اند، شاید در قرن چهارم هنگامی که اوتیروان پادشاه ایران عربستان را به تصرف درآورد، ابناء به داخل ایران کوچ کرده باشند.

تا نیمه قرن گذشته، قدرت بختیاری در دست چهارلنگ‌ها بود؛ ولی پس از سقوط خانواده محمدتقی خان کنوری رفیض جعفرقی خان جد اینخانی جانشین او شد. و این برتری و تفوق تا سال ۱۹۲۱ که دولت مرکزی بنا به سیلشی تصمیم گرفت که طوایف چهارلنگ را از قلمرو اینخانی و ایلگی بختیاری جدا کرده و به صورت فعلی درآورد، ادامه داشت.

این تجربه (پستی جدائی دو ایل) از هر لحاظ موفقیت آمیز بود و بدون شک این یک اقدام مردم‌پسند برای چهارلنگ‌ها محسوب می‌شود، لیکن در حال حاضر برای طوایف کوچروی هفت‌لنگ، که دارای گله و رمه‌های فراوانی هستند، تا اندازه‌ای سخت مشکل به نظر می‌رسد.

چهارلنگ‌ها از نظر جغرافیایی به دو بخش تقسیم می‌شوند؛ آنهایی که در جانگی گرمیر بومی‌بوند به جانگی شهرت دارند. و در بعضی موارد از خوانین آنها بنام چهارلنگ کنوری نام می‌برند و شاید درست آن باشد که آنان را بنام چهارلنگ کیومرث بشناسیم، بخش دیگر چهارلنگ‌ها دو فریدن سکونت دارند و به چهارلنگ محمود صالح معروف هستند.

## خوانین کنوری

خوانین جانگی با چهارلنگ کنوری عبارتند از: محمودخان پسر حدارچیم‌خان ساکن دالون؛ محمدحسین خان ساکن منگنوف (هر دو باهم هموزاده هستند)، خداکرم‌خان نوه محمدتقی خان است. محمدتقی خان همان کسی است که بخاطر دوستی با لایارد G.C.B شهرت فراوانی یافته است.

لایارد چندسال از عمرش را در بختیاری گذرانده (۱۸۵۱) و پایه دوستی بریتانیا با بختیاری‌ها را پی‌ریزی کرده است.

۱. محمودخان نوه ابوالفتح خان، و محمدحسین ساکن نوه محمدتقی خان است. ابوالفتح خان و محمدتقی خان هر دو پسران علی‌خان بودند. فامیله

۲. نویسنده در مورد محمدتقی خان دچار اشتباه شده است که بعداً توضیح خواهیم داد. (مترجم)

خداکرم خان پسر علی رضاخان و او پسر محمدتقی خان<sup>۱</sup> و او پسر حسن خان و او پسر فتحعلی خان، و او پسر حسن خان (أ) (علی مردان خان، م) و او پسر زمان خان است. زمان خان در محلی بنام کیاز در قلمرو فعلی چهارمحل اقامت داشت. نام کیاز شاید اشاره‌ای بنام کیار باشد. کیار یک بخش از چهارمحل چهارمحل پنجاری است. چهارمحل عبارتند از: چهارمحل، میزدرج، لار و کیاز.

بنا به عقیده خوانین کنوری زمان خان از تراد جمشید است. جمشید همان کنی است که از ضحاک پسر مرداس شکست خورد و سلطنت را به وی واگذار کرد. پدر جمشید هوشنگ بود. هوشنگ پسر سیامک یا دستیزی وحوش جنگل یا دیوان جنگید و آنها را شکست داد. زمان خان از اعقاب کیومرث، پدر سیامک است. یعنی همان کسی که به گیله‌شاه یا شاه جهان لقب بود. پایتخت کیومرث شهر بلخ بود. حتی وحوش در حیوانات جنگل نیز پادشاهی او را به رسمیت شناخته بودند. از روزگاران کهن تا قرون متصادف اعقاب این پادشاه یعنی کنوری‌ها با تیره‌هایی از ظرایف چهارلنگ در فریدن زندگی می‌کردند و بعدها در اثر جنگ و ستیزهای داخلی یاغی دولت قلمداد شدند. و بناچار از فریدن به مال‌امیر کوچ کردند و بطور مستقل و جدا از هفت‌لنگ‌ها در آن نواحی سکونت گزیدند. تا اینکه در آخر نوامبر ۱۸۵۶ مستعبدالدوله (منوچهرخان گرجی)

۱. ملاحظه فرمایند که در این مورد اطلاعات تاریخی دریافت داشته است چرا که علی رضاخان عسزاده محمدتقی خان و پسر حسن خان است و سیامک و بلخ در شرح زیر است.

محمدتقی خان پسر علی خان و او پسر سیب‌الله خان و او پسر رشیدخان و او پسر زمان خان است. علی رضاخان پسر حسن خان و او پسر فتحعلی خان و او پسر علی مردان خان و او پسر زمان خان است. علی رضا به معنای حسن بود که به حرم حلیت به دولت کوز و از مقام ریاست تیل معزول شد و حسن خان بجای او منصوب شد. چندی بعد محمدتقی خان، حسن خان و پسر آن برادر شیخ‌نور بنام فتح‌الله خان را با شهید به قتل رسانید و خود ریاست ایل را به عهده گرفت. بعد از عزل و گرفتاری محمدتقی خان، مستعبدالدوله حاکم امقوان و حوزستان علی رضا خان را قویب و دشمن دیدنش را به جانشینی او منصوب کرد. بعدها که ایلیانی هفت‌لنگه ظرایف چهارلنگ را زیر سلطه خود قرار داد، بخش بلخکی را به دو قسمت تقسیم کرده یک بخش را به خانواده حسن خان و بخش دیگری را به خانواده محمدتقی خان واگذار کرد که مطابق این تقسیم‌بندی منطقه سرکج حاکمی تحت سلطه قبیله حسن خان چهارلنگ، بر زیر قبیله رشیدخان چهارلنگ درآمد.

در سال‌های اخیر چون محمدحسین حاکم سهند در دست خود را به محمدسین حاکم پسر پاشاخان پسر محمدتقی خان داد سوسه رشیدخان به دو بخش مالوند و منگول تقسیم شد که یک بخش به مسعودخان و دیگری به محمدسین خان واگذار شد. (مترجم)

حاکم وقت اصفهان و لرستان و خوزستان از محمد تقی خان مظالم ده هزار تومان مالیات کرد، که سه هزار تومان از این مبلغ ویژه خزانه سلطنتی بود. محمد تقی خان چنین وجهی در اختیار نداشت و از طرفی مایل نبود این منبع گزاف را به حیر از طوایف ایروانجیمی خود وصول کند، و سرانجام معتمدالدوله به محمدشاه شکایت کرد که محمد تقی خان با شاهزادگان فراری در بغداد رابطه دارد و بهین خاطر هم از پرداخت مالیات دولت خودداری می‌کند. شاه به معتمدالدوله دستور داد ایلخانان متسرده بختیاری را تیره و سرکوب کند. معتمدالدوله در بهار سال بعد به مناطق بختیاری لشکر کشی کرد. چند روزی هم میهمان محمد تقی خان بود و از آنجا به شوش رفت. اما چندی بعد مجدداً برای سرکوبی محمد تقی خان عازم قلعه تل شد. محمد تقی خان به شیخ نامرحان رئیس قبیله کعب در فلاحیه پناهنده شد؛ ولی سرانجام با خیانت و تزویر به وسیله معتمد دستگیر و روانه تهران شد، و در همانجا در سال ۱۸۵۱ در زندان درگذشت.

بعد از مرگ محمد تقی خان، ریاست طوایف چهارلنگ به چهارنفر به ترتیب علی رضا خان، علی محمد خان، علی مراد خان، و علی قلی خان واگذار شد. اما در بین آنان علی رضاخان قدرت اصلی را در دست داشت و پس از مرگ او در سال ۱۸۷۹ ریاست ایل به پسرش میرزا آقاخان انتظامی یافت.

قدرت ایل چهارلنگ در زمان محمد تقی خان به بالاترین حدی که امکان داشت رسیده بود لیکن بعد از مرگ او بتدریج قدرت آنها رو به کاهش نهاد تا حانی که در سالهای اخیر مانند سایر طوایف بختیاری زیر سلطه ایلخانان هفت‌سنگ قرار گرفت؛ و تنها ریاست یک شاخه از ایل را در قنبر و چهارلنگ بنام حانکی و مال‌امیر در اختیار داشتند.

### خانواده ایلخانان فعلی بختیاری

خانواده ایلخانان فعلی بختیاری از نژاد شخصی واحدانین بهام حیدر کور است. حیدر یکی از خوانین ایل پایی لرستان بود که در شمال ارتفاعات دزفول و غرب در

سکونت دارند. حیدر در زمان فتحعلی شاه<sup>۱</sup> در اثر نزاع و زحوم خوردنهای منحنی به طایفه خدری (فناً خدر سرخ) یکی از انشعابات زراسوند پناهنده شد. ریاست طایفه در آن موقع با یک نفر خدری بود، او حیدر را به نوکری یا جویانی خود درآورد. بعضی ها هم معتقدند که بعد از آن شخص حیدر برای مدتی در خدمت خان بعدی باقی ماند. در همین موقع برادران و خویشان حیدر از لرستان برای یافتن او به میان طایفه خدر سرخ آمدند، و در نهایت تمجید دیدند که او در آنجا به شغل جویانی اشتغال دارد. لذا از ظلم و ستمی که بر حیدر روا داشته بودند، شرمند و پشیمان شدند و تعدادی سوار را مأمور کردند تا حیدر را دزدیده دوباره به میان ایل برگردانند؛ ولی برادران هرچه سعی کردند که حیدر را قانع کنند که به موطن اصلی خود مراجعت کرده و ریاست طایفه را به عهده بگیرد قبول نکرد. وقتی که رئیس طایفه خدری متوجه موقیبت و اجنالت خانواده گئی حیدر شد به او احترام فراوان کرد و دختر خود را به عقد وی درآورد. چندی بعد حیدر صاحب پسری شد که غالب نام داشت، غالب کم کم خواندن و نوشتن را یاد گرفت و به تدریج محرم و منشی رئیس طایفه شد و بعدها روزیروز به اهمیت و اعتبار او افزوده می شد.

بعد از غالب پسر و نوه هایش از نفوذ و قدرت بیشتری برخوردار شدند تا جایی که به ریاست طوایف زراسوند رسیدند. یکی از نوه های غالب علی صالح خان بود که در رکاب نادرشاه به سرکردگی سوار بختیاری در فتح هند شرکت جست.

بعد از گذشت چند نسلی ما به جعفرقلی خان پسر اسدخان پدر بزرگ جوانین فعلی می رسیم (۱) پسران لایق و شایسته جعفرقلی خان، حسینقلی خان اولخان و امامقلی خان

۱. انگرغلی صاحب خان نوه حیدر در رکاب نادرشاه در فتح هند شرکت داشت، حیدر می تواند در زمان خلعت فتحعلی شاه از لرستان به بختیاری مهاجرت کرده باشد. «مترجم»

۲. نویسنده بالا هم در این مورد اطلاعات غلط و نادروستی درجست کرده است؛ او جعفرقلی خان پسر اسدخان پدر بزرگ را به جلی جعفرقلی خان جورگنی پسر حبیب الله خان و پدر حبیبی خان ایلعلی بدلتشاه گرفته است. اسدخان رئیس طایفه بهاروند مرد و به بلاوری و شجاعت شهرت داشت و مدتی هم بعنوان گروگان در آردوگاه محمدعلی میرزا دولتشاه پسر فتحعلی شاه پسر میرزا پسر اسدخان ریاست طایفه بهاروند یا بهار گرفت، او مردی شکی و فسر القاب بود و بدلیل شرارت گازی پیش در سال ۱۷۸۵ هـ. ق. بدستور شمس الدوله خاکم لرستان و برادر بقتل رسید و بعد از او مولای بهاروند نعمت علی حبیبی خان پلغانی در آمدند. «مترجم»

حاجی ایلخانی بودند که هر دو سال‌ها در سمت ایلخانی بختیاری انجام وظیفه کردند، و بعد از مرگشان از هر کدام پسران متعددی به یادگار مانده است. از پسران آن دو یکی اسفندیارخان (پسر ایلخانی) و دیگری محمدحسین خان (پسر حاجی ایلخانی) بودند که مانند پدرانشان با تائید دولت مرکزی یکی در سمت ایلخانی و دیگری به عنوان ایلبگی به کارهای ایل رسیدگی می‌کردند.

اسفندیارخان در سال ۱۹۰۳ بعد از سیزده سال حکومت متوالی بدروغ حیات گفت<sup>۱</sup> و محمدحسین خان نیز در سال ۱۹۰۵ دیده از جهان فروست<sup>۲</sup>.

بعد از مرگ اسفندیارخان و محمدحسین خان حکومت این خانواده با یک نوع نفاق و اختلافات خانواده‌گی و عدم هماهنگی اجتناب‌ناپذیر مواجه شد.

### آثار باستانی بختیاری

هنوز آثار و بقایای شاهراهها و پل‌ها و ساختمانهای قدیمی در گوشه و کنار دره‌های بختیاری به چشم می‌خورد. در بیشتر دسته‌های آباد و حاصنخیر بختیاری نشانه‌هایی از تاریخ قدیم ایران احتمالاً عصر هخامنشیان دیده می‌شود. سیاست حکومت وقت در آن موقع ایجاب می‌کرد که از طریق سلسله ارتفاعات زاگروس، شمال و جنوب کشور را به هم وصل کند. نشانه‌هایی از شاهراههای قدیمی هم اکنون وجود دارد. یکی از آنان از شوشتر در امتداد دز و کرخه و کشکان و در بعضی موارد از رودخانه‌ها عبور می‌کند و از سمت شمال به خرم‌آباد و بروجرد منتهی می‌شود و یک شاخه آن نیز از طریق کرمانشاه تا تهران امتداد می‌یابد.

این شاهراه در طول مسیر خود به خرم‌آباد، سه بار رودخانه کشکان را قطع می‌کند و با یک پل بزرگ و زیبا که هنوز حرایه‌های آن برحاست از کرخه عبور می‌کند، احتمالاً دو تا از این پل‌ها متعلق به دوران سلسله عرب بر ایران است و این دو

۱. به یادداشت‌های مترجم بنام اسفندیارخان مراجعه شود.

۲. محمدحسین خان پسر بزرگ امامقلی خان حاجی ایلخانی است. او سستی در دستگاه مظفرالدین میرزا ولیعهد به خدمت اشتغال داشت و به درجه سرلشکر منصوب شد و بعد از قتل ایلخانی که دولت سواست با ظل سلطان نیر شده بود برای بهبود این روابط کوشش‌هایی بعمل آورد. او مدتی ایلبگی و چندی هم ایلخانی بختیاری بود و در آخر عمر میر به لقب سردارمقام نقل آمد. سپهبد در یکی از سفرهایش به گرمسیرت بختیاری در دست مال‌امیر به علت سکه کبی با شوریری شد بد سده در گذشت. سپهبد یکی از حواییین لایق و مقصد بختیاری بود. مترجم

شبه پل بزرگی هستند که در ارجان یا بهبهان فعلی احداث شده است. هر کدام از این پل ها دارای هیجده پایه یا ستون بسیار محکم از سنگ و ساروج اند. اندازه هر ستون بین دوازده تا پانزده پاست (در اینجا از حافظه ام کمک می گیرم) که قسمت فوقانی هر ستون از یک نوع سنگ آهنکی به شکل یضی تراشیده شده ولی قسمت تحتانی هر کدام از سنگ ها بسیار سخت و محکم ساخته شده است. این ستون ها فعلاً در درون رودخانه در زیر سنگ و ماسه ها دفن شده ولی آثاری از آنان نمایان است. پل سومی که بین این دو وجود دارد پل کلهر نام دارد که احتمالاً مربوط به عصر ساسانیان یا پیش از آن است. ما غیر از یک پل مربوط به عهد پاپیل در عراق، هیچ اطلاعی در مورد پل های طاقی یا هلالی شکل در ایران قبل از دوران ساسانیان نداریم. بطور حتم ایرانی ها خیلی پیشتر از رومی ها در احداث و ساختمان پل هلالی شکل موفق بوده اند؛ ولی چینی ها در بعضی موارد از ایرانی ها برتری دارند.

شاهراه قدیمی زمان هخامنشیان با احداث پل هایی با اسلوب ابتدائی که با جویب و الوار بر روی رودخانه ها بسته شده به مسیر خود ادامه می داد. موقیبت طبیعی زاگروس نیز از لحاظ تهیه جویب ساخت این پل ها را آسان تر می کرد.

رودخانه کرخه که به ظرفیت کارون است از پل سنگ در یک مسیر یارنگ به پهبای پانزده پا عبور می کند. من خود شاهد بودم که یک کُر بدون هیچ مشکلی می خواست با یک پرش سریع خود را از این سوی به آن سوی رودخانه برساند. گرچه در حین پریدن پایش لغزید و به قعر دره که در حدود پنجاه پا ارتفاع داشت سرنگون شد.

رودخانه کشکان نیز در مسیرهای مشابهی در محل پل کلهر و دز و چند مسیر باریک دیگر عبور می کند. به نظر می آید که هر شهر مهمی در دوازده هزار سال قبل، با یک جاده سنگ فرش خوب یا شهرهای بزرگ دیگر ارتباط داشته است. جاده سنگ فرش پرمهولیس از طریق بهبهان به قصرهای شوشان (شوش)، نزدیک دزفول، و راه دیگری از بندر ریگ و گناوه به رامهرمز، بوپیان-اصفهان، مال امیر-اصفهان، مال امیر-شوشتر، از طریق هفت شهیدان و عبور پلی بر روی کارون در گذار لندر در شمال شیمیار و در همان نقطه یک شاخه از همان راه در مسیر قلعه بازفت به اردل، و راه دیگری هست که احتمالاً از روی گردنه چری و همچنین بقایای یک پلی در امتداد بردقیمیچی است. و من خود آثار یک راه کاروانرو را از گتوند در درون دره کاروان تا دست لالی و از آنجا به

اند که از نزدیک دیده‌ام.

هر مسافری که در ایران بخصوص از منطقه بخیرابی بگذرد بخوبی متوجه بقایا و آثار این شاهراه‌ها، در سمت راست جاده کونی خواهد شد. در پی و زیر بنای ساختمانهای قدیمی یک نوع تخته‌سنگ‌های بزرگ مستطیل شکل به کار رفته است و شما در تمام سیرتان پی و آثار ساختمان‌ها و همچنین دیوارهایی یا سنگ‌های وحشی و تراش نخورده را می‌بینید. من در پاره‌ای موارد تخته‌سنگ‌های بزرگ را از جای خود زیر و رو می‌کردم و اغلب متوجه می‌شدم که قسمت زیرین که در خاک دفن شده مانند همان روزهایی که در ساختمان بکار رفته سالم و بی‌عیب باقی مانده، ولی رویه و سطح آن در اثر تابش آفتاب و ریزش باران کمی پوسیده و از بین رفته است.

در دره فرعون (کول فرح) در شمال شرق دشت مالامیر چند تندیس و پیکره متعلق به عصر ساسانیان وجود دارد که لایارد بطور کامل آنها را شرح داده است. من در دره کوچک خنک پنج پیکره بر روی دو لوحه جداگانه کشف کردم که هر کدام به اندازه قامت یک انسان بودند. ظاهراً این تصویرها مربوط به یکی از پادشاهان ساسانی و سه تن از ملازمین او می‌باشند و هشتی که بشکل سوار بر اسب دیده می‌شود احتمالاً امپراتور روم است که در برابر شاه ایران دیده می‌شود؛ ولی هیچ نوع سنگ‌بسته‌ای در نزدیکی این تصویرها دیده نمی‌شود. من همچنین پیکره دیگری را در غار نزدیک یک امام‌زاده کشف کردم. این امام‌زاده شیخوار نام دارد.

در یک قسمت از صخره‌ای کنده‌کاپی‌هایی که شامل شش مجسمه است بر روی دو لوحه باقی مانده است. به گمان من بایستی این کنده‌کارها از تندیس‌های خنک قدیمی‌تر باشند. در این لوحه‌ها نقش یک پادشاه را که بر تخت نشسته نشان می‌دهد که پنج اسیر در حالیکه دست‌هایشان از پشت بسته شده، در مقابلش ایستاده‌اند. احتمالاً این پادشاه یکی از سلاطین نخست سلسله ساسانی، یا یکی از پادشاهان بیزانس می‌باشد. بلندی این پیکره‌ها هر کدام به دو پا می‌رسد. یک کتیبه نیز به خط بیجی در زیر این تصویرها دیده می‌شود که در اثر ریزش قطرات باران تقریباً محو و غیرقابل تشخیص است. اما مهمترین آثاری که من در مالامیر دیده‌ام همان آثار کول فرح یا فرعون است. من در حدود سیصد و چهل و یک پیکره کوچک را بر روی صخره‌شمارش کردم. این نقش‌ها بر روی پنج لوحه مختلف عمراء یا بیست و چهار سنگ‌بسته به خط میخی ساسانی

کنده کاری شده‌اند. غیر از این کتیبه‌ها چند سطر کوتاه نیز در زیر مجسمه‌ها منقوش شده بود.<sup>۱</sup>

بزرگترین لوحه‌ای که در قسمت فوقانی صخره قرار دارد و دسترسی به آن چندان دشوار نیست، شامل ده پیکره است. ظاهراً مراسم یک قربانی را نشان می‌دهند که مردها تعدادی حیوانات را برای قربانی یا خود حمل می‌کنند و در جثو قربانگاه در برابر یک منج یا یک روحانی با آلات مخصوصی مشغول نواختن موسیقی هستند. سرهای این مجسمه‌ها بعدها بوسیله مسلمانانی که در این منطقه زندگی می‌کردند محو و از بین برده شده است. سه تصویر در یک لوحه جداگانه نظیر آنان دیده می‌شود که مشغول قربانی و انجام مراسم مذهبی هستند. در روی یک صخره دینگز، سه لوحه یا یکصدوی سیزده تصویر کوچک دیده می‌شود و در یک فرورفتگی یا طاقچه مانند دیگری پادشاهی بر روی تخت نشسته و تعدادی از ملازمان و روحانیون در برابر او صف کشیده‌اند و در روی تخته‌سنگی که بر روی زمین در مدخل غار افتاده است تصویر مردی کتیده کاری شده که در حدود هفت یا یازده دارد و ظاهراً تصویر یک منج را نشان می‌دهد که دست‌ها را برای انجام مراسم نیایش بلند کرده است و در یک طرف آن نه نقشی، و در زیر آن چهار نقش کوچک دیگر دیده می‌شود.<sup>۲</sup> در یک غار دیگری موسوم به اشکفت سلمان، در جنوب غربی مال‌امیر تصویره‌های دیگری مربوط به عهد ساسانیان نیز وجود دارد. در کتابی که در رابطه با همین کتیبه‌ها برای موزه بریتانیا نوشته شده آمده است که این تصویرها مطمئناً متعلق به یک پرستشگاهی بوده که تقریباً در قرن هشتم قبل از میلاد بدستور یکی از پادشاهان وقت کنده کاری شده است.

نزدیکی وجود ندارد که در دشت مال‌امیر و در محلی که این سنگ‌نگاره‌ها وجود دارند، زمانی جمعیت زیادی زندگی می‌کرده‌اند. بطوریکه شهرت دارد در قرن هشتم در ایلام که یکی، بلکه در حدود شش شاهراه سنگ‌فرش متعلق به عصر ساسانیان در سراسر دشت امتداد داشته است. یکی از این شاهراه‌ها از روی پل قدیمی کارون در بردقیمی

۱. این کتیبه‌ها در حد اوان مجموعه کتیبه‌های خط میخی توسط سر هنری لایاره برای موزه بریتانیا به چار رسید.  
استاد لایاره»

۲. کتیبه شرح این تصویرها توسط سر هنری لایاره در بیث انجمن پادشاهی سترافانی در سال ۱۸۸۶ م نشر شده است. «نوشته»

توضیح برای اطلاع بیشتر به پاده‌لشت‌های لایاره به همین کتاب مراجعه شود. «مترجم»



عبور می‌کرد و دیگری از گذار رودخانه شوش در امتداد کوه گوگرد در شمال غربی منطقه امتداد می‌یافت و سومی از شمال شرق و در کنار جاده فعلی اهواز-اصفهان ادامه داشت. این جاده بعد از گذشت پانزده تا بیست قرن هنوز در وضعیت خوبی قرار داشت. شاه‌راه چهارمی احتمالاً از دامنه‌های سنگت و بزر رد می‌شده است. به نظر می‌آید که تمام قلمرو بختیاری با یک سیستم ارتباطی کامل بهم اتصال داشت که امروزه مفقود است. بطوریکه می‌گویند تعدادی تندیس و مجسمه در سنگ شیمبار وجود دارد. به روایت ساویر<sup>۱</sup> بر روی یکی از قلعه‌های سزکوه کتیبه‌ای وجود دارد که به دستور پادشاه مقتدر شکارچی که از شمال آمده بوده حکاکی شده است. ساویر می‌گویند که ارتفاع این قلعه در حدود یازده هزار و یکصد و ده پا است. برف خنجم و تکه‌های بلوری و لغزنده که سطح کوه را پوشانده بود مانع از آن شد که او (ساویر) بتواند در آن موقع از سال (ماه مه) به آن کتیبه‌ها دسترسی پیدا کند.

ساویر<sup>۲</sup> همچنین اضافه می‌کند که تعدادی ستون به بلندی شش پا در درون غاری در ارتفاع ده هزار پا از سطح دریا در دل کوهی وجود دارند. بطوریکه می‌گویند این غار محل چوپانان پانچی و متروک پرده و تعدادی پبی و آثار ساختمانی دیده می‌شود که مربوط به دوران نسط مسیحیت در این منطقه است و ظاهراً بعدها در اثر آذیت و آزار افراد متعصب مسلمان خانه‌های خود را رها کرده بجای دیگر متوازی شده‌اند. ساویر در همین رابطه می‌نویسد که هنوز بقایای به ساختمان که با سنگ و ماروج ساخته شده در دره گوراب نزدیک قلعه بازفت دیده می‌شود. او در دنباله همین مطلب می‌گوید در زمان قدیم و در آلروزهائی که هنوز از آهن خیری نبود و تنها تیر و کمان مورد استفاده قرار می‌گرفت. پادشاهی (فریدون) در این حوالی زندگی می‌کرد که فرخ پادشاه نام داشت. او سه پسر بنام‌های سلم و تور و ایرج داشت. پس از مرگ پدر فرزندان بر سر

## ۱. SAWYER

۲. سرهنگ دوم ساویر SAWYER در سال ۱۸۹۲-۹۱ از مناطق بختیاری دیدن کرده و گزارش جغرافی تحت عنوان:

### "THE BAKHTIARI MOUNTAINS AND UPPER ELAM"

نویس کرده که تقریباً در تاریخ هفتم مه ۱۸۹۱ در احسن پادشاهی جبرائیلی نوشته کرده و چند ماه بعد (دسامبر ۱۸۹۱) این گزارش در جلد چهارم مجله جبرائیلی (صفحات ۵۰۵-۵۱۱) در لندن منتشر شده است. اشاره به کوه درستی بدست آید در آینه ترجمه این مقاله را بر به خواننده گان عزیز تقدیم می‌کنیم لا مشرعیم.

بدست آوردن قلمرو سلطنتی پدر به جنگ و جدال برخاستند و هر کدام از آنان عمارتی بنام عدالت‌خانه در اینجا بنا نهادند تا مراد و عقاید آنها را ترویج کند. سرانجام بزرگترین پسر، یعنی سلم به طرف غرب و روم رفت و دومی نوزدهمین ترکستان شد و سومی ایرج امپراتور ایران شد.

### تاریخ معاصر بختیاری

در زمان شاه عباس (۱۶۲۸-۱۵۸۶) بختیاری‌ها به فرمان او به حفر کانالی شروع کردند تا آب کارون را به زاینده‌رود ملحق نموده و به مصرف آبادانی و زمین‌های زیر کشت حوالی اصفهان برسانند. این کانال که حفر آن هیچگاه به پایان نرسید گُزگُتون یعنی کارِ کاردازان نام گرفته است. در این موقع جهانگیرخان ایلخانی چهارلنگ بود و در دهانه تنگ بابااحمد سکونت داشت.

هنگامی که نادرشاه در سال ۱۷۳۹ دهنی را به تصرف درآورد علی صالح‌خان با هزار سوار بختیاری در التزام رکاب او بود. پس از قتل نادرشاه در سال ۱۷۴۷ ایل چهارلنگ زیر فرمان علی مردان خان بود. او بعزت جاه‌طلبی و بشند پرواوتی‌هایش مصمم شد که تخت و تاج ایران را تصاحب کند. لذا به اصفهان حمله برد و آن شهر را به تصرف درآورد، و سکه بنام خود زد؛ اما چندان طول نکشید که از یک خان کم‌اهمیت ولی مسجراجونی بنام کریم‌خان شکست خورد و اندکی بعد بقتل رسید. کریم‌خان متعلق به طایفه لک یکی از طوایف لر بود. بعد از قتل علی مردان خان ایل چهارلنگ دچار تشتت و دودستگی شد و جلدبه و اقتدار گذشته خود را از دست داد.

طوایف کنورسی به جانکی و مال‌امیر مهاجرت کردند و شایعه محسود صالح در مریدن باقی ماند تا اینکه در سال ۱۷۹۱ در زمان سلطنت محمدشاه حواجه (آغا محمدخان قاجار) تحت سلطه حبه‌الله خان هفت‌لنگ درآمد. کمی بعد کبعلی خان (عموی حبیب‌قلی خان ایلخانی) خود را ایلخانی بهداروند (؟) معرفی کرد. در این اواخر هم کنورسی‌ها به ریاست حبیب‌قلی خان هفت‌لنگ (ایلخانی) گردان بهانه‌اند. مدین ترتیب قدرت چهارلنگ‌ها به تدریج به پایان رسید.

۱. علی مردان خان در سال ۱۱۶۸ هجری بدست محمدعلی مره بختل رسید. کبعلی خان ایلخالی دورگ‌ها بود نه بهداروند! مترجم

## شکار و حیوانات مناطق بختیاری

شکارچیان قلمرو بختیاری عموماً از وضع شکار در این منطقه ناراضی هستند. شکار که در پنجاه سال قبل در اینجاها دیده می‌شد، دیگر وجود ندارد. نسل خرمن و پلنگ هنوز در این منطقه باقی است؛ ولی به ندرت دیده می‌شود. بز و میش کوهی فراوان یافت می‌شود ولی در بعضی مناطق بعلت کم‌آبی در مضیقه هستند و ناگزیر آنها را ترک می‌کنند. دراز بقدر کافی وجود دارد اما شکار این نوع پرندگان شکارچیان را قانع نمی‌کند.

سکنه دلیر کوهستان‌های این منطقه در تمام اوقات در تپه‌ها و ارتفاعات دنبال شکار هستند. مرد، زن، جوانان، هر کدام با تیراندازی و شکار سروکار دارند. در هر گوشه و کنار یک شکارچی کمین گرفته است و هر پرندهای که در اثر گلوله به زمین پرتاب می‌شود مشخص نیست بوسیله چه کسی شکار شده است و انقلب دیده شده است که برای تصاحب یک پرند تیر خورده بین دو شکارچی نزاع و درگیری بوجود آمده است، و چه‌با همین درگیری‌های کوچک منتهی به دشمنی و خصومت بین دو طایفه شده است.

## حرفه و هنر بختیاری

بختیاری‌ها در بین دیگر طوایف صحرائین تنها مردمی هستند که احتیاجات خود را متحصراً از فراورده‌های داخلی خود تأمین می‌کنند. زنها برای بافتنقالی از ریسمان‌های پنج‌رشته‌ای که از پشم گوسفندان تهیه می‌شود و خودشان آنرا می‌ریسند استفاده می‌کنند. در بعضی موارد هم نخ‌های پنج‌رشته پنهانی را بکار می‌گیرند. ریسمان‌های پنهانی را هنگامی که در ییلاق هستند از اصله‌ها، و در قشلاق او شوشتر و رامپرمز و دزفول خریداری می‌کنند. معمولاً این گونه ریسمان‌ها از هندوستان وارد ایران می‌شود، ولی در بیشتر موارد ترجیح داده می‌شود که از ریسمان‌های دورشته یا سه رشته‌ای که در داخله ایران تهیه می‌شود استفاده کنند و همانطوریکه قبلاً گفتیم گاهی هم ریسمان‌های پشمی را مورد استفاده قرار می‌دهند.

زنهاریسمان‌های پشمی را یا رنگ‌های طبیعی رنگ می‌کنند. غیر از رنگ‌های آبی، و قه‌مزسیر و بنفش برای کلیه رنگ‌های مختلف از مواد طبیعی که در محل وجود دارد استفاده می‌شود. رنگ نارنجی که بیشتر مورد توجه بختیاری‌ها است و اغلب در

طرح و یافت قالی به کار گرفته می‌شود از خاکستر یک نوع گیاه که در کوهستان‌های  
بختیاری یافت می‌شود با استخراج پشاب گاو تر تهیه می‌شود. غیر از قالی و قالیچه، زینها  
یک نوع خوج و خوجین برای حمل آذوقه و یا اسفاده دیگر می‌یافتند. این خوج‌ها  
بطول نه پا و شش اینچ، و عرض سه پا یافته می‌شوند و به زبان بختیاری آنها را «خور»  
می‌نامند. زینها همچنین برای بافتن سیاه‌چادرها از سوی بز استفاده می‌کنند.

معمولاً هر تخته از این سیاه‌چادرها دارای بیست یا طول و سه پا عرض است. بافتن  
این نوع سیاه‌چادرها از عهد قدیم در بختیاری متداول بوده است. از قدیم الایام حرفه  
آهنگری، تلمبندی، نجاری و اسلحه‌سازی در بین ایلات رواج داشته است. یک نوع  
پالفرار بنام گیوه بوسیله بختیاری‌ها دوخته می‌شود. آتهائی که در ساخت و تهیه تخت  
گیوه دست دارند به تخت کش یا گیوه‌کش، و آتهائی که بویه را می‌بافتند به گیوه‌دوز  
شهرت دارند. هر طایفه نیز یک حکیم دارند که تسمی شود. عنوان دیگر را به آنها اطلاق  
کرده.

تمام این حرفه و هنرها در میان مردم بختیاری وجود دارد. اضافه بر آنچه گفته شده  
گلیم باف نیز در بین آنها دیده می‌شود. گلیم نیز به تقیاس کمتری در بختیاری یافت  
می‌شود و این گلیم‌ها تماماً از پشم و ابعاد آن در حدود نه و چهار پا، و در طرح و  
رنگ‌های مختلفی عرضه می‌شود. پشت و روی این نوع فرش‌ها یکسان است. یک نوع  
گلیم پشمی که در بختیاری بافته می‌شود فارسانی نام دارد. ظاهراً این نام از روستای  
فارسان در میزدج گرفته شده است و بافت آن با گلیم‌های معمولی اختلاف دارد.  
فارسانی از لحاظ رنگ و طرح بیشتر با فرش‌های معروف ترکمنی که در ابعاد ده و چهار  
پا بافته می‌شوند شباهت دارند. فارسانی‌ها را معمولاً بجای فرش یا روانداز یا مواد دیگر  
مورد استفاده قرار می‌دهند.

بافت فرش در بختیاری عیناً مانند سایر نقاط ایران است. معمولاً فرش بافتن بر روی  
تختهای بالای فرش نیسپاخته می‌نشینند و به گره زدن مشغول می‌شوند. تمام دستگاه و  
آلات قالی بافی نیز بهم شباهت دارند تنها دستگاه قالی بافی است که بجای عمودی مانند  
کاشان و سلطان آباد و دیگر جاها بصورت افقی هندطراز کف زمین قرار دارد. دستگاه  
قالی بافتن در حدود عیجده اینچ از زمین فاصله دارد و بصورت افقی در درون یک  
سیاه‌چادر کار گذاشته می‌شود. نخ‌های پشمی را که برای تاروپود قالی بکار می‌برند

فردشک<sup>۱</sup> می‌گویند و اغلب اوقات این فردشک‌ها از ریمان‌های پنج‌رشته پنبه‌ای کار هندوستان و یا ریمان‌های نخی سه یا دو رشته کار ایران هستند.

تعدادی بین دو تا پانزده نفر زن و دختر با در نظر گرفتن عرض قالی بر روی تخته‌ای مشرف بر فرش می‌نشینند. اینان مانند هندی‌ها از پسران کم‌سن و سال و یا دختران خردسال استفاده نمی‌کنند و همچنین مانند سایر نقاط ایران تعداد گروه‌ها و طرح و رنگ‌ها را برایشان نمی‌خوانند، بلکه از حافظه خود کمک می‌گیرند یا عیناً طرح یک قالی را مدل کار خود قرار می‌دهند. قالی‌باف‌ها کلاف مخصوص بافت را با ریشه و تارپود اصلی گره می‌زنند و بعداً به بلندی ته اینچ آنرا با کارد قطع می‌کنند. هر ردیف را که گره می‌زنند یک چین می‌نامند و وقتی یک رده تمام شد آنرا با گرگیت یا تپ‌کوب که بشکل یک چنگال و از فلز ساخته شده، محکم بهم می‌کوبند تا قسمت‌های بافته شده سفت و محکم شود. اوزش یک قالی بستگی به نوع بافت و زیبایی آن دارد. هر زن بخوبی در مدت ده ساعت قادر خواهد بود که یک قسمت فرش را بطول دوپا و عرض سه اینچ بیاورد.

اندازه فرش‌های بخوبی معمولاً بین هفت در چهار پا و شش اینچ، تا چهارده پا و سه اینچ در هفت پا و شش اینچ خواهند بود. قالی‌های بزرگ بیشتر مورد استفاده خانه یا میهمانخانه‌های خوانین قرار می‌گیرد.

بعضی اوقات کیفیت فرش‌ها از هفت گره و هشت چین (شصت و چهار گره در یک اینچ مربع) به شانزده گره و چهارده چین (۲۲۴ گره در یک اینچ مربع) تغییر می‌کنند، و این فرش ممکن است با یک فارسانی خوب یعنی نوزده گره و بیست چین (۳۸۰ گره در یک اینچ مربع) یا یک قالی خوب کار کاشانه، هفده گره و شانزده چین (۲۷۲ گره در یک اینچ مربع) یا یک فرش عالی بافت کرمان شامل شانزده گره و پانزده چین (۲۴۰ گره در یک اینچ مربع) برابری کند.

قیمت فرش‌های بافت بخوبی بستگی به اندازه طول و عرض آنان دارد. برای مثال یک تخته فرش خوب کوچک در بخوبی ۱۵ تومان و یک فرش بزرگ در حدود هشتاد تومان خرید و فروش می‌شود.

زنهایی که در کارگاه‌های قالی‌بافی کار می‌کنند روزانه غذای آنها را می‌دهند و

مادهای نیز دو قران به اضافه یک من شاه گندم به آنها حقوق می‌پردازند. ظاهراً آنها تیکه در کارگاههای قالی‌بافی بکار گرفته می‌شوند اغلب از جوشانندگان توکران (عمله‌جات) خوانین هستند. بختیاری‌ها بیشتر رنگ‌هایی را که در قالی بکار برده می‌شود خودشان تهیه می‌کنند. تنها سه رنگ آبی و سرخ سیر و بنفش را از بازارهای اصفهان و رامهرمز و شوشتر خریداری می‌کنند.

- (۱) رنگ آبی سیر یا سورمه‌ای با امتزاج مقداری نیل با آب بدمت می‌آید.
- (۲) رنگ مشکلی با جوشاندن پوست انار با یک نوع جوهر گوگرد آبی رنگ (اسید سولفوریک) بنام زاج سیاه با اضافه مقداری نیل تهیه می‌شود.
- (۳) رنگ سبز پسته‌ای با جوشاندن برگ یب و برگ درخت سیب به اضافه مقداری زاج سفید تهیه می‌شود.
- (۴) سبز سیر (سوزسیر) یا جوشاندن برگ درخت جاز و واسفرک به اضافه مقداری زاج! ساخته می‌شود (بایستی کلافه‌های نخ پشمی بمدت بیست و چهار ساعت در این محلول خیسانده شوند و ۲۴ ساعت پس از خشک شدن دوباره آنان را با آب تمیز شستشو داد).
- (۵) رنگ بنجور با امتزاج خاکستر یک نوع گیاه، با پشاب گاونر ساخته می‌شود.
- (۶) زرد نخودی از پشم (کرک) شتر بصورت طبیعی استفاده می‌شود.
- (۷) زرد لیمونی با جوشاندن برگ گیاهی بنام گندل به اضافه مقداری زاج. به دست می‌آید.
- (۸) رنگ نارنجی یا زرد طلایی با جوشاندن برگ گندل و روناس به اضافه زرد چوبه و پوست انار با مقداری زاج و پشاب گاونر تهیه می‌شود.
- (۹) رنگ سرخ را با جوشاندن خاکستر (حل) جوب و روناس با زاج سفید به اضافه آب غوره یا پشاب گاونر به دست می‌آورند.

معمولاً برای تمام رنگ‌ها کلافه‌های رسام پشمی را برای مدت بیست و چهار ساعت در محلول‌های موردنظر می‌خیابانند و بمدت بیست و چهار ساعت پس از خشک شدن آنان را با آب تمیز می‌شویند و جلوی آفتاب می‌گذارند.

## گویش بختیاری

گویش بختیاری توسط چند تن از اروپائیان بخصوص پژوهشگر ارزشمند مازور (حالا سرهنگ دوم) لورمر<sup>۱</sup> مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت که نتیجه مطالعات او در نشریه انجمن پادشاهی آسیائی منتشر شد. او در مقاله تحقیقی خود نشان داد که گویش بختیاری در اصل ایرانی آمیخته با کلماتی از پهلوی قدیم، و همچنین مخلوطی از واژه‌های عربی و ترکی و کردی است که ریشه قومی و عشیره‌ای دارد.

بختیاری‌ها قومی کوه‌نشین هستند<sup>۲</sup> که عادت بناخت و تاز و تهاجم دارند و حتی گاهی اوقات به دشت‌ها و دره‌های همجوار نیز یورش می‌برند. یک فرد بختیاری معمولاً شلوغ و پُر سروصداست ولی همیشه می‌توان گفت که او می‌تواند بسیار فصیح و روان صحبت کند. گویش بختیاری بسیار زیبا و دلپذیر است و برای یک زبان‌شناس اصطلاحات فراوانی وجود دارد که در زبان‌های دیگر یافت نمی‌شود.

ما دیده‌ایم که یک فرد بختیاری معمولی می‌تواند یا چوپان باشد یا صاحب گله و احشام، و یا یک کشاورز؛ او همیشه یا طبیعت و محیطش در تلاش و مبارزه است. با گرما، سرما، برف، قحطی، همه این شرایط و ویژه‌گنی‌ها در زدنا و زله‌گنی یک بختیاری قابل توصیف است.

## افسانه‌های قبیله‌ای و فولکلور بختیاری

خیلی باعث تأسف است که آنهایی که فرصت یافته‌اند مدتی در بین بختیاری‌ها زندگی کنند به این مسئله (یعنی آداب و رسوم) توجهی نکرده‌اند. رقص چوب‌بازی از هر لحاظ به رقص قدیمی یونانی‌ها شباهت دارد. من دو سال قبل شاهد مراسم عزاداری یک فرد سرشناس بختیاری بودم. مردها و زن‌ها در حالیکه بهترین لباس‌های خود را در تن دارند در مقابل دو سیاه‌پا در بزرگی بطور جداگانه صف می‌کشند و هنگامیکه عده‌ای از اقوام یا طوایف دیگر برای ایراز هم‌دردی و شرکت در مراسم سوگواری

### ۱. D.L.R.LORIMER

۲. متأسفانه نویسه در اینجا با کمال بی‌شرمی واژه OUT-DOOR ANIMAL را در مورد بختیاری استعمال کرده است که بدون شک از حیث و تکبر بی‌شمار انگلیسی‌ها به گره افتاده است.

ظاهراً این گونه مأمورین برای خدمت در مستعمرات و کشورهای تحت سلطه امپراتوری بریتانیا تربیت شده بودند و اظهار این گونه مطالب از طرف آنها چندان تازه‌گنی ندارد. «مترجم»

می آیند در فاصله‌ای در حدود دوست یارد زنها از مردها جدا می‌شوند و هر کدام بطرف چادر مورد نظر به آهستگی پیش می‌روند و به مجردی که به چادرها نزدیک شوند صدای تاله و شیون از هر دو طرف بلند می‌شود و از فرط تأثر با هر دو دست بر و سیه می‌گیرند. زنها در حالیکه بازوان و بدن خود را شکان می‌دهند به آهنگی حزین و دلپذیر اشعاری غم‌انگیز می‌خوانند. این مراسم بطور منظم و مرتب و بدون اینکه دچار وقفه یا بی‌نظمی شود، به مرحله اجرا درمی‌آید. زنها در حالیکه لباسهای سیاه بر تن دارند مانند همه زنان بختیاری بدون لقب شانه پشانه همدیگر می‌ایستند و به توجه سرانی می‌پردازند.

در بختیاری آداب و رسوم دیده می‌شود که احتمالاً مربوط به دوران قبل از اسلام است. من خود بارها شعله‌های آتش را که بر روی تپه‌های لرستان روشن کرده بودند، دیده‌ام. و همچنین شاهد بودم که زنها به قلعه‌های بلند کوهستان بختوان یک پدیده مقدس تعظیم می‌کنند. بر روی بعضی از صخره‌های بزرگ یا دره‌ها آثار خون تازه‌ای به چشم می‌خورد که ظاهراً هنوز در آنجا مراسم قربانی انجام می‌دهند. عقاید و افسانه‌های قبیله‌ای زیادی وجود دارد که هنوز بایستی نوشته شود. مثلاً داستان بعضی از حیوانات که آیرا به مسائل مذهبی ربط می‌دهند. بختیاری‌ها داستان‌های گوناگومی راجع به خرماها دارند و معتقدند که آنان از سایر حیوانات وحشی باهوش‌تر و تقریباً دارای احساساتی شبه انسان‌ها هستند. آنها مدعی‌اند که وقتی یک خرمن مردی را بخاطر اینکه تنگش را تصاحب کند بقتل رساند اما آن حیوان طرز استغاده از استغاه را نمی‌داند. اینان معتقدند که خرماها وقتی انسان بودند که در اثر بی‌حرمی به میهمان به حیوان مبدق شده‌اند.

داستان از این قرار است که روزی غریبه‌ای پخانه‌ای میهمان شد. صاحب خانه که نمی‌خواست با میهمان روبرو شود در زیر توده‌ای پشم که تازه از گوسفندان خود چیده بود پنهان شد و به زتش توصیه کرد که به میهمان بگوید که شوهرش به کود رفته و او چون زن تنهائی است نمی‌تواند از میهمان پذیرائی کند. میهمان که غیر از حضرت علی (ع) داماد پیغمبر کسی دیگری نبوده می‌دانست که آن مرد خود را در زیر پشم‌ها پنهان کرده است. لذا به او اشاره کرد که بی‌حری بر خیزد و برو جنگل اقامت کن! بلافاصله آن مرد زبانش بند آمد. در حالیکه پشم‌ها به بدنش چسبیده بودند بطرف جنگل متواری شد و زتش نیز بعد از چندی به او ملحق شد. در مورد پشنگ نیز داستان



دیگری دارند که می‌گویند یک پلنگ ممکن است بصورت یک مرد جنگ بزند ولی هیچ‌گاه متعرض زن نمی‌شود. علتش هم این است که یک روز زنی نزد حضرت علی (ع) رفت و به حضرت عرض کرد که شوهر ندارم، دستور بفرمائید شوهری برایم پیدا کند. امام دستور داد تا او را به عقد مردی درآورند. یکماه بعد آن زن دوباره به نزد امام برگشت و گفت که نمی‌تواند با این شوهر زندگی کند، چونکه مردی غلام و مستگیر و بد اخلاق و شهوتران است. امام مقرر داشتند تا او را به ازدواج مرد دیگری درآورند. یکماه بعد زن دوباره به نزد امام برگشت و اظهار داشت که قادر نیستم با این مرد بسر برد زیرا که او مرد نیست و از طرفی هرچه بخواهم برایم آماده می‌کند و هر مطلب غیر قابل قبولی را بگویم می‌پذیرد و هیچ کاری برایم انجام نمی‌دهد و تنها با مهریانی مرا در آغوش می‌فتارد و این مرد شوهر دلخواه من نیست. امام برای بار سوم او را بحاله نکاح مرد دیگری درآورد. اما بعد از یکماه دیگر آن زن نزد امام آمد و گفت که شوهرم مرد خوب و آرام و شایسته است ولی آدم بی‌حال و کم‌تحریکی است و من مایل نیستم با او زندگی کنم بفرمائید تا مرا به عقد شوهر اولم درآورند که درحقیقت او یک مرد کاملی است. امام فرمود شما یک موجود اصلاح ناپذیری هستید و باید همیشه بشکل یک پلنگ باقی بمانید. بلافاصله آن زن به هیئت یک پلنگ درآمد. حالا هر موقع پلنگ به یک زن مواجه شود به آرامی از کنار او می‌گذرد ولی وقتی که با یک مرد برخورد کند به جنگ و جنگال صورت او را خراش می‌دهد.

در مورد مرغ و خروس و پرند گزنی که قادر به پرواز نیستند نیز روایت‌هایی دیگری وجود دارند. می‌گویند وقتی خداوند به بعضی از حیوانات بال عطا فرمود کسی بعد نوبت به مرغ و خروس رسید تا بال‌های خود را آزمایش کنند. پشتر پرندگان گفتند که انشاءالله ما فردا پرواز خواهیم کرد، لیکن مرغ و خروس از ادب کلمه انشاءالله خودداری کردند و تنها گفتند که ما فردا پرواز می‌کنیم. همین‌حاضر خداوند بر آنها غضب کرد و آنان را از نعمت پرواز محروم کرد. و شاید هم به همین دلیل هر ایرانی قصد انجام هر کاری را داشته باشد در آغاز به کلمه جادویی «انشاءالله» متوسل می‌شود.

بختیاری‌ها حکایتی هم، در رابطه با قویابانه نقل می‌کنند و می‌گویند که پیغمبر به آنها دستور داد تا شب‌هنگام، که سایر حیوانات در سکوت بسر می‌برند آنان به دعا و نیایش خداوند بپردازند. داستانی هم در مورد مشر دارند و معتقدند که این حیوانی از نژاد

قبیله شیخی مغرور است. وقتی که همه می گفتند که غیر از خدا کسی دیگری نیست، آنان می گفتند خدائی وجود ندارد و هر چه هم به آنها اختطار می کردند شمری نمی بخشید تا سرانجام به غضب الهی گرفتار شدند و به شتر برابر تنبیر شکل یافتند و بهمین دلیل وقتی بار سنگین بر پشت آنها می گذارند با صدای بلند غرولند می کنند و هنگام عبور از کوچه ها و خیابانها با غرور و نخوت به مردم نگاه می کنند و باز بهمین خاطر است که شتر وحشی وجود ندارد. در حالیکه برابر هر جانور اهلی نوع وحشی آن نیز در کوهستانها یافت می شود.

یک نوع پرنده ماهی خوار را حاجی لک لک می نامند و به گمان آنها این پرنده هر ساله به مکه مهاجرت می کند. دستار یا علامت سفیدی که بر سر او دیده می شود، مانند هر کشیش نشانه عقل و درایت او است.

پرستو را نیز یک پرنده مقدس می شناسند و به گمان آنها نیاید او را کشت یا اذیت کرد. این پرنده لانه خود را در درون خانه ها و سقف خانه های مسکونی بنا می کند. بر روی سر این پرنده یک عمامه آبی که نشانه نیابت اوست، دیده می شود و انبوهی از همین پرندگان بودند که در هنگام حمله ABYSSINIA (ابرهه) به مکه سپاه او را تارومار کردند<sup>۱</sup>.

در خاقمه داستان را به یک ضرب المثل معروف که ورد زبان همه یختیاری ها است پایان می رسانیم. سه چیز تا کنون از دید چشم ها مخفی مانده است. یکی چشم مور، و دیگری پای مار، و سومی اینکه یک درویش چگونه زندگی خود را تأمین می کند!

پایان

۱. اشاره به واقعه عام الفیل است. لامترجم

الف

- آصف الدونہ: ۱۷۰  
ابن الحنفیہ: ۱۷۳، ۱۸۰  
ابراہیم (ع): ۱۶۸، ۱۲۴  
ابرفیہ المراد: ۱۲، ۱۳  
ابیرعہ: ۲۶۵  
ابن ابیرہ: ۱۹، ۱۹۱  
ابن یسوطہ: ۱۸۹، ۱۵۲، ۱۹۳، ۱۹۵  
ابن حوری: ۲۰  
ابن سوق: ۱۲۱، ۱۶۱، ۱۶۷  
ابن خیر: ۱۹۰  
ابن سر یونان: ۱۹۰  
ابن مہلہن: ۱۹۱  
ابن سوتر: ۱۹۵  
ابو فراب ہیرز: ۱۸۰  
ابو طاہر بن علی بن محمد: ۱۶۷  
ابوالفتح جان نوادہ و توشو توشو: ۱۷۱، ۱۸۰،  
۱۸۱، ۱۸۵، ۲۴۶، ۲۵۲  
ابوالفتح: ۷۰-۷۸  
ابوالغوار بن: ۲۵۰  
ابولطف: ۲۶۶  
احمد بن نیش: ۱۶۷  
اجمعہ حال رئیس طالبہ مسکن: ۲۹، ۳۰، ۱۵۱،  
۱۷۰  
ادریس: ۷۰

۱. آقہ حس ساجیان دوست قدیمی و  
فاصلی ما زحمت تھیہ این فہرست و ہم  
تربیش کتاب را لیون فرمودند، بیجاست تر  
بیشتر تشکر معذیم: ناشر

۲۹۰، ۲۵۹	ارجح	۱۰۶، ۹۶	ارشد سمیت
۹۶۷	اُیوروت	۱۹۵، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۳۹، ۶۷	اردتیر یا بنگال
		۱۹۶	اردوان چہارم
		۱۷	اردوان پنجم
	حید	۱۶۰	ارمنیسی سوم پادشاہ ارمنستان
	مختصر تاریخ	۱۵۲، ۱۵۳	اوسین
۱۸۳، ۱۶۸، ۱۶۵	بدلیسی - شرفیاد	۲۰۲، ۱۹۹، ۱۳	استانگ، اہوارہ
۱۸۳، ۱۸۲	بیرات	۱۶۰	استحری، صفحہ
۷۰	بیت و حاکم	۱۹۹، ۱۸۸، ۱۶۷، ۱۶۵	استحری، براسحاق نیراھم
۲۰، ۱۹۲	برقعی، مہنی بن محمد	۱۵۷، ۱۵۳	استرینو
۱۶	بروس	۵۷	استخانک بدر جعفر قیخانک
۲۲۹	برہ گنتی	۱۸۵، ۱۷۹-۱۷۷، ۱۷۱	استخانک
	بجوج، محمد خاندان	۲۰	اسکندر برہگ نرگھان
۱۹۲	بنو گد نصر	۱۸۰، ۳۸	اسکندر عموی محمد تقی صالح
۱۵	بتونیت	۱۶۱، ۱۵۹-۱۵۳، ۱۲۳، ۶۷	اسکندر مقدونی
	بجھانی، میرزا منصور	۱۶۲	اسدانی، مودج سرینانی
	بجرام میرزا حکمران کرمانشاہ	۱۹۸، ۱۸	اشوری، ابو موسیٰ
	بجس پسر احمد یار	۱۸۱، ۱۷۵	اصلاحی، پسر ابوالفتح حاکم
	بجھام، عیسیٰ	۲۸۱، ۱۸۵	
	بجین، پرف سان	۱۶۹	اوشتر، ابرج
	بجی، حیدر	۲۰۳، ۲۰۰، ۱۸۵، ۱۶۲، ۱۶۵	افغانی حاکم
	بجی، لیون	۲۸۱، ۲۵۸، ۲۳۸	۲۱۹، ۱۳۷
	بجی، پسر دلفی	۳۱۷	امیر مقیم، مظہری شاک
	بجی، پسر بلا	۲۱۳، ۱۶۱، ۶۵، ۱۳، ۱۳	امیری، مہر اسد
		۲۱۸، ۲۱۶	
	بجی	۳۱۵، ۳۱۹، ۳۰	امین سلطان
	بجی خان	۱۶۵	انتظام الملک، محمود خان
	بجی، ۱۵۳، ۱۵۵		انتہی بوس کبیر
	بجی، ۲۸۱		اوتیروان
	بجی، ۱۵۳-۱۵۵، ۱۵۷		اڈلی، سرگور
	بجی، ۱۶		اوتاش گڈ پادشاہ ایلام
	بجی، ۱۶۰		بجی، پسر مہنی

ب

فاشوره، کلکلی: ۱۷

قور پسر و قوروش: ۲۵۹، ۲۶۰

قیسور: ۷۶، ۷۸

قیسور میرزا: ۱۸۷

حاجی مشعل: ۵۳، ۸۵

حاجی ملا محمد: ۲۷

حسینزاده خاندان: ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴

حسام السلطه، محمد تقی میرزا: ۱۷۲-۱۷۴

حسین خاندان: ۲۹، ۳۸، ۱۳۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۷۱، ۱۷۸

حسینی میرزا، قربانفرمای غرضی: ۱۷۲، ۱۸۷

حسین بن صالح: ۱۶۷

حسینقلی خان، ابوقداره، سردار اشرف، صلح الدوله: ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶

حسینقلی خان، ایلیخانلی: ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۸

حسینقلی خان، ایلیخانلی: ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۴۱

حسینقلی خان، ایلیخانلی: ۳۵۵، ۳۶۰

حسینقلی خان، ایلیخانلی: ۱۷۳، ۱۷۹

حسینقلی خان، ایلیخانلی: ۲۵۱

حسینقلی خان، ایلیخانلی: ۱۹۱

حیدر خان، حاکم تیرمهانی پنج ستون: ۲۹، ۳۰

حیدر خان، ایلیخانلی: ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۵۲، ۲۵۳

حیدر خان، ایلیخانلی: ۱۷۰

خ

خانان باغچه: ۳۸، ۱۷۹، ۱۷۲

خانقلی خان: ۶۸

خاندان رحیم خان: ۱۷۵

خانان کرمخان، پسر، علیخان: ۱۷۵، ۱۸۲

خاندان آ: ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳

خاندان آ: ۱۸۱

خاندان بیله‌ای: ۶۴

خواجه عباس خان: ۴۲

ج

جعفر علیخان: ۳۶، ۴۲، ۴۵-۴۹، ۵۱، ۹۶

جمال خان، دشتی: ۱۷۹

جمشید، جنم: ۲۵۲

جبرئیل، پیش: ۱۷

جبهانی: ۱۵۹

چ

چنگیز خان: ۱۴۵

چهارلنگه، باقرخان پسر میرزا آقاسی: ۱۸۷

چهارلنگه، جوانگیر خواجه ایلیخانلی: ۲۶۱

چهارلنگه، محمد تقی خان: ۳۲، ۳۶-۴۹

چهارلنگه، محمد تقی خان: ۴۲، ۴۶-۴۹، ۵۱-۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۷۲، ۷۴

چهارلنگه، محمد تقی خان: ۶۵-۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۶

چهارلنگه، میرزا آقاسی: ۱۸۸-۱۸۹، ۲۱۰-۲۱۲، ۲۱۸

چهارلنگه، میرزا آقاسی: ۲۵۱، ۲۵۲-۲۵۳

چهارلنگه، میرزا آقاسی: ۱۸۹، ۱۸۷، ۲۳۸

چهارلنگه، میرزا آقاسی: ۲۱۹، ۲۵۲، ۲۵۳

ح

حاجی خان: ۵۲

حاجی خان، ایلیخان: ۱۷۴

حاجی جابر: ۸۳

حاجی جابر: ۸۳

ز

زلو تارخانیہ: ۲۶۸

زوالد خانانہ گنوارو میں: ۳۷، ۱۷۶، ۷۸۵، ۲۵۰

زیندہ تو کئی تختہ: ۲۲

زیندہ کئی مہم خانانہ: ۲۲، ۹۰، ۱۰۷، ۱۷۱، ۱۸۰

۲۵۰، ۲۶۰

زیندہ محمد خانانہ: ۱۸۰، ۲۶۰

سم

سماویہ: ۲۵۹

سماویہ شہنشاہ: ۱۷۹

سردار احمد، احمدیاری خانانہ: ۱۷۷، ۲۱۷، ۲۲۰

۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۵

سردار احمد، سہمفر قلی خانانہ: ۲۳۸

سردار احمد، حاجی علی بکنی خانانہ: ۱۷۷، ۲۳۷

۲۳۸

سردار حفیظ، حیدر خانانہ: ۲۳۷

سردار محترم، غلام حسین خانانہ: ۲۱۸، ۲۵۱

سردار مقیم، محمد حسین خانانہ: ۲۵۵

سیدی، ناوریانانہ: ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷

سید سلطان پیر احمد (پایا پیر گنگ): ۱۱۴

سلطان، حسین پسر میرا محمد: ۷۸

سلطان، غنی خانانہ، میرزا: ۷۲

سلطان، سردار خیرزا: ۵۴

سنتری، مستقر: ۱۶۷

شم پسر فریدون: ۲۵۹

شیاک، پسر کیومرث: ۲۵۲

سیف اللہ خانیانہ: ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۲

سیف الدولہ، سلطان محمد میرزا: ۱۷۲

شم

شہرپور: ۱۷، ۱۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۹، ۱۶۱

۵

شاہزادہ خانیانہ: ۱۷۵، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۲

شاہزادہ عیسیٰ: ۱۳

شاہزادہ: ۱۱۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۹۱

شاہزادہ (ع): ۱۹۲

شاہزادہ پارونہ: ۶۵، ۱۲۱، ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۳۳

شاہزادہ زین العابدین: ۳۶۱

شاہزادہ، محمد علی میرزا: ۲۲، ۲۶، ۳۰

۳۷-۷۳، ۹۰، ۱۱۳، ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۷۹، ۲۵۱

شامیہ، ماہرور: ۲۰۱

شامیہ، گاندھارا: ۱۹

شامیہ، حیدر پور: ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۱

شامیہ، ہوا: ۶۱

۱

شاہزادہ، شاہزادہ، شاہزادہ: ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۹۷، ۱۱۳

۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۲

۱۵۶-۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۲، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۱

شاہزادہ، پهلوان (پرتی): ۱۰۳

شاہزادہ، خانانہ: ۴۵، ۴۶

شاہزادہ، خانانہ: ۳۷، ۷۵، ۹۲، ۱۷۱، ۱۸۴، ۲۸۵

۲۵۲

شاہزادہ: ۱۷

شاہزادہ، خانانہ: ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰

۲۳۸، ۲۳۷

شاہزادہ، میرزا: ۱۸۷

شاہزادہ، الدولہ، دیلمی: ۱۳۹

شاہزادہ، گنگ: ۲۱۹

شاہزادہ، سونہ: ۲۱۷

- شاه عبدالعزیز: ۶۸  
 شاهرخ میرزا قنشار: ۱۸۰  
 شاپور بیجان: ۱۷۰  
 شجاع السلطنہ، حسنعلی میرزا: ۲۲، ۱۷۲، ۱۸۷  
 شفیع خاں جوہانویہ: ۱۱، ۲۲، ۱۷۳  
 شوشتری، حلیمی شیخ جعفر: ۱۹۲  
 شوشتری، سید نورالدین امام: ۱۶  
 شوش بن آدم: ۱۶۱  
 شیخ احمد: ۸۲، ۱۹۱  
 شیخ کاکر: ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۰-۹۲، ۱۸۱، ۲۵۳، ۲۵۹  
 شیخ حلقہ: ۶۶  
 شیخ حویزہ: ۷۷  
 شیخ خلیف: ۷۷  
 شیخ داود: ۶۵  
 شیخ رفیع: ۷۷  
 شیخ زیدی: ۷۶  
 شیخ سلطان شیخ الداعی: ۴۵  
 شیخ سلطان: ۸۲، ۹۰  
 شیخ عبدالرحمن: ۸۵  
 شیخ عبداللہ: ۴-۲  
 شیخ عیسیٰ: ۸۳  
 شیخ عقیل: ۸۶  
 شیخ کریم نید: ۸۱  
 شیخ کعب: ۶۶، ۶۷، ۸۱، ۸۵، ۹۲، ۱۰۷، ۱۲۴  
 شیخ مدحتور: ۹۱، ۹۵، ۱۰۵  
 شیخ مسلم: ۴۴  
 شیخ مسلم: ۹۴  
 شیخ یوسف: ۶۵  
 شیدلر، ہنوم: ۱۶۸، ۲۳۹، ۲۴۲
- ص  
 صدر السلطنہ، میرزا تقی خان: ۱۸۰  
 صفاری، یعقوب لیث: ۱۸، ۱۹  
 صفوی، شاہ سلطانہ حسین: ۱۸۰  
 صفوی، شاہ جیئس کبیر: ۱۰۶، ۱۷۰، ۲۳۴  
 صاحبام السلطنہ، نجف علی خان: ۲۳۸  
 صاحب الدولہ: ۱۷، ۹۲
- ض  
 ضحاکبہ پسر مرہامن: ۲۵۲  
 ضرعام السلطنہ، ابراہیم خاندان: ۲۱۷
- ط  
 طبری: ۱۶۵، ۱۶۶
- ظ  
 ظہیر السلطان: ۲۲، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۰۰  
 ظہیر: ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۵۵
- ع  
 عائلی برادر زمانہ خان: ۱۸۰  
 عباسی خاندان: ۵۲  
 عیام میرزا پسر قسطنطین شاہ: ۷۲، ۱۷۰، ۱۷۱  
 عباسی، محمد: ۱۶۸  
 عبدالمختار اسکندرانی، مرستان: ۷۲  
 عرفان: ۱۸  
 عزیز اللہ خان: ۷۲  
 فضل الدولہ: ۱۹، ۱۱۱، ۱۹۵  
 علی (ع): ۲۶۶، ۲۶۷  
 علی بن موسی الرضا (ع): ۱۹۱

علی خاندان پسر حسن خان: ۲۹-۳۰، ۳۸، ۴۵، ۹۳، ۹۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۵۰، ۲۵۱

علی خاندان پسر حبیب الله خان: ۲۵۲

علی خان پسر علی مرادخان شان: ۱۶۱، ۲۵۰، ۲۵۲  
علی دجستانی بک زنگنه: ۱۸۵

عقبر شاهان پسر حسن خان: ۴۵، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۳

علی صالح خان: ۳۷، ۹۶، ۱۷۱، ۱۸۹، ۲۵۱  
علی محمدخان: ۴۱

علی محمد خان: ۱۸۹، ۲۵۳

علی محمدخان: ۲۵۳

علی مرادخان: ۳۷، ۳۸، ۹۳، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۳۰، ۲۵۲، ۲۶۰

علی خاندان: ۷۴، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۶-۱۸۷

عسکری: ۹۹

عسکری: ۱۸

عسکری: ۷۴

غ

غاصب: ۲۵۴

غلامرضا خان: ۱۷۱

ف

فتح آقا: ۱۸۰

فتح الله خان برادر حسن خان: ۳۸، ۲۷۲، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۶

فتح الله خان برادر محمد تقی خان: ۱۸۶

فرامرزا قلمرو (مردار سلطی): ۱۴۳، ۱۴۴

فروج، آقا: عسوی محمد تقی خان: ۴۵

فرح شاه و مادر نرد شیر بلنگان: ۱۳۹

فرمانروایا، حسینعلی میرزا: ۲۲  
فرهاد میرزا: ۱۷۳

فرهادون پسر امیر جیحون سلم و نور: ۲۵۹

فرهادون میرزا حکمران قلمرو: ۱۸۹

فریدون جیمز: ۱۷۸

فنائین: ۱۸۰

فخاری، ابوالحسن: ۱۶۷

فیروز بیگلربیگم: ۳۹، ۱۳۷

فیاض، سعید: ۲۰

فیروز میرزا: ۲۸۷

فیضیه: ۲۰

ق

قائم مقام فرهادی: ۱۸۲

قاجار، آقا محمدخان: ۷۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲

قاجار، فتحعلی شاه: ۲۲، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۶۷، ۱۷۳، ۱۷۰-۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۹

قاجار، محمد شاه: ۲۲، ۲۳، ۱۷۰-۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۵۲، ۲۶۳

قاجار، مظفرالدین شاه: ۲۵۵

قاجار، ناصرالدین شاه: ۱۷۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۷، ۲۲۸

قاید آقامیر منگوبندی: ۱۷۱، ۲۵۱

قاید اسد: ۱۸۲

قاید اسطهیل: ۱۸۱-۱۸۳، ۱۸۶

قاید بیایخان: ۱۸۱، ۱۸۲

قاید میرت: ۱۸۳

قاید عبداللہ: ۱۸۱، ۱۸۴

قاید محمد جعفر شیرانی: ۲۴۱

قاید نامدار: ۱۸۳

قاید سید: ۱۸۱

قزوینی، سعید: ۱۹۷، ۱۸۸



۱	کلیانگہ، سر استا فورڈ: ۱۶
م	کین پور: ۱۸۴
بقرین: ۱۵۹	گورن، رو برٹ: ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۶
میتھورڈ ہسبر لا یارڈ: ۱۸۸	گروایکس، پترو لالا: ۱۲۱
محمد (ع) ۱، ۶۵، ۲۱۹، ۲۶۶، ۲۶۷	گرم خان، برادر محمد تقی خان: ۶۵، ۷۲
محمد بن محمد آملی: ۱۹۲	۱۸۶، ۱۷۹
محمد تقی خان، پسر، رشید خاں: ۳۸	گورنمنٹ کورٹیس: ۱۵۵
محمد حسین خان، سپہدار: ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۷	گورنمنٹ: ۲۱، ۲۲
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴	کلیلی خان: ۲۹، ۳۶، ۴۶، ۵۰، ۵۶
محمد حسن خان، دشمن زبیری: ۱۸۹	۲۲۷، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲
محمد زبیر خان: ۷۲	گورنمنٹ، محمد تقی خان: ۴۵۱
محمد علی خان، پدر محمد تقی خان: ۷۵	گورنمنٹ، گیبز: ۱۷، ۱۹۲
محمد علی خان، فیضی: ۶۵، ۶۷	گیفٹا: ۳۹۹
محمد عتیق خان (ممدی): ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۵۱	گیلز، مکڈونالڈ: ۶۹، ۹۰، ۹۰، ۹۰، ۹۰، ۹۱، ۹۱، ۹۱
۱۱۱	۱۲۱، ۱۲۴
محمد رفیق، ابو القاسم خان: ۲۵۹	گیورنمنٹ، پدر میامک: ۲۵۲
مراد خان: ۵۳، ۵۶	
مشرقی، حمد الہ: ۱۶۵، ۱۸۵-۱۹۹	
مصطفیٰ خان: ۷۵	
معدوی: ۱۶۵، ۱۹۴	
مشتمع، میر محمد: ۲۰	
ممتاز ولد، بھرا م میرزا: ۹۷، ۱۷۳، ۲۶۶	
مسی، دگر محمد: ۱۷	
مینی: ۱۶۵	
مصطفیٰ الدولہ، منوچھرخان: ۲۷، ۳۰، ۳۷، ۴۹	
۵۲، ۵۳، ۵۶، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۱	
۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۲۰، ۱۲۳	
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۵۱، ۲۵۲	
۲۵۳	
مشق عالی: ۱۸، ۱۹	
مکزی: ۲۰۷، ۲۱۸	
ملکہ نایبہ موسیٰ: ۱۵۶	
	لا یارڈ، برہنوی: ۱۱، ۱۳، ۲۳، ۲۳، ۵۳
	۱۳۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳
	۲۱۰-۲۱۱، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۵۲
	۲۵۸
	لٹورسج: ۱۸، ۱۹، ۱۸۵، ۱۹۵
	لوریئر: ۲۶۵
	لوٹنگ، پروفسور: ۱۵۵، ۱۵۵
	لینج، ہنری، لموس: ۱۶۳، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۲

ملکہ ماہ: ۱۰۳

مقدمی: ۱۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵

ملاچیرا فرج علی مجیدی: ۱۳، ۱۸۱

ملا علی محمد: ۱۷۲، ۱۸۲

ملا محمد دینارونی: ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۶

ملا محمد عقیب محمودی: ۲۳

مستظم السلک، ناصر کیتخان: ۱۷۷

منصور علی: ۱۸

منصور خان: ۶۶، ۷۲

موریہ: ۱۶۸

مولانا پیر: ۷۸

مولانا فرج اللہ: ۷۹

مولانا محمد: ۷۸

موسیٰ پسر ظلی: ۱۶۴

موشیت، گلشن: ۱۵۴

مہدی بخش، پسر کلطی خان: ۲۹

میر منصور: ۸۳، ۸۵

میر مہتاب: ۸۵

میرزا حسین خان: ۷۲

میرزا جوہار: ۴۴، ۴۳، ۶۵، ۶۷، ۷۴

میرزا موسیٰ: ۱۷۳

میرزا منصور بخان: ۲۳

ن

نادر شاہ: ۲۱، ۳۷، ۵۱، ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۱۳

۲۱۷، ۲۵۴، ۲۹۰

ناصر اوشان، منجری: ۱۷۹، ۱۸۲

نعیم سلطان: ۲۹

نعیم گل، میرزا فرمانفرما: ۶۷، ۱۸۷، ۲۳۸

نجم الملک، حاجی: ۱۶۸، ۱۷۹

نظام السنختہ، حاجی: ۱۹۶، ۲۱۹

نقیب، سعید: ۱۹۶

سروہ: ۱۳۴

شیرالدولہ، شاہزادہ فریح میرزا: ۱۷۴

میر جوس: ۱۵۳

و

واترینڈ، نگر دیون: ۱۴

وان پول: ۱۵۷

والہیں فیصر روہ: ۱۷، ۱۶۸، ۱۳۶، ۱۹۰

وحید دستگیر دی: ۱۷۷

ولہ: ۲۳۹، ۲۴۲

ولیکان سنسلی: ۵۸، ۱۷۲، ۲۸۹

ولسویا، سرانڈیل: ۱۳

ولہنر، کٹل غن ویکن: ۱۳

وین سنتہ، ڈاکٹر: ۱۵۶، ۱۵۳

ہ

ہارت، ماہیور: ۴۲

ہشامش: ۱۷

ہرمز فرزند شاپور: ۲۵۹، ۱۶۵

ہرمز: ۶۸

ہزاراسب، ملک نصر اندین: ۱۹، ۱۶۷

ہندو شاہ: ۱۹، ۳۰

ہتل، کٹل: ۶۸

ہوشنگ پتھر جمشید و پسر بیگمک: ۲۵۲

ہولند: ۲۲۸

ی

یاقوت حکمران عباسی: ۱۹

یاقوت حموی: ۱۳۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲

۱۹۳، ۱۹۵

یزدی، شرف الدین علی: ۱۸۸، ۱۹۰

یوسف، میرزا: ۲۱۷

جایها

آ

آبشور بنوند: ۱۰۶، ۱۰۳، ۲۴۲

آتشکده سوار: ۱۵۸

آذوقه و یگانہ: ۱۶۶

آستارا: ۱۹۹

آستارین: ۵۶، ۵۶، ۱۳۹، ۱۴۸

آسیا: ۹۹، ۳۱۳

آسیای سفیر: ۱۱

آسیای غربی: ۱۶

آسیای مرکزی: ۱۲۸، ۲۰۶، ۲۵۳، ۲۶۱

آشور: ۱۹، ۱۷، ۲۱۳

آلبانی: ۲۰۰

آلج خورشید: ۱۹۳

آلبان: ۱۷

الف

ابوحصیرہ: ۱۲۷

انابیکند، بی، چشمہ، قلعه: ۹۳۶

شمعدیل، غازی: ۱۹۸

آذربایجان: ۹۰

ازراگ، (سلطان آباد): ۲۰۶

اورجان: ۹۹، ۱۳۴، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۸۸، ۲۵۶

ازدبیل: ۱۷۴

اردگان: ۱۸۹

اوردبیل: ۳۱۵، ۳۳۲، ۴۵۶

ارزنقلروید: ۱۵، ۲۰۹

ارمنستان: ۹۰

ارویان: ۲۴۹

ارویان: ۲۰۹

اسپانی: ۹۱

استخر: ۱۱۷، ۱۹۷

اسد آباد: ۱۹۳

اسلامبول: ۱۲

اسمانیہ: ۱۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰

اشترانہ گوہ: ۱۶۷

اشکفت سلمان: ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۲۵۸

اصفہان: ۲۶، ۲۲، ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۳۴

۵۱، ۱۰۹، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۵۸، ۱۷۱

۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵

۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۹

۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴

افشار: ۸۷، ۸۸

افغانستان: ۲-۱

افغانز، غربیہ های: ۱۱۷

امقرانہ، شہسوار: ۱۳۶، ۲۵۷

امریکا: ۱۴

انڈونزیس: ۱۱۸

انشارات وحید: ۱۲

انتیوخ: ۴۵۳

اندک: ۲۴، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۱۳۳، ۲۱۷

۲۵۷

اندیشک: ۱۱۸

انگلیس، انگلستان: ۱۲، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۶۲

۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۴۳

اوردانان: ۱۳۹

اوردان: ۱۵، ۱۹، ۲۲، ۳۷، ۵۱، ۵۶، ۶۱

۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۹، ۶۲۶، ۶۴۳

۶۵۰، ۶۵۸، ۶۶۱، ۶۶۶، ۶۸۸، ۶۹۱

۶۹۳-۶۹۵، ۶۹۸، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۴۳، ۷۴۷

ایلیج = تیکه: ۱۵۸، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۵۸

۲۶۴

امیرالدین علی صاحب صفحہ

ب

بایا احمد، تنگ: ۲۶۰

بایا احصار: ۲۲۴

بایا صالحی: ۱۹

بایلی: ۱۹۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۱۹۲

باد گاہ: ۱۵۲، ۱۵۷، ۲۵۶

بارون شاگرد، تنگ: ۱۸۵

باشت: ۶۳

بازگشت: ۱۶۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۷

۱۷۶، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۹

باغ شاه، رومستان: ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۵۷

باغ ملک: ۱۰، ۵۹، ۶۴، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۸۶

۲۱۶

بازار، تنگ: ۱۵۱

بایند، دشت: ۱۲۰

بازار، رومستان: ۱۰۹

بازار، ۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶

۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۰۳

۲۱۰، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵

۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۲

بازار، شهر، رومستان: ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۵۰

۱۶۱، ۱۶۲

بازار: ۲۴

بازار، بازار (ارخان): ۱۵۹

بازار، بازار: ۱۳۰

بازار، بازار: ۲۵۶، ۲۵۸

بازار: ۳۷، ۶۰، ۶۱، ۶۱، ۶۱، ۶۱، ۶۱، ۶۱، ۶۱

بازار، بازار: ۲۷، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۵۷، ۶۱، ۶۱

۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۱-۲۲۱، ۲۲۸، ۲۵۵

۲۵۵

بازار، بازار: ۱۳، ۱۴، ۲۵۱، ۲۵۸، ۳۶۵

باشی، بازار: ۸۷

بازار، بازار: ۷۶، ۷۶، ۱۹۵، ۲۴۷

بازار: ۱۸

بازار، بازار: ۱۲، ۳۲، ۷۳، ۷۳، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۸

۲۵۳، ۲۰۹، ۱۹۵

بازار، بازار: ۱۹۲

بازار، بازار: ۱۳۶

بازار، بازار: ۱۹۹

بازار، بازار: ۱۰۸

بازار: ۲۴۹

بازار، بازار: ۶۲، ۶۲

بازار، بازار: ۶۴، ۲۵۶

بازار، بازار: ۱۹۹

بازار، بازار: ۸۷، ۹۲

بازار، بازار: ۱۲۹

بازار، بازار: ۵۳، ۷۲، ۷۶، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹

۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۵۹

بازار، بازار: ۱۱۳

بازار، بازار: ۱۱۵، ۱۲۳

بازار، بازار: ۱۱۸

بازار، بازار: ۸۷

بازار، بازار: ۸۰

بازار، بازار: ۸۶

بازار، بازار: ۸۷

بازار، بازار: ۹۱

بازار، بازار: ۱۰۱

بازار، بازار: ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۱۳۰

بازار، بازار: ۶۸، ۸۶، ۱۹۹

بازار، بازار: ۸۸



۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۰

۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۵

تیرک، شهر: ۱۶۵

چشمه علی: ۱۲۱

چمنشور: ۲۰۳-۲۰۶، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۶

۲۳۸-۲۳۹

چغزنبیل: ۱۲۷

چغز: ۶۵

چم جی: ۱۲

چم گونگیشور: ۱۲۷

چنگولاز، رودخانه: ۱۲۷

چوپی، تنگ: ۱۲۸

چهارمحال: ۲۲، ۲۶، ۵۰، ۵۵، ۱۰۰، ۲۰۹، ۲۰۹

۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۵۱، ۲۵۷

چق چشمه: ۱۵۷، ۲۰۴

چهلان: ۱۱۷

ج

جاصی غویه قلعه: ۱۰۸، ۱۲۸

جشما، خرابه عالی: ۱۱۷

جیح، رودخانه، شط: ۷۸، ۱۰۶

جیلتز: ۷۷، ۲۵۰

جند: ۹۵، ۱۲۵، ۱۲۷

جسی آباد، روستا: ۱۰۳-۱۰۵

جسی آباد: ۱۱۲

جسی سیکه، شهر: ۵۸۵

جفان: ۶۰۶، ۲۰۷، ۱۱۰

جهریز، تنگهای: ۱۲۸-۱۲۵

جوزیزه: ۲۰، ۲۲، ۳۶، ۳۹، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۸۰

۸۹، ۹۶، ۱۲۶، ۱۲۲، ۱۲۲، ۱۶۶، ۱۹۵

جوزیزه، جند: ۱۲۶

جیه، شهر: ۱۲۵

ج

خارشرزار، دشت: ۱۳۰

ج

جاشور: ۱۰۰

جانات عیار: ۶۵

حاذم ابابیک یا راه سلطان: ۲۳۳

چاروه، سنگد: ۱۸۱، ۱۸۲

جانگی: ۳۸۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۵۰، ۲۵۲

جانگی گرمسیر: ۱۰۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۲

۲۵۱

جوزیزه، شهر: ۸۷

جراحی، رودخانه: ۲۶، ۳۳-۳۵، ۸۱، ۸۷

۸۸، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۹

۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹

جسان، شهر: ۱۲۷، ۱۲۹

جضالیه، شهر: ۸۷

جلفا: ۱۱۷

جنگال، دشت: ۱۲۶

جندی شاپور: ۱۸، ۱۹، ۱۱۸، ۱۵۹، ۱۶۰

۱۹۰

جوشقان: ۲۰۱

جهانپین، کوه: ۲۰۱

جهانگیری یا جومگیری: ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۱۲۲

۱۲۸

جیلپور: ۱۳۹، ۱۴۰

ج

چنولای: ۵۶، ۵۵

چرمین: ۲۰۱

چشمه ابابیک: ۱۳۲، ۱۸۵

دب گرگر: ۱۰۴  
 دجله رودخانه: ۷۸، ۹۳-۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴  
 ۱۲۵-۱۲۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۲۷  
 درستان: ۲۳۵  
 دره قل: ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰  
 دره زرد: ۱۲۷  
 دره شاه: ۱۴۲  
 درغول: ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۳۶، ۵۰-۵۲، ۵۷، ۶۶  
 ۶۳-۷۸، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹  
 ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۰۹  
 ۱۴۰-۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۰-۱۶۵، ۲۰۶  
 ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۱  
 درغول، رودخانه: ۳۶، ۵۰، ۷۶، ۹۱، ۹۵  
 ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۴۵  
 ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۷۳  
 دره، رودخانه: ۲۱۰، ۲۵۶  
 دره استخان: ۵۹  
 در جعفر طیبخانه: ۱۴۲  
 در سیاه (خرم آباد): ۲۴۱  
 در شهب: ۱۴، ۵۹، ۵۹، ۹۴، ۲۰۷  
 در سلکان: ۲۹، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۲۹  
 در منگوش: ۵۱، ۹۷  
 دشت آزادگان (حویزه): ۱۹۵  
 دشت عباس: ۳۳، ۹۳، ۹۴، ۱۵۰  
 دشت میانه: ۱۸  
 دقایق موسی، حرایعای: ۱۱۸  
 دورویج: ۳۳، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۵۷  
 دو دریا، خرد، قلعه: ۱۰۲  
 دور انباش: ۹۴۷  
 دورق: ۳۷، ۹۰، ۱۲۳  
 دوره: ۵۸

غار کبک: ۶۶، ۱۸۸  
 خانه میرزا: ۳۱۰  
 الخاند، شعرا به هلی: ۱۱۷  
 شعرا، روستا: ۲۰۱  
 خراسان: ۱۸، ۱۹۸، ۲۵۰  
 خرم آباد: ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۰۹، ۳۶۰  
 ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۵۵  
 خرمشهر (محمیه): ۸۱، ۸۷، ۹۱، ۹۱، ۱۰۳  
 ۱۰۵-۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۹۵، ۲۱۸، ۲۴۳  
 خرم: ۳۳  
 خلف آباد، روستا: ۹۲، ۱۲۸  
 خلیج فارس: ۸۱، ۱۰۷، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۵۲  
 ۱۵۲، ۲۱۸، ۲۱۴  
 خنگ، دره: ۲۳۸، ۲۵۷  
 خوارزم: ۱۶  
 خورد بهمن شیر: ۱۰۷  
 خورد خرمیان: ۱۱۷  
 خورد طیب: ۱۲۵  
 خورد کاروند: ۱۵۳  
 خورد موسی: ۸۷، ۱۲۳، ۱۵۲  
 خورستان: نقل مصحات  
 خورستان: ۵۵، ۱۷۴، ۲۴۴  
 خورستان: ۱۷۷، ۲۰۱  
 دارکش دتنگ: ۲۶۹  
 دالوند: ۲۵۱، ۲۵۲  
 دانشگاه شیکاگو: ۱۶  
 دانشگاه هنری، فیند امریکا: ۶۳  
 دانشگاه بزرگترین: ۱۸  
 دانه کبک: ۹۱  
 دیال و مقبره: ۹۱، ۹۱، ۱۵۷، ۱۹۲، ۱۹۴

دو پلوتان: ۲۳۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۰

دولت آباد: ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۰

دوره: ۱۴۰

نخعیل: ۲۱۴، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۶

دعدهشت: ۱۲۴، ۱۲۸

جهران: ۴۹، ۱۳۵

دلی: ۲۵۴، ۲۶۰

د ملان: ۸۵

د نو: ۱۱۷، ۲۳۹

دیالیه، تهر: ۸۰

حیدرآباد: ۲۱۶

زاینده رود: ۱۰۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۱۳۰

زیرانی: ۱۴۹

زرد آبی: ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۵۲، ۱۵۷

۲۶۰

زرد، هر: ۱۴۷

زرد کوه: ۵۶، ۹۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۲۰۶، ۲۰۶

۲۳۲، ۲۶۶، ۲۰۷

زردکوه، تهر: ۸۳

زردکوه، تهر: ۸۷

زردکوه: ۱۱۷، ۲۱۲

زهره (مطاب) رودخانه: ۶۵، ۶۶، ۱۲۴، ۱۵۳

زردکوه، تهر: ۳۳، ۶۵، ۶۶، ۷۸، ۸۲، ۹۲

۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹

زردکوه، تهر: ۱۸۱، ۲۵۲

زردکوه رود: ۱-۲، ۱۴۲

زردکوه، تهر: ۱۷، ۱۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۹

۴۳-۴۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۲۱-۱۲۲

۱۳۹-۱۴۹، ۱۴۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶

۲۸۰، ۲۸۳، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۱، ۲۴۲

۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۵

زردکوه، تهر: ۱۳۱

زردکوه، تهر: ۱۵۹

زردکوه: ۱۷۱

زردکوه: ۱۱۸

زردکوه: ۱۵۰

زردکوه، تهر: ۷، ۱۰-۱۱، ۱۱۰، ۱۱۱

زردکوه: ۱۱، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۵

زردکوه: ۱۷

زردکوه، تهر: ۱۹۱

سما

سارنشته: ۲۰۱

سالیخ، قل: ۸۱۷

سارنشته، سوزان: ۱۰۸، ۲۱۴

سارنشته، تهر: ۲۴۴، ۲۵۹

ساران: ۱۰۸

سارنشته: ۱۹

سارنشته: ۱۰۲

سارنشته: ۱۲۹

سارنشته: ۶۴

سارنشته: ۵۴

سارنشته: ۱۵۷

سارنشته، مال امیر: ۱۸۴

سارنشته، قلعه: ۱۷۲

سارنشته، هلاکتون: ۱۸۴

سارنشته: ۱۸۴، ۲۵۲

زردکوه، تهر: ۲۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۵۵، ۲۵۶

زردکوه رود: ۱۸۰

زردکوه: ۱۸۸



سز هولده روستا: ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸

سز کنگه، روستا: ۳۸

سز کنگه، کورده: ۱۵۷

سز کنگه: ۱۶۹

سز کنگه آباد (اراکه): ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷

سز کنگه، کنگه: ۱۶۱

سز کنگه یا سز کوس: ۱۵۷

سز کنگه: ۱۲۳، ۱۵۷

سز کنگه، کنگه: ۱۷۰

سز کنگه: ۵۵

سوار، آتشکده: ۱۵۹

سوزند: ۱۱

سوزنده، کورده: ۲۰۴

سوز یا سوزاب، بهر: ۱۴۳

سوزیه: ۱۵۳

سوزیا: ۱۵۷، ۱۵۸

سوزیان: ۱۰۲، ۱۵۲، ۱۵۳

سوزین: ۳۷، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۰۲

سوزین: ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷

سوزین، سوزین: ۱۱۵

سوزینگرده: ۱۸

سوزینا (روبخش): ۱۶۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵

سوزیه: ۱۵۷، ۱۵۹

سوزینت، حرایه خاویز: ۱۵۹

سوزیه، سوزیه، دهکده: ۸۰

سوزیه، حزارین: ۱۵۳

سوزیه: ۱۹

سوزیه، کورده: ۱۴۳

سوزیان: ۵۱

سوزین، سوزین، روستا: ۳۸

سوز یا سوزیه، روستا: ۷۰، ۱۰۸، ۱۰۹

سوز: ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۷

سوزیان، سوز: ۱۹۱، ۱۹۲

سوز کنگه و سوزین (غلابیه): ۲۲

سوز کنگه، دست: ۱۶۲

سوز: ۳۶

سوزیان: ۱۸۷، ۲۶۰

سوزیه، بهر: ۸۷

سوز آباد: ۱۸۵، ۱۹۸، ۱۲۷

سوزاده، مرج، روستا: ۷۰، ۷۳

سوزانگرده: ۱۶۷

سوز کنگه، کوزین: ۲۱۸

سوز کنگه، کوزین، ایران و انگلیس: ۱۷۷، ۲۱۳، ۲۱۴

سوز کنگه: ۷۷

سوز کنگه، سوز: ۲۲، ۲۷، ۷۱، ۷۲، ۱۰۱، ۱۰۲

سوز کنگه: ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۲

سوز کنگه: ۱۱۲

سوز کنگه: ۱۳۰

سوز کنگه، بهر: ۸۷

سوز کنگه، سوز: ۱۲۷

سوز کنگه، کنگه: ۱۵۳

سوز کنگه، روستا: ۲۱۸

سوز کنگه: ۱۷، ۱۸، ۷۷، ۸۰، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴

سوز کنگه: ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۳

سوز کنگه: ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶

سوز کنگه، سوز: ۱۵۳

سوز کنگه، سوز: ۱۲۵

سوز کنگه: ۱۸

سوز کنگه، اعلام زاده: ۱۳۶، ۱۵۹

سوز کنگه، بهر: ۸۷

سوز کنگه: ۲۲، ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۶

سوز کنگه: ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۰



قلمه حاجی علی: ۶۵۵، ۶۵۸

قلمه دل: ۶۰۷

قلمه رستم: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۵

قلمه سعید: ۵۱، ۶۸

قلمه شیخ و دهکده: ۱۲۱

قلمه علاء: ۶۴

قلمه نیت: ۱۶۶

قلمه انجمن: ۵۵، ۶۴

قلمه حدیث: ۱۶۰

نیم: ۲۳۶

نسلنامه شهر: ۷۸

نقشه: ۳۶، ۱۰۱، ۲۲۴

نقد هار: ۵۱، ۴۱۵

نقطه: ۱۹۰

نوجوانان: ۱۰۹

نوجوانان: ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸

نقدهای: ۸۷، ۸۹

قوان: ۸۹

کی

کاخ آیدان: ۹۶

کاخ حدس: ۱۶

کاروان: ۱۷، ۲۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴

کتاب: ۹۹، ۷۶، ۵۱-۸۳، ۸۹، ۹۹، ۹۹، ۱۰۳

کتاب: ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۱۳

کتاب: ۱۱۹، ۱۱۹، ۱۱۹، ۱۱۹، ۱۱۹، ۱۱۹، ۱۱۹

کتاب: ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۵۸

کتاب: ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۱، ۲۳۱، ۲۳۱، ۲۳۱

۲۶۰

کتاب: ۸۷، ۹۱

کتاب: ۱۷۳، ۲۰۳، ۲۰۳، ۲۰۳

کتاب: ۱۹

کبیر کو: ۳۳، ۳۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۵۰

کتاب: ۱۴۶

کتاب: ۱۵۰

کتاب: ۲۶، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۸۰، ۹۲-۹۳، ۹۹

کتاب: ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۲۸

کتاب: ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۹۰، ۱۶۱، ۲۵۵

۳۵۶

کتاب: ۲۶، ۲۷، ۲۷، ۲۰۹، ۲۴۶

کتاب: ۱۲۳

کتاب: ۱-۱

کتاب: ۱۴۸

کتاب: ۲۶۰

کتاب: ۵۸، ۵۹، ۶۷، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۶۳

کتاب: ۲۲، ۲۷، ۸۰، ۹۷، ۱۱۹، ۱۷۸

کتاب: ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۵۶، ۲۵۵

کتاب: ۸۷، ۹۱

کتاب: ۱۲۷

کتاب: ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶

کتاب: ۸۸

کتاب: ۷۳، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۳

کتاب: ۸۸

کتاب: ۱۵۶

کتاب: ۶۵

کتاب: ۱۵۵

کتاب: ۱۰۵، ۱۶۰

کتاب: ۳۰

کتاب: ۶۶۷

کتاب: ۱۵۷

کتاب: ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۹۳

۲۵۷

کتاب: ۷۷

کتاب: ۱۳۴، ۱۳۵

کونگینی اور: ۱۲۹

کونہ رخ: ۲۳۱

کونہریج: ۱۱۷، ۲۳۲

کونہ سفید: ۱۶۹

کونہ سوختہ: ۲۰۲

کونہ کھلی: ۶۳، ۶۸-۶۹، ۸۰، ۱۵۹، ۱۶۷

کونہ گزی: ۶۶

کونہ: ۸۸

کونہ: ۲۵۲

کونہ: ۲۵۲

کونہ: ۱۰۴

کونہ: ۱۲۷

کونہ: ۲۵۹

کونہ: ۲۰۲

کونہ: ۲۵۲

کونہ: ۱۳۰

کونہ: ۲۰۲

ن

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

م

م: ۲۵۲

م: ۲۵۲

م: ۲۵۲

م: ۲۵۲

م: ۲۵۲

م: ۲۵۲

م: ۲۵۲

م: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

نار: ۲۵۲

مذہبیں: ۱۲۹

محسن آیتیا منسی او: ۱۲۹

محرره (جز مشہور): ۸۱-۸۳، ۸۵، ۸۷، ۹۱،

۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۲۸،

مہاتری: ۸۷

مجمع العزیز: ۱۲۴

مدرسہ قلعہ: ۱۸۱، ۲۵۹

مندیہ: ۷۸، ۷۸

مسجد سلیمان: ۶۱۵، ۶۶۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱،

۱۰۸۳، ۳۲۳

مصر کا: ۱۱۹

مصر و حال: ۶۹، ۷۰، ۱۵۹

مصر: ۸۷، ۸۸

منگیشہ: ۷۷

مصر: ۲۱۷

مصر و حال: ۸۷

منگہ: ۷۸، ۸۷، ۲۱۷، ۲۹۸

مستری: ۱۴۱

مناہیہ: ۸۷

مجتبیٰ: شریعہ ہادی: ۱۳۲، ۱۵۷

نصیح: ۷۷

مدروندہ: ۵۱، ۵۹

مندی: ۹۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۰

مندیہ: ۸۷

منگتہ: ۵۶، ۵۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۳،

۱۵۱، ۱۷۳، ۲۳۰، ۲۵۹

منگتہ یا منگتہ: ۱۳۰، ۲۵۶، ۲۵۷

موردہ: ۱۳۱، ۲۳۹

سورہ برینانیہ: ۲۵۸

سورہ اندیس: روت خانہ: ۱۵۳

موسیٰ بیگ: ۶۱

مہیازات: ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۳

میانا و قریہ: ۱۹۲

میانہ آیت: ۲۶، ۷۷، ۱۱۱

میدار: ۱۰، ۵۹، ۶۳، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۹

۱۶۸، ۱۳۰

میزاج: ۲۵۲

میرتہ آبہ آب: طالب: ۱۲۵

ن

ناظرہ قلم: ۱۲۸

نقوہ: ۲۳۶، ۲۳۹

نجد: ۶۷

نقش رستم: ۱۶۸

نگین، پیل: ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۶۸

نور آباد: ۱۸۹

نیز جویس: ۱۵۲، ۲۵۳

نیوا: ۶۱

و

وانطہ: ۱۶۳، ۱۹۱

ورقین: ۱۹

وسو: ۹۱، ۹۱، ۱۱۹

ھ

ھرات: ۱۶، ۵۱، ۱۸۸، ۲۰۵

ھدیہ: ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷

ھفت رحمانہ: کوہ: ۱۴

ھفت شہداء: ۲۵۶

ھلا گول: ۵۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۷۰

ھمسایہ: ۳۹، ۲۰۹، ۲۵۶

ھفت سن: ۶۰

ھند: ۱۱، ۱۰۱، ۲۰۵، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۵۵

۲۶۱، ۲۶۳

ایلات، طوائف، تیرہا

ہندوستان: ۱۹۹

ہندوستان: ۱۹۱

ہندوستان: ۶۲، ۶۳، ۶۴

ہندوستان (ملاچید = شادگان) : ۶۵، ۶۶

ہندی قبیلہ امریکہ، واشنگٹن: ۶۲

ہندی، قلم: ۱۶۰

ہندی: ۱۶۰

ہندی، ہندوستان: ۶۵

ہندی: ۳۳

ہندی

ہندی: ۶۸، ۶۹

ہندی: ۱۰۹

ہندی: ۱۸

ہندی، سندھ: ۱۸۰

ہندی: ۱۵۹، ۲۰۳

آ

آب دانان: ۳۵

آبیوند: ۵۴

آبجانی: ۶۱

آب یونانی: ۸۲

آب یونانی: ۵۴

آب یونانی: ۵۳، ۵۴

آب یونانی: ۹۳

آب یونانی: ۸۲

آب یونانی: ۸۲

آب یونانی: ۸۲

آب یونانی: ۸۲

آب یونانی: ۹۳

آب یونانی: ۴۴

آب یونانی: ۹۳

آب یونانی: ۸۲

آب یونانی: ۸۲

آب یونانی: ۸۲، ۸۵

آب یونانی: ۸۲، ۸۳

آب یونانی: ۲۹، ۳۴، ۳۵

آب یونانی: ۹۳

آب یونانی: ۸۳، ۸۴

آب یونانی: ۸۳، ۸۴

آب یونانی: ۹۳

آب یونانی: ۹۳

آب یونانی: ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰

الف

فہرست: ۳۴

فہرست: (یاد رہی): ۵۵

ابن عبد اللہ: ۹۳، ۹۶

ابوالصباح: ۱۸۳

ابوالکمال: ۹۳

احمد جاتی: ۳۴

احمدی: ۶۳

ادبیت: ۸۶

ازگان: ۹۳

ازگولہ: ۵۶

ازگیلس: ۳۳

ازوس: ۹۱

ازوندی: ۹۰

ازیوند: ۵۶

اوزقہ ترمید: ۲۱۷

اسد توبہ: ۵۸

استکانی: ۵۶

اسرائیلی: ۳۴

اطریف: ۶۴

اشارہ: ۳۷، ۴۲، ۶۱، ۶۳، ۸۸، ۹۰، ۲۱۱

۲۵۰

الیراشیدین: ۸۲، ۸۳

الیروسی: ۵۷

احیر حلی (تبرجاشہ): ۶۱

اورنگ: ۵۸، ۶۰

اوشنتی: ۵۹

اوزنگ: ۵۲، ۵۴، ۵۵

اوسسی: ۵۸

ایتیوند: ۱۶۹

بیسرمن: ۵۷

عب

بابا احمدی: ۵۴

بابا حمیری: ۵۵

بیادی (بیان احمدی): ۵۴، ۱۶۸، ۲۴۷، ۲۵۹

بحاولہ: ۳۳

بحاولہ: ۵۷

بوس: ۶۰

بزار اس: ۵۷

بج ستونہ: ۳۲

بڈا گریو: ۳۲

بڈا گریو: ۹۵

بڈی: ۳۳

بانور سٹہ: ۵۶

باوی: ۶۳، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۱

ببلی: ۳۵

ببوند: ۶۳

ببوند: ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۱۷۷

ببوند: ۵۴

ببندی: ۱۱، ۱۲، ۲۳، ۲۵، ۳۶-۳۸، ۴۰

۴۱، ۴۶، ۴۷، ۵۰-۵۴، ۶۳-۶۶، ۶۲، ۶۴

۱۵۹، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۶۹

۱۷۲-۱۸۰، ۲۰۱-۲۰۶، ۲۱۰-۲۱۷، ۲۲۰

۲۶۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۱-۲۴۶

۲۴۸-۲۵۰، ۲۶۰-۲۶۶

بدراس: ۳۳

بدری: ۳۳

بجوی: ۵۴

بجوند: ۵۶

بجوند: ۶۳

برہ گریو: ۳۵

بڈا گریو: ۵۸

بڈی: ۵۸

بڈی: ۹۴

بڈی: ۶۸، ۱۸۹

بڈی (ابوالمنشی): ۵۸

بيت زهره: ۶۳  
بيت مساعيل: ۸۲، ۸۳  
بيت مهنا: ۶۴  
بيت نوناه: ۱۶۹، ۱۷۳  
بيت گللي: ۶۰

پ

پاچي: ۲۵۳، ۲۳۲  
پشكوره: ۳۷، ۳۶، ۳۰  
پنج شونه: ۲۹  
پوتوله: ۳۱  
پوسينه كوڻه: ۲۶  
پشكوره: ۲۷

ت

تاکلي: ۱۵۰  
تاکه: ۵۱  
تالي: ۵۷  
تورجوه: ۷۶  
تورمسي: ۵۸  
تورن: ۹۳  
تقو: ۱۶۸  
تکاجري: ۶۳  
تلاري: ۶۰  
تله کوروش: ۶۲  
تسمي: ۵۷، ۶۰  
توامه: ۸۴  
تويحلت: ۶۳

ج

جائمي: ۲۵۰  
جاريگي: ۱۸۳، ۲۰۹، ۲۵۱

پليوند: ۵۴

پندليها: ۳۶، ۳۹

پندويي: ۶۲

پتومسي: ۶۰

پني نرشد: ۸۴

پني شميم: ۸۴، ۸۵، ۹۳

پني خالده: ۸۳، ۸۴، ۸۶

پني خميس: ۹۳

پني د حال: ۹۳

پني سيد: ۹۳

پني طرفه: ۲۵۷

پني عكابه: ۹۳

پني عسي: ۹۳

پني لامه: ۲۹، ۷۵، ۷۷، ۹۳، ۹۵، ۱۱۹، ۱۵۲

پني هلمه: ۷۶

پني ملاز: ۷۵

پني هودانه: ۸۰

پواسداقرا: ۵۸

پوزجرتنه: ۶۱

پوسدار: ۹۳

پوزپوزونه: ۵۶

پوزقند گوني: ۵۷

پوزقرمسي: ۳۵۰

پوزر: ۵۹

پوزر احمد: ۶۳

پوزر شير: ۸۴، ۸۶

پهدارويد: ۳۹، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۹۱، ۹۲

۱۷۴، ۱۷۶، ۲۵۱، ۲۹۰

پهمني: ۴۰

پهستاني: ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۶۳، ۶۵، ۱۴۹، ۱۸۵

پيانت: ۳۵

پينه حروف: ۹۳



جائگی سردسیر: ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۶۵

ح  
جائز انجمن: ۶۳

جائگی گرمسیر: ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۸، ۷۹، ۸۱

حبیبہ: ۱۳  
العرشہ: ۵۵

جنوبی (خانہ): ۱۸۹

حصان: ۵۵

نجارات: ۸۳، ۸۲

حسنیہ: ۳۶

حریمات: ۶۳

الحصہ و تہ: ۸۳

حقین (حصان): ۶۳

حق نسبی: ۳۵

حلالیہ: ۳۳

العلائیہ: ۸۳، ۸۲

حلالی: ۶۰

حلو سجدہ: ۶۱

حصالی: ۵۸

حیلا: ۳۳

جوانگنی: ۶۷

صغیرہ: ۵۶

جوشہ نزر گئی: ۶۳

عشگانی: ۵۷

جوی: ۶۸

حبیبہ: ۶۴

جیورانہ: ۵۵

حریر: ۵۶

حیلان: ۸۱

حیدر و نام: ۳۵

حینری: ۶۴

حینریس: ۶۵

حی و تہ: ۶۳

ج

جہلم: ۵۴

جنواری: ۱۶۶

جروسی: ۶۳

جعدہ: ۶۳

جگینی: ۳۳

جم کابہ: ۳۴

جم کنار: ۶۱

چهار سجدہ: ۶۳، ۲۵۰

ح

خاتون: ۳۳

خدا صریح: ۲۵۵

خبر نرس: ۳۵

خلج: ۶۱

حلیہ: ۵۸، ۶۳

حلیہ امراہیم: ۳۵

حنا فرہ: ۸۲، ۸۳

حوالہ: ۵۶

الحوسب: ۶۳

خبرستان: ۶۳

چهار رنگہ: ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۵۵، ۵۸

۶۱، ۶۳، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۷۷

۱۸۰، ۱۸۷، ۲۱۰-۲۱۲، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷

۲۲۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۰

چهار رنگہ کورسی: ۲۵۰، ۲۵۱

چهار رنگ مسعود صالح: ۶۱، ۲۵۱

پرستم: ۶۸، ۱۸۲	۵
پرشنو: ۳۲	خارابلوط: ۳۵
پرشد: بخانی، چهارکنگ: ۱۸۴	دختر: ۳۳
پرغسوند: ۳۱	جوار: ۸۲، ۸۳
پرغله: یادریخه: ۹۳	دریو: ۹۳
پرغری: ۹۰	دروزانی: ۶۱
پرمدار: ۶۲	دشتی: ۳۴
پرنگی: ۹۰	دشمن: ۶۳، ۶۸، ۸۰، ۸۶، ۸۹، ۲۵۰
پر	دلقه: ۳۲، ۵۱، ۱۳۹
پریر: ۹۳	دوبیسی: ۵۷
پر اسوند: ۲۵۲	دور کن: ۳۹، ۴۶، ۵۶، ۵۰، ۵۹، ۱۱۲، ۱۶۸
پرغندوش: ۳۳	دور: ۱۷۸، ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۵۱، ۲۶۰
پرجه گبری: ۵۸	دوست علیوند: ۳۵
پرکان: ۸۹	دوستوند: ۵۹
پرگوشته: ۳۱	ده بالایی: ۳۳
پرنگی: ۳۷، ۵۸	دهت: ۹۳
پرنگه: ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۱۸۴	دهران: ۳۵
پرولای: ۳۲	دیپلوند: ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۱۲۲، ۱۶۸، ۱۷۲
پرور: ۳۲	دیپل: ۱۸۵، ۲۹۱
پرغریخ: ۹۳	دیگر گویند: ۳۲
پر	دیپلر: ۳۳، ۳۶، ۴۳، ۴۶، ۵۰، ۵۸، ۹۶
الساخره (صاخره): ۸۲	دینوشی: ۵۵
مذکنی: ۳۲، ۵۸، ۸۰	۳
مذکنه: ۳۷، ۵۲، ۵۵	ذیمیتی: ۹۲
مخالک چری: ۵۷	ذ
مذکور: ۸۳	ذاکمی: ۲۶، ۲۹، ۵۴، ۱۲۸
مذنی: ۶۱	ذاهت: ۸۲
مذیر: ۸۰	ذرحمة: ۹۳
مذوان: ۶۶	ذرحیل: ۸۲
مذوند: ۵۴	

سرتختلا: ۹۳

سر گول: ۵۹

سروستلی: ۶۰

معد: ۹۳

معدہ: ۶۵

عمیات: ۹۳

سگور: ۶۵

سگوند: ۱۵۱، ۱۲۶، ۲۳، ۳۰، ۳۰

سلامت: ۷۸، ۸۰

سلسلہ: ۳۴، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۷۰

سلسلہ: ۵۸

سواد گول: ۵۸

سویلی: ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۶، ۵۶، ۶۲

سویلی: ۱۳۶، ۱۳۳

سویلی: ۱۳۱

سویلی: ۸۲

سورانیہ: ۵۵

سویلی: ۵۹

سویلی: ۹۵

سویلی: ۹۳

سویلی: ۹۶

سویلی

سویلی: ۵۹

سویلی: ۶۷

سویلی: ۵۸

سویلی: ۷۸، ۸۰

سویلی: ۹۲، ۹۶، ۱۵۱

سویلی: ۸۲، ۸۳

سویلی: ۸۲

سویلی: ۸۲، ۸۳

سویلی: ۶۵

سویلی: ۵۶

سویلی: ۱۱

سویلی: ۳۳

سویلی: ۳۱

سویلی: ۵۴، ۳۳

سویلی: ۵۷، ۶۰

سویلی: ۵۵، ۵۶

سویلی: ۹۴

سویلی: ۵۹

سویلی: ۹۳

سویلی: ۵۷، ۶۲

سویلی: ۶۳

سویلی: ۶۱

سویلی

سویلی: ۷۷

سویلی: ۷۷

سویلی: ۸۱

سویلی: ۳۵، ۶۵

سویلی

سویلی: ۹۳

سویلی

سویلی: ۵۶

سویلی: ۶۲

سویلی: ۳۹

سویلی

سویلی: ۵۵

سویلی: ۵۸

سویلی: ۱۲، ۵۸، ۹۸

جاپور: ۵۶

تقدیر: ۳۳

تعمیر: ۸۶

عمر: ۱۰۵

عمر: ۳۹

عمر: ۲۵۳, ۷۸, ۹۶

عمر: ۵۸

عمر: ۶۱

عمر: ۹۲

عمر: ۱۳۷

عمر: ۱۷۹, ۵۱

عمر: ۶۳

عمر: ۳۳

عمر: ۶۱

عمر: ۹۱

عمر: ۹۳

عمر: ۶۵, ۳۳

عمر: ۱۵۱, ۳۹

عمر: ۱۵۱, ۱۶

عمر: ۵۸, ۵۲

ح

ح: ۵۹

ح: ۶۳

ح: ۹۲

ح: ۵۸, ۳۲

و

و: ۶۵

و: ۸۵

و: ۶۶

و: ۸۶

حی: ۲۵, ۲۱, ۳۰, ۳۶, ۳۱, ۲۱, ۶۳, ۶۵, ۹۵

حی: ۱۵۱, ۹۸, ۱۷۹, ۱۳۳, ۳۳, ۳۶

فی

فی: ۵۶

فی: ۳۲

فی: ۲۰۶, ۲۰۸

فی: ۶۳

کی

کی: ۵۳

کی: ۱۶۹, ۳۲

کی: ۲۵

کی: ۸۰

کی: ۶۲

کی: ۲۱۶, ۱۹۱, ۵۱

کی: ۱۶۹

کی: ۹۵, ۹۳

کی: ۱۴, ۴۳

کی: ۹۵, ۹۳

کی: ۳۲

کی: ۲۷, ۲۷, ۲۷, ۲۷, ۲۷, ۲۷

کی: ۸۵, ۸۹, ۹۱, ۹۳, ۹۹, ۱۵۱, ۱۵۱, ۱۵۵, ۲۵۳

کی: ۱۱۰

کی: ۳۹, ۳۹, ۳۳, ۳۳, ۳۳, ۳۳

کی: ۱۷۱, ۱۶۸, ۴۵۱, ۶۰

کی: ۳۶

کی: ۵۹

کی: ۱۶۹, ۳۲

کی: ۳۶, ۳۶, ۳۷, ۳۹, ۴۰, ۴۵

کی: ۶۱, ۶۶, ۹۹, ۱۸۵, ۲۵۰

کی: ۹۳

گیہاں: ۵۷

گجراتی: ۵۵

گجپور: ۶۱

گج

گجراتی: ۳۴

گجھ: ۵۵

گجڑک: ۱۱

گجڑ گجڑ: ۲۰

گجڑ گجڑ: ۲۰

گجڑ گجڑ: ۵۵

گجڑ: ۵۵

گجھنی: ۵۵

گجڑ گجڑ: ۳۹, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹

۲۱۱

گجھ علی (گجھ علی): ۵۵, ۵۶

گجھ مان: ۶۰

گجھو: ۱۳۶

گجھو: ۵۹

گجھو: ۳۵

ل

لہ: ۵۹

لہ: ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴

لہ: ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹

لہ: ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵

لہ: ۵۵

لہ: ۵۵

لہ: ۵۵, ۵۶, ۵۷

لہ: ۳۳

لہ: ۳۳

لہ: ۳۳

م

مانہ رکھ: ۵۹

مانہ رکھ: ۹۳, ۹۴

مانہ رکھ: ۵۵

مانہ رکھ: ۶۰

مانہ رکھ: ۵۵, ۵۶

مانہ رکھ: ۳۳

مانہ رکھ: ۳۵

مانہ رکھ: ۵۵

مانہ رکھ: ۸۳, ۸۴

مانہ رکھ: ۲۹

مانہ رکھ: ۸۳, ۸۴

مانہ رکھ: ۵۵

مانہ رکھ: ۵۵

مانہ رکھ: ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۴

مانہ رکھ: ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۴

مانہ رکھ: ۵۲

مانہ رکھ: ۵۵

مانہ رکھ: ۳۵

مانہ رکھ: ۸۳, ۸۴

مانہ رکھ: ۱۳۰

مانہ رکھ: ۵۵

مانہ رکھ: ۳۵

مانہ رکھ: ۵۵

مانہ رکھ: ۸۳, ۸۴

مانہ رکھ: ۱۳۰

مانہ رکھ: ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴

مانہ رکھ: ۸۱, ۸۲

مانہ رکھ: ۱۳







Nomaden am iranischen Karun-Fluß, 1924



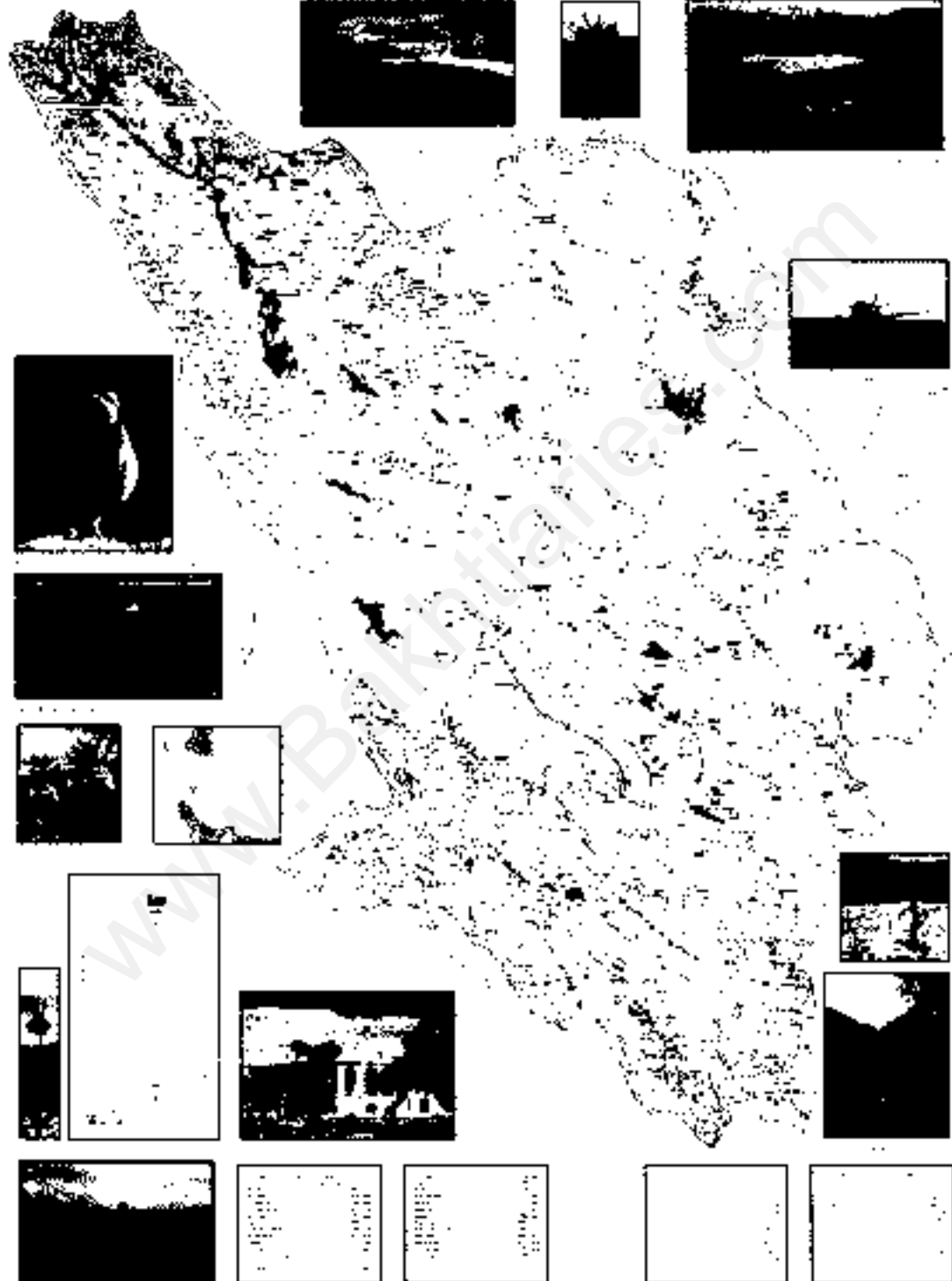




سارمان ایرانگردی و جهانگردی

نقشه سیاحتی استان چهارمحال و بختیاری

Tourist Map of Chaharmahal & Bakhteyari Province





**KHOUZESTAN**

